حماسه سرایی در ایران

از قدیمترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری

تحقیق در کیفیت تکوین و تدوین روایات ملی و نظم آنها بلهجات اوستایی
و پهلوی و دری - حماسه‌های ملی و تاریخی و دینی - بنیاد داستانهای ملی

52220

تألیف:
دکتر ذبیح‌الله صفا
استاد دانشگاه

حق چاپ محفوظ است

تهران: ۱۳۳۳
چاپ پیروز

891.55 89

حماسه سرایی در ایران

Acc. NO. 5220

مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر

حماسه سرایی در ایران

از قدیمترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری

تحقیق در کیفیت تکوین و تدوین روایات ملی و نظم آنها بلهجات اوستایی
و پهلوی و دری - حماسه‌های ملی و تاریخی و دینی - بنیاد داستانهای ملی

AF H
5220

Acc. No. 5220

تألیف:
دکتر ذبیح‌الله صفا
استاد دانشگاه

حق چاپ محفوظ است

تهران: ۱۳۳۳
چاپ پیروز

توضیحات

۱ - بدبختانه نتوانسته‌ام در املاء کلمات پهلوی و اوستایی بحروف لاتین، حروف وعلائمی راکه مستشرقان معاصر بکار میبرند استعمال کنم زیرا درچاپخانه ازآن‌علائم وحروف چیزی نداشتند، ازینروی برای نشان دادن :

آ از a

آ از â

یاء مجهول یا کسرهٔ ممدود از ê

ش از sh

ژ از j

ج از dj

چ از tch

ضمهٔ ممدود از ô استفاده شده است

955
SAF H
5220

تصحیحات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷	۲ حاشیه	Virgie	Virgil
۵۰	۱۵	ازیرا	زیرا
»	۱۶	ست	است
۹۳	۲	وطیشفون	وطیسفون
۱۰۲	۲۱	ابومنصور بن مخمد	ابومنصورمحمد
۱۰۹	٤	گوش	کوش
۱۲۰	٤	تر	تر-
۱۲۳	۲۲	زیر	زریر
۱۲٦	۱۳	جز آنگ	جز آنکه
۱٤۹	آخر	دیر گاهی	چندگاهی
۱۵۰	۷	مورث	موروث
۱۸٦	۲	حسن بن احمد	احمد بن حسن
۱۸۹	۵	ارزقی	ازرقی
۱۹۸	آخر	اسنکندر	اسکندر
۱۹۹	۱۸	گجستک ملعون	گجستک یعنی ملعون
۲۰۱	٤	قسمتی به	قسمتی از
۲۲۷	۵ حاشیه	E. Barthels	E. Berthels
» »	۲۰ حاشیه	الشاهی	الشاهنامه
۲۳۰	۱۰	بهمین	بهمن
۲۳۲	۱۵	می‌افگند	می افگند
۲۳۳	۲۱	بریایست	برپایست
۳۰٤	۹	وشا	وشاه
۳٤۱	۲۰	شکوه	شکوه و
۳۵٤	آخر	محمدو	محمد وزیر
۳٦۳	سر صفحه	حماسه های ملی	حماسه های تاریخی
۳۸۵	۱	۸-	۷-
۳۸۷	سر صفحه	حماسه های تاریخی	حماسه های دینی
۳۸۹	»	»	»
٤۰۰	۱٦	کلمه است	کلمه است)
۵۰٦	۱۸	شبمران	شمبران
۵۱٦	۵	اورا	افراسیاب را
۵۲۷	۱۲	لوشه	نوشه

فهرست مطالب

فهرست مآخذ ص: یا - یج

سر آغاز ص: یط - کب

پیش گفتار - ماهیت و کیفیت حماسه ص۱-۲۰

۱ - انواع شعر (ص۲) ۲- شعر تمثیلی (ص۲) ۳- شعرغنائی، (ص۲) ٤- حماسه (ص۳) ٥ - انواع منظومه های حماسی (ص٥) ٦ - خصائص منظومهٔ حماسی وعناصر آن (ص۷) ۷ - منشاء حماسهٔ ملی (ص۱۳) ۸ - شعر حماسی و شعر غنائی (ص۱٤) ۹ - حماسه در ادبیات عرب (ص۱٦) ۱۰ - خاتمه (ص۱۸) مآخذ پیش گفتار(ص۲۰)

گفتار نخست - تکوین وتدوین حماسهٔ ملی ایران ص۲۱-۱۱۰

فصل اول - نشأت وتکوین حماسهٔ ملی (ص۲۲-۲۸)

۱ - قوم ایرانی (ص۲۲) ۲ - مهاجرت وجنگ با بومیان (ص۲۳) ۳ - جنگ با مهاجمان (ص۲٤) ٤ - روایات و اساطیر کهن (ص۲٥) ٥ - روایات و اساطیر دینی (ص۲٦) ٦- ظهورداستانها وروایات حماسی (ص۲٦) ۷- توسعه و کمال اساطیر(ص۲۷)

فصل دوم - تدوین روایات ملی از قدیمترین عهد تاریخی ایران تاظهور ادبیات فارسی (ص۲۹ - ۷۳)

۱ - روایات پیش ازاوستا (ص۲۹) ۲ - اوستا (ص۳۱) ۳ - از اوستا تاادبیات پهلوی (ص ۳۸) ٤ - روایات ملی و داستانهای حماسی در ادبیات پهلوی (ص ٤۲) [یادگار زریر ص٤۲ - داستان بهرام چوبین ص٤۳ - کارنامه اردشیر بابکان ص ٤٤ - داستان رستم واسفندیار ص٤٤ - داستان پیران ویسه ص٤٥ - کتاب سکسیکین

ص٤٥ - کتاب پیکار ص٤٧ - بعضی از کتب متفرق پهلوی ص٤٧ - کتب مذهبی پهلوی وحفظ روایات قدیم درآنها ص٥١ - آیین‌نامه و گاهنامه ص ٥٦ - کتاب الصور ص٥٧] ٥ - خداینامه (ص٥٨)

فصل سوم - تدوین روایات ملی بزبان فارسی (ص٧٤-١٠٩)

١ - روایات شفاهی و روات بزرگ (ص ٧٤) ٢ - آثار مکتوب (ص ٨٨) ٣ - شاهنامها (ص٩٤) [شاهنامهٔ ابوالمؤید بلخی ص٩٥ - شاهنامهٔ ابوعلی بلخی ص٩٨ شاهنامهٔ ابومنصور محمد بن عبدالرزاق ص٩٩] ٤ - داستانهای منثور حماسی (ص١٠٨)

گفتار دوم - آثار حماسی پیش از اسلام ص١١٠-١٣٨

فصل اول - حماسه در ادبیات اوستایی (ص١١١-١٢٠)

١ - کلیات (ص١١١) ٢ - یشتها ص١١٢ [مهر یشت ص ١١٣ - زامیاد یشت ص ١١٦] .

فصل دوم - حماسه در ادبیات پهلوی (ص١٢١-١٣٨)

١ - یادگار زریر (ص١٢١) ٢ - کارنامهٔ اردشیر بابکان (ص١٣١)

گفتار سوم - آثار حماسی عهد اسلامی ص ١٣٩-٣٩٠

فصل اول - بحث درمقدمات (ص١٤١-١٥٩)

١ - شکست نظامی و نهضتهای اجتماعی و سیاسی (ص١٤١) ٢ - میهن پرستی وحفظ آداب و رسوم و مفاخر ملی (ص١٥١) ٣ - غلبهٔ ترکان ، انحطاط حماسه های ملی - ظهور حماسه های تاریخی و دینی (ص١٥٤)

فصل دوم - حماسه های ملی (ص١٦٠-٣٤٢)

١ - شاهنامهٔ مسعودی مروزی (ص ١٦٠) ٢ - گشتاسپنامهٔ دقیقی (ص١٦٣) ٣ - شاهنامهٔ فردوسی ص١٧١ [مقدمه در شرح احوال فردوسی ازص١٧١ - نخستین قطعات شاهنامه ص١٧٧ - آغاز نظم شاهنامه ص١٧٩ - تاریخ ختم شاهنامه ص١٨٢ - آشنایی با دربار محمود ص١٨٤ - تجدید نظر نهائی ص١٩٠ - اصالت روایات وامانت فردوسی ص ١٩١ - مآخذ شاهنامه ص٢٠٤ - موضوع شاهنامه ص٢٠٦ (١ - دورهٔ

اساطیری ص۲۰۶، ۲ - عهد پهلوانی ص۲۰۸، ۳- دوران تاریخی ص۲۱۱)- اهمیت ومقام شاهنامه ، ترجمه ها و تحقیقات ص۲۱۵ - نفوذ شاهنامه در ادبیات جهان ص ۲۲۵ - نفوذ شاهنامه در ادبیات فارسی ص۲۲۷ - خصائص فنی شاهنامه ص۲۲۹ [۱ - تکرار و تقلید ص۲۲۹ ، ۲- متناقضات ص۲۳۰ ، ۳ - وصف ص۱۳۱ ، ٤ - جنگ ولشکر کشی ص۲۳۲ ، ۵ - پهلوانان ص۲۳٤ ، ٦ - شاهان وشاهزادگان ص۲۳۷، ۷ - انتقام ص۲۳۸، ۸ - خوارق عادات ص۲۳۹ ، ۹- زمان ومکان ص۲٤۰ ، ۱۰- زن ص ۲٤۱ ، ۱۱-عشق ص ۲٤٤ ، ۱۲ - جادوی وجادوان ص۲٤٦ ، ۱۳- پیشگویی ص ۲٤۹ ، ۱٤ - ملل و اقوام ص۲۵۰ ، ۱۵ - تقسیمات شاهنامه ص۲۵۳ ، ۱٦ - مطالب وپیوندآنها ص۲۵٤ ، ۱۷ - اضافات ومبدعات ص۲۵۷ ، ۱۸ - زبان واسلوب ص۲٦۵].

٤ - گرشاسپ نامه (ص۲۸۳) ۵- بهمن نامه (ص۲۸۹) ٦ - فرامرز نامه (ص۲۹٤) ۷ - کوش نامه (ص ۲۹٦) ۸ - بانو گشسپ نامه (ص۳۰۰) ۹ - برزونامه (ص۳۰۳) ۱۰ - شهریارنامه (ص۳۱۱) ۱۱- آذربرزین نامه (ص۳۱۵) ۱۲ - بیژن نامه (ص۳۱٦) ۱۳ - لهراسپ نامه (ص۳۱۷) ۱٤ - سوسن نامه (ص۳۱۷) ۱۵ - داستان کك کوهزاد (ص۳۱۸) ۱٦ - داستان شبرنگ (ص۳۲۳) ۱۷ - داستان جمشید (ص ۳۲۳) ۱۸ - جهانگیر نامه (ص۳۲٤) ۱۹ - سام نامه (ص۳۳۵) خاتمه (ص۳٤۰)

فصل سوم - حماسه های تاریخی (ص۳٤۳ - ۳۷٦)

۱ - اسکندرنامه ها ص۳٤۳ [نظامی واسکندرنامهٔ او ص۳٤۳- ۳۵۲ ،مقلدان نظامی ص۳۵۲-۳۵٤] ۲ - شاهنشاه نامهٔ پاییزی (ص۳۵٤) ۳ - ظفر نامه (ص۳۵٤) ٤ - شهنشاهنامهٔ تبریزی (ص۳۵۷) ۵ - کرت نامهٔ ربیعی (ص۳۵۸) ٦- سام نامه سیفی (ص۳۵۹) ۷ - بهمن نامهٔ آذری (ص۳۵۹) ۸ - تمر نامهٔ هاتفی (ص۳٦۰) ۹- شاهنامهٔ هاتفی (ص۳٦۲) ۱۰ - شاهرخ نامهٔ قاسمی (ص۳٦۳) ۱۱ - شهنامهٔ قاسمی (ص۳٦٤) ۱۲ - جنگنامهٔ کشم (ص۳٦٦) ۱۳ - جرون نامه (ص۳٦۹) ۱٤ - شهنشاه نامهٔ صبا (ص۳۷۰) - چند منظومهٔ دیگر (ازص ۳۷۱ تا ۳۷٦)

فصل چهارم - حماسه های دینی (۳۷۷-۳۹۰)

۱ - خاوران نامه (ص۳۷۷) ۲ - صاحبقران نامه (ص ۳۷۹) ۳ - حملهٔ حیدری

(ص۳۷۹) ٤ـ مختارنامه (ص۳۸۳) ٥ـ شاهنامهٔ حیرتی (ص۳۸۳) ٦ـ غزونامهٔ اسیری (ص۳۸٤) ۷ ـ کتاب حملهٔ راجی (ص۳۸٥) ۸ـ خداوندنامهٔ (ص۳۸٥) ۹ـ اردیبهشت نامه (ص۳۸۷) ۱۰ ـ دلگشانامه (ص۳۸۹) ۱۱ ـ جنگنامه (ص۳۹۰) ۱۲ ـ داستان علی‌اکبر (ص۳۹۰)

گفتار چهارم بنیاد داستانهای ملی ص۳۹۱-٦۱۳

مقدمه (ص۳۹۳-۳۹٦)

فصل اول - شاهان (ص۳۹٦-٥۲۲)

الف پیشدادیان

(ص۳۹٦ ـ ٤۸۲)

کلمهٔ «پیشداد» (ص۳۹٦) ۱ ـ گیومرث ، نخستین شاه داستانی ، نخستین‌بشر اوستایی(ص۳۹۹) ۲ـهوشنگ (ص٤۱۱) ۳ـ تهمورث (ص٤۱۸) ٤ـجمشید(ص٤۲٤) ٥ ـ ضحاك (ص ٤٥۱) ٦ ـ فریدون (ص٤٦۱) ۷ ـ ایرج وداستان او با سلم و تور (ص٤٦۹) ۸ ـ منوچهر ، آغاز دورهٔ پهلوانی (ص٤۷٤) ۹ـ نوذر (ص٤۷۸) ۱۰ـزاب (ص٤۸۰) ۱۱ ـ کرشاسپ (ص٤۸۲)

ب ـ کیان

(ص٤۸۳ ـ ٥٤۸)

کیان وهخامنشیان (ص٤۸۳) جنبهٔ تاریخی داستان کیان (ص٤۸۸) ـ کلمهٔ کی (ص٤۹۱)ـفر کیانی (ص٤۹۳) ۱ـ کیقباد (ص٤۹٥) ۲ـ٥ : کی‌اپیوه ـ کی‌ارشن- کی بیرشن ـ کی‌پشین (ص٤۹۸) ٦ـکاوس (ص٤۹۹) ۷ـسیاوش (ص٥۱۰) ۸ـ کیخسرو (ص٥۱٥) ۹ـ کی‌لهراسپ (ص٥۲٤) ۱۰ـ کی گشتاسپ (ص٥۲۷) ۱۱ـبهمن، آغاز دورهٔ تاریخی (ص٥۳۷) ۱۲ — همای (ص٥٤۲) ۱۳— داراب (ص٥٤٤) ۱٤— داراپسر داراب (ص٥٤٥) ۱٥—اسکندر (ص٥٤٦)

ج - اشکانیان و ساسانیان ، نظر اجمالی

ص۵۴۸ - ۵۵۲

فصل دوم - پهلوانان (ص۵۵۳ - ۵۹۹)

۱ - پهلوانان سیستان

ص۵۵۳ - ۵۶۹

درمنظومه‌های حماسی (ص۵۵۳) دراوستا (ص۵۵۵) ثریت (ص۵۵۶) گرشاسپ، نریمان (ص۵۵۷) زال (ص۵۶۰) سیمرغ (ص۵۶۱) رستم (۵۶۳)

۲ - کاوه ، درفش کاویان ، قارن ، قباد

ص۵۶۹-۵۷۴

کاوه (ص۵۶۹) درفش کاویان (ص۵۷۱) قارن (ص۵۷۳) قباد (ص۵۷۴)

۳ - پهلوانان اشکانی

ص۵۷۵-۵۸۸

گودرزیان (ص۵۷۵) فرود (ص۵۸۱) پلاشان (ص۵۸۴) میلادیان (ص ۵۸۵) برزینیان (ص۵۸۶) فریدونیان (ص۵۸۷) [زراسب ص۵۸۷، زنگهٔ شاوران ص۵۸۷]

۴ - آرش شواتیر

ص۵۸۸-۵۹۱

روایات مورخین اسلامی (ص۵۸۸) روایت اوستا (ص۵۸۹)

۵ - نوذریان

ص۵۹۱-۵۹۳

روایت شاهنامه (ص۵۹۱) طوس (ص۵۹۲) گستهم (ص۵۹۲)

۶ - پهلوانان کیانی

ص۵۹۳-۵۹۹

فریبرز (ص۵۹۳) زریر (ص۵۹۴) بستور (ص۵۹۵) اسفندیار (ص۵۹۶)

گرامی (ص۵۹۹)

فصل سوم - دشمنان ایران (ص۶۰۰ - ۶۲۹)

۱ - دیوان

ص۶۰۰_۶۱۰

۲ - تورانیان

ص۶۱۰_۶۲۹

توران وقوم تورانی (ص۶۱۲) پهلوانان وشاهان (ص۶۱۶) افراسیاب(ص۶۱۸) اغریرث (ص۶۲۳) گرسیوز (ص۶۲۵) ارجاسپ (ص۶۲۶) خاندان ویسه (ص۶۲۷)

فهرست مآخذ

شرح شیخ ابی زکریا یحیی بن علی خطیب تبریزی بر دیوان اشعار الحماسه گرد-
آوردهٔ ابوتمام حبیب بن اوس الطائی . چاپ مصر . جزء اول
تاریخ ادبیات آلمان تألیف آلفرد بیزه Alfred Biese چاپ مونیخ ج ۱
عنوان Niebelungen
مروج الذهب مسعودی ، پاریس چاپ باربیه دومینار Barbier de Meynard.
التنبیه والاشراف مسعودی چاپ لیدن .
الشاهنامه (مقاله) مجلهٔ العلوم ، چاپ مصر سال ۵-۶ (۱۹۳۸) .
دائرة المعارف بریتانیا . عنوان بیوولف Beowolf .
فردوسی (سلسلهٔ مقالات) بقلم آقای حسن تقی زاده در سال ۱ و ۲ دورهٔ جدید مجلهٔ کاوه
غرر اخبار ملوك الفرس وسیرهم ، ابومنصور الثعالبی چاپ زوتنبرگ Zotenberg
پاریس ۱۹۰۰
عیون الاخبار ابن قتیبه دینوری ، چاپ مصر .
آهنگهای موسیقی ایران (مقاله) بقلم آقای سعید نفیسی درمجلهٔ مهر سال ۳ شمارهٔ ۱
مجمل التواریخ والقصص . چاپ تهران (بتصحیح مرحوم ملك الشعراء بهار) سال ۱۳۱۸
زمان زردشت (مقاله) بقلم آقای پورداود ، مجلهٔ مهر سال اول .
یشتها ج ۱ و ۲ تألیف آقای پورداود
یسنا ج ۱ « «
گاتاها « «
خرده اوستا « «
نامهٔ تنسر . چاپ آقای مجتبی مینوی ، تهران .
یك نامه از عهد ساسانیان ، نامهٔ تنسر (مقاله) بقلم آقای جمال زاده در مجله کاوه شمارهٔ
۱۱ سال اول دوره جدید
ایران باستانی تألیف مرحوم مشیرالدوله پیرنیا . طهران

الشاهنامه . ترجمهٔ فتح بن علی البنداری . با تصحیح ومقدمهٔ دکتر عبدالوهاب عزام
چاپ مصر ۱۹۳۲
دینکرت چاپ پشوتن سنجانا وداراب سنجانا در ۱۹ مجلد .
گنج شایگان - اندرز خسرو کواتان - مادیگان چترنگ چاپ پشوتن دستور
بهرام جی سنجانا . بمبئی ۱۸۸۵

زات سپرم ، چاپ وست درجزء «کتب مقدس مشرق» ج ۵ قسمت اول
کارنامهٔ اردشیر پاپکان متن پهلوی
نکت الهمیان فی نکت العمیان چاپ مصر
بلوغ الارب فی تاریخ العرب چاپ بغداد
مثنوی مولوی چاپ علاءالدوله
فردوسی (مقاله) بقلم مرحوم ملك الشعراء بهار درمجلهٔ باختر شماره ۱۲ سال اول
سیاستنامه نظام الملك چاپ آقای عباس اقبال .
تاریخ بیهقی چاپ مرحوم ادیب پیشاوری ، تهران
الاثار الباقیه ابوریحان بیرونی چاپ زاخائو ، لایپزیك .
الفهرست ابن الندیم چاپ لایپزیك
تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء حمزة بن الحسن اصفهانی چاپ Gottwald.
تاریخ سیستان طهران ۱۳۱۹ چاپ خاور بتصحیح مرحوم ملك الشعرا بهار
جشن سده (مقاله) بقلم نگارنده این کتاب شمارهٔ ۱۲ سال ۲ مجلهٔ ایران امروز .
زین الاخبار عبدالحی بن ضحاك گردیزی تهران ۱۳۱۵
تاریخ بخارای نرشخی ، بتصحیح آقای مدرس رضوی چاپ تهران .
چهارمقالهٔ نظامی عروضی . چاپ تهران (آقای سیدجلال الدین تهرانی) از روی نسخهٔ مصحح مرحوم محمد قزوینی
بیست مقالهٔ مرحوم میرزا محمدخان قزوینی (مقالهٔ مقدمهٔ قدیم شاهنامه. با مقدمهٔ مصحح) ج ۲ ، تهران بسعی و اهتمام آقای عباس اقبال آشتیانی
مقدمهٔ بایسنقری معروف بمقدمهٔ جدید ازمقدمهٔ نسخ معمول شاهنامه چاپ هند
کتاب عزرا و کتاب استر از سلسلهٔ کتب مقدس عهدعتیق، ترجمهٔ فارسی چاپ لندن، ۱۹۱۰
ترجمهٔ تاریخ طبری ، ابوعلی محمد بلعمی چاپ بمبئی
قابوسنامه عنصر المعالی کیکاوس ، چاپ تهران وچاپ اصفهان
تجارب الامم ابوعلی مسکویه چاپ لیدن
اخبار الطوال ابوحنیفه احمد بن داود الدینوری چاپ ولادیمیر گیرگاس - Vladimir Guirgass لیدن ۱۸۸۸ میلادی .
شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی چاپ بمبئی (باهتمام میرزا ابراهیم تاجر شیرازی)
فرهنگ انجمن آرای ناصری . مرحوم هدایت لله باشی .
« جهانگیری جمال الدین حسین انجو
« برهان جامع محمد کریم بن مهدیقلی تبریزی

جوامع الحکایات ولوامع الروایات عوفی چاپ وزارت فرهنگ (با انتخاب مرحوم ملک الشعراء بهار)
تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای بدیع الزمان فروزانفر (جزو انتشارات بنگاه وعظ وخطابه)
یک وزیر ایران‌دوست (مقاله) بقلم آقای نصرالله فلسفی سال ٤ مجله مهر شمارهٔ ۱ و ۲
تاریخ یمینی تألیف ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی ترجمهٔ ابوالشرف ناصح بن ظفر الجرفادقانی. طهران ۱۲۷۲
مقاله استاد برتلس E. Berthels در باب حماسه در ایران اسلامی ذیل عنوان ایران در دائرة المعارف اسلامی ج ۳
مقاله B. Nikitine در باب نشریهٔ مؤسسهٔ خاورشناسان آکادمی علوم روسیه بافتخار فردوسی در سال ۱۹۳٤ از مجلهٔ آسیائی ج ۲۲۸ ص ۱۶۲ - ۱۶٤
شاهنامه وزبان ارمنی (مقاله) بقلم فردریک ماک لر Frédéric Macler از مجلهٔ آسیائی مجلد ۲۲۸ ص ٥٤۹ - ٥٥۹
فردوسی شاعر جهان (مقاله) بقلم آقای سعید نفیسی (فردوسی نامهٔ مهر سال ۱۳۱۳)
انتقاد دانشمندان اروپائی راجع بفردوسی (مقاله) بقلم مرحوم فاطمه سیاح فردوسی نامهٔ مهر
راحة الصدور راوندی چاپ لیدن (۱۹۲۱ میلادی)
دیوان فرخی، چاپ طهران بتصحیح مرحوم عبدالرسولی.
حواشی چهار مقاله بقلم مرحوم میرزا محمد خان قزوینی بر چهار مقاله چاپ لیدن
جهانگیرنامه قاسم مادح چاپ بمبئی سال ۱۸۹۲ میلادی.
داستان کک کوهزاد از ملحقات شاهنامه
داستان جمشید از ملحقات شاهنامه
سامنامه خواجوی کرمانی در دو مجلد چاپ خاضع. بمبئی سال ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ با مقدمه بقلم آقای سعید نفیسی
روضة الانوار خواجوی کرمانی (مقدمه بقلم آقای حسین مسرور سخنیار)
طبقات سلاطین اسلام تألیف استانلی لین‌پول Stanley Lane Pool ترجمهٔ آقای عباس اقبال آشتیانی چاپ تهران
معجم البلدان یاقوت حموی چاپ لیدن ج ۲
دیوان خطی عمعق بخارائی گردآوردهٔ آقای سعید نفیسی
دیوان منوچهری چاپ تهران.
گرشاسپنامه اسدی چاپ تهران بتصحیح آقای حبیب یغمائی
جشن مهرگان (مقاله) بقلم نگارنده در مجلهٔ مهر سال اول شمارهٔ ۷

الاغانی ابی‌الفرج الاصفهانی چاپ مصر مجلدات ۳و۴و۱۴
ضحی‌الاسلام تألیف احمد امین چاپ مصر ج۱
شعوبیت فردوسی (مقاله) در فردوسی‌نامهٔ مهر بقلم نگارنده
نقابدارخراسان ـ المقنع (مقاله) بقلم نگارنده درمجلهٔ مهرسال چهارم شماره ۱۲ وسال پنجم شماره ۱
کامل‌التواریخ ابن الاثیر چاپ مصر
تاریخ‌الرسل والملوك محمدبن جریرالطبری چاپ لیدن
بابك خرم‌دین (مقاله) بقلم آقای سعید نفیسی سال اول مجلهٔ مهر
وفیات‌الاعیان ، ابن خلکان چاپ مصر
البدء والتأریخ ، مطهربن طاهرالمقدسی ، پاریس‌چاپ Huart ج۳ .
دقیقی (مقاله) بقلم آقای تقی‌زاده مجلهٔ کاوه شمارهٔ ۴ ـ ۵ سال‌اول
سخن وسخنوران ، آقای بدیع‌الزمان فروزانفر ج ۱و۲
فردوسی (مقاله) ترجمه از برون مجلهٔ کاوه شمارهٔ ۳۶ سال اول
تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای دکتر رضازادهٔ شفق تهران
تذکرهٔ هفت اقلیم امین‌احمد رازی نسخهٔ خطی
رسالة للبیرونی فی فهرست کتب محمدبن زکریا الرازی چاپ پول کراوس . پاریس ۱۹۳۶
مجله دانشکدهٔ ادبیات تبریز سال سوم
تحفهٔ سامی، سام میرزا پسرشاه اسمعیل صفوی نسخهٔ خطی
مجمع‌الفصحاء رضاقلیخان هدایت ۲ مجلد چاپ تهران
تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی چاپ برون
لباب‌الالباب عوفی چاپ برون ۲ مجلد
تاریخ گزیده چاپ برون ، لندن
نظامی ، مقالهٔ استاد برتلس در دائرة‌المعارف اسلامی ج ۳
اسکندرنامهٔ نظامی (شرفنامه واقبالنامه) چاپ مرحوم وحید دستگردی ، تهران
مثنوی ومثنوی‌گویان ایران- بقلم مرحوم محمدعلی‌خان تربیت مجلهٔ مهرسال پنجم
پنج کلید امیرخسرو دهلوی نسخهٔ خطی .
خردنامهٔ اسکندری نورالدین عبدالرحمن جامی نسخهٔ خطی
شهنامه قاسمی چاپ بمبئی
فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار ج ۲ تألیف آقای ابن یوسف شیرازی
جنگنامهٔ کشم اثر قدری چاپ Luigi Bonelli (ایتالیا سال ۱۸۹۰)

جرون نامه قدری نسخهٔ عکسی از روی نسخهٔ بریتیش میوزیوم متعلق به آقای عباس اقبال آشتیانی

شهنشاه نامهٔ فتحعلی خان صبای کاشانی چاپ بمبئی

جارجنامه ملا فیروز بن کاوس چاپ بمبئی

میکادو نامه میرزا حسین علی شیرازی چاپ هند

قیصر نامه مرحوم ادیب پیشاوری

سالار نامه چاپ شیراز ۱۳۱۶ قمری .

آتشکدهٔ آذر بیکدلی چاپ بمبئی

حبیب السیر جزء سیم ج۳

حملهٔ حیدری باذل نسخهٔ خطی

کتاب حملهٔ ملابمانعلی متخلص به‌راجی چاپ ایران سال ۱۲۷۰

خداوند نامهٔ فتحعلی خان صبای کاشانی نسخه خطی

اردیبهشت نامه شمس الشعراء سروش اصفهانی نسخهٔ خطی

جنگنامهٔ آتشی چاپ تهران .

تذکرهٔ انجمن خاقان تألیف فاضل‌خان گروسی نسخهٔ خطی

تاریخ طبرستان ورویان سید ظهیرالدین مرعشی

تاریخ روابط ایران و اروپا در دورهٔ صفوی ج۱ تألیف آقای نصرالله فلسفی

کاوه‌ودرفش کاویانی (مقاله) بقلم اوسکارمان O. Mann در شمارهٔ اول سال اول مجلهٔ کاوه

مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری

دائرة المعارف بزرگ La Grande Encyclopédie ۱۶-۲۰-۲۶-۲۸

مقالات ذیل :

حماسه (L'épopée) بقلم Ch. Le Goffic و V. Gardillon

حماسه در هند ج۱۶ و ج ۲۰ بقلم Sylvain Lévi

حماسه در یونان ج۱۶ « A. Walz

رامایانا ج۲۸ « A· Feucher

راما « « «

حماسهٔ ملی ایران ج۲۶ « C. Huart

حماسه (L'épopée) ج۲۶ « Marcel Braunschvig

همر ج۲۰ « Paul Giqueaux

Jules Mohl: Le Livre des Rois, Tom I, Paris 1838

Benveniste: Ayâtkâr i Zarirân (Journal asiatique, Tom CCXX, 1932)

Henri Massé: Firdousi et l'épopée nationale, Paris 1935

Jules Bloch: Vrtra et vrthragna (J. as. T. CCXXVIII) d'après Benveniste et L. Renou, Paris 1934.

Marquart: Êrânshahr, Berlin 1901

A Catalogue of the provincial Capitals of Êrânshahr, edited by G. Messina, Roma 1931

Minorsky: Art. Tûrân, Encyclopédie de L'Islam,

E. W. West: Notes sur quelques petits textes Pehlvis, La Muséon VI 236–272

The Sacred Books of the East, Vol. XXXVIII, parth. IV and XLVII parth. V.

Pahlavi Literature im Grundriss der Iranischen Philologie B. II. Strassburg 1896–1904

The Book of the Mainyo i khard. The Pazand and Sanskrit texts, London and Stuttgart 1871.

Selection of Zâd-Sparam. SBE. V. Parth 1, P. 153–187

Anquetil du Perron : Zend-Avesta, Vol. II Paris 1771.

Barthélemy: Artâ vîrâf Nâmak ou Livre d' Ardâ vîrâf Paris 1887

Ervard Tahmuras Dinshaji Anklesaria:

Great Bundahish, Bombay 1908

Larousse de XXème siècle, Art. épopée

R. P. Halleck: Halleck's new English Literature 1913 P. 24–31

Abel Hovelacque: la Linguistique, Paris 1881.

L'Avesta, Zoroastre et le Mazdéisme, Paris 1880,

J. Darmesteter: Points de Contact entre le Mahâbhârata et le Shâh-Nâmah, Paris 1887.

Etudes iraniennes 2 vols. Paris, 1883.

Le Zend-Avesta 3 Vols. Paris 1892–1893

Lettre de Tansar au Roi de Tabaristan (Journal asiatique Série IX T. III)

Spiegel: Eranische Alterhumskunde Leipzig 1871–1878

Nöldeke: Das Iranische Nationalepos, Zweite Auflage, Berlin und Leipzig 1920

Geschichte der Perser und Araber zur zeit der Sassaniden, Leyden 1879.

C. de Harlez: Avesta, livre sacré du zoreastrisme, Paris 1881.

Hérodote: (L'Histoire d') traduc. de Legrand, Paris 1932 et de Larcher, Paris 1855.

Christensen: Etudes sur le Zoroastrisme de la perse antique Kopenhagen 1928.

Les Types du premier homme et premier roi dans l'histoire légendaire des Iraniens Stockholm et Leide 1917–1934.

Les kayanides, kopenhagen 1932.

Les gestes des Rois dans les traditions de L'Iran antique, Paris 1936

E. Browne, A Literary History of Persia, 2 Vols.

C. Huart: Art. Firdowsi. (Encyclopédie de L'Islam, T. II.)

H. Ethé Neupersische Literature im grundriss, B. II, Firdousi als Lyriker, Münschen 1872–1873

Sachau and H. Ethé:

Catalogue ef the Persian, Turkish, Hindustânî and pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, Part. I, Oxford 1889

Gaston Wiet: Art. Firdousi (J. as. Tom. CCXXVII. 1935)

Ch. Béridzé: Art. Rostomiani (J. as. Tom CCXXVIII)

Charles Rieu: Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, Vol. II, London 1881.

Supplement of the Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, London 1895.

E. Blochet: Catalogue des Manuscrits persans de la Bibliothéque nationale, Tom. III 1928.

Lexique des Fragments de L'Avesta, Paris 1900.

Le Comte de Gobineau: Histoire des Perses d'après les auteurs orientaux, grecs et Latins, T. 1 Paris 1869

Mélanges asiatiques, Vol. VI.

Geiger: Aogemadaêtcha, 1878

Hetrel: Achaemeniden und Kayaniden, Leipzik, 1924

Hertzfeld: Art in Modi Memorial Volume, Bombay 1930, Archäologische Mitteilungen aus Iran, Berlin 1929–1930.

Benveniste: The persian Religion according to the Chief Creek Texts, Paris 1929.

Justi: Geshichte Irans im grundriss der Iranischen philologie, ll Band.

Sir Coyajee: The House of Gotarzes: a Chapter of Parthian History in the Shahnameh, (Journal and proceedings Asiatic Society of Bengal, New Series, Vol XXVIII, 1932, N.1)

Modi : Asiatic Papers, Bombay 1905

Andreas : Die vierte Ghâthâ

ای نام تو بهترین سرآغاز
بی نام تو نامه کی کنم باز

سرآغاز

مللی که سالیان درازدرناحیتی زیسته‌اند وبا حوادث آسان ودشوار برابر گشته و فتحها وپیروزیها بر دست ایشان رفته و شکستها بدانان رسیده است، ناگزیر داستانها و سرگذشتها از پهلوانیهای پهلوانان و آزار مهاجمان و تعدی متعدیان و جهانگشایی جهانگشایان در یاد ایشان خواهد ماند که درحقیقت خاطراتی ازپدیدآمدن واستوارشدن مبانی ملیت آنانست وازهمین خاطراتست که چون بر گرد هم آیند داستانهایی که نمایندهٔ عظمت وجلال قوم وجانفشانیها و فداکاریهای اوست پدیدمی آید و زبان بزبان و سینه بسینه می گردد وباگذشت روزگارو تواترایام بجانب کمال و توسعه وترقی میرود تاسر انجام بدست شاعری استاد وتوانا ووطن دوست رسد واواز مجموع آنهاویا بهری ازآنها منظومه‌یی عظیم وجاودانی پدیدآورد . چنین منظومه‌یی راکه مشتمل برافکارپهلوانی وآثارشجاعت ومفاخرقوم است منظومهٔ حماسی وفهرمانی خوانند وازاین منظومهاست که آثارجلال ونبوغ وقوت قوم وزیبائی وشکوه زبان وادب وی آشکاراست وبهمین سبب اکنون ناقدان سخن بمنظومهای حماسی بیش ازهمهٔ آثارادبی توجه می کنند وشعرحماسی را بردیگرانواع شعر برتری میدهند .

درشناختن خصائص نژادها وملل جهان وچگونگی مدنیت و مجاهدات ورنجهای ایشان در تکوین تمدن و ملیت و نیز در معرفت بقوهٔ خیال وفکر ودرجهٔ استعدادآنها، منظومهای حماسی یکی‌ازبهترین وسایل تحقیق است وازینروی بر هر ملتی تحقیق در داستانها ومنظومهای حماسی خود ویافتن ریشه وبنیادآنها واجب است خاصه که‌حماسهٔ ملی عادهٔ مبتنی بربسیاری ازحقایق تاریخی وتحقیق درآنها وسیلهٔ اطلاع برسر گذشت هرملت درقدیمترین ایام زندگی‌است .

خوشبختانه ایرانیان پس ازهندوان قدیمترین‌قوم آریایینند که ازایشان آثارحماسی زیبا بلهجات مختلف (اوستایی - پهلوی - فارسی) برجای مانده وبعضی‌از آن‌آثار بزعم ناقدان بزرگ جهان درشمار مهمترین‌منظومه‌های حماسی عالم درآمده ویا خود بزرگترین منظومهٔ حماسی دنیاست اما بااین‌حال وباآنکه ازدیرباز هرایرانی صاحبدل و سخن شناس بسیاری ازابیات گشتاسپنامه و شاهنامه و کرشاسپنامه ودیگر آثارحماسی ایرانرا برصحیفهٔ دل نگاشته است ، تا امروز کسی را سودای تحقیق در این منظومها و اصل روایات ومنشاء داستانهای حماسی وسر گذشت شاهان و پهلوانانی که در حماسهٔ ملی ما هستند در دل نگذشت و این باب ناگشاده ماند .

نزدیك بیست سال پیش محقق دانشمند آقای حسن تقی‌زاده که تحقیقات وی بزبان فارسی مشهور ومعروف محققان است درمقدمهٔ احوال فردوسی چند صحیفه‌یی درنهایت تحقیق و استقصاء وبا توجه بکتاب معروف تئودورنلد که [1] بنام «حماسهٔ‌ملی‌ایران» [2] ،

Théodor Nöldeke -- ۱   Das Iranische Nationalepos – ۲

در این باب نگاشت اما سخن وی بیشتر ببحث در کتبی که مقدمهٔ ظهور شاهنامهٔ استاد ابوالقاسم فردوسی درزبان‌فارسی است ، مقصور گشت وفی‌الحقیقه درآن مقالت فاضلانه تنها جزئی از اجزاء موضوع (یعنی بحث درحماسهٔ ملی ایران) مشروح افتاد ومابقی چون بموضوع تحقیق نویسنده (بیان‌احوال‌وآثارفردوسی) بستگی نداشت متروك‌ماند .

نگارنده ازآنروز که نزدیك ده‌سال پیش براثر برخی مطالعات وتحقیقات باوستا راه جست وبه‌مطالعات فاضلانهٔ محققان اوستا شناس پی برد ودر اصل داستانهای اوستا بتحقیق وتتبع پرداخت برآن شد که میان‌داستانهای اوستا وشاهنامه بمقایسه‌یی پردازد و وجوه ارتباط وپیوستگی آندورا بدست‌آورد . البته مطالعه وتحقیق دراین‌باب مستمرو بردوام‌بود اما هیچگاه مطالب شتّی که در ذهن گرد میآمد براوراق و صحایف مسطور نمی‌افتاد تا در اوایل سال‌هزاروسیصدوهژده که پایان‌کار حقیر در دورهٔ دکتری ادبیات فارسی بود ، پیشنهاد تعیین موضوع رساله‌یی از جانب دانشگاه تهران بنگارنده شد ومن نوترین و مهمترین موضوعی را که شایستهٔ تحقیق یافتم بحث در حماسه های ملی ایران بود .

اما از همان آغاز امر بردشواری‌کار وسختی ودرازی راه آگاه بودم ومیدانستم تحقیق و استقصاء در این باب برنجها وبیداریها ومرارتها بازبسته و ازعقبات این راه هائل خستگیها پدیدار است وباید صحایف بیشمار در این باب از بیاض بسوادآید . با اینحال دل بدریا زدم و مردانه در این راه دشوارقدم نهادم وموضوعی برگزیدم که‌کار تحقیق درآن از حدرسالهٔ دکتری درمیگذرد وبکتابی عظیم میرسد .

اشکال بزرگ کارمن‌درآنست که : روایات ومنظومهای حماسی‌همواره ازقدیمترین ایام تمدن هرقوم آغاز میشود و ازینروی قدیمترین عناصر تاریخی وماقبل‌التاریخ حیات هرملت درآن وجود دارد وبرمحقق است‌که برای یافتن این عناصر تحقیقات خود را ازآن ایام کهن آغاز کند وتحول و تکامل وتغییر وتبدیل روایات وورود عناصر جدیدرا درآن دنبال نماید و اندیشه را از خلال قرون واعصار مبهم وتاریك وحوادث پیچ‌درپیچ ووقایع نامعلوم بگذراند وآنگاه ازاین سفر دراز ارمغانها با خویش همراه‌آورد تا بکار فهم حقیقت هرمنظومهٔ ملی آید ووسیلهٔ‌آشنایی واقعی خواهنده با اصل و اساس روایات وداستانهای‌آن گردد (داستانها وروایاتی که بظاهر از مقولهٔ خرافات واوهام است اما در حقیقت مطالبی تاریخی وواقعی است که باگذشت روزگار وتوالی ایام و تواتر اعوام بدین صورت درآمده) .

اطلاع براین عناصر مختلف تاریخی وداستانی وجداکردن‌آنها از یکدیگر و بحث در منشاء هرداستان ومبداء هرروایت وپیداکردن زمان ایجاد داستانها وبدست داشتن موازینی برای نقد اشعار حماسی وتمیز نیك ازبدآنها خود محتاج اطلاعات جداگانه‌ییست که نویسنده یاباید قبلا ازآنها مطلع باشد ویاهنگام‌کار ومطالعه ازآنها آگهی یابد . فی‌المثل بحث در منظومهای حماسی ایران علاوه بر اطلاع اززبان و ادبیات فارسی نیازمند اطلاعات دقیق از ادبیات پیش از اسلام خاصه ادبیات اوستایی و پهلویست وچون عالی‌ترین تحقیقات را در این باب باید درآثار محققان اروپایی‌جست،

پس اطلاع از یك یا چند زبان اروپایی و ادب آنها نیز برای مرد محقق لازم است.

گذشته از این دریافتن ارزش منظومهای حماسی هر کشور مستلزم اطلاع و آگاهی از منظومهای حماسی ملل دیگر جهانست، اگر چه موجز ومختصر بـاشد؛ از مقایسهٔ شاهنامه با بهترین آثار حماسی ملل جهان مانند «رامایانا» و «مهابهارت» متعلق بهندوان و «ایلیاد» و «ادیسه» یونانیان و امثال اینها ارزش و اهمیت این شاهکار جاوید زبان فارسی دریافته میشود وبنابراین مطالعهٔ بعضی از این آثار نیز برکسی که قدم در این راه مینهد واجب وضرور است.

با اطلاع از این مقدمات و مطالعهٔ مختصری در اصل کتاب دامنهٔ کارو زحمت در تحقیق این موضوع دشوار ومفصل برخواننده آشکار میشود ودرمی یابد که من با بضاعت مزجات وگرفتاریهای بسیار تاچه درجه دراین کار شگرف رنج برده ام علی الخصوص که کتب ووسائل تحقیق ومطالعه درایران عزیزمادیرباب ودربعض موارد نایابست.

اما با تمام این احوال با زحمات متمادی نگارنده و یاوریهای بعضی از دوستان و دانشمندان در تشحید خاطر و عاریت دادن کتب، و استفاده از کتب و وسایلی که شخصاً تهیه کردم و یا از دیرباز در اختیار خود داشتم: دشوارها آسان شد ودرهای تحقیق برمن گشاده گشت وسرانجام این کار عظیم بپایان رسید و کتابی مفصل در این باب پرداخته آمد که باسستی وحقارت خود درزبان فارسی تازگی دارد ودرعین نقص مستعد کمال است.

مطالب این کتاب بدین صورت منظم گشت که هریك ازموضوعات کلی را به **گفتاری** اختصاص دادم وآنگاه آن موضوع کلی و عظیم را بچند **فصل** وهرفصل را بچند عنوان تقسیم کردم تاهم مطالعه وفهم مسائل برخواننده آسان باشد وهم نگارش موضوع برای نگارنده بوضعی بهتر تیسیر پذیرد.

پیش ازورود بمباحث اصلی **مقدمه**یی براین کتاب درباب حماسه وماهیت آن وچگونگی اشعار حماسی - وتحقیق درمهمترین منظومهای حماسی ملل جهان نگاشته شده است تا حقیقت حماسه چنانکه ناقدان ومحققان معاصر می اندیشند آشکار شود.

در نخستین گفتار کتاب ازتکوین حماسه و روایات و افکار حماسی در ایران و تدوین آنها از قدیمترین ایام تاریخی سخن میرود. این گفتار بسه فصل منقسم میشود: فصل اول در تکوین روایات ملی و حماسی - فصل دوم در تدوین روایات و داستانها ازقدیمترین ایام تاریخی تا ظهور ادبیات فارسی - فصل سوم درتدوین روایات ملی بزبان فارسی.

درگفتاردوم ازآثار حماسی پیش ازاسلام یعنی یشتها وایاتکارزریران وکارنامهٔ اردشیر بابکان سخن رفته ودراراءهٔ وجوه قرابت ایاتکارزریران باگشتاسپنامهٔ دقیقی وکارنامهٔ اردشیر باداستان اردشیر درشاهنامه، سعی شده است.

موضوع **گفتار سوم** تحقیق در منظومه های حماسی ایران در عهد اسلامی یعنی مهمترین ادوار حماسه سرایی در ایرانست. در این باب پس از تحقیق اوضاع اجتماعی ایران بعد از غلبهٔ عرب و تسلط ترکان و ارتباط آن اوضاع با ظهور حماسه‌های ملی و دینی و تاریخی، سه فصل بزرگ بعناوین حماسه‌های ملی - حماسه های تاریخی - حماسه های دینی آمده و نزدیک بتمام آثار حماسی ایران از انواع سه گانهٔ مذکور مشروح افتاده‌است.

گفتار چهارم کتاب مختص است ببنیاد داستانها یعنی تحقیق در داستان شاهان و پهلوانان و منشاء روایات و افسانهای ملی از اوستا تا کتب تاریخی و داستانی پهلوی و عربی و فارسی. در این گفتار ریشهٔ داستانها و اسامی داستانی در قدیمترین روایات و آثار حماسی ایران یعنی ادبیات اوستایی و پهلوی جست و جو می شود و منشاء هر داستان و زیاده و نقصانهایی که در دو لهجهٔ مذکور و ادبیات فارسی در آنها راه یافته مورد فحص و تحقیق قرار می گیرد. این گفتار سه فصل بزرگ دارد: فصل اول شاهان - فصل دوم پهلوانان - فصل سوم دشمنان ایران (دیوان - تورانیان - رومیان - تازیان).

امید میرود که با این بحث مفصل یکی از مباحث مهم ادبیات فارسی تا درجه‌یی روشن گردد و از این راه خدمتی بایران و ایرانیان صورت گیرد.

این خدمت اگرچه نا چیز و حقیر است اما چون از صدق نیت و صراح عقیدت انجام یافته شایستهٔ آنست که مطمح نظر فاضلان واقع شود و با نقد و برشمردن معایب آن کاری که من آغاز کرده‌ام ختام پذیرد و حقی که آزاده مردانی چون دقیقی و فردوسی و اسدی بر گردن ما دارند گزارده آید.

تهران. اسفند ماه ۱۳۲۱

ذبیح‌الله صفا

☆☆☆

بعد از آنکه نسخ چاپ اول این کتاب قریب بدو سال پیش بکلی نایاب شد نگارنده قصد تجدید طبع آن کرد و بهمین سبب در برخی موارد از طبع اول که لازم میدانست تجدید نظرهایی نمود و مطالبی تازه که بعد از طبع نخستین بدست آمده بود بر کتاب افزود و بهمت آقای جعفری مدیر بنگاه مطبوعاتی امیرکبیر که محرّض مؤلف در چاپ ثانوی کتاب بوده است بتجدید طبع آن همت گماشت و درعین حال برای رفع نقیصه‌یی که در چاپ اول بود فهرست اسامی اشخاص و کتب و اماکن و قبایل را هم براین طبع اضافه کرد. امید است که این طبع با مزایایی که دارد مقبول نظر اصحاب علم و فرهنگ افتد و بر زلّات مؤلف ببخشایند. بمنّه

تهران ۱۵ مهرماه سال ۱۳۳۳ شمسی هجری

پیش‌گفتار

ماهیت و کیفیت حماسه

۱ ـ انواع شعر ۲ ـ شعر تمثیلی ۳ـ شعر غنائی ٤ـ حماسه ٥ ـ انواع منظومه‌های حماسی ٦ـ خصائص منظومهٔ حماسی و عناصر آن ۷ ـ منشاء حماسه ۸ ـ شعر حماسی و شعر غنائی ۹ـ حماسه در ادبیات عرب ۱۰ ـ خاتمه

۱ - انواع شعر

ناقدان پیشین در باب انواع شعر وچگونگی هریك سخنها گفته و دفترها پرداخته اند اما نتیجهٔ سخن با همه بحثهای آنان در این منحصر است که شعر را بسه نوع منقسم میتوان ساخت :

۱ - شعر تمثیلی [۱] ۲ - شعر غنائی [۲] ۳ - شعر حماسی [۳] .

اگر چه ناقدان دیگر خاصه ناقدان جدید توانسته اند انواع دیگری مانند شعر حکمی (پندواندرز) [۴] و شعر وصفی [۵] را بر انواع مذکور بیفزایند اما حقاً آنها را از انواع مستقل و اصلی شعر نمی پندارند و معمولا در ذیل انواع سه گانهٔ مذکور قرار میدهند .

۲ - شعر تمثیلی

در **شعر تمثیلی** مقصود اصلی و اساسی شاعر نمایش زندگی و مظاهر مختلف آنست چنانکه در نظر بیننده بوسائل خاص مجسم شود . بعبارت دیگر شاعر باساختن شعر تمثیلی یك حقیقت و واقعه را از حیات عادی بشری و از اعمال یك یا چند فرد معین میگیرد و آنگاه با خیالات شعری و یا با مقاصد فلسفی و اخلاقی و اجتماعی خود نزدیك میکند و بعد دوباره آنرا با حیات و حرکت همراه مینماید و برابر دیدهٔ بیننده تجسم میدهد . بنا براین در شعر تمثیلی تنها بوصف اکتفا نمیشود و یا سخن از آرمان و آرزوی مجرد نمیرود . در شعر تمثیلی شاعر نمیتواند از عالم طبیعت بیرون رود ، سخن از جهانی دیگر راند ، صفیر از کنگرهٔ عرش بشنود و با فرشتگان راز گوید . . . و نیز نمیتواند بروز گارهای کهن باز گردد وزبان ببیان مفاخرومردانگیها و پهلوانیهای قومی گشاید .

شاعر تمثیلی مجاز نیست خود را در جریان حکایت و داستان افکند مگر آنکه خود یکی ازاشخاص وافرادآن داستان باشد ، داوری او نباید هیچگاه از خلال سطور و اشعار آشکار باشد و بعبارت ساده‌تر شعر تمثیلی تنها وسیلهٔ تجسم وقایعی است که

---

۱ - dramatique ۲ - lyrique ۳ - épique ۴ - didactique
۵ - narratif

بنتیجه یی بینجامد بی‌آنکه از خوبی و بدی اعمال برای ما سخنی درآن گفته شود، یا شخصیت گوینده و سراینده درآن آشکار باشد.

۳ - شعر غنائی

اما **شعر غنائی** بالعکس با عالم معنی که مدارآن روح شاعر است سروکار دارد و اگر شاعردر چنین شعری دنیای خارج ومتعلقات آنرا موضوع بحث خود قرار دهد تنها ازآن بابست که عواطف روحانی خویش یادیگران را در بارهٔ آن فرا نماید. در منظومهٔ غنائی، همواره با عواطف شخصی و تأثرات وآلام و یا لذات و مسرات یك فرد و یك روح‌كار داریم، در اینجا سخن از وصف آنچه در طبیعت است نمیرود بلکه شاعرآنچه را که مطلوب اوست بچشم دل می بیند وبزبان عواطف بیان میکند، از دریچهٔ چشم مجنون بصورت لیلی مینگرد و آن سیه چردهٔ زشت را چون حور بهشت بما می‌نمایاند.

میزان و ملاك حقیقت در این نوع شعر عواطف و روح شاعر است. غرض و غایت شعرغنائی توصیف عواطف و نفسانیات فرد است و تمام عواطف نفسانی بشر از هرنوع که باشد موضوع آن. در توضیح سطر اخیر میگویم که تنها نمیتوان عواطف عاشقانه را موضوع اساسی شعر غنائی تصور کرد و مثلا از میان همهٔ اشعار غزلهای عاشقانه را نمودار اصلی شعر غنائی دانست بلکه مراد از «عواطف نفسانی» تمام تجلیات عواطف و احساسات بشری است از احساسات دینی و میهن پرستی گرفته تاحیرت و عشق و کینه و تحسر وبیان غمهای درونی و حتی احساساتی که در قبال عظمت بی منتهای جهان و شگفتیهای خلقت و سر گشتگی در برابر اسرار سر گمشدهٔ طبیعت برآدمی طاری میشود.

٤ - حماسه

اما **حماسه** نوعی از اشعار وصفی است که مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی و مردانگی ها و افتخارات و بزرگیهای قومی یا فردی باشد بنحوی که شامل مظاهر مختلف زندگی‌آنان گردد.

موضوع سخن در اینجا امر جلیل و مهمی است که سراسر افراد ملتی دراعصار

مختلف در آن دخیل و ذی نفع باشند (مانند مشکلات و حوائج مهم ملی ازقبیل مسألهٔ تشکیل ملیت و تحصیل استقلال و دفاع از دشمنان اصلی و امثال اینها چنانکه در شاهنامه و حماسه های ملی جهان ملاحظه میشود) و یا مشکلی فلسفی (مانند مسألهٔ خیر و شر در قطعاتی از اوستا و منظومه های «بهشت گمشده» و «بهشت مردود» میلتون) که جهانیان همگی آنرا ارج و بهایی نهند .

در شعر حماسی دسته‌یی از اعمال پهلوانی خواه از یك ملت باشد و خواه از یك فرد بصورت داستان و یا داستانهایی در میآید که ترتیب و نظم از همه جای آن آشکار است . از نقطه یا نقاطی آغاز میشود و به نقطه یا نقاطی پایان می پذیرد ، ناقص و ابتر نیست و خواننده می تواند با خواندن آن داستان از مقدماتی آغاز کند وبنتایجی دست یابد .

در یك منظومهٔ حماسی ، شاعر هیچگاه عواطف شخصی خویش را در اصل داستان وارد نمیکند و آنرا بپیروی از امیال خویش تغییر نمیدهد و بشکلی تازه‌چنان که خود بپسندد یا معاصران او بخواهند در نمی آورد و بهمین منوال در سر گذشت و یا شرح قهرمانیهای پهلوانان و کسانی که توصیف میکند هر گزدخالتی نمی‌ورزد و بنام‌خود و آرزوی خویش‌در باب او داوری نمیکندچنانکه درشاهنامه ودیگرمنظومه های‌حماسی می بینیم و هنگامی که بدانها رسیم در این باب سخن خواهیم گفت .

در این مورد منظومهٔ حماسی با منظومهٔ تمثیلی (دراماتیك) تا درجه‌یی شبیه و با شعر غنائی یکباره مغایر میشود زیرا چنانکه دیدیم شاعر تمثیلی در بیان داستان و حکایت از واقعهٔ خارجی خود را دخیل نمیسازد و بقول ناقدان اروپایی «پشت سن‌قرار میگیرد نه در سن » — اما در شعر غنائی وظیفهٔ عمدهٔ شاعر دخالت مستقیم در اصل موضوع وآوردن آن بصورتیست که خود میخواهد و دوست دارد وبعبارت دیگر درشعر غنائی عواطف و آلام و امیال شاعرانه اثر دارد و شاعر ناگزیر است از آنها بهر نحو که بخواهند پیروی کند اما در شعر حماسی حال از اینگونه نیست ، در اینجا شاعر باداستانهایی شفاهی‌یا مدون‌کار دارد که درآنهاشرح پهلوانیها ، عواطف‌واحساسات

مختلف مردمان یك روزگار و مظاهر میهن پرستی و فداکاری و جنگ با آنچه در نظر نسلهای ملتی بدو ناپسند و مایهٔ شرّ وفساد بود: آمده باشدو باید همهٔ آنها راچنانکه بود وصف کند و درآن وصف خود دخالتی مستقیم ننماید و خود را در صحنهٔ وقایع نیاورد و ازخود در بارهٔ آن اشخاص یا حوادث داوری نکند.

۵ - انواع منظومه های حماسی

چون سخن بدینجا رسید از ذکر این نکته ناگزیرم که در ادبیات ملل تنها یك نوع حماسه چنانکه دیده‌ایم وجود ندارد و درعالم ادب بیك تقسیم دو نوع منظومهٔ حماسی میتوان یافت:

نخست: منظومه‌های حماسی طبیعی و ملی که عبارتست از نتایج افکار و قرایح وعلائق و عواطف یك ملت که در طی قرون و اعصار تنها برای بیان وجوه عظمت و نبوغ قوم بوجود آمده و مشحونست بذکر جنگها و پهلوانیها وجان فشانیها و فداکاریهاو در عین‌حال مملوست‌از آثار تمدن و مظاهرروح و فکرمردم یك کشور در قرون معینی از ادوارحیاتی ایشان که معمولا ازآنها بدوره های پهلوانی تعبیرمیکنیم و از این گونه منظومه های حماسی میتوان ایلیاد و ادیسهٔ همرو رامایانا و مهابهارت متعلق بهندوان و قطعات مختلفی از یشتها و منظومهٔ «ایاتکارززیران» وشاهنامهٔ‌حکیم ابوالقاسم فردوسی و بهمن‌نامهٔ حکیم ایرانشاه وگرشاسپ نامهٔ اسدی طوسی و برزو نامه و جهانگیرنامه و نظایر آنها را در زبانهای ایرانی نام برد.

در این دسته از منظومه های حماسی شاعر بابداع و خلق توجهی ندارد بلکه داستانهای مدون کتبی یا شفاهی را که علی‌الظاهر ازبعضی وقایع خارجی نشأت کرده و بتدریج براثر نقل و تخیل ناقلان کماً و کیفاً تغییراتی در آن راه جسته وبا حوادث و اتفاقات دیگری که اغلب زماناً مؤخر ازآن یا مقدم برآنست ترکیب یافته است، مانند یکی از ناقلان نقل میکند ولی فرق او با ناقلان در آنست که این داستانها رابا مهارت و استادی بهم‌می‌پیوندد و از قدرت شاعرانهٔ خود در وصف استفاده میکند و در بیان عواطف و احساسات گذشتگان راهی که دیگران عاجز بوده اند پیش میگیرد.

دوم: منظومه های حماسی مصنوع: در این منظومه ها سروکار شاعر

با داستانهای پهلوانی مدون و معینی نیست بلکه خود بابداع وابتکار میپردازد وداستانی را از پیش خود بوجود میآورد. در اینگونه داستانها شاعران آزاد و مختارند بارعایت قواعد و قوانینی که برای شعرحماسی در میانست، هرگونه بخواهند موضوع داستان خویش را ابداع کنند و تخیل خود را در آن دخیل سازند. در ادبیات اروپایی از این گونه منظومه های حماسی فراوان داریم و از آن قبیل است منظومهٔ «هانریاد»[۱] ولتر نویسنده وشاعر فرانسوی، و من در بحث خود همه جا بامنظومه‌های حماسی طبیعی یعنی نوع اول کار دارم.

از این گذشته ممکن است شاعر حماسه سرا موضوع خود را از تاریخ روزگار پیشین حیات یك قوم بردارد که دوران نبرد و مبارزهٔ شدید با موانع طبیعی ودشمنان همسایه و مهاجمان و معاندان بزرگ بوده، و یا ازلحظات مهم تاریخی یك قوم که در عین تمدن دچار حوادث شگرف و انقلابات عظیم مذهبی و اجتماعی شده باشد و این حوادث و انقلابات بزرگ برای او همان احوال را ایجاد کند که در آغاز حیات ملی با آنها مواجه بوده است.

ازین طریق نیز ما بر دو نوع حماسه دست می‌یابیم:

۱ - حماسه‌های اساطیری و پهلوانی که متعلق بایام پیش از تاریخ[۲] و یا مواضیع مهم فلسفی و مذهبی است مانند منظومهٔ حماسی رامایانا ومهابهارت متعلق بهندوان؛ و بعضی از فصول کتاب مقدس بنی اسرائیل؛ و منظومهٔ ایاتکار زریران و قسمت بزرگی از شاهنامه و سایر منظومهای حماسی کهن ایران مانند گرشاسپنامه و برزونامه و بهمن نامه متعلق بایرانیان؛ و منظومه های ایلیاد وادیسه؛ ومنظومه‌های سیکلیك[۳] متعلق بیونانیان؛ و حماسهٔ آلمانی نی بلونگن[۴] ومجموعهٔ حماسهٔ های کهن فرانسوی (شانسون دوژست)[۵] و بهشت گمشدهٔ «میلتون» و «مسیاد»[۶] اثر «کلوپشتك»[۷]

---

۱ - Henriade

۲ - یعنی روزگاری که هنوز تاریخ حیات ملی تدوین نمیشد و تنها اطلاع ما ازآن ایام ازطریق روایات و داستانهاییست که اغلب با اساطیر آمیخته است.

۳ - Cyclique ۴ - Niebelungen ۵ - Chanson de geste ۶ - Messiad

۷ - Klopstock

۲ - **منظومه‌های حماسی تاریخی** مانند «گاهنامه ها»[۱] اثر انیوس[۲] و «اورشلیم آزاد»[۳] اثر تاسه[۴] و امثال اینها ویا منظومه‌هایی که در عین آنکه مبتنی بر تصور و خیالست قسمتهای تاریخی نیز در آنها دیده میشود مانند «کمدی‌خدایی»[۵] اثر دانته[۶] و بعضی ازقسمتهای «انه‌اید»[۷] اثر ویرژیل[۸]. در زبان فارسی نیز ازاین گونه منظومه های حماسی بسیار است مانند ظفر نامهٔ حمدالله مستوفی و شهنشاه نامهٔ ملك الشعراء صبا و منظومه‌های دیگری که بجای‌خود ذکری ازآنها میرود.

ممکن است موضوع حماسهٔ تاریخی زندگی یك یا چندتن از قهرمانان دینی باشد که با توجه بحقایق تاریخی یا با آمیزش وقایع تاریخی و مطالب داستانی بوجود آمده باشد. این منظومها که براثر استادی و همچنین اعتقاد شدید دینی گویندگان آنها ممکن است گاه بسیار دل انگیزو زیباباشد، نیزاغلب دارای بسیاری از خصائص منظومهای حماسی است و از اینجهت باید در شمارآثارحماسی ملل نام برده شود. من اینگونه منظومهای حماسی راکه اتفاقاً درزبان فارسی نمونهای بسیاری مانند خاوران نامهٔ ابن حسام وحملهٔ حیدری باذل و کتاب حملهٔ راجی وخداوند نامهٔ صبا واردیبهشت نامهٔ سروش و جزاینها دارد **منظومهٔ حماسی دینی** مینامم.

در این کتاب همه جا جز در قسمتی از سومین گفتار، سخن از منظومه های اساطیری و پهلوانی (یعنی همان منظومهای حماسی طبیعی) خواهم گفت.

۶ - خصائص منظومهٔ حماسی وعناصر آن

یکی از خصائص منظومهای حماسی همه جا و در هر زمان آنست که مدتها پس ازحوادثی که‌ازآنها سخن میگویند، پدید میآید.

مثلاً حماسهٔ همر در ادبیات یونانی نمایندهٔ مدنیتی کهن است که چندین قرن پیش ازهمر وياشعرائيکه منظومه های ایلیاد و ادیسه را پدیدآورده‌اند،وجودداشت. منظومهٔ فرانسوی رلاند[۹] که بعقیدهٔ غالب محققان متعلق باواخر قرن‌یازدهم

۱ Annales - ۲ Ennius - ۳ Jérusalem délivrée - ٤ Tasse
۵ - Divine Comedy - ٦ Dante - ۷ Enéide - ۸ Virgie
۹ - Chenson de Roland

میلادی است مربوط بحوادثی است که در حدود سال ۷۷۸ میلادی روی داد.

شاهنامهٔ دقیقی و فردوسی (تاعهد ساسانی) و گرشاسپ نامه و سایر منظومهای حماسی فارسی نیز جملگی بقرن های بسیار کهن که از دوره های پیش از اوستا تا اواسط عهد اشکانی ممتداست مربوط میشود.

منظومه های راما یانا و مهابهارت که فعلا از آنها بـه تفصیل سخن نمیگوییم نیز چنین‌اند و باعصار کهن و ادواری که تمدن قوم آریایی هند در حـال تشکیل بود تعلق دارند.

بدین طریق می‌بینیم که منظومهٔ حماسی پهلوانی هیچگاه در حین جریان حوادث پهلوانی پدیدنمیآید بلکه‌دورهٔ طلوع و ظهور آن، همیشه قرنها پس از وقوع آن حوادث است زیرا:

در ایام وقوع حوادث پهلوانی آدمی تماشاگـر و بینندهٔ وقایعی است که در حقیقت وواقع با اعمال عادی بشری چندان متفاوت نیست اما نتایجی که ازین اعمال گـرفته میشود (مثلا ایجاد استقلال ملی، دفع دشمنان و بداندیشان، تحکیم مبانی ملیت ...) براثر اهمیت وارزشی که دارد بتدریج آن اعمال را بچشم نسلهای آینده بزرگ‌میکند و چیزهایی برآن افزوده‌میشود وپهلوانانی که از ایشان‌خاطراتی ماند، بتدریج بدرجات فـوق بشری ارتقاء میجویند و اعمال ایشان در شمار خـوارق عادات درمیآید. از جانبی دیگر کارهایی که در قرون متواتر و اعصار متوالی صورت گرفت بتدریج فواصل زمانی و مکانی خود را ازدست‌میدهد و با یکدیگر مربوط میشود و مـانند سلسلهٔ علل و معالیل بشکل وقایع منظم و مرتبی در میآیـد و این داستانها که درآغاز کار مختصر است بتدریج براثر نقل ناقلان و روایت راویان وشاخ و برگهایی که هریك برآن میافزایند، تفصیل بیشتری می یابد و آرمانهای ملی و مقاصد قوم درآنها بیشتر متجلی میشود.

این مقدمـات محتاج بزمان طویلی است که گاه بچندین قرن بالغ میشود و بهمین سبب می بینیم که همیشه منظومهای پهلوانی دیری پس از وقوع پهلوانیها و حوادث پهلوانی و تکون ملیت و مدنیت یك قوم بوجود میگراید.

با آنکه میان دورهٔ نظم حماسیات ملی و دوره‌یی که موضوع بحث است ، فاصلهٔ بسیاری وجود دارد ، لا اقل بنحو عام و بطورمطلق رابطه و تشابهی نیزمیان این دو دوره میتوان یافت و این رابطه امری ضرور و تنها درصورت وجودآن پدیدآمدن منظومهٔ حماسی وحتی باقیماندن حماسیات ملی امکان پذیراست . مثلا معتقدات و آثار مدنی و افکاری که در دورهٔ نخست (عصر زندگی پهلوانی) وجود داشت‌نباید در دورهٔ دوم (عصر زندگی شاعر) یکباره فراموش شود و یا جای آنرا عقایدی که سرا پا مخالف عقاید نخستین باشد بگیرد و اگراتفاقاً آن تمدن و معتقدات یکباره فراموش شد و شاعر با تمدن و معتقدات تازه‌یی مواجه گشت باید اولا تمدن و معتقدات فراموش شده را بخوبی بشناسد و با آن خوی گیرد وثانیاً آثارونشانه های تمدن و عقاید عصر خویش را باآن نیامیزد و اشتباه نکند .

چنانکه قبلا اشاره کرده ام لازمهٔ یك منظومهٔ حماسی تنها جنگ و خونریزی نیست بلکه منظومهٔ حماسی کامل آنست که درعین توصیف پهلوانیها ومردانگیهای قوم نمایندهٔ عقاید وآراء و تمدن او نیز باشد و این خاصیت در تمام منظومه های حماسی مهم جهان موجود است و من نمودازی را از شاهنامه در اینجا نام میبرم . در شاهنامه تنها ازجنگهای ایرانیان وتورانیان‌و نبرد و ستیز آدمیان و دیوان ونظائراین امور سخن نمیرود بلکه این منظومه جامع جمیع خصائص مدنی و اخلاقی و فرهنگی ایرانیان قدیم نیز هست . درهمانحال که ما با خواندن‌شاهنامه از نبرد های ایرانیان برای فتح ایران و استقرار خود در این سرزمین و تحصیل استقلال و ملیت در قبال ملل مهاجم جدید و امثال این امورآگهی می یابیم ، در همان حال هم ازمراسم اجتماعی و ازتمدن ومظاهر مدنیت واخلاق ایرانیان ومذهب ایشان و حتی از عشقبازیها و میگساریها و لذائذ و خوشیهای پهلوانان و بحثهای فلسفی و دینی آنان ونظایراینهانیز مطلع میشویم .

با نظر باین مقدمه باید گفت : داستان های ملی ، روایات مذهبی ، آراء و عقاید ، خاطراتی که از تکوین تمدن یك قوم باقی میماند ، یادگار مجاهدات ملت برای تحصیل استقلال و عظمت ، نبرد با مهاجمان و معاندان ، بر انداختن رسمهایی

که خلاف منافع ملی تشخیص داده شود : بر روی هم مواد اصلی حماسه راپدید می آورد و حماسه تجلی گاه تمدن و یا قسمتی از تمدن یك ملت در لحظه ییست که بوجود میآید و یا در حال وجود یافتنست .

از اینجاست که گفته اند : هر ملتی بتنهایی و بسائقهٔ قریحه و طبع موجد و مؤسس اصلی حماسهٔ خویش است و شعرا تنها عمال و کار گزاران او در تدوین و تنظیم آن شمرده میشوند . یك منظومهٔ حماسی ممکن نیست قابل دوام و بقا باشد مگر آنکه واقعاً با این شرط بوجود آید و اگر منظومهٔ یك شاعر حماسی مبتنی بر چنین اصلی نباشد رنجهای او بنتیجه‌یی نمیتواند رسید وآنچه گفت بذهن عموم‌ملت راه نخواهد یافت و یا اگر راه یافت بزودی فراموش خواهد شد .

مسألهٔ دیگری که نباید ناگفته گذاشت آنست که منظومهٔ حماسی پهلوانی و دینی تنها در صورتی بوجودمیآید و کمال می‌پذیرد که باایام و لحظات خاصی از حیات ملی‌یك قوم‌منوط باشد ومراد ازاین ایام ولحظات خاص دوره هاییست که مردم با معتقدات ساده و ابتدائی خود بطبیعت و بطریق نا محسوس مشغول مجاهده و نبرد برای تشکیل ملیت و مدنیت خود بودند . از این طریق باید معترف بود که اولین اعصار حیات هرملت بهترین و مساعد ترین ادوار برای ظهور و تکامل اینگونه حماسیاتست . بهمین دلیل در میان هر ملتی که تصور کنیم موضوع حماسهٔ ملی نخستین دوره های تمدن آن قوم است نه ادوار ترقی و کمال استقلال و تمدن‌ایشان. در ادواری که تمدن قوم بمراحل کمال و ترقی رسیده باشد نیز ممکن است بر اثر بحرانهای شدیداجتماعی یا مذهبی (مانند انقلاب بزرگ انگلستان و انقلاب کبیر فرانسه) افکار حماسی بسیار شدید در میان ملل راقیه پدید آید وبپیدا شدن‌حماسه های ملی تازه‌یی منجر شود . اما در ادوار جدید غلبه بیشتر با حماسهٔ مصنوع است که قبلا از آنها نام بردم و از این حماسه‌های مصنوع در ادبیات اروپایی فراوانست و من بموقع از بعض آنها یاد کرده ام .

دیگر از خصائص حماسهٔ طبیعی و ملی آنست که یك موضوع تاریخی که در روز گاری صاحب حقیقت خارجی بود در نهایت شدت با اساطیر مذهبی و داستانها و

و افسانه‌های ملی و خوارق عادات آمیخته شود ولی در عین حال صورت و نسق تاریخی داشته و عبارت باشد از یك سلسله اعمال منظم و مرتب و راجع بپادشاهان و پهلوانان و افرادی که هریك سر گذشتی معین داشته باشند و هنگامی در صحنهٔ عمل وارد شوند و در وقت معینی از این صحنه بیرون روند اما پیداست که این وقایع یکباره ابداعی و اختراعی نمیتواند بود. هر چه از جنبهٔ اساطیری و ابهام روایات کاسته شود و وقایع تاریخی و واقعی و معین و صریح بیشتر در حماسه راه یابد، از ارزش حماسی روایات کاسته میگردد و برارزش تاریخی آن افزوده میشود. شاهنامهٔ فردوسی دارای این هردو جنبه است: تا اواخر سلطنت گشتاسپ وقایع بیشر داستانی است ولی چنانکه بجای خود خواهیم دید از آغاز سلطنت بهمن روایات داستانی و تاریخی بهم آمیخته میشود و از عهد پادشاهی اشکانیان داستانها و روایات اساطیری تقریباً وجز در بعض موارد مبدل بروایات تاریخی صریح میگردد و بدین ترتیب ارزش حماسی شاهنامه از میان میرود و بالعکس بر ارزش تاریخی سخنان استاد طوس افزوده میشود.

داستانها و روایات قدیم اگرچه مأخذ و منشاءِ حماسه است ولی بتنهایی از مزایای یك منظومهٔ حماسی عاطل میباشد و در آوردن آنها بصورت کامل حماسی یقیناً نتیجهٔ طبع وقاد و هنرمندی و قدرت استادی است که همت برنظم آنها گمارد. این عمل ازراه افزودن عناصری صورت‌میگیرد که بعضی از آنها تنها معنوی و بعضی دیگر کلامی ولفظی است. آهنگ پهلوانی و طرزبیان و انتخاب کلمات و عبارات و دقت در استفاده از آنچه‌برای تحریك حس پهلوانی مردم لازم است، چون‌جملگی با هم گرد آیند باعث میشوند که یك‌روایت پهلوانی ساده‌وغیر محرك وخشك‌بمنظومهٔ حماسی زیبا و محرك ودلپذیری مبدل شود. شاعری که درتبدیل روایت پهلوانی به منظومهٔ حماسی از این عوامل خوب استفاده کرد اثر او شهرت ملی و جهانی پیدا میکند و هرچه قدرت شاعر در استفاده از آن وسایل کمتر باشد اثر منظومهٔ حماسی او ضعیف تر خواهد بود و این اصل را توجه مختصری بچند منظومهٔ حماسی پیش از قرن ششم که بدست داریم و در رأس همهٔ آنها شاهنامهٔ استاد طوس قرار دارد، مسلم میکند، و ای بسا اشعار حماسی که از روایات پراگندهٔ ملی در همین ایام

پدید آمده و از میان رفته است و تذکار نام **شاهنامهٔ مسعودی مروزی** در اینجا کافیست و گویا در قرن چهارم که مصادف با قسمت بزرگی اززندگی فردوسی است روح حماسی در ادبیات فارسی بنهایت نضج و کمال رسیده بود و این بسطت و کمال بشخص فردوسی ختم شد و پس ازو راه تنزل گرفت و در اوایل قرن ششم بضعف و انحطاط پیوست زیرا ظهور روح حماسی نیازمند محرکاتیست، محرك روح حماسی در ایرانیان پیش از اسلام فتوح و عظمت مقام تاریخی آنان در جهان، و در اوایل عهد اسلامی شکست از اعراب و پدید آمدن حس کینه جویی و انتقامواعادهٔ استقلال و نشاندادن عظمت و قدرت نژاد ایرانی دراعصار گذشتهبود؛ چنانکهمیدانیم این عوامل در قرن دوم و سوم و چهارم در نهایت شدت وجود داشت و بار این درخت تناور در نیمهٔ دومقرن چهام رسید ولی ازآن پس یعنی از قرن پنجم چنانکهخواهیم دید محرکات اصلی و عوامل آن از میان رفت بهمین سبب روح حماسی ضعیف شد و حماسه سرایی در ایران تدریجاً طریق انحطاط گرفت و منَ وقتی از تاریخ حماسه سرایی در ایران سخن گویم در این باب بتفصیل بحث خواهم کرد.

دیگر از خصائص منظومهٔ حماسی ابهام زمان و مکان در آنست. بعبارت دیگر منظومهٔ حماسی در زمان و مکان محدود نیست زیرا هرچه صراحت زمانومکان بیشتر باشد صراحت و روشنی وقایع بیشتر است و در نتیجه وقایع داستانی و اساطیری بتاریخ نزدیکترمیشود وارزش حماسی منظومه بیشتر ازمیان میرود. اگر بدقت در شاهنامه و گرشاسپنامه و بهمن نامه وبرزونامه و جهانگیرنامه و جز اینها نظر کنیم می بینیم در اغلب داستانها اشارات مبهمی باماکن میشود و تنها بعضی از اعمال در نقاط نسبة معینی صورت میگیرد اما در زمان مطلقاً روشنی و صراحتی درکارنیست مگر از عهد اشکانیان و ساسانیان (آنهم تا درجهٔ محدودی) که آنرا قسمت تاریخی شاهنامه باید شمرد و جنبهٔ داستانی و حماسی آنرا کمتر دانست. ابهام زمان و مکان در منظومههای حماسی کهن تری مانند رامایانا ومهابهارت و قطعاتی ازیشتها بنهایت شدیدتر است.

۷ - منشاء حماسهٔ ملی

اکنون باید در منشاءِ حماسه و طریق پیدا شدن آن مختصری سخن گویم:

چون بنخستین ادوار حیات ملل نظر کنیم می‌بینیم هیچ ملتی بوجود نیامده و بتحصیل استقلال و تحکیم مبانی ملیت توفیق نیافته است مگر آنکه اعصار ودوره‌های خطر را گذرانده وباعمال پهلوانی دست زده باشدو بزرگان و پهلوانانی ازو پدید آمده باشند که درذهن وی اثری بزرگ برجای گذارند. این خاطرات مایهٔ ظهور روایاتی گشت که دهان بدهان و سینه بسینه نقل شد و از مجموع آنها تاریخ ملل قدیمه واولی پدید آمد بدین معنی که آن ملت ها بجای تاریخهای مدون و مرتبی که اکنون داریم و در آن بحث و تحقیق را بنهایت میرسانیم تنها همین روایات راکه اغلب با افسانها آمیخته بود داشتند و از سر گذشت نیاکان خود بدان صورت آگاه بودند.

روایات و حکایات مذکور آخر کار منتهی بتاریخ های مدون گشت و احیاناً بر آنها افزوده شد اما بهرحال روایاتی پراگنده و بی نظم بود که هرقسمتی از آن را کسی بیادداشت و برای گرد آوردن مجموع آنها نهضتی و اقدامی لازم بود. این کاربزرگ اغلب و نزدیك بتمام موارد بهمت کسانی صورت گرفت که بذکر مفاخرملی و بیان پهلوانیها و قهرمانیهای نیاکان خویش علاقه داشتند. نویسندگان مذکور و پس ازایشان شاعران داستانها وروایات وقطعات پراگندهٔ یاد شده را گرد کردند و از آن اثری واحد پدید آوردند ولی همواره ودر همه جا کوشیدند که‌شکل اصلی‌داستانها محفوظ بماند و در اساس روایات تغییری حاصل نشود.

شاعری که بدین کار خطیر دست می‌زد اگرصاحب روحی ملی‌بود و درائرخود هیچگاه از این روح و معنی دور نمیشد اثر او بسرعتی تمام‌میان‌مردم شهرت‌می‌یافت و دهان بدهان میگشت و از آن نسخها بر میگرفتند و می‌پراگندند و راویان بجای نقل روایات پراگندهٔ پیشین از آن استفاده میکردند و بالنتیجه داستانها و روایات پیشین اندك اندك از میان میرفت و اثری از آنها درمیان مردم برجای نمیماندوهمین امرهمواره مایهٔ اشکال بزرگی درمقایسهٔ این‌منظومه‌های‌حماسی با مآخذ اصلی آنهاست.

اما این قاعده مسلم و بدیهی است که یك منظومهٔ حماسی ملی تنها در موردی مایهٔ فراموش شدن مآخذ میگردد که با آنها مطابقت کامل داشته باشد بنحوی که باوجود آن حاجتی بدان‌مآخذ متشتت و نامنظمو غیر فصیح که اغلب محدودبروایات شفاهی است در میان نباشد.

۸ - شعر حماسی و شعر غنائی

بعقیدهٔ گروهی از محققان شعر حماسی از شعر غنائی متأخر و حتی نتیجه‌و دنبالهٔ آنست زیرا بنابر آنچه از ظواهر امر بر میآید آدمی زودتر از آنکه بوصف حوادث خارجی و اجتماعی و یا سایر امور بپردازد خود را باسرود هایی مذهبی یا عشقی و یا اساطیری که بیشتر جنبهٔ غنائی داشت سر گرم میکرد. از جانبی دیگر هیچ ملیتی بی جنگ ومبارزه پدید نیامد و پیداست که‌در این نبرد ها پهلوانانی‌وجود داشتند که بر اثر شهرت خویش مایهٔ اعجاب شعرا شدند چنانکه قهرمانیهای ایشان را درسرود ها واشعارغنائی وصف کردند. درمیان بعضی ازملل این‌سرود های پراگنده بتدریج بهم‌پیوست‌ویکی‌ازشعرای‌بزرگ که علی‌الظاهر سهم‌عظیمی درسرودن‌آنها داشت نسبت داده شد و از این راه‌مجموعه یی‌کامل ومتحدپدید آمد.

از این طریق باید گفت که حماسه اصلا و اساساً از شعر غنائی پدید آمده و از آن منبعث شده است و این نظریه را میتوان با تحقیق در بسیاری از آثار ادبی ملل قدیم ثابت کرد چنانکه درادبیات‌هندی سرودهای‌ودا [۱] برآثار حماسی‌مهابهارت [۲] و رامایان [۳] مقدم بوده و وسیلهٔ پدید آمدن آنها شده است و در فرانسه سرودهای معروف کانتیلن [٤] وسیلهٔ ظهورمجموعهٔ‌منظومه‌های‌حماسی(شانسون دوژست) [۵] گردیدو چنانکه بسیاری از محققان پنداشته و ظاهراً در تصور خود راه صواب پیموده‌اند دوائر حماسی معروف و کم نظیر یونانی (ایلیاد - ادیسه) اصلا منظومه های منفردی‌بوده‌اند که سازندگان آنها از منظومه های غنائی پیش از خود متأثر بودند.

از این گذشته چنانکه قبلا دیده‌ایم از پیدا شدن روایات تا ظهور منظومه های

۱ - Véda ۲ - Mahâbhârata ۳ - Râmayana ٤ - Cantilènes

۵ - Chanson de geste

حماسی فاصلهٔ ممتدی وجود دارد چنانکه شعر حماسی هیچگاه در آغاز تمدن و در حین تکوین تمدن و ظهور ملیت ملتی بوجود نیامده است درصورتیکه از اغلب ملل در آغاز حیاتشان منظومه‌های غنائی و سرودهای فراوان میتوان یافت و این دلیل بزرگی بر تأخر اشعار غنائی از اشعار حماسی است .

باز بنا بر آنچه مسلم و آشکار است درشعر حماسی رعایت موازین و قواعدی که مسلماً در دورهٔ نضج و ترقی ادبیات میسر میشود ضرور است و لازمهٔ این امر آنست که شعر حماسی دیرتر از شعر غنائی پدید آید چنانکه شعر تمثیلی (دراماتیك) که بیش ازحماسه تابع قواعد و موازین فنی است دیرتر از حماسه پدید آمده است و چون هر دو از شعر غنائی منبعث شده‌اند می‌بینیم که در آغاز کار خود نزدیکی بیشتری بشعر غنائی دارند .

کهن ترین اثر منظوم قوم ایرانی بنا بر آنچه تاکنون محقق و مسلم شده گاثاهاست که آنرا بهیچروی نمیتوان یك منظومهٔ حماسی تصور کرد بلکه نشاید و نغماتی مذهبی است که گاه احساسات رقیق از قطعات مختلف آن بخوبی آشکار است . البته قطعاتی از اوستا خاصه بعضی ازیشتها چنانکه بتفصیل خواهیم دید قطعات حماسی کاملی است که اصلا و اساساً منظوم بوده و اکنون آثار نظم از بعضی قسمتهای آن بخوبی هویداست اما چنانکه محقق شده وبثبوت رسیده یشتها پس از گاثاها پدیدآمده است .

هنگام بحث درانبعاث حماسه از شعر غنائی باید این نکته را نیز بیادآورد که: هیچ اثرحماسی ، اگرچه بنهایت کمال فنی رسیده باشد ، نمیتواند ازافکار غنائی وغزلی خالی باشد و ما همیشه دربهترین منظومه های حماسی جهان آثار بیّن وآشکاری ازافکار و اشعار غنائی می‌یابیم : در شاهنامهٔ استاد طوس داستانهای عشقبازی زال و رودابه ، تهمینه و رستم ، سودابه وسیاوش، ومنیژه وبیژن . . . واوصافی که اززنان ومعشوقگان زیبا شده ازبهترین اشعار غنائی ودرعین حال حماسی زبان‌فارسی است - در گرشاسپنامه داستان عشقبازی جمشید با دختر کورنگ شاه - درسام نامه عشقبازی سام باپریدخت- در برزونامه داستان عاشقی سهراب وشهرو ، از بدایع اشعار غنائی فارسی شمرده‌میشود

و گذشته ازاینها قطعات مختلفی که از عواطف و آلام گوناگون بشری حکایت‌میکند درآثار حماسی فارسی خاصه شاهنامهٔ فردوسی نیز موجوداست .

۹ ـ حماسه در ادبیات عرب

تا اینجا حماسه و منظومهٔ حماسی یا پهلوانی را چنانکه امروز درادبیات دنیا میفهمند و باید فهمید ، و مسائل و حقائقی که پس از استقصاء در بعض منظومه های حماسی و تحقیقات ناقدان اروپایی درباب حماسه دریافته شد یاد کرده‌ام . اکنون باید دید در ادبیات عرب و عرف ادبای اسلامی حماسه چگونه فهمیده میشد و از منظومه های حماسی اعراب و ایرانیان کدامیك را میتوان منظومه های واقعی پهلوانی و حماسی دانست .

حَمَس (بفتح اول و دوم) و حماسه درلغت عرب بمعنی شدت درکار است وازاین ریشه صفات احمس (بفتح اول و سوم ج : احامس ـ یعنی جای سخت و درشت و مرد درشت در دین و دلیر درحرب) و حَمِس (بفتح اول و کسردوم بهمین معنی) پدیدآمده است . بعضی ازقبایل عرب مانند قریش و کنانه و بنی‌عامربن صعصعة را بجهت شدت‌و خشونت ایشان حُمس (بضم اول و فتح دوم) مینامیدند . اندك اندك « حماسة » بر « شجاعة » نیز اطلاق شدزیرا مرد شجاع نیز هنگام نبرددرعین شدت و درشتی بادشمن برابری میکند[1] .

اشعار حماسه (اشعار پهلوانی) در ادبیات عرب برقطعات وقصائدی اطلاق‌میشود که بیشتر مبتنی بر بیان مفاخر قبیله و فرد و ذکر شاعر از پهلوانیهای خود درمیدان جنگ و فرار از مضایق و درافتادن در مهالك و چیره دستی در انتقام یا غارت و نهب است و راویان عرب در ذکر تاریخ قبائل از این اشعار و رجزهایی که پهلوانان و جنگجویان میگفتند بسیار یاد کرده‌اند . اما باید دانست که در ادبیات عرب حماسه بدان معنی که ما در می‌یابیم وجود ندارد زیرا شرائط و وسایل ایجاد حماسهٔ ملی و طبیعی درمیان قوم عرب موجود نبود . اعراب تا ظهور اسلام از ملیت بمعنی و مفهوم

---

۱ ـ دیوان اشعار الحماسة‌لابی تمام ، چاپ مصر ٤ـ٥ ، صراح‌اللغة وصحاح‌اللغة ذیل کلمهٔ حمس .

واقعی خود محروم بودند و سر زمین عربستان از عده‌یی قبایل پراگنده که هر یك خویشتن را از دیگری جدا می‌پنداشت مسکون بوده است. این قبایل خود را از هم جدا میشمردند و بر یکدیگر مفاخرت مینمودند و خویشتن را از دیگران برتر میدانستند و برای مفاخرت روایاتی درباب بزرگیهای نیاکان ذکر میکردند وقطعات وقصائدی در این باب میان هر قبیله‌یی وجود داشت وحتی روایات منفرد ومختصری نیز درباب بعضی ازمشاهیر وصنادید عرب که بپهلوانی وجنگاوری موصوف بودند دیده میشود ولی همهٔ این اشعار وروایات پراگنده و کم ارجست وهیچیك از آنها را نمیتوان بتمام معنی در شمار منظومهای پهلوانی درآورد.

گذشته ازاین اعراب پیش از اسلام هیچگاه مانند ایرانیان ویونانیان وهندوان برای ایجاد ملیت ومدنیت خود دچار رنجها ومصائبی که معهود است نشدند وحتی باید گفت که تنها ظهور اسلام فکر اتحاد واتفاق وتحصیل عظمت را درمیان این مردم صحرا نشین پدید آورد ومجاهدت واقعی ملت عرب برای کسب شهرت وقدرت وجنگهای بزرگ باامم خارجی ازاین هنگام آغاز شد وچون این ایام روزگار تاریخی ومشحون بوقایع صریح ومعین تاریخی و دور از اساطیر وتخیلات حماسی وامثال اینهاست دیگر ایجاد حماسهٔ ملی ومنظومهٔ پهلوانی آنچنانکه درایران وهند ویونان میبینیم در میان ایشان معنی نداشت. درآیین اسلام نیز ملیت بمعنی امروز موجود نیست وملیت دراسلام عبارتست از وحدت عقیده، اگرچه معتقدان ازنژادها وطوایف متفاوت ودارای یادگارهای تاریخی و زبانهای مختلف باشند. از این گذشته اسلام غرور و خود پسندی و مفاخرت باجداد وآبا ومزایای نژادی را مذموم میشمارد وشکستن هوی و کبر نفس ازاهم شرایط کمال مرد مسلم است. باتوجه باین مقدمات باید گفت که موجبات ظهور شعر حماسی بکلی درجامعهٔ اسلامی مفقود بود و اعراب مسلمان ازاین طریق هم نمیتوانستند حماسهٔ ملی تازه‌یی پدید آورند وجبران مافات کنند.

اما اشعار حماسی یعنی قصائد وقطعاتی که ازاعراب جاهلی وعهد اسلام بجای مانده است همچنانکه گفتم بیشتر ازمفاخرات فرد وقبیله حکایت میکند ومعمولا رجزهاییست که پهلوانان ومبارزان برابر صفوف دشمن برزبان میآوردند وخود و قبیله و نیاکان خویش را بدانها می‌ستودند ویا قصائدیست که کسی دروصف مردانگی های خود

دریك یاچند جنگ سروده باشد .

آزادگی وشجاعت اعراب وبی باکی ومهارت آنان درسواری وغارت و دستبرد بقبایل از اینگونه اشعار بخوبی لائح است اما سخنی ازملیت ووصول بآمال واغراض ملی وآرمانهای بزرگ نژادی چنانکه درشاهنامه می‌بینیم دراین اشعار بهیچ روی دیده نمیشود واساساً زندگی بادیه متکی باستقلال فرد وحس استغناء از افراد است و فرد بدوی هرگز منظور مشترك ومرادوغرض عام را تصورنمیتواند کرد .

غیرازبعض قطعات معلقات سبع وعدهٔ نسبهٔ زیادی ازرجزهای پهلوانان که در برخی‌از کتب دیده میشود ، دیوانهایی ازاشعار حماسهٔ عرب دردست است مانند دیوان حماسه گردآوردهٔ ابی تمام طائی که‌آنرا خطیب تبریزی شرح کرده وحماسهٔ بحتری و حماسهٔ ابن الشجری .

۱۰ـ خاتمه

این وضع تنها بملت عرب اختصاص ندارد بلکه‌از **میان ملل جهان تنها عدهٔ معدودی توانسته اند صاحب منظومهای حماسی باشند** درصورتی که لاشك همهٔ آنها عناصرومآخذاین‌منظومها یعنی روایات ملی‌وپهلوانی‌را داشته‌اند. این‌امررا میتوان چنین توجیه کرد که‌هرملت درآغاز حیات‌خودبجهات‌و دلائلی که‌در سطور و صحایف گذشته‌دیده‌ایم مواد وعناصرحماسه‌یعنی‌حوادث وروایات پهلوانی‌فراوانی دراختیاردارد ولی‌اگرپیش‌ازفراموش‌شدن‌آن‌احادیث وروایات‌پهلوانی‌شاعراستادومقتدری‌پدیدآید که بتواندا‌ین‌روایات‌را گردآورد وازآنهامنظومهٔ‌پهلوانی‌مدون ومرتبی‌بسازد ،آن‌قوم‌صاحب حماسهٔ‌ملی‌خواهدبود ودرغیراین‌صورت‌جزایجادحماسه‌های تقلیدی وصناعی ازآن‌ملت انتظاری‌نباید داشت‌چه بهمان‌درجه‌یی که ادبیات‌وافکار واسالیب‌ادبی‌ترقی‌وتوسعه‌می‌یابد احساسات حماسی ازافراد قوم سلب می‌شود وتوجه بدانش وتحقیق مایهٔ تحقیر روایات قدیمه میگردد وبجای راویان واحادیث سادهٔ ابتدائی کتابهای گوناگون بوجودمیآید و بدین ترتیب آن داستانها و احادیث ابتدائی ازمیان میرود وچشمهٔ افکارحماسی‌خشك ونابود میشود ، پس اگرملتی درنخستین مرحلهٔ تمدن وظهورادبیات وافکارادبی بایجاد حماسه‌یی ملی دست نیابد دیگرچنین کاربرای اودشوارخواهد بود .

اتفاقاً در ایران این معنی ببهترین وجهی حاصل بود : در اواخر عهد ساسانی که روایات وداستانهای حماسی بنهایت نضج و کمال رسیده بود ، فکر گرد آوردن وحفظ آنها نیز طبعاً باذهان خطور کرد وچنانکه بعد خواهم گفت بامر بعضی از پادشاهان اخیر ساسانی صورت عمل گرفت . درعهد اسلامی باآنکه ازروی همین مآخذ وروایات دیگر (که علی الخصوص درخراسان و دیگر نواحی مشرق ایران وجود داشت) شاهنامهای منثوری تألیف شد ، ولی هنوز نقص این اقدامات برای حفظ روایات و داستانهای ملی احساس میشد وهمواره فکر نظم کردن آنها بنحوی که بقاء ودوامشان ضرور شود درمیان بود ودرعین حال شعر فارسی نیز درعهد سامانی راه تکامل میپیمود وزمینه برای ظهور نابغه‌یی درشعر مهیا می‌شد تاسرانجام نابغهٔ شعرفارسی ، فردوسی ظهور کرد واین آرزوی ملی را برآورد . اقدام فردوسی نهضت بزرگی درادبیات فارسی پدید آورد که تاچندی پس ازو ادامه یافت وبراثر همین نهضت بزرگ است که نزدیك بتمام روایات ملی بیك روش ونسق بنظم فارسی درآمد وازاین طریق روایات ملی ایرانیان تاابد محفوظ ماند. نظیر همین کیفیات رادرهند ویونان وروم وانگلستان وفرانسه وآلمان وسایر کشورهایی که دارای حماسهٔ ملی هستند میتوان یافت . اماملل دیگر که فرصتی نظیر آنچه درادبیات فارسی دیده‌ایم بدست نیاوردند بتحصیل حماسه‌یی ملی توفیق نیافتند .

***

اگر در ذیل این مقدمه که ببحث انتقادی درباب حماسه اختصاص یافته است فرصت مطالعهٔ مختصری درحماسهٔ ملل مختلف جهان میداشتم بدین کار دست میزدم اما چون باب حث بسیار مفصل وراه درازی که درپیش دارم افتادن دربیراهه‌ها راجایز نمیدانم ازاین کار صرف نظر میکنم و باصل کارخود یعنی تحقیق درحماسه های ایرانی و کیفیت تکوین وتدوین آن توجه می‌نمایم .

در نگارش این مقدمه از مآخذ ذیل استفاده شده است :
دائرةالمعارف بزرك (La Grande Encyclopèdie) مجلدات ۱۶ - ۲۰ - ۲۶ - ۲۸ ، مقالات ذیل :
حماسه (épopée) ج ۱۶ بقلم « ش . لوگوفیك » Ch. le Goffic و« و. گاردیون» V . Gardillon

حماسه در هند : ج ۱۶ و ۲۰ بقلم « سیلون لوی » Sylvain Lèvi

حماسه در یونان : ج ۱۶ بقلم « آ . والتز » A . Walz

رامایانا : ج ۲۸ بقلم « آ . فوشر » A . Foucher

راما : ج ۲۸ ایضاً « » »

حماسهٔ ملی ایران : ج ۲۶ بقلم « کلمان‌هوآر » C . Huart

حماسه : ج ۲۶ بقلم « مارسل برونشویك » Mercel Braunshvig

همر : ج ۲۰ بقلم « پول ژیکو » Paul Giqueaux

دائرة‌المعارف‌لاروس قرن بیستم:Encyc. Larousse de XXème siècle مقالهٔ:épopée

مقدمهٔ ژول‌مول Juls Mohl برترجمهٔ شاهنامهٔ فردوسی ج ۱

Darmesteter : points de contact entre le Mahâbhârata et le Shâh-Nâmah , paris 1887 .

R.p Halleck : Halleck,s new English Literatur 1913. p. 31– 44

Abel Hovelacque : La Linguistique , paris 1881 .

شرح حماسهٔ ابی تمام طائی چاپ مصر .

تاریخ ادبیات آلمان تألیف « آلفردبیزه » Alfred Biese چاپ مونیخ ج ۱ عنوان « نی‌بلونگن» Niebelungen.

مقدمهٔ « الشاهنامه» (ترجمهٔ فتح‌بن‌علی‌البنداری) با تصحیح ومقدمهٔ دکتر عبدالوهاب عزام چاپ مصر ۱۹۳۲ .

یسنا تألیف آقای پورداود ج ۱ ص ۳۵ ـ ۳۴

مجلة‌العلوم چاپ مصر شمارهٔ ۵ ـ ۶ سال پنجم (۱۹۳۸) مقالة‌الشاهنامه.

گفتار نخست

تکوین و تدوین حماسهٔ ملی ایران

فصل اول - نشأت و تکوین حماسهٔ ملی

۱ - قوم ایرانی ۲ - مهاجرت و جنگ با بومیان ۳ - جنگ با مهاجمان ۴ - روایات و اساطیر کهن ۵ - روایات و اساطیر دینی ۶ - ظهور داستان ها و روایات حماسی ۷- توسعه و کمال اساطیر.

فصل دوم - تدوین روایات ملی تا ظهور ادبیات فارسی

۱ - تدوین روایات پیش از اوستا ۲ - اوستا ۳ - از اوستا تا ادبیات پهلوی ۴ - روایات ملی و داستان های حماسی در ادبیات پهلوی ۵ - خداینامه.

فصل سوم - تدوین روایات ملی بزبان فارسی

۱ - روایات شفاهی و روات بزرگ ۲ - آثار مکتوب ۳ - شاهنامها ۴- داستان های منثور حماسی.

فصل اول

نشأت و تکوین حماسهٔ ملی

۱ - قوم ایرانی

تاریخ حماسه های ایرانی از روزگاری شروع میشود که قوم ایرانی بنجد های ایران روی آورد. قوم ایرانی یکی از اقوام «هند واروپایی»[۱] است که بتدریج از اواسط آسیا و درهٔ گنگ تا کنارهٔ اقیانوس اطلس پراگندند و با کشف دنیای جدید بسایر نقاط گیتی نیز روی آوردند. از میان شعب این نژاد یکی از روزگاران قدیم اهمیت و اعتباری پیدا کرد و تمدن و ادبیات و مذاهب آن کهن تر از شعب دیگر نژاد هند و اروپاییست و این شعبه همان نژاد «هند وایرانی»[۲] است که علی الظاهر درحدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد از دستهٔ نژاد هند واروپایی جدا شد و پیش از انقسام بدو دستهٔ نژاد «هندو» و نژاد «ایرانی» وافتراق ازیکدیگر دیرگاهی با هم درآسیای وسطی و گویا درناحیه‌یی بین سیردریا و آمویه دریا میزیسته و دین و زبان و عقاید و اساطیر مشترکی داشته و خود را «اَرْی» یعنی شریف مینامیده‌اند وبعدها یعنی هنگام جدایی ازیکدیگر و توطن درسرزمینهای هندوستان وایران این نام را هریك بخود اختصاص داده و یاد کرده اند. وقتی در احوال نژاد های قدیم هند و ایرانی تحقیق کنیم ادعای مذکور ما بیشتر قوت میگیرد واین قوت عقیده هنگامی بثبوت میرسد که درادبیات «ودا» و «اوستا» بمطالعه و دقت پردازیم. زبان ودا و اوستا دارای تفاوتهای مختصری بایکدیگرند چنانکه میتوان آندو

---

۱ - Indo-Européenne — ۲ - Indo-Iranienne

را لهجه های دوگانه‌یی اززبانی اساسی دانست وماآن زبان اساسی را « زبان هند و ایرانی » مینامیم .

بسیاری‌ازکلمات درزبانهای دوگانهٔ مذکوربیکدیگرشباهت‌فراوان داردواسامی عدهٔ زیادی از پهلوانان کهن اوستایی ووِدایی بشکل خاصی قریب بیکدیگرست . از این گذشته دوزبان مذکور از حیث قواعد صرف و نحونیزبیکدیگر نزدیکند و میان آنها وزبان کتیبه های هخامنشی‌هم که‌ازلهجات کهن‌ایران‌است چنین‌قرابت وعلاقه‌یی وجوددارد .

نژادهندو که مانند نژاد ایرانی خود را «اَرْیَ» مینامید پس از ورود بسرزمین هند نام خودرا برآن نهاد وآن را« اَرِیاوَرتَ »[۱] نامید اما ایرانیان ایشان رااز آن جهت که نخست بدرهٔ سند وارد شده بودند « هیندو »[۲] نامیدند و این همان نامست که درزبان سانسکریت بشکل « سیندهو »[۳] و در یونان بشکل « ایندوس »[٤] برای رود سند دیده میشود . بعدها هندوان هم همین نام « هندو » را برای خود اختیار کردند .

اما نژاد ایرانی بنا برآنچه گفته‌ام نیزخود را « اَرْیَ »[۵] میخواند وچون بنجد-های ایران رسید برآنها نام « ائیرین »[٦] نهاد و این همان نامست که در زبان پهلوی به « ارانِ » (ایران بایاءِ مجهول) مبدل گشت و در دورهٔ اسلامی ایران (بایاءِ معلوم) خوانده شد . قدیمترین مسکن و مأوای قوم ایرانی سرزمین « ائیرینَ وَیجَه »[۷] است که میتوان آنرا « سر زمین اصلی آریا » نـامید . بیشتر خاور شناسان این سرزمین را درخاور ایران و بعضی خوارزم قدیم دانسته‌اند . ایران ویچ چون نخستین اقامتگاه ایرانیـان بود از اماکن مقدسه شمرده میشد و در همین ایران ویچ است که بنا بر اخبارمذهبی وبنا برآنچه درفرگرد دوم ازوندیدادآمده است «ور»جمشید ساخته شد .

۲ ـ مهاجرت وجنگ با بومیان

چنانکه از اوستا برمیآید وقرائن مختلف نشان میدهد ایرانیان بتدریج وبنابر

۱ - Aryâvarta ۲ - Hindu ۳ - Sindhu ٤ - Indus ٥ - Arya
٦ - Airyana ۷ - Airyana - Vaêdjah

آنچه محققین معتقدند از حدود ۱۴۰۰ سال پیش از میلاد مسیح بعد از ایران ویج بمهاجرت پرداخته بسغد و مرو و بلخ و هرات وکابل و هلمند متوجه شدند وآنگاه متوجه جنوب خراسان و ری گردیدند واندك اندك درنواحی دیگرپراگندند.

درهمین ایام درنواحی مختلف نجدهای ایران طوایفی مانند عیلامیان وتپوران وکادوسیان وآماردان یاماردان و قبایل سیاه پوست کریه‌المنظر دیگری ساکن بودند و مهاجرین آریایی برای تصرف سر زمینهای جدید بجنگهای سختی با آنان محتاج گشتند وبا این طوایف که غالباً مردمی جنگجو وبلند قامت وقوی و نیرومند ومتمدن یا نیمه وحشی ومتدین بدینی غیر ازدین آریایی بوده‌اند درافتادند وقسمتی ازداستانهای حماسی ما مربوط بهمین جنگهای سخت ایرانیان در داخلهٔ نجدهای ایران است وآن داستانهاییست که ازجنگهای ایرانیان ودیوان در کتب حماسی خویش داریم[1].

۳ ـ جنگ با مهاجمان

یکدستهٔ بزرگ از نژاد هند و اروپایی بنام «سك»[2] (سیت) هنگام مهاجرت آریاها از نژاد مذکورجدا گردیدند ودرآسیای مرکزی و سواحل شمالی دریای خزر و دریای سیاه تا حدود رود دانواب پراگندند. این قوم که مردمی قوی ودلیروصحرا گرد و اغلب در تیر اندازی و سواری ماهر بودند در روزگاران بعد شاید بر اثر ضیق مکان و یا علل و بواعث دیگر درمشرق و مغرب بسایر طوایف فشارآوردند و ازآن جمله از جانب شمال شرق بایران هجوم کردند و همین هجوم ایشان بایران علت جنگهای سخت و خونینی میان دو قوم گردید که مدتها پایدار بود و در عهود تاریخی ایران نمونهایی از این هجومها وآسیبها مشاهده میشود وازآنجمله است حملهٔ سخت وهجوم شدیدی که بنا برقول هرودت درعهد «کوآکسارس»[3] پادشاه ماد بایران کردند وبیست وهشت سال درایران ساکن بودند وسرانجام شکست یافتندوایران راترك گفتند[4].

نام این قوم در دورهٔ هخامنشی نیز همچنان برسرزبانها بود و از بقایای همین قوم در ایران مردم سیستانند که بمناسبت نام ایشان سکستان خوانده شد.

---

۱ ـ در باب دیوان رجوع کنید بهمین کتاب گفتار چهارم، فصل سوم.

۲ ـ Saka ۳ ـ Kyaxares ۴ ـ هرودت، کتاب اول بندهای ۵۳ ـ ۵۷

گذشته ازقوم سک درهمان روزگاران مهاجرت قوم آریا بایران اقوام آریایی دیگری پیاپی ازآسیای مرکزی بمرزهای شمال شرق ایران حمله میکردند تا ازسر زمینهای آباد وپرنعمت بنی‌اعمام خودبهره‌یی برندوایرانیان درممانعت ازاین‌مهاجمین آریایی نیزرنجهای فراوان دیدند.

یاد جنگهای ایرانیان دربرابرمهاجمین سکایی وآریایی دیرگاه درایران باقی ماند وداستانهای بزرگ درآن‌باب پدیدآمد وچنانکه درآخرین گفتاراین کتاب‌خواهیم دید تورانیان ازچادرنشینان آریایی ماوراء جیحون وسیحون بوده‌اند که درجست‌وجوی منزلگاههای جدید بایران میتاختند و هجومهای پیاپی ایشان در قرون متوالی ودفاع ایرانیان ازسرزمین خود دربرابرآنان داستانهایی رابوجودآورد که بعدها تکامل یافته‌و بجنگهای متعدد ایرانیان وتورانیان (که معروفترین پادشاه داستانی ایشان افراسیاب نام داشت) موسوم ومبدل گردیده است و شاید این آریائیان مهاجم وساکن آنسوی جیحون وسیحون ویاقسمتی ازآنان همان قوم‌سک بوده‌اند.

در روزگاران جدیدتر تاریخی اقوام زرد پوست‌آسیای مرکزی جای مهاجمین آریایی راگرفتند و غوغای عظیمی در مرزهای شرقی ایران پدیدآوردند. این اقوام غارتگر خون‌آشام نیز مانند مهاجمین سلف، تورانی خوانده شدند و اندك اندك کلمهٔ تورانی با ترك مرادف گشت و داستانهای تازه‌یی از مهاجمات این ترکان بر داستانهای سابق افزوده شد[1].

۴ - روایات و اساطیر کهن

هنگامیکه قوم آریا بایران میآمد داستانها و روایات و اساطیری از نیاکان خود که باآریاهای‌هند یکجا زندگی میکردندهمراه آورد. این اساطیرروایات که‌میان شعبهٔ هندو نیزرائج بوده درمیان قوم ایرانی باقی‌ماند وبمرور دهورتغییراتی (که منشاء آن تغییرات فکری وعقیدتی درنتیجهٔ تأثیرات محیط زندگیست) درآنها راه یافت واز آنجمله است داستان اساطیری جمشید که در میان ایرانیان صورتی دیگر گرفت و داستان فریدون وپدرش آبتین وبعضی داستانهای دیگر که اصل آنها در کتب وادبیات

۱ - درباب تورانیان رجوع کنید بهمین کتاب گفتارچهارم فصل سوم.

سانسکریت دیده میشود ومن بجای خود ازهمهٔ آنها بتفصیل سخن خواهم گفت .

۵ - روایات واساطیر دینی

دین قوم آریا هنگامی که بایران مهاجرت کردند مانند آریائیان هند آیینی کهنه و آریایی بود که درهند وایران بتدریج تغییراتی در آن راه جست ودرایران چنان که می‌دانیم باقیام زردشت واصلاحات اوصورتی تازه پذیرفت ودرشمار یکی ازادیان عالی جهان درآمد . ازآیین کهن آریایی نیز در میان ایرانیان خاطراتی باقی ماند و همین خاطرات است که اساس اساطیرمذهبی ایرانیان قدیم را پدید آورد واندك اندك صورتی تازه یافت وچیزهایی ازآن کم وموادی برآن افزوده شد ودربسیاری ازموارد باروایات ملی وداستانهای تاریخی ایران درآمیخت وبدانها رونقی تازه بخشید .

۶ - ظهور داستانها و روایات حماسی

روایات ملی ، اساطیر دینی ، حقایق تاریخی ، سرگذشت پهلوانان ایران ، یادگارهایی که پیش ازمهاجرت واز دورهٔ زندگی درآسیای مرکزی درخاطر ایرانیان بجامانده بود،شرح لشکرکشی‌ها ومبارزات ومدافعات ، داستان هنرنماییهاوپهلوانیهادر گشودن‌نواحی‌مختلف‌ایران ، غرورو کبریاء نژادآریاوعظمتی که‌ذاتاً برای‌خودتصورمی‌-کردند ، علاقهٔ شدید بعقاید جدید مذهبی وایزدان وامشاسپندانی که همه حامی‌ایران وایرانیان پنداشته میشدند ، تاریخ اعمال پادشاهان و امیرانی که از مشرق ایران برخاستند ودرتشکیل‌حکومتهای مستقل‌ایرانی‌رنج بردند : چون‌بهم درآمیخت داستان های مرتبی را پدید آورد که اساس‌آنها تاریخ وظاهرآنها داستان وروش آنها اساطیری ودینی بود وما نمونهایی از همین داستانها را دراوستا می‌بینیم که بنوبت خود منشاء داستانهای ملی ایرانیان درادوارديگر گشت .

پیداست که ذهن ایرانیان مانند هرملتی در تکوین این داستانهای ملی بذکر مفاخر ومآثر نیاکان، فتوح واعمال بزرگ‌ایشان ، رنجهایی که برده وکارهایی که کرده بودند ، اکتشافات و اختراعاتی [1] که از قرایح ایشان منبعث گردیده بود : توجه

۱- مراد کشفها و اختراعاتی است که درزندگی اولی بشر اهمیتی دارد مانند کشف آتش وساختن خانه و تهیهٔ پوشاك وامثال اینها .

داشت وخاطرات و داستانهایی که از پهلوانان وجنگجویان بزرگ داشتند بر آن امور افزوده میشد .

همین خاطرات منشاء تکوین حماسه های ملی ایران گردید و بعبارت دیگر حماسه های ملی ایران از همان روزگار نخست حیات ملی ما تکوّن یافت وروز بروز رو بتکامل رفت وبنابر اصولی که گفتم می‌بایست چند قرن بر آنها بگذرد تا خوارق عادات وداستانهای تازه بر آنها افزوده شود وزیاده و نقصانی در آنها راه یابد تا سرانجام بدست شعرایی که قدرت نظم آنها را داشته باشند برسد واز نظم آنها منظومهای حماسی بزرگی پدید آید .

۷ - توسعه وتکامل اساطیر

این داستانها و روایات بهمین نسق وروش با گذشت ایام تکامل یافت . جهانگشاییهای ایرانیان وپهلوانیهای نام‌آوران وبزرگیهای ایران آنها را جلا وصیقل داد ، شکستها ورنجهای این قوم برشدت علاقهٔ وی بدانها افزود ، وحال ازاینگونه بود تادور باشکانیان رسید .

دراین روزگار باب تازه‌یی درتاریخ ایران گشوده شد . ایرانیان ازیکسوی با بقایای نفوذ یونان درایران بجدال برخاستند ، از جانبی دیگر با امپراطوران بزرگ روم وسرداران وسپاهیان دلیر ایشان درافتادند، وازطرفی بامهاجمانی که بنابرعادت ازمشرق ایران براین خاك پهناور روی می‌آوردند مصاف دادند ، خاندانهای بزرگی که درامر سلطنت باشاهنشاهان اشکانی سهیم بودند پدید آمدند ، امرائی دربلاد و بقاع مختلف ایران بنابرعادت زمان (ملوك الطوائف) بپادشاهی برخاستند وهنگام لزوم درلشکر کشی های شاهان اشکانی دخالت کردند وپهلوانیها ومردانگیها نمودند . از این عهد وازپهلوانان وامیران وجنگجویان آن نیزیادگارهایی درخاطر ایرانیان برجای ماند و در داستانهای قدیم راه یافت وبا فراموش شدن بعد زمانی ومکانی باآنها در آمیخت و بداستانهای اساطیری قدیم هیأت پهلوانی وحماسی کامل وتازه‌یی بخشید .

از این پس اساطیر وداستانها و روایات ملی وحماسی ایرانیان بصورتی از کمال رسید که لایق تدوین گشت واتفاقاً ظهورساسانیان و علاقه‌یی که ایشان بسیاست مذهبی

و متعلقات مذهب زردشتی از یکطرف ، وتحریك حس وطن پرستی ایرانیان در قبال دشمنان خاوری و باختری از طرف دیگرداشتند بحصول این مقصود یاریهای فراوان کرد وازاین دوره است که اندك اندك روایات قدیم گردآمد وبصورت حقایق مذهبی و ملی وتاریخی در کتابها نگاشته شد وزمینه برای تهیهٔ کتابهای تاریخی بزرگی درباب روایات ملی فراهم گشت .

در همین ایام و دراین آنکه روایات مذهبی و ملی قدیم میان علمای دین در راه تکامل سیرمی کرده ، روایات ملی وحماسی درمیان مردم نیزطریق کمال میپیموده است . در اینجا کار روات دینی را ناقلان (نقل گویان) میکردهاند و بیاری ایشان روایات ملی وحماسی ایران روز بروز وسیع ترمیشده وسینه بسینه ودهان بدهان می گشته و چنانکه همیشه وهمه جا رسم است هنگام همین نقلها و گردشهای چیز هایی برآن روایات افزوده میشده وقصص و روایات تازهیی درباب پهلوانان بزرگ‌قدیم که اغلب از معاصران اشکانیان بوده اند (مانند گودرز ، گیو ، فرود ، زرسپ ....) پدید میآمده و مواد و عناصرجدیدی در تاریخ داستانی ایران راه می یافته است (مانند انقسام ممالك فریدون میان سه پسر[1]) .

با اطلاع ازاین مقدمات معلوم میشود : حماسهٔ ملی ایران از روزگار پیش از مهاجرت قوم آریا بایران آغازشد وپس‌ازآمدن آن قوم بایران باافزایش عناصری‌جدید تکامل وتوسعه یافت واین تکامل و توسعه با حوادث اجتماعی و دینی وملی روزافزون بود وروایات وداستانهای حماسی (کتبی وشفاهی) که ازاین طریق تدریجاً پدید آمده بود دراواخرعهد ساسانیان بحد اعلای کمال وعظمت رسید .

اکنون که ازاین‌فصل‌بپرداخته‌ایم باید درباب کیفیت تدوین‌روایات وداستانهای حماسی ایران و تاریخ تدوین آنها و ادامهٔ این‌کار تا ظهور منظومه های بزرگ حماسی فارسی ببحث وتحقیق تازهیی شروع کنیم .

۱- دراین باب رجوع کنید بداستان ایرج وسلم وتور : گفتارچهارم فصل اول قسمت الف .

فصل دوم

تدوین روایات ملی

از قدیمترین عهد تاریخی ایران تا ظهور ادبیات فارسی

۱ـ روایات پیش از اوستا

چنانکه از مقایسهٔ «ودا» و «اوستا» با یکدیگر برمیآید ایرانیان و هندوان هنگام توطن در سرزمین مشترک «هندوایرانی» و پیش از جدایی یعنی در آن ایام که قومی واحد بودند، پهلوانان مشترکی مانند جم (در ودا یم[۱] در اوستا ییم[۲]) و آبتین (در ودا اَپتیه[۳] در اوستا اَثویه[۴]) وامثال اینان داشته‌اند که برای هریك از آنان سرگذشت وداستانی خاص متداول بود. پس از مهاجرت قوم آریا بایران، بکیفیتی که درفصل اول دیده‌ایم علاوه برتغییراتی که بمقتضای محیط درروایات قدیم پدید آمد بتدریج داستانها وروایات دیگری نیز میان این قوم وجود یافته که سینه بسینه می گشته و براثر تسلسل روایات در هریك زیادتی صورت میگرفته و اندك اندك میان آنها ارتباطی پدید میآمده وجای هریك از پهلوانان در این داستانها معین میشده وتقدم وتأخر هریك نزد رواة مسجل می گشته است.

البته از این احادیث وروایات بعضی تنها جنبهٔ اساطیری محض داشت بدین‌معنی که مبتنی برتصورات واوهام بود مانند داستان پیدایی جهان وحدیث هرمزد واهریمن وقصهٔ گاو و گیومرث وموضوع پیدا شدن نژادها وامثال اینها، ولی برخی دیگر اساساً مبتنی براصلی تاریخی بوده‌است منتهی با گذشت روزگار وتسلسل روایات و گشتن در افواه ازمجرای تاریخ منحرف شد وصورت داستان وقصه پیدا کرد.

۱- Yama ۲- Yima ۳- Aptya ۴- Athwya

روایات دستهٔ دوم را خود بدوشاخهٔ جدید تقسیم میتوان کرد، نخست روایاتی که ایرانیان از نیاکان هند وایرانی وقوم هند وایرانی از نیاکان هند واروپایی خود بارث برده بودند وما ببعضی از آنها درسطورپیش اشارتی کرده‌ایم . دوم روایات واحادیثی که درباب پهلوانان وشاهان قوم ایرانی هنگام هجوم بایران و گشودن نواحی مختلف این نجدعظیم ویادفاع دربرابر مهاجمان بتدریج پدیدآمده وبرروایات پیشین افزوده شده‌است .

بدین طریق مقارن ظهوراوستا برای ایرانیان از آغاز خلقت جهان تا بعثت زردشت احادیث وروایاتی گردآمده که بشکل وعنوان روایات تاریخی درافواه مرتب شده ودر افواه می گشته است.

ازاین روایات مرتب وازاین تاریخ داستانی هنگام تدوین وتألیف قطعات مختلف اوستا بصورتهای گوناگون استفاده شده و برسم سایر کتب دینی قدیم بدانها اشارات مفصل یا مختصری صورت گرفته است واین اشارات برما مدلل میدارد که مؤلفان اوستا برسلسله‌یی ازاساطیر واحادیث وقصص آگهی داشته‌اند که درنظر آنان وقایع تاریخی و واقعی بوده وما براثراشارات آنان تنها برنمونه های بسیار کوچکی ازآنها دست می یابیم . یقیناً میان روحانیون ایرانی بسیاری ازاین روایات وجود داشت و شاید بتوان بحدس وتصور وجود روایات بسیارمفصلی را درباب همین پهلوانان واساطیر هند وایرانی پذیرفت اما نمیتوان از کیفیت ادبی این روایات اطلاع صریحی داد و بعبارت دیگر نمیدانیم آن احادیث ملی صورتی حماسی داشته است یا نه ویابرای نقل وروایت آنها ازاسالیب ادبی استفاده میشده ویاازقیود ادبی دراین امرخبری نبوده است .

با دلایلی که من درباب تعلق اوستا وزبان اوستایی بشمال شرق ایران در دست دارم چنین می‌پندارم که این روایات واحادیث اصلا متعلق بساکنان شمال شرق ایران بوده وبهمین جهت است که ما دراوستا ازقصص وروایات نقاط غربی و جنوبی ایران که در کتب یونانی اشاراتی ببعض آنها شده است ، کمتر اثری مشاهده میکنیم و تنها بیاد خوانندگان خود میآورم که درقطعات متأخر اوستا روایات وداستانهای تازه تری (که هنگام بحث درباب بنیاد داستانهای پهلوانان وشاهان از بعض آنها آگهی می‌یابید) از نقاط جدید ودرباب مسائل واشخاص تازه راه یافت که هنگام تحقیق درنظریهٔ ما باید بدانها

نیز توجه کرد و نظر داشت[۱].

با نظر در این مقدمه بدین نتیجه میرسیم که روایات کهن ایرانی نخستین بار در اوستا تدوین گشت و بنا بر این بتحقیق در اوستا و ارزش داستانی آن در اینجا نیاز مندیم.

۲ - اوستا

اوستا کتاب مقدس زرتشتیان است که امروز به‌پنج نسک (باب، کتاب) تقسیم میشود: ۱ - وندیداد (ویدیداد) ۲ - یسناها ۳ - یشتها ۴ - خرده اوستا ۵ - ویسپرد.

این کتاب در اوائل امر و پیش از حملهٔ اسکندر کتابی عظیم بوده است. «پولینوس»[۲] مورخ مشهور رومی (قرن اول میلادی) مدعی بود که یکی از مورخان یونانی بنام «هرمیپوس»[۳] برای شرح و تفسیر عقاید زردشت از کتاب او که در بیست مجلد و هریك حاوی صد هزار بیت بوده استفاده کرد[۴]. در صورت صحت این مدعی اوستا در آغاز کار کتاب بزرگی بوده است. اقوال دیگری که از مآخذ قدیم بما رسیده است این دعوی را تأیید میکند: در نامهٔ تنسر، هیربد معروف عهد اردشیر بابکان به گشنسپ شاه (پادشاه طبرستان) چنین آمده است: «... اسکندر از کتاب دین ما دوازده هزار پوست گاو بسوخت باصطخر، یکی از آن در دلها مانده بود و آن نیز جمله **قصص و احادیث**، و شرایع و احکام ندانستند تا آن قصص و احادیث نیز از فساد مردم روزگار و ذهاب ملك و حرص بر بدعت و طمع فخر از یاد خلایق چنان فروشد که از صدق آن الفی نماند. پس لابد چاره نیست که رأی صایب صالح را احیای دین باشد.»[۵] مسعودی مورخ مشهور قرن سوم و چهارم (متوفی بسال ۳۴۶ هجری) نیز بعظمت اوستا در آغاز

---

۱ - برای کسب اطلاعات بیشتری در این باب رجوع کنید به:

Nöldeke : Das Iranische Nationalepos , Zweite Auflage , s . 1 - 2

Spiegel : Eranische Alterthumskunde , 1.s .110.

Darmesteter : Etudes iraniennes V . II ' p . 213 , 227..

وهمین کتاب گفتار چهارم (بنیاد داستانهای ملی).

---

۲ - Polinus ۳ - Hermippos ۴ - مقدمهٔ اوستا ترجمهٔ دهارله.

۵ - از تاریخ طبرستان ابن اسفندیار - درباب نامهٔ تنسر رجوع کنید به:

(بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد)

کار اشاره کرده و گفته است که کتاب اوستا بر دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بوده است.

این کتاب بزرگ با حملهٔ اسکندر پریشان و ناقص گشت و چنانکه از عبارت منقول از نامهٔ تنسر برمیآید از نسکهای متعدد آن تنها بعضی که راجع بروایات قدیم بوده بیادها مانـد. - در اواخر عهد اشکانـی و اوایـل دورهٔ ساسانی بگرد آوردن قطعـات پراگندهٔ اوستا توجهی شد و قسمتهای کهنه و نو اوستا را تا آنجا که میسر بود گرد آوردند و از مجموع آنها بیست و یك نسك پدید آمد ولی این اوستا نیز پس از حملهٔ اعراب بایران پراگنده وبی ترتیب شد وتدریجاً قسمت بزرگی از آن از میان رفت وتنها خلاصه یی از آنها در کتاب دینکرت باقی‌ماند و بعضی قطعات از چند نسك مفقود آن نیز در دست است. از میان این نسکها برای ما از همه مهمتر «چیترداتنسك[۱]» بود که در آن از تاریخ داستانی ایران سخن رفته بود و از این جهت برای دریافتن مآخذداستان های ملی اهمیت بسیار داشت. از این نسك خلاصهٔ فهرست‌مانندی در دینکرت آمده است.

تعیین زمان تألیف اوستا بیش از هرچیز منوط بیافتن زمان زردشت است کـه با همهٔ تحقیقات دانشمندان قدیم وجدید هنوز مبهم است. بنا بر دلایلی که در دست ماست میتوانیم عهد حیات زرتشت را حدود قرن دهم پیش ازمیلاد بدانیم[۲] وبنا براین **گاتاها** یعنی قسمتی از یسنا ها که اثرطبع زردشت پیغامبر است متعلق بهمین قرن و و تقریباً از آثار سه هزار سال پیش ازماست. تعیین تاریخ قسمتهای دیگر اوستا اندکی دشوار است وتنها میتوان یسنا هارا از سایر نسکهای موجود کهن تر دانست وقدمت برخی از یشتها نیز زیاد است چنانکه میتوان آنها را بدورهٔ پیش از عهد هخامنشی

(بقیهٔ حاشیه ازصفحه قبل)

Dramesteter : Zend-Avesta, vol. III, introduction P.24-32

» Lettre de Tansar au Roi de Tabaristan;

Journal asiatique, série IX, T. III.

آقای سید محمد علی جمال زاده: کاوه شمارهٔ ۱۱ سال اول دورهٔ جدید ۷-۴.

آقای مجتبی مینوی: کتاب نامهٔ تنسر چاپ تهران.

۱ - Tchitradât - Nask

۲ - برای کسب اطلاع کافی درباب زمان زردشت وروایات قدیم وتحقیقات اخیر دراین باب رجوع کنید به: مجلهٔ مهر سال اول مقالهٔ زمان زردشت بقلم آقای ابراهیم پورداود - و به: C.de Harlez : Avesta, intred.p. XXI-XXII

نسبت داد.[۱]

از حیث حفظ روایات کهن نسکهای اوستای کنونی اختلافاتی بایکدیگر دارند. از خرده اوستا و ویسپرد در این باب چیزی نمیتوان یافت که بکار آید و سه نسک دیگر اوستا یعنی وندیداد ویشتها ویسناها نیز از این حیث با یکدیگر اختلاف و تفاوت بسیار دارند.

در یسناها کمتر از روایات قدیم سخن میآید و تنها در یکی از آنها معروف به هَئوم یشت میتوان اثری از این روایات یافت. هئوم یشت[۲] قسمتی است از یسنا ها مرکب از «ها» ی ۹ و ۱۰ و ۱۱ که از آن میان تنها های ۹ مورد نظر ماست. این « ها » از باب مقایسهٔ عقاید و روایات ایرانیان عهد اوستا و هندوان عهد ودا اهمیت و ارزش بسیار دارد چه برخی از اساطیر و پهلوانان مشترك هندوایرانی دراین یسنا یافته میشود و از روی همین « ها » میتوان اتحاد و یگانگی دو قوم هندی و ایرانی را در یك روزگار دریافت وبارتباطی که ازحیث بعض اساطیر و عقایدمیان این دوقوم وجود داشته است پی برد.

نثار کردن عصارهٔ گیاه مقدس « هَئوم »[۳] اساس ستایش و نیایش در اوستاست و در ودا نیز نثار کردن « سوم »[۴] دارای همین درجه از اهمیت است. البتهٔ نام این گیاه در ودا و اوستا چنانکه‌می‌بینید از یك ریشه است چه بنا بر قاعده‌یی که در دست داریم « س » ودائی در اوستا یا فرس هخامنشی به « ه »بدل میشود و بنا بر این میان

---

۱ ـ برای کسب اطلاعات جامع در باب اوستا رجوع کنید به :

C. de Harlez : Avesta, Livre sacré du Zoroastrisme, paris, 1881 Introduction p.XXXIX-LXXVII.

J. Darmesteter : Zend - Avesta. Paris1892–1893. Vol.III, p. VII–CVII

Abel Hovelacque : l'Avesta, Zoroastre et le Mazdéisme, Paris 1880. p. 96 – 133.

A.Christensen : Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique. Kopenhague 1928

ـ آقای ابراهیم پورداود : مقدمهٔ ترجمهٔ گاتاها ـ مقدمهٔ ترجمهٔ یشتها ج ۱ ص ۱٤ ـ ۲۷ و مقدمهٔ یسنا ها ج ۱ص۲۲ ـ۳۲.

۲- Haoma Yasht ۳- Haoma ٤- Soma

دوکلمهٔ سوم و هئوم از حیث ریشه بهیچ ر‌ی اختلاف وتفاوتی باقی نمی‌ماند.

تنها همین اتحاد درنام ودر ستایش و احترام هوم اوستا و سوم ودا را بیکدیگر نزدیك نمیکندبلکه اساطیر مربوط بآنهانیز در اوستا وودا یکسان است. ستایندگان و نثار کنندگان داستانی سوم در ودا عبارتند از: و یوسوت[۱] ـ یم[۲] پسرویوسوت ـ تریت آپتی[۳] ونخستین ستایندگان ونثار کنندگان هوم دراوستاویونگهنت[۴] (ویونگهان) پدر ییم (جم) ـ اثوی (اثفیان ـ آبتین) پدرثرئتئون[۵] (فریدون) ـ ثریت[۶] (اثرط) پدر کرساسپ[۷] (کرشاسپ) میباشند.

در یسنای ۹ داستان جمشید و ضحاك و فریدون و کرشاسپ همه آمده و ازآن میان علی‌الخصوص داستان کرشاسپ باتفصیل بیشتری ذکر شده است که بموقع ازآن سخن خواهم گفت.

چنانکه دار مستتر مدعی است[۸] در این یسنا ازیك واقعهٔ تاریخی بزرگ نیزاثر آشکاری باقی مانده وآن داستان اسکندر مقدونیست ولی صحت این ادعا هنوز بر من مکشوف نیست.

در یسناهای دیگر جز «ها»ی ۱۷ که از آتشها و جز گاتا ها که از زردشت و گشتاسپ و یاران و نزدیکان این دو در آنها سخن میرود مطالب مهمی راجع بروایات ملی نمی‌یابیم و تنها از باب اساطیر مذهبی میتوانیم بآنها اهمیتی دهیم.

در فرکرد دوم وندیداد داستان «ییم خشئت» (جمشید) و**وَرِجَم کَرْد** بتفصیل آمده و این فرکرد از حیث اطلاعات مبسوطی که در باب جمشید و «ور» بما میدهد اهمیت کم نظیری از حیث روایات ملی در اوستا دارد و ما از ییم و «ورجم کرد» در داستان جمشید بتفصیل سخن خواهیم گفت. در فرکرد ۲۰ وندیداد داستان اثرط پدر کرشاسپ آمده است.

۱- Vivasvat ۲- Yama ۳- Trita - Aptya ۴- Vîvanghant
۵- Thraêtaôna ۶- Thrita ۷- Keresâspa
۸- Zend - Avesta, Vol. I, P.30-33

مهمترین قسمت اوستا از باب تدوین و حفظ روایات ملی و اساطیر مذهبی نسك معروف یشتهاست که اصل بسیاری از روایات ملی و حماسی ما در آن دیده میشود و در میان یشتها از حیث تحقیق در ریشه و اصل روایات ملی و حماسی ایران مهمتر از همه : آبان یشت (یشت ۵) - تیریشت (یشت ۸) - گوش یشت (یشت ۹) - رشن یشت (یشت ۱۲) - فروردین یشت (یشت ۱۳) - بهرام یشت (یشت ۱۴) - رام یشت (یشت ۱۵) - اردیشت (یشت ۱۷) - اشتادیشت (یشت۱۸) - زامیاد یشت (یشت ۱۹) است .

بزرگترین مسأله‌یی که در آبان یشت مورد توجه قرار گرفته ایراد اسامی عده‌یی از شاهان و پهلوانان و موضوعات داستانی توران وایرانست مانند : هوشنگ، جمشید ، ضحاك ، فریدون ، کرشاسپ ، نوذر ، اغریرث ، افراسیاب وهنگ افراسیاب، کیکاوس ، سیاوش و گنگ دژ ، طوس،ویسه و خاندان او، کیخسرو، لهراسپ، گشتاسپ جاماسپ ، ارجاسپ تورانی ، زریر ، اندریمان (اندیرمان شاهنامه) و عدهٔ کثیری از پهلوانان ودیگر معاریف حماسهٔ ملی ما که بجای خود از هر یك بتفصیل سخن خواهیم گفت .

آبان یشت اصلا مختص است بستایش «اردویسور اناهیت» [1] (ناهید) فرشتهٔ آب ونخستین قسمت از اجزاء دو گانهٔ آن نیز کاملا حاوی همین معنی است اما درجزء دوم از ستایندگان ناهید یعنی پادشاهان وپهلوانان ونامداران وداستان آنان سخن رفته واز این جهت یکی از مهمترین قسمتهای اوستاست که در آن داستانهای ملی ایران قدیم یعنی اساس حماسهٔ ملی ما تدوین شده است .

بعد از آبان یشت یشت هشتم موسوم به‌تیریشت یاتشتریشت اشارهٔ مبهم ومختصری بداستان « آرش شواتیر » [2] را متضمن است - اما یشت تالی آن یعنی یشت نهم (گوش یشت یا درواسپ یشت) در تحقیق ما اهمیت بسیار دارد چه در این یشت باز فهرست پادشاهان وبزرگان ودلیران تجدید وبرخی از داستانها نیز باتفصیل بیشتری یاد میشود .

۱- Ardvisura – Anâhita

۲- در باب معنی واصل صفت «شواتیر» رجوع کنید بشرح داستان آرش درهمین کتاب .

بعضی اسامی جدید مانند هُوتأوس[١] (در پهلوی هوتوس) زن گشتاسپ که در روایات فارسی کتایون جای اورا گرفته‌ونام دودختر کی گشتاسپ هُومیا[٢] (همای) وواریذکنا[٣] (به‌آفرین) نیز درآبان یشت دیده میشود.

در یشت ۱۲ موسوم به رشن یشت بافسانهٔ سیمرغ (دراوستا:سئن[٤]) ودرخت او که میان دریای فراخکرت رُسته اشاره‌یی شده است (بند ۱۷).

در یشت ۱۳ معروف بفروردین یشت نام بسیاری از شاهان وپهلوانان ونام‌آوران داستانی وایران عهداوستا مذکور است. این یشت ازجهت اشتمال برروایات پهلوانان وبزرگان داستانی ویا ذکر نام‌آنان از مهمترین یشتهاست ودر ردیف آبان یشت قرار دارد. از داستانهای مهم این یشت داستان گیومرث(گیه مَرِتن[٥]) و زو (اُوزَو[٦]) پسر تهماسپ(توماسپ[٧]) ومنوچهر(منوش چیثر[٨]) ازخاندان ائیریاو[٩] وکشورهای ایران و توران وسلم (سئیریم[١٠]) وسائینی[١١] وداهی[١٢] (مملکت قوم داهه[١٣] ازقبایل سک) است و گذشته از این فهرست طویل ومهمی از اسامی واماکن که قسمت بزرگی از آنها در داستانهای ملی ما باقی مانده در این یشت‌آمده که بعضی در یشتهای دیگر تکرارشده است. فهرست اسامی فروردین یشت از بند ۸۵ شروع شده تا بند ۱٤٦ ادامه یافته و عدهٔ زیادی از این اسامی در داستانهای ملی منسّی مانده است.

در یشت ۱٤ یعنی بهرام یشت‌نیز اشارهٔ مختصری بداستان فریدون وضحاك دیده میشود اما در یشت ۱٥ (رام یشت) باز شمارهٔ اسامی شاهان وپهلوانان فزونی‌میگیرد. فهرست این اسامی ازهوشنگ آغاز وبنام هوتوس زن کی گشتاسپ ختم میشود ودراین میان از کسانی مانند تهمورث وجمشید واژی دهاك وفریدون‌وکرشاسپ سخن میرود.

در یشت ۱۷ (اردیشت) اسامی عده‌یی از پادشاهان وبزرگان تکرار میشود.

١- Hutaosa ٢- Humayâ ٣- Wâridhkanâ ٤- Saena
٥- Gaya - maretan ٦- Uzava ٧- Tûmâspa
٨- Manûsh – tchithra ٩- Airyâva ١٠- Sairima ١١- Saini
١٢- Dâhi ١٣- Dâhe

موضوع تازهٔ این یشت ذکر «هوم» اسیر کنندهٔ افراسیابست. فهرست اسامی در این یشت از هوشنگ آغاز و بکی گشتاسپ ختم میشود.

اهمیت یشت ۱۸ (اشتاد یشت) در آنست که به «ائیرینَم خْورِنو» [۱] (فرّ ایرانی) اختصاص دارد اما یشت ۱۹ معروف بزامیاد یشت از یشتهای مهم است و در ردیف آبان یشت وفروردین یشت قراردارد. این یشت مختص است به «کوئنَم خورِنو» [۲] (فرّ کیانی). فر کیانی در این یشت نوبت بنوبت بشاهان و پهلوانان اختصاص یافته و مایهٔ فتح و پیروزی آنان شده بنوعی که توانسته‌اند دشمنان ایران را براندازند. از کسانی که برای بدست آوردن فر کیانی کوشیده ولی بر آن دست نیافته اند انگرمی‌نیو (اهریمن) و اژی دهاک (ضحاک) وفرنگرسین [۳] (افراسیاب) اند. داستان تلاش اهریمن و ضحاک و افراسیاب برای بدست آوردن فرّ ومحروم ماندن آنان یکی از دلکش ترین قطعات حماسی این یشت است. از میان این دشمنان ایرانی تنها «افراسیاب گناهکار تورانی» یکبار ازفر کیان برخوردارشد و آن هنگامی است که زنگیاب [٤] (دراوستازئی‌نی گو [٥]) دروغگو را کشت. در زامیاد یشت دو چیز دیگر برای ما اهمیت بسیار دارد. یکی فهرست جامعی که ازپادشاهان کیان در آن می‌بینیم ودیگر داستان مفصل گرشاسپ.

دویشت «آفرین پیغامبر زردشت» و «ویشتاسپ یشت» که هردو خاص گشتاسپ است نیز در آخر کتاب یشتها بنام یشت ۲۳ ویشت ۲٤ دیده میشود. در آفرین پیغامبر زردشت نام عده‌یی از بزرگان و شاهان داستانی با مهمترین صفات آنان آمده واز این حیث صاحب اهمیت است. اما از ویشتاسپ یشت فایده‌یی که ما درجست وجوی آنیم کمتر بدست میآید.

چنانکه دیده ایم از یشتها درباب داستانهای ملی و حماسی ایران مطالب مهم تازه‌یی بدست میرسد واین فصل بزرگ اوستا مشحونست باسامی شاهان و پهلوانان و

---

۱ – Airyanem Xvarenô

۲ – Kavaênem Xvarenô

در باب فر ایرانی وفر کیانی جداگانه در مقدمهٔ داستان کیانیان سخن میگوییم.

۳ – Frangrasyan

٤ – رجوع کنید بداستان کاوس درهمین کتاب.

٥ – Zainigav

معاریف داستانی ایران وَانیرانِ[1] از گیومرّث گرفته تا گشتاسپ و خاندان او و اژی دهاك سه‌پوزهٔ شش‌چشم (ضحاك) تاارجاسپ تورانی‌وسایر معاندان ومعارضان‌ایران.

بعد ازدورهٔ گشتاسپ ویارانش سلسلهٔ روایات داستانی دراوستا قطع میشود وتنها مطالب‌وعناصر داستانی تازه‌یی بعقیدهٔ بعضی ازمحققان، آنگاه که دراواخرعهداشکانی واوایل دورهٔ ساسانی بگردآوردن اوستا همت گماشته بودند، درآن راه جسته ولی‌همه زماناً بعهد پیش از گشتاسپ تعلق یافته‌است وما ازاین داستانها هریك‌بجای خود سخن خواهیم گفت.

چنانکه ازاین مقدمات دریافته‌ایم اوستانخستین‌و کهن‌ترین کتابیست که داستانهای ملی وحماسی ما درآن تدوین شده است.

۳ - از اوستا تا ادبیات پهلوی

اگر در مقام مقایسهٔ اوستا با روایات دورهٔ ساسانی و ادبیات پهلوی خاصه با منظومهای حماسی ایران درقرن پنجم و ششم برآییم میان بعضی از قطعات آنها فرق فاحشی ملاحظه میکنیم. این تفاوت از لحاظ اصل داستان نیست زیرا از این حیث احیاناً بتفاوتهای جزئی برمیخوریم، بلکه این اختلاف بیشتر دراختصاروتفصیل است. داستانهای ملی ما که درشاهنامه و منظومه های حماسی دیگر باآنهمه تفصیل و کمال یاد شده دراوستااغلب بصورت اشارات مبهم وناقص است چنانکه معمولا بااضافه کردن روایات حماسی پهلوی وفارسی براشارات اوستایی‌میتوان این اشارات را روشن‌ساخت.

ازاین امردونتیجهٔ مهم بدست میآید.

۱ - همچنانکه گفتیم مدونین ومؤلفین اوستا با روایات مفصل ومدونی مواجه بوده اند که بر اثر شهرت و رواج تنها باشارات مختصری از آنها قناعت نموده و اغلب بذکراسامی شاهان وپهلوانان ومهمترین اعمال ایشان بسنده کرده‌اند.

۲ - چون درآثار عهد ساسانی واسلامی اصل روایات اوستایی با اضافاتی تکرار شده پس روایات قدیمه میان ایرانیان بعد ازاوستا نیزمتداول بوده و ادامه می یافته و

---

[1] ۱ - مراد از «انیران» ممالك غیر ایرانی است. این کلمه مرکب است از «ایران» و حرف نفی «اَ».

یقیناً بنا بر آنچه درمقدمهٔ کتاب ملاحظه شد مطالب تازه‌یی در آنها راه می جسته تا بتدریج بصورتیکه درشاهنامه وسایر کتب حماسی ایران اسلامی میبینیم در آمده است.

یکی ازقرائن مهم برای صحت نظرما اشارات مورخان یونانی ببعضی ازداستانها در باب هخامنش جد شاهان هخامنشی و کوروش است که داستان نخستین بحدیث زال زر و قصهٔ ثانوی بسر گذشت کیخسرودرتوران بی‌شباهت نیست.

آئلیان [۱] مورخ یونانی روایت کرده است که هخامنش جد نجیب ترین خاندان پارس را شاهینی تربیت کرده است [۲]. میدانیم که این روایت درباب یك فرد تاریخی جز وهم و پندار چیزی نیست اما باید دانست که این وهم و پندار نتیجهٔ داستان دیگری است که اکنون بصورت داستان زال زر و تربیت یافتن او بدست سیمرغ (مرِغو سَئِن [۳] دراوستا که جزء اول آن بمعنی مرغ وجزءدوم بمعنی شاهین است) درآمده.

هرودوت مورخ بزرگ یونانی سر گذشت کوروش‌را درماد چنانکه ازقول پارسیان شنیده بود نگاشت وبنابراین داستان «آستُوآگس» جد مادری کوروش وپادشاه‌ماد ویرا پس از زادن بوزیرخود داد تا بقتل آورد ولی وزیروی هارپاگوس [۴] او را بچوپانان داد و کوروش میان ایشان تربیت یافت .... وبعد انتقام خودرا ازآستوآگس گرفت.

سر گذشت کوروش‌شباهت بسیاری بداستان کیخسرو درتوران دارد چه کیخسرو نیز چنانکه میدانیم درمیان چوپانان تربیت یافت وآخر کار نیز انتقام خود وخون پدر خویش راازجد مادریش افراسیاب گرفت [۵].

شباهت این دوداستان بایکدیگر بدرجه‌ییست که تنها با تغییرچند اسم ممکن است آنها را باهم اشتباه کنیم - هرودت خود مدعیست که غیر ازداستانی که از راویان معتمد درباب کورش شنید سه نوع روایت دیگردرباب این پادشاه میان پارسیان معمول

---

۱ - Aelian ۲ - رجوع شودبه: Nöldeke : Das Iranische Nationalepos S4.

۳ - Meregho Saêna ۴ - Harpagos

۵ - رجوع کنید بتاریخ هرودوت کتاب اول بندهای ۱۳۰-۱۰۸ ترجمهٔ : Legrand (پاریس ۱۹۳۲) ص ۱۲۹- ۱۰۶

بود[1] واو روایتی را که بیشتر بعقل نزدیك بود انتخاب کرد غافل از آنکه روایت او بازماندهٔ داستان کهنی است که میان پارسیان بدان صورت در آمده و شکل تازه‌یی یافته است و باز نمیدانست که چندقرن پس ازوی همین داستان بصورت تازه‌تروباتغییرات جدید بمؤسس شاهنشاهی ساسانی اردشیر پاپکان نسبت داده خواهد شد.[2]

داستان دیگری که ما رابیاد داستانهای کهن میافگند داستان عشقبازی «زریادرس»[3] است با «اوداتیس»[4] که در گفتار بعد از آن سخن خواهیم گفت.

در ادبیات ارمنی آثار مستقیمی ازروایات حماسی ایران باقی مانده است. گذشته از روایاتی که موسی خورنی مورخ قرن پنجم میلادی ذکر کرده است[5] آثار حماسی مهمی در زبان ارمنی دیده میشود که بتمام معنی یادآور منظومه‌های حماسی ایران در قرنهای پنجم وششم هجری است و از آن میان مهمتر ازهمه منظومه‌ییست بنام «رستم زال» که دیرگاهی مورد تحقیق دانشمندان قرار گرفته وسرانجام چنین معلوم شده است که: با وجود نزدیکی زیاد شاهنامه وداستان منظوم «رستم زال» موضوع این کتاب مستقیماً از شاهنامه مأخوذ نیست بلکه بی‌واسطه یا مع‌الواسطه بمأخذ آریایی دیگری منتهی میشود. علت این امر روابط ممتدیست که از دورهٔ هخامنشی میان ایرانیان وارمنیان وجود داشته وهمین ارتباط نزدیك باعث شده است که زبان وخط واساطیر وداستانهای ایرانی در میان آن قوم نفوذ شدید کند وداستان رستم زال و «بورزه» (برزو؟) ونظایر

۱ـ ایضاً هرودت بند ۹۵ از کتاب اول. ۲ ـ موسی خورنی Moses Xorenenis معروف به هرودوت ارمنستان مورخ معروف ارمنی قرن پنجم میلادی داستانی در باب اردشیر نقل کرده است که بنابرآن اردشیر را در کودکی ماده سگی شیر داد (حماسهٔ ملی نلدکه ص ٤). داستان گریختن اردشیر بفارس وجنك او با اردوان چنانکه در گفتار بعد می‌بینیم هم با داستان تقلیدی کوروش بی شباهت نیست.

۳ ـ Zariadrès ٤ ـ Odatis اوداتیس = اوداتِس = هُودات Houdâta

۵ ـ موسی خورنی همچنانکه در متن یاد کرده‌ایم عده‌یی ازروایات ایرانیان را نام برده واگرچه باین روایات با نظر تحقیر نگاه میکند وآنها را قصص‌القصص (fables de fables) مینامد، ولی توضیحات مختصری که درباب ضحاك ورستم (ایضاً صفحهٔ ۹٦) داده (Mosis Xorenensis, ed. Whiston P. 77) ثابت میکند که این روایات درعهد اوبصورتهای بعدی نیز وجود داشته است:

(J. Mohl: Livre de Rois, introduction, P. 6–7)

اینها در ادبیات ارمنی بوجود آید [۱].

از این مقدمات چنین برمیآید که پس از تدوین قطعات مختلف یشتها که بنابر عقیدهٔ استاد «آرتور کریستن سن» پیش از عهد هخامنشی آغاز ودر اواسط عهداشکانی تمام‌شده است [۲] دنبالهٔ روایات حماسی ایران یکباره قطع نشده بلکه رواج آنها همچنان ادامه داشته و از ولایات شمال شرق ومشرق ایران بسایر نقاط نیزسرایت میکرده و گاه بصورتهای تازه‌درمیآمده واشکال جدید میگرفته وبهرحال طریق تکامل می‌پیموده‌وعناصر جدیدی که قبلا از آنها سخن گفته‌ایم در آن راه می‌یافته است.

روایات‌ملی ایران ظاهراً ازاواسط قرن‌پنجم‌میلادی ببعد شهرت‌وانتشارفراوانی یافت وتا بدرجه‌یی صورت مسائل تاریخی گرفت که اسامی داستانی با شدت بسیار بر سرکارآمد وحتی نام عده‌یی از شاهان و پهلوانان قدیم در خاندان شاهان واشراف راه جست مانند کَوات (قباد) [۳] و جاماسپ [۴] و گستهم [۵] و سیاوش [۶] وخسرو (انوشروان - اپرویز)ورستم (پسرفرخزاد سردار ایرانی) و بهمن ... وبعضی ازآهنگهای موسیقی عهد ساسانیان باسامی داستانی خوانده شد مانند گنج کاوس - گنج افراسیاب - آیین جمشید - باغ سیاوشان - کین ایرج - کیخسروی - کین سیاوش [۷].

باین ترتیب می بینیم روایات ملی ایران در اواخر عهد ساسانی بقوت بسیار و شهرت بی منتهایی رسید وچون براثروجود در اوستا اهمیت مذهبی نیز داشت هرچه برعلاقهٔ ایرانیان بمزدیسنا افزوده میشد بردرجهٔ قوت این روایات نیزاضافه میگردید تابجایی که‌اغاب کتب مذهبی‌پهلوی که اکنون دردست داریم مشحونست بروایات ملی وحماسی ایران.

---

۱ - رجوع کنید بمقالهٔ شاهنامه وزبان ارمنی «مجلهٔ آسیایی» جلد CCXXVII ص ۵۵۹ - ۵۴۹. این مقاله عبارتست از خطابهٔ Frédèric Macler در جلسهٔ ۱۴ دسامبر ۱۹۳۴ انجمن‌آسیایی پاریس.

۲ - A. Christensen : Etudes sur le Zoroastrisme de la perse antique, P. 5-45.

۳ - قبادبن فیروز. مجمل‌التواریخ ص۷۳

۴ - برادر قباد که چندی بجای اونشست. ایضاً همان صفحه.

۵ - گستهم یا بسطام ایضاً ص ۷۷ و ۷۹

۶ - ایضاً همان‌صفحه از مجمل‌التواریخ.

۷ - رجوع کند به مجمل‌التواریخ ص ۸۱ و مجلهٔ مهرسال سوم شمارهٔ ۱ مقالهٔ آهنگهای موسیقی ایران بقلم‌آقای سعیدنفیسی.

۴ - روایات ملی و داستانهای حماسی در ادبیات پهلوی

دراواخر عهد ساسانیان عدهٔ زیادی مؤلفات درباب داستانها وروایات ایران پیدا شده واین امر تا حدود قرن دوم و سوم هجری که بعضی از کتابهای مهم پهلوی وجود یافته است نیزادامه داشته واز این طریق تدوین روایات ملی بتمامی درحدوددوسه قرن بصورتهای گوناگون بزبان پهلوی صورت گرفته است .

یادگار زریر

پس ازیشتها وسایر قطعات داستانی اوستا نخستین کتابی که برای گرد آوردن قسمتی از روایات ایرانی نگاشته شده « ایاتکارزریران » است . در گفتاری که ببحث درمنظومه های حماسی ایران پیش ازاسلام مخصوص است ازاین کتاب وپهلوانان آن واثری که ازآن در آثار حماسی فارسی مانده است بتفصیل سخن خواهیم گفت . این کتاب با صورت فعلی خود متعلق باوایل قرن ششم میلادی (سال ۵۰۰ میلادی یا اندکی بعد ازآن[۱]) وتقریباً دارای ۳۰۰۰کلمه است[۲] ولی بنونیست[۳] خاور شناس معروف فرانسوی ثابت کرده‌است که نسخ موجود یاد گارزریران صورت مغشوش ودست خورده‌یی ازیك منظومه متعلق به پیش از قرن سوم میلادی (عهد اشکانیان) است وخود از منظومهٔ کهن تر دیگری که « خارس می تیلنی »[۴] ازآن نام برده است .تقلید شده.[۵] این کتاب در بعضی از نسخ « شاهنامهٔ گشتاسپ» نامیده شده است . نخستین و مهمترین ترجمهٔ آن بدست گیگر بزبان آلمانی بسال ۱۸۹۰ صورت گرفت[۶] واین دانشمند سعی کرد روابط میان یاد گارزریروشاهنامه‌رادرداستان جنگ ارجاسپ و گشتاسپ آشکار کند وعلاوه براو

---

۱ - نلدکه : حماسهٔ ملی ایران ص۵

۲ - E. W. West : pahlavi Literature, im Crundriss der Iranischen philologie, zweiter Band, S.117 – 118. Strassburg 1896 – 1904

۳ - Benveniste ۴ - Xarès de Mitylène

۵ - رجوع کنید بمقالهٔ « بنونیست » بعنوان « یادگار زریر » در مجلد ۲۱۰ Journal Asiatique سال ۱۹۳۲ .

۶ - Geiger: Das Yâtkâr -î- Zarîrân und sein Verhältnis zum Shâh-name

تئودور نلدکه نیز درباب آن تحقیقاتی کرده است.[۱]

****

در زمان ساسانیان خاصه دراواخر آن عهد کتب بسیاری بزبان پهلوی درباب تاریخ ایران وداستانهای ایرانیان وقصص وروایات مذهبی وجود داشته که نام عده‌یی از آنها فقط بوسیلهٔ مترجمان و مؤلفان عربی بما رسیده است و بعضی از آنها نیز هنوز باقی مانده ودرمعرض تحقیق دانشمندان واقعست. ازمیان این کتب آنچه‌را که درتحقیق ما حائز اهمیتی است خواه آنها که در کتب اسلامی یاد شده واکنون از میان رفته وخواه آنها که اکنون باقیست ازباب تشحید خاطر خواننده وتوضیح مطالب کتاب یادمی کنیم:

داستان بهرام چوبین

یکی ازاین کتب قصص، داستان بهرام چوبین[۲] بود که بنابر نقل ابوالفرج محمدبن اسحق بغدادی معروف بابن الندیم (متوفی بسال ۳۸۵) درالفهرست، جبلة بن السالم بن عبدالعزیز کاتب هشام بن عبدالملك متوفی بسال ۱۲۵ آنرا بعربی ترجمه کرد. از این کتاب مستقیماً اثری دردست نیست ولی مع‌الواسطه از آن دردو جا نشان داریم. نخست در شاهنامه که داستان بهرام چوبین در آن بتفصیل بسیار آمده وهمین امرما را بر آن میدارد که آنرا مانند سرگذشت اردشیر بابکان مأخوذ ازیك داستان مکتوب بدانیم. دیگر در اخبارالطوال ابوحنیفه احمدبن داودالدینوری (متوفی بسال ۲۸۱ یا ۲۹۰ هجری[۳]) که همهٔ آن با تفصیل نسبی نقل شده است[۴]. بر اثر ترجمهٔ این کتاب بعربی داستان بهرام چوبین ونام او درادبیات عهد اسلامی شهرتی یافت.

---

۱ - Nöldeke : persische Studien, Bd. CXX, Wien 1892.

۲ - مسعودی: مروج‌الذهب ج ۲ ص ۲۲۳

۳ - کشف‌الظنون حاج خلیفه چاپ فلوگل Flügel ج ۳ ص ۴۷۰ - برای کسب اطلاع از احوال ابوحنیفهٔ دینوری رجوع کنید به مقدمهٔ کراچکوسکی Kratchkovsky بر اخبارالطوال که بضمیمهٔ فهرست اخبارالطوال بسال ۱۹۱۲ درلیدن بچاپ رسید.

۴ - رجوع کنید باخبارالطوال ابو حنیفه احمد بن داودالدینوری چاپ Guirgass لیدن ۱۸۸۸ ص ۸۱ - ۱۰۴.

کارنامهٔ اردشیر بابکان

داستان دیگری که نفوذ و تأثیر آن در شاهنامه محقق است داستان کوچك «کارنامك ارتخشیرِ پاپکان» است. این کتاب که مجموع کلماتش تقریباً ۵۶۰۰ است[1] سرگذشتی است داستانی از اردشیر بابکان که درپایان آن مختصری درباب شاپور پسراردشیر وهرمزدپسر شاپور سخن رفته وما از آن هنگام بحث در آثار حماسی پیش ازاسلام بتفصیل سخن خواهیم گفت. تاریخ تألیف کارنامه حدود سال ۶۰۰ میلادیست از این کتاب درتواریخ اسلامی نیز نامی آمده است. درالفهرست وسپس در مجمل‌التواریخ[2] نام کتابی بعنوان **عهد اردشیر** یاد شده و از این کتاب درتجارب الامم ابوعلی مسکویه نیزسخن رفته[3] و آن خطبه ییست ازاردشیر بابکان مؤسس سلسلهٔ ساسانی و نباید با کارنامهٔ اردشیر اشتباه شود. عهد اردشیر در قرن ششم نیزمیان مورخان شهرتی داشت و این عبارت مجمل‌التواریخ «... ونسخت عهد اردشیرمعروفست»[4] دلیل بزرگی برشهرت کتاب مذکوردر حدود سال ۵۲۰ یعنی سال تألیف مجمل‌التواریخ والقصص است. کتاب کارنامهٔ اردشیر را تئودورنلدکه درسال ۱۸۷۸ بآلمانی ترجمه کرد.[5]

داستان رستم و اسفندیار

درالفهرست جزء کتب تاریخی پهلوی که بعربی نقل شده نام داستانی ازرستم واسفندیارآمده وترجمهٔ عربی‌آن بجبلة بن‌سالم نسبت داده شده است[6]. داستان رستم واسفندیار از کتب مشهور آن روزگار بوده و علی الظاهر اصل پهلوی آن میان نویسندگان شاهنامهای منثور ویا نزد راویان خراسان شهرتی داشته زیرا مسلم است داستان رستم واسفندیار مانند چند داستان دیگر(اردشیرپاپکان - بهرام چوبین - رستم وسهراب - بیژن ومنیژه ونظایراینها) داستان مستقلی است که بشاهنامه افزوده شده

---

۱ - رجوع شود بمقالهٔ ادبیات پهلوی بقلم E. W. West درفقه‌اللغهٔ ایرانی ج ۲ص۱۱۸-۱۱۹.

۲ - چاپ کتابخانهٔ خاور بتصحیح ملك‌الشعراء بهار ص ۶۱.

۳ - طبع لیدن ص ۹۹ - ۱۲۷. ۴ - مجمل‌التواریخ ص ۶۱.

۵ - Nöldeke: Geschichte des Artachshîr i Papakân, 1878.

۶ - الفهرست ابن‌الندیم ص ۹ و ۳۰۵.

است . این داستان دراوایل عهد اسلامی نیزمشهوروزائج بود ویکی ازمردم مکه بنام نضر بن الحارث[1] درآغاز پیغامبری محمد بن عبدالله (ص) آنچه را که درسرزمین فرات راجع برستم واسفندیارشنیده بود درمکه برای مردم حکایت میکردواهل مکه ازشنیدن این داستان لذت بسیار میبردند[2] واصل این افسانه ظاهراً همان کتاب پهلوی رستم و سپندیات (سپند دات) بود که چنانکه دیده‌ایم بنا برقول ابن‌الندیم جبلة بن سالم آنرا بتازی نقل کرد .

ثعالبی[3] وفردوسی هردوازداستان رستم واسفندیار یاد کرده‌اند اما میان ثعالبی با استاد طوس درشرح بعضی ازجزئیات اختلافاتی وجود دارد .

داستان پیران ویسه

دیگر ازداستانهای حماسی پهلوی که ازآن درادبیات اسلامی اثری می یابیم داستانیست بنام پیران ویسه که ظاهراً بصورت منظومهٔ حماسی بوده واز این کتاب اسدی درذیل لغت «وسناذ» یاد کرده است[4] .

کتاب سکسیکین

یکی از کتب مهم حماسی که محققاً بنثر پهلوی وجود داشته کتابیست که مسعودی[5] هنگام گفتگوازغلبهٔ «زو» برافراسیاب از آن نام برده‌است . نام این کتاب در نسخ مختلف بصورتهای مصحف عجیبی مانند تبکتکین والنسکین و کیکین . . .آمده است . ظاهراً این اسامی همه غلط و دور ازصوابست . مصحح فرانسوی مروج الذهب چاپ پاریس « باربیه دو مینار»[6] این نام را « سکیسران » تصور کرد ، وبعقیدهٔ کریستن سن[7] این انتخاب دور از صواب نیست زیرا سکیسران بایست در زبان پهلوی سگِسران[8] یعنی سران سَک ، سران سگستان (سیستان) بوده باشد . بعقیدهٔ من این‌نام دراصل کتاب کلمه‌یی

---

۱ - این‌نضربن‌الحارث از بنی‌عبدالدار بوده وغیر از نضربن‌حارث کلدهٔ‌ثقفی است که ابن‌ابی‌اصیبعه درطبقات‌الاطباء آورده است .

۲ - رجوع‌شود بسیرهٔ ابن‌هشام ومقدمهٔ شاهنامهٔ مول .

۳ - غرراخبارملوك الفرس وسیرهم از ص۳٤۱ تاص۳۷۵ .

٤ - رجوع شود به مجلهٔ کاوه شمارهٔ ٤–٥ سال اول دورهٔ جدید .

٥ - مروج‌الذهب چاپ پاریس ج ۲ ص ۱۱۸ .

٦ - Barbier de Meynard

۷ - Christensen: Les Kayanides, Kopenhagen 1931, p. 143

۸ - Sagêsarân

نظیر سکسیین، سکزیین (سگزیان)، سکسیکین[۱] بوده است و رابطهٔ موضوع کتاب بااخبارسیستان وداستان رستم چنین حدسی‌را ایجاب میکند. مطالب این کتاب عبارت بوده است ازاعمال کیخسرو- گرفتار کردن قاتلان‌سیاوش- چاره گریها وجنگهایی که میان ایرانیان وتورانیان وجود داشت - اخباررستم - اخباراسفندیار و قتل او به دست رستم - داستان قتل رستم بوسیلهٔ بهمن بن اسفندیار «وغیرذلك من عجائب الفرس‌الاول و اخبارها»

بدین ترتیب می بینیم کتاب مذکور یکی از مهمترین کتب حماسی و داستانی ایران‌بوده است که درآن قسمت بسیاربزرگی ازروایات کهن متعلق بعهد کیانیان گرد آمده وبرستم وپهلوانان سیستان اختصاص یافته بود. بروایت مسعودی کتاب مذکور میان ایرانیان‌ازجهت‌اشتمال براخباراسلاف‌وملوك ایشان، اهمیت وشهرت‌بسیارداشته و آن را عبدالله بن‌المقفع اززبان پهلوی (من‌الفارسیة الاولی) بزبان عربی نقل کرده‌بود. از گفتارمسعودی چنین درمی‌یابیم که علی الظاهر ازداستان رستم واخبار جنگ‌رستم و اسفندیار وقتل رستم و جنگها و پهلوانیهای منسوب باو درخداینامه‌اثری‌نبوده ودراین باب کتاب جداگانه‌یی بزبان پهلوی وجود داشته است.

اینك ترجمهٔ‌اصل روایت مسعودی: «ایرانیان‌را درباب اعمال کیخسرو و گرفتار کردن قاتلان‌سیاوخش پسر کیکاوس ازجانب وی، وچاره گریها و جنگهایی که میان ایرانیان و تورانیان بود، وخبررستم دستان، روایاتی است که ذکرآن دراز میکشد و شرح وایرادآن مارا برنج می‌افگند واین اخبارجملگی در کتاب «کیکین»(کذا) که ابن‌المقفع آن را از«فارسیة‌الاولی» (مرادپهلوی است) بعربی‌ترجمه کرده، وجوددارد وهمچنین است خبر اسبندیاذ بن بِستاسف بن لهراسف (اسفندیار پسر وِشتاسپ پسر لهراسپ) وکشته شدن او بدست رستم و قتل رستم دستان ازجانب بهمن بن اسفندیار

---

۱ - سکسیك یا سگزیك بپهلوی معادل بوده است باسگزی که بزبان فارسی‌معنی سیستانی ازآن مستفاد میشود «یك» یعنی یاء ماقبل مکسور وگاف فارسی از علائم نسبت در زبان پهلوست.

ودیگرعجایب واخبارایرانیان قدیم.این کتاب را ایرانیان از آن جهت که‌حاوی اخبار پیشینیان وپادشاهان ایشانست سخت بزرگ میدارند.»

کتاب پیکار

گذشته از کتاب سکسیکین که متعلق بقسمتی از عهد داستانی کیانیان بود کتابهای دیگری نیز بزبان پهلوی درباب داستان های عهد کیان وجود داشته و از آن میان عده‌یی بزبان عربی نقل و ترجمه شده است. مسعودی علاوه بر کتاب سکسیکین از کتاب دیگری بنام «کتاب البنکش» یاد کرده که موضوع آن جنگهای اسفندیار وفتح رویین دژ وسایر اعمال این پهلوان بوده است[1]. مارکوارت[2] مستشرق معروف این کلمهٔ مصحف یعنی بنکش را «پیکار» دانسته است[3] ودرصورت صحت این حدس (که ضعیف بنظرمیآید) نام کتاب با موضوع آن کاملاً موافق است. کتاب پیکارچنانکه گفته ایم حاوی مطالبی مانند جنگهای اسفندیار وایرانیان با تورانیان وداستان جنگهای اسفندیار درخراسان وسیستان وزابلستان وجزاینها بوده است. کتاب پیکارهم بقول مسعودی بوسیلهٔ عبدالله ابن‌المقفع بعربی‌ترجمه شد.

بعضی از کتب متفرقهٔ پهلوی

پیش از تحقیق درباب چند کتاب مهم دیگر پهلوی مانندآیین نامه و خداینامه و کتب مذهبی که هریك از نظر کارما شایان توجه بسیارست، سزاوارتر آنست که از بعض کتب تاریخی و داستانی‌پهلوی دراینجا نامی بمیان‌آوریم. ازاین کتب اطلاعات مختصری بما رسیده ولی مسلماً همهٔ آنها درقرون اولی هجرت بزبان عربی ترجمه شده است. ذکرنام همهٔ این کتب دراینجا دورازصوابست زیرا بسیاری‌ازآنها عاری ازارزش داستانی وتنها برخی دارای این مزیت بوده اند وازبرخی دیگرتنها بعنوان مآخذتاریخ ایران‌درعهد ساسانیان میتوان سخن گفت. ازمیان این کتب که اغلب درالفهرست ابن‌ـ النديم ازآنها سخن رفته است کتب ذیل را نام میتوان برد:

۱ـ التنبیه والاشراف و مروج‌الذهب چاپ پاریس ج ۲ ص ۴۳

۲ - Marquart

۳ ـ نقل از«کیانیان» تألیف کریستن سن ص ۱۴۳

مزدك نامه[1] **و کتاب التاج**[2] **و داستان شهربراز**[3] **با اپرویز و کتاب داراو بت زرین**[4] **و کارنامهٔ انوشروان** که بعربی ترجمه شده و از کتب معروف قرون اولی اسلامی بود وچنانکه درتجارب الامم می بینیم ابوعلی مسکویه (متوفی بسال ۴۲۱) ازاین کتاب استفاده کرد. - **ولهراسپ نامه** که‌علی بن عبیدة الریحانی آنرا بعربی نقل کرد[5] **وگزارش شطرنج**[6] **و نامهٔ تنسر** که موضوع آن دفاع از اعمال اردشیر بابکان و پاسخ تنسر هیربدان هیربد بنامه ییست که گشنسپ شاه یکی از امرای مازندران نگاشته بود. این نامه را عبدالله بن المقفع بعربی‌ترجمه کرد ویکی ازنسخ این‌ترجمه در اوایل قرن هفتم بدست محمد بن حسن بن اسفندیار مؤلف تاریخ طبرستان افتاده و اوعین آنرا بفارسی‌ترجمه کرده‌است[7] - ودیگر **داستان‌خسرووشیرین** که‌درالمحاسن و الاضداد منسوب بجاحظ بصری ازآن سخن رفته است. شیرین همان «سیرا» زن آرامی خسروو فرهادازسپهبدان اووبنا برافسانها عاشق شیرین بود وشاید افسانهٔ مذکور درپهلوی اصلی داشت.

از کتب‌منسوب بدورهٔ‌اردشیرپاپکان‌مقدارزیادی دراوایل دورهٔ‌اسلامی‌بجامانده‌وبزبان عربی‌نقل‌شده‌بود. درمجمل‌التواریخ‌چنین‌آمده‌است: «اندرعهد اردشیر بابکان... حکیمان بسیار جمع شدند پیش او که علم را خریداربود چون **هرمزآفریدوبه‌روزوبرزمهر**

---

۱ - رجوع شود به حمزه والفهرست و به پاورقی ص ۱۲ شمارهٔ ۱۰ سال اول دورهٔ جدید مجلهٔ کاوه و به‌کتاب کیانیان کریستن سن ص ۱۴۳.

۲ - صاحب‌الفهرست از دوکتاب «التاج» نام میبرد یکی در سیرت انوشیروان ترجمهٔ ابن‌المقفع بعربی و دیگر کتاب التاج وآنچه ملوك ایرانی بدان تفاؤل میکردند. ازکتاب التاج ترجمهٔ‌ابن‌المقفع درکتاب عیون‌الاخبار ابن قتیبه اقتباساتی موجوداست واغلب‌آنها راجع بحکایتهای خسرواپرویزست - آقای تقی‌زاده، مجلهٔ کاوه شمارهٔ مذکور.

۳ - شهر براز همانست که در شاهنامه گراز خوانده شده است. گراز جزء دوم لقب این مرد یعنی شهر براز (وراژ - براز - گراز) است. در شاهنامه لقب او فراین و در طبری (ص ۱۰۰۲) فرهان یاد شده و همانست که در کتب تاریخ بنام جشنسبنده (=گشنسپ بنده) موسوم است (برای اطلاع بر احوال او رجوع کنید به: مجمل‌التواریخ ص۸۲-۸۳)

۴ - رجوع شود بهمین کتاب شرح داستان داراب.

۵ - الفهرست ص ۱۱۹-۱۲۰.

۶ - این کتاب را مرحوم مغفور ملك‌الشعراء بهار درمجلهٔ مهربفارسی ترجمه کرده‌است.

۷ - رجوع کنید به مقالهٔ‌آقای جمال زاده «یك نامه ازعهد ساسانیان. نامهٔ تنسر» مجلهٔ‌کاوه شمارهٔ۱۱سال اول دورهٔ جدید ص ۴ - ۷ وکتاب نامهٔ تنسرچاپ‌آقای مجتبی مینوی، تهران. ودارمستتر: «نامهٔ تنسربه‌پادشاه طبرستان» درمجلهٔ‌آسیایی دورهٔ۹مجلد ۳.

وایزداد و اینها همه مصنف کتابها و علوم بوده‌اند از هر نوع که از آن بسیاری نقل کردند به الفاظ تازی » .

بزبان پهلوی چندین کتاب تاریخی و ادبی دیگر نیز موجود است که دو تای آن یعنی ایاتکار زریران وکار نامهٔ اردشیر بابکان را قبلا نام برده ایم . از میان دیگر کتابهای ادبی و تاریخی و جغرافیایی پهلوی که برای ما حائز اهمیت و اعتباریست پند نامك بزرگمهر و اندرز خسرو کواتان و مادیگان چترنگ وشترستانهای ایرانرا میتوان نام برد .

پند نامكِ وُچور گمترِ بُختکان [1] - پند نامهٔ بزرگمهر بختکان یکی از آثار مهم زبان پهلویست که قرابت میان آن و پند نامهٔ بزرگمهر در شاهنامه مشهود است . متن این کتاب را پشوتن دستور بهرام جی‌سنجانا درسال ۱۸۸۵ باترجمهٔ انگلیسی بنام گنج شایگان منتشر ساخت ولی وست مستشرق معروف انگلیسی در انتقاد محققانهٔ خود برآن ثابت کرد که این کتاب غیر از گنج شایگان و تا فقرهٔ ۱۲۰ از آن متعلق برسالهٔ پند نامهٔ بزرگمهر و از آن پس متعلق به « پند نامك زرتشت » است وبقیهٔ پند نامهٔ بزرگمهر را وست درهمان مقاله که بصورت کتابی جداگانه منتشرشده است نشان داد [2] . این رساله با نام « وچورك متر بوختکان » آغاز میشود و عبارتست ازچند سؤال انوشیروان و پاسخهای بزرگمهر بدو . چنانکه گفته ایم میان این رساله و پند نامهٔ بوذرجمهر در شاهنامه موارد قرابت بسیار مشهود است و پشوتن سنجانا بعضی از آنها را پیدا کرده ودرصفحات ۵ و ۶ و ۸ و ۱۵ و ۱۶ از مقدمهٔ انگلیسی بر کتاب مذکور نشان داده است .

اَندرزِ خسرو کَواتان (اندرزخسرو پسرقباد) رساله‌ییست در اندرز انوشیروان بدرباریان و نزدیکان خود در مرض موت . مطالب این رساله نیز با اندرز انوشیروان

۱- Votchurgmitr - î- Buxtkân

۲- E. W. West: Notes sur quelques petits textes pehlevis. La Mnséon, Vl 236 – 272.

ونیز رجوع شود به خرده اوستا تألیف آقای پورداود ص ۳۸ .

در شاهنامه قرابتی دارد. رسالهٔ اندرز خسرو کواتان کوچك و بر روی هم دارای چهار قسمت نامتساوی ومجموع کلمات آن ۳۸۰ است. این رساله را نیزپشوتن سنجانا همراه گنج شایگان بانگلیسی ترجمه وچاپ کرد. دوسال بعد از آن هم رسالهٔمذکوربدست «کازارتلی» بانگلیسی ترجمه شد[۱].

مادیگانِ چترنگ یا چترنگ نامك (شطرنج نامه) رسالهٔ کوچکی است در باب پیدا شدن شطرنج واختراع نرد بوسیلهٔ بزرگمهر که چنانکه میدانیم درشاهنامه نیز آثاری از داستان آن باقی مانده‌است. نسخهٔ پهلوی و پازند وگجراتی با ترجمهٔ انگلیسی این رساله نیزهمراه کتاب گنج شایگان چاپ شد و در سال ۱۸۸۷ «زالمان» این کتاب را بآلمانی ترجمه کرد[۲] و نولدکه مستشرق معروف برآن توضیحاتی افزود[۳].

شهرستانهای ایران - مهمترین کتاب جغرافیایی پهلوی رساله‌ییست بنام شهرستانهای ایران. این رساله حاوی ۸۸۰ کلمه وراجعست ببنای عده‌یی ازبلادایران. آخرین شهری که در این کتاب از آن یاد شده بغداد است که بامر ابوجعفر دوانیك (ابوجعفر منصور دوانیقی) ساخته شد (بند ۶۷). نسخهٔ فعلی این رساله متعلق بقرون متأخر اسلامی است اما محققاً تاریخ بنای بغداد قسمتی الحاقی است نه اصلی ازیراباتوجه ببعضی ازقرائن چنین برمیآید که رسالهٔ مذکورپیش‌ازاسلام مدون گشته ست خاصه که‌بعضی ازکلمات کهن‌اوستایی درجای‌جای‌آن استعمال شده مانندخیون و توریّ (= تورانیان یا ترکان - تور) که در ایام اسلامی اصلا معمول نیست. این رساله اولین بار بوسیلهٔ «ادگاربلوشه» مستشرق معروف فرانسوی[۴] وسپس دوبار درهندوستان چاپ و ترجمه شد وآخرین ترجمهٔ صحیح و منقح آن بدست «مارکوآرت» صورت

۱- Casartelli: Tow Discours of Chosroes the Immortel Sould, London 1887.

۲- Salemann: Mittelpersische Studien, p. 207 - 242, Petersbourg 1887.

۳- Nöldeke: Persische studien; Wien 1892.

۴- E. Blochet: Liste géographique des Villes de l'Iran

گرفته و پس از فوت او بوسیلهٔ « مسینا » چاپ شده است[۱] . از این کتاب اطلاعات بسیاری در باب داستانهای ایران قدیم بدست میآید مانند بنای سمرکند (سمرقند) بدست سیاوش وزادن کیخسرو. در آنجا و داستانهای جم واژی دهاك وفریدون و لهراسپ و گشتاسپ و افراسیاب گجستك (ملعون) وبنای شهرستان نوازك در بلخ بامر سپندیات (اسفندیار) وبنای شهرطوس بدست طوس سپهبد که سپهبدی پس ازوی بهزریر و پس از زریر به بستور (نستور) و پس از بستور به کرزم رسید . بنابراین ملاحظه میشود که مطالعهٔ این کتاب نیز مانند سه کتاب دیگر ازلحاظ تحقیق دراساس و ریشهٔ داستانهای حماسی ما حائزاهمیت بسیاراست .

کتب مذهبی پهلوی وحفظ روایات قدیم در آنها

ازمیان کتب دیگری که روایات ایران قدیم (بهیأتی که در عهد ساسانی بوده) در آنها تدوین شده کتب مذهبی پهلویست. اغلب این کتب متعلق باوایل عهد اسلامی وبعضی ازایام پیش ازاسلام است . اهمیت این کتب برای ما در آنست که قسمت اعظم روایات ملی ایرانیان وحتی قطعاتی از فصول گمشدهٔ اوستا را حفظ کرده ووسیلهٔ آنند که ما بتوانیم روایات ملی خود را با اصل و اساس آنها در ایام پیش از اسلام مقایسه کنیم . بعبارت دیگر این کتب باضافهٔ چند کتاب تاریخی وداستانی و ادبی دیگر واسطهٔ میان یشتها وقطعات دیگر اوستا ازطرفی و روایات حماسی فارسی از طرفی دیگر شمرده میشود و چنانکه در گفتارچهارم این کتاب خواهید دید مطالعهٔ این کتب فواید بیشماری درتحقیق اصول ومآخذ اصلی داستانهای ملی وپهلوانی ما دارد . ازمیان این کتب آنها که برای ما در درجهٔ اول اهمیت قراردارند عبارتند از:

دینکرت - دینکرت مهمترین و مفصل ترین کتب پهلویست که اکنون در دست داریم . این کتاب اصلا در ۹ مجلد بود ولی اکنون از مجلدات نه گانهٔ آن دو مجلد دردست نیست. نام اصلی این کتاب زند آکاسیه[۲] بود ولی در ادبیات پهلوی بدینکرت

۱- Marqwart : A Catalogue of the provincial Çapitals of Eranshahr, edited by G. Messina. Roma . 1931.

۲- Zend-âkâsîh

مشهور است . مجموع کلمات این کتاب را وست بتقریب ۱۶۹۰۰۰ دانسته است . زند ـ آکاسیه اصلا بدست « آتور فرنبغ فرخزاتان » (آذر فرنبغ پسر فرخزاد) تدوین شد و این مرد همانست که در حضور مأمون خلیفهٔ عباسی با مردی بنام ابالش مناظره کرد وازمناظرهٔ اووابالش کتابی بنام گجستك ابالش پدیدآمد . بدین ترتیب آذرفرنبغ درقرن دوم وسوم هجری میزیست و کتاب اونیزمتعلق بهمین عهد است .

دینکرت مجموعهٔ بزرگی از اطلاعات دینی و عادات و عقاید و روایات و تاریخ وادبیات مزدیسناست . مهمترین فایدهٔ آن دراینست که بیست و یك نسك اوستای عهد ساسانی در مجلد هشتم آن خلاصه شده است و ما ازمطالب بعضی از این نسکها که از دست رفته است تنها از راه همین کتاب و یا بعض کتب که حاوی مطالبی از آنهاست اطلاعاتی داریم .

در مجلد سوم این کتاب که تقریباً حاوی ۷۳۰۰۰ کلمه است گذشته از بعضی مطالب تاریخی‌ازاحوال‌جمشید وقیام‌ضحاك براوسخن رفته است . مجلد چهارم‌دینکرت نزدیك‌۴۰۰۰ کلمه و مجلد پنجم ۶۰۰۰ و مجلد ششم ۲۳۰۰۰کلمه دارد . درآغاز مجلد ششم از پوریوتکیشان[1] که ازآنان هنگام بحث درداستان پیشدادیان سخن خواهیم گفت،یاد شده است .

درمجلد هفتم که درحدود۱۶۰۰۰کلمه دارد مخصوصاً ازخلقت گیومرث‌وداستان سیامك وویگرد[2] وهوشنگ وجانشین اوتخموروپ[3] (تهمورث) و ییم (جم) وفرتون[4] (فریدون) و ائیریچ[5] (ایرج) و مانوش چیهر[6] (منوچهر) و اوزوب[7] و کرشاسپ سامان[8] و کیقباد و کی‌ارش[9] (کی آرش) و کی‌اوس (کیکاوس) وائوشنور[10] (اوشنر) و کی سیاوخش و کیخسرو ورسیدن‌فرّ بزردشت و کی گشتاسپ (ویشتاسپ) : با تفصیل زیاد سخن رفته است .

---

۱ – Pôryôtkêshân
۲ – Vaêgard
۳ – Taxmôrup
۴ – Frêtûn
۵ – Aîrîtch
۶ – Mânûshtchihar
۷ – Aûzôb
۸ – Kerêshâsp î Sâmân
۹ – Kai - Arsh
۱۰ – Aôshnôr

مجلد هشتم دینکرت تقریباً دارای ۱۹۰۰۰ کلمه وشامل خلاصه‌یی از بیست‌ویك نسك اوستاست که مجموع نسکهای اوستا درعهد ساسانیان بود. مجلد نهم شامل ۲۸۰۰۰ کلمه ومتضمن خلاصه‌یی ازمطالب مذهبی سه نسك اوستاست.

چنانکه از فهرست مطالب مذکور بر میآید دینکرت از حیث حفظ و تدوین داستانهای ایران قدیم چنانکه درعهد ساسانیان و در ادبیات پهلوی متداول بود اهمیت بسیاردارد. کتاب مذکور در ۱۹ مجلد بوسیلهٔ دستور پشوتن سنجانا (۹مجلد) وپسرش داراب سنجانا (۱۰مجلد) با حواشی و ملاحظات و ترجمهٔ انگلیسی و متن پهلوی و گجراتی دربمبئی بچاپ رسید[۱].

بُندَ هِشن - دومین کتاب مهم ومعروف پهلوی کتابیست موسوم به بندهشن که از آن دو نسخهٔ هندی و ایرانی شهرت دارد. در این کتاب از مطالبی راجع بخلقت و مسائل دیگردینی و برخی امور تاریخی و جغرافیایی سخن میرود و مهمترین فصل آن برای ما فصل ۳۳ است بعنوان «اندر گزند هزاره هزاره که بایرانشهررسید». در این فصل یکدوره از تاریخ داستانی ایران را تا پایان دورهٔ ساسانی میتوان دید و چون خلاصه‌یی از داستانهای ایرانی وجامع آنست اهمیت بسیار دارد. قسمتی ازاین فصل‌را دارمستتر درمجلد دوم از کتاب زند اوستای خودترجمه کرد وبرآن توضیحاتی نگاشت[۲] فصل دیگر این کتاب یعنی فصل ۳۵ در باب اصل و نسب کیانیان و فصل ۳۱ در باب نواحی‌مهم ایرانشهر که مقر کیانیان بود و قسمتی از فصل ۱۴ درباب گسستن فرشاهی ازجمشید است وبرروی هم مطالب مهم تاریخی وجغرافیایی راجع بایران قدیم در این کتاب میتوان یافت.

---

۱ - درباب دینکرت علاوه برحواشی پشوتن سنجانا وداراب سنجانا براصل کتاب درمجلدات نوزده گانهٔ مذکور، رجوع کنید به:

E. W. West: The Sacred Books of the East' Vol. XXXVIII Parth lv and XLVII Patth V.

Pahlavi Literature im Grundriss der Iranischen Philologie, B. II, S. 91-98.

۲ - J. Darmesteter: Le Zend-Avesta, Vol. II, P. 398-402 Paris 1892.

از این کتاب درادبیات فارسی نیزاثری برجای مانده وآن درتاریخ سیستانست[۱] . در این کتاب دو بار از بند هشن راجع بعجایب سیستان استفاده شده و نام آن « ابن دهشتی گبرکان » آمده است واین تحریف بیقین نتیجهٔ تصرف نساخ بی اطلاعست. شهرت بند هشن در اروپا وترجمه های متعدد این کتاب نخست بوسیلهٔ آنکتیل دوپرون آغاز شد که درسال ۱۷۷۱ ترجمه‌یی از آنرا همراه زنداوستای خود منتشر ساخت[۲] . ترجمه‌های دیگری نیز از این کتاب بدست وستر گارد[۳] و هوگ[٤] و وندیشمن[۵] و وست[۶] صورت گرفت. نسخهٔ کامل این کتاب درسال ۱۹۰۸ بوسیلهٔ اروارد تهمورث دینشاجی انکلساریا[۷] با مقدمه‌یی بقلم بهرام گور تهمورث انکلساریا دربمبئی بچاپ رسیده است .

داتستان دینیك - این کتاب در حدود ۲۸۶۰۰ کلمه دارد و یکی از کتب بزرگ و معتبر پهلویست که در قرن نهم میلادی بدست موبدی موسوم به یودان یيم[۸] تالیف شد .

روایت پهلوی - همراه نسخهٔ داتستان دینیك کتابی بنام روایت پهلویست دارای ۲۶۰۰۰ کلمة وازآن برخی اطلاعات درباب داستانهای قدیم مثلا داستان گرشاسپ وجم بدست میآید .

ارداویرافنامه - یکی از کتب مهم مذهبی مزدیسنان موسوم است بارتا ویراف نامك[۹] حاوی ۸۸۰۰ کلمه که مهمترین اشارهٔ تاریخی آن داستان حملهٔ اسکندر است از جانب اهریمن بایران و برانداختن آیین مزدیسنا درمقدمهٔ نخستین فصل ازآن کتاب .

---

۱ - تاریخ سیستان صفحات ۱۶ و ۱۷ .

۲ - Anquetil du Perron: Zend-Avesta, Vol. II, P. 343-422. Paris 1892.

۳ - Westergard: Bundehesh. Liber Pahlvicus. 1851

٤ - Haug: Uber die Pehlwi-Sprache und den Bundehesh. 1854

۵ - Windischmann: Zoroastrische Studien. Berlin 1863.

۶ - West: Bundahish SBE. V, 1-115

۷ - Ervard Tahmuras Dinshaji Anklesaria: Great Bundahish. Bombay, 1908.

۸ - Yûdân - Yim

۹ - Artâ Virâf Nâmak

تألیف این کتاب ظاهراً در اواسط قرن نهم میلادی صورت گرفته است و قدیم ترین نسخ خطی آن متعلق بقرن چهارم هجریست. کتاب اردا ویرافنامه را زرتشت بهرام پژدو ازشعرای قرن هفتم هجری بشعرفارسی ترجمه کرد ونخستین بیت آن چنین است:

سر دفتر بنام پاك یزدان　　　نگهدار زمین وچرخ گردان

نخستین ترجمهٔ اردا ویرافنامه دراروپا بدست پوپ بسال ۱۸۱۶ صورت گرفت[۱] ودرسال ۱۸۸۷ نیز بار تلمی آنرا بفرانسه ترجمه کرد[۲].

مینیوی خَرْد[۳] - مینوخرد یکی از کتب دینی است که ازحیث مطالب اخلاقی و اساطیری و معرفت باموردینی اهمیت بسیار دارد. متن پازند این کتاب بسانسکریت و اوستایی نیز نقل شده و ترجمهٔ اوستایی آن بوسیلهٔ یکی از موبدان بزرگ بنام نریوسنگ[٤] (قرن پانزدهم میلادی) صورت گرفته است. این کتاب را وست مستشرق معروف بانگلیسی ترجمه کرد و با مقدمه‌یی جامع و املاء متن آن بحروف لاتین و با فرهنگی ازمتن پازند ودستوری برای زبان پازند بسال ۱۸۷۱ منتشرساخت[٥]. مهمترین فصل این کتاب فصل بیست وهفتم آنست که از ۷۶ بند پدیدآمده و شامل بزرگترین اعمال پادشاهان ایران تا گشتاسپ است مانند: برانداختن دوسوم از دیوان مازندران بدست هوشنگ و پدید آوردن خط بوسیلهٔ تهمورث از دیوان و بنای «ورجم کرد» بدست جمشید و بیمر گی مخلوقات در ششصد سال وشش ماه وشانزده روز ازسلطنت او و امثال اینها.

---

۱ - The Arda viraf Nameh, or the Revelation of Arda Viraf. London 1816.

۲ - M. A. Barthélemy: Artâ-Vîrâf Nâmak ou Liver d'Arda Virâf, Paris 1887.

در باب اردا ویرافنامه گذشته از مقدمهٔ بارتلمی رجوع کنید به مقالهٔ وست درفقه‌اللغهٔ ایرانی ج۲ص۱۰۸.

۳ - Mainyô î Xard　　　٤ - Neriosengh

٥ - E. W. West: The Book of the Mainyo i khard, The Pazand and Sanskrit texts, London and Stuttgart 1871

زات سپرم[۱] - این کتاب درحدود ۱۹۰۰۰ کلمه دارد و دارای سه قسمت است. مطلب مهم تاریخی آن دو داستان ازکای اوس[۲] (کاوس) وسریتو[۳] پهلوانست. وست این کتاب را بانگلیسی ترجمه کرد[٤].

اُئوگمَدَئچا[۵] این کتاب ترجمهٔ بعضی از قطعات اوستا و حاوی تفسیری بر آنست. دراین کتاب اشاراتی بداستان هوشنگ پیشداد وتهمورث زیناوند پسرویونگهان وجم شید پسر و یونگهان و دهاك و فریدون اثفیان شده است. ائوگمدئچا بوسیلهٔ گیگر با توضیحات و تفسیر لغات بزبان آلمانی ترجمه شد[٦] وترجمهٔ دیگرنیز ازیک قسمت آن بدست دار مستتر بزبان فرانسه صورت گرفت[۷].

علاوه بر کتبی که گفته‌ایم چندین کتاب دینی دیگر مانند «زند بهمن یشت» و «شایست نشایست» و ترجمهٔ قطعات مختلف اوستا و «پتیت ایرانیك» وامثال اینها بزبان پهلوی موجود است که چون بکار تحقیق ما در داستانهای ایران قدیم نمیآید از ذکر آنها صرف نظر میشود. طالبان اطلاع رجوع کنند بمقالهٔ فاضلانه و جامع وست در مجلد دوم از فقه اللغهٔ ایرانی بنام «ادبیات پهلوی».

آیین نامه و گاهنامه یکی از کتب مهم عهد ساسانی که محققاً باید از مآخذ مهم تاریخی شمرده شود کتابیست بنام آیین نامه که آن راعبدالله ابن المقفع بزبان تازی نقل کرده بود. آیین‌نامه کتابی بزرگ بود که درآن رسوم و آداب درباری وملی و اسمار واخبار ومراتب دولتی عهدساسانیان و شاید عهود مختلف آمده و «گاهنامه» یکی دیگر از کتب معروف عهد ساسانی‌جزئی ازآن بوده است. گاهنامه کتاب عظیمی بود درشرح مراتب درباریان و درجات‌مختلف

---

۱ - Zât-Sparam ۲ - kai – ûs ۳ - Sritô

٤ - E. W. West: Selection of Zâd – Sparam, Parth I SBE. p. 153 – 187.

۵ - Aogemadaêtchâ :

٦ - Geiger : Aogemadaêtcha, 1878.

۷ - Darmesteter: Le Zend-Avesta, V. III, P. 154 – 166. Paris 1893.

طبقات آنان و اسامی شهرداران و عمال دولتی[۱] .

مسعودی درباب این کتاب چنین نگاشته است[۲] : « پارسیان را کتابیست که آنرا کهناماه (گهنامه ـ گاهنامه) گویند و درآن مراتب دولتی ایرانیان ثبت است و عدد این مراتب بنا برترتیبی که پارسیان داده بودند ششصد بود . این کتاب جزئی از آئین‌ناماه (آیین‌نامه) است که معنی آن « کتاب رسوم » میشود وآن کتاب عظیمی است در هزار ورق و جز نزد موبدان و بزرگان ایرانی نزد کسی یافته نمیشود . »

عده‌یی از نویسندگان ومورخان بزرگ اسلامی از این کتاب درشرح تشکیلات درباری و مدنی ایران استفاده کرده و بعضی نیز مستقیماً قطعاتی از آن (ترجمهٔ ابن المقفع) را در کتب خویش آورده‌اند .

ابن قتیبهٔ دینوری قسمتی از آنرا تحت عنوان «آداب الفروسة»[۳] وقسمت بزرگی را درفصل «مذاهب العجم فی العیافة والاستدلال بها»[۴] آورده ونام کتاب را همه جا «آیین» نگاشته است .

ثعالبی از این کتاب در ذکر مراتب درباریان (از عهد جمشید تا انوشیروان) محققاً استفاده کرد[۵] ومأخذ مسعودی نیزدرذکر مراتب ایرانیان در عهد سلاطین ساسانی[۶] و دربیان رسوم دربار ایران و تقسیم طبقات مردم بفرمان اردشیر بابکان[۷] ظاهراً کتاب آیین نامه بود .

کتاب الصور

« کتاب الصور » یا « کتاب صورت پادشاهان بنی‌ساسان » یا « کتاب صورة » که در مجمل التواریخ والقصص چند بار نام آن آمده است[۸] کتاب بزرگی بوده مشتمل بر بسیاری از اخبار ملوك و ابنیه وسیاسات پارسیان ، این کتاب از لحاظ عظمت همپایهٔ خداینامه و آیین نامه و گاهنامه و دارای مطالبی تازه تر از آنها بود . ظاهراً کتاب بی نامی که

---

۱ – رجوع کنید به : الفهرست چاپ لایپزیك ص ۱۱۸ و ۳۰۵ و التنبیه چاپ لیدن ص ۱۰۴ .

۲ – التنبیه ص ۱۰۴ . ۳ – عیون‌الاخبار ص ۱۳۳ . ۴ ـ ایضاً ص ۱۵۱-۱۵۳ ،

۵ – غرر اخبار ملوك‌الفرس چاپ پاریس ص ۱۴ – ۵ . ۶ ـ التنبیه والاشراف چاپ لیدن ص ۱۰۳ .

۷ ـ مروج‌الذهب چاپ پاریس ج ۲ ص ۱۵۲ ببعد . ۸ - مجمل‌التواریخ چاپ تهران ص ۳۳ و۳۷ .

مسعودی از آن یاد کرده و وصف آنرا ذیلا می بینیم همین کتاب الصور است که حمزه و صاحب مجمل (بنقل ازحمزه) نیز از آن استفاده کرده‌اند .

ابوالحسن علی بن حسین المسعودی (متوفی بسال ۳٤٦) درباب این کتاب چنین گوید : « درشهر اصطخرفارس بسال ۳۰۳ دریکی از خاندانهای بزرگ ایرانی کتاب عظیمی مشتمل بر بسیاری از علوم ایرانی و اخبار ملوك و ابنیه و سیاسات پارسیان دیدم که از آنها حتی در کتب ایرانی مانند خداینامه و آئین‌نامه و کهنامه وجز آنها اثری نیافتم . در این کتاب صورت بیست و هفت مرد وزن از پادشاهان ساسانی مصور است ، تصویر هریك از اینان در روز مرگ برداشته شده خواه در جوانی مرده باشند وخواه در پیری و در این تصاویر همهٔ خصائص آنان‌چون نشان و تاج و ریش ورخساره نموده شده است . و پارسیان را رسم بر آن بود که چون پادشاهی از ایشان میمرد اورا بصورتی که‌بود تصویر میکردند و آن تصویر را بخزائن سلطنتی می‌بردند تا برهیچیك از ایشان صفت مرده پوشیده نماند مثلا آنرا که در جنگ بود ایستاده و آنرا که‌بکاری بود نشسته تصویر میکردند و سیرت هریك از آنان و آنچه را درپادشاهی ایشان از امور بزرگ و حوادث جلیل صورت میگرفت بتفصیل می‌نگاشتند . تاریخ این کتاب که از روی آنچه در خزائن ملوك فارس یافتند نوشته شده بود ، نیمهٔ جمادی‌الآخرهٔ سال ۱۱۳ بودو همین کتاب را برای هشام‌بن‌عبدالملك از فارسی (مرادپهلویست) بعربی ترجمه کردند . »[۱] و گویا مترجم آن جبلة‌بن سالم بوده است .

۵ ـ خداینامه

مهمترین اثر تاریخی و داستانی عهد ساسانی و کتابی که مطالب آن لاشك در قسمت اعظم از تواریخ مهم اسلامی متغلق بسده‌های سوم و چهارم مستقیماً و درتواریخ قرون بعد مع‌الواسطه نقل شده خداینامه است که اهمیت فراوان آن مارا برآن‌داشت تا مبحثی خاص برای آن ترتیب دهیم :

نگارش تاریخ در ایران از روزگاران قدیم سابقه داشته و گذشته از بعضی

۱ـ التنبیه والاشراف ص ۱۰٦ .

روایات یونانی از مآخذ دیگر نیز در این باب اطلاع مبسوط بما رسیده است، از آنجمله برخی از اشارات کتب مقدس انبیاءِ بنی اسرائیل حکایت میکنند که در عهد شاهان ماد و فارس وقایع کشوری و درباری نگاشته وضبط میشده و از مجموعهٔ آنها تواریخی پدید میآمده است که هنگام حاجت از آن استفاده میتوانستند کرد[۱]. این تواریخ حکم سالنامه هایی را داشت که وقایع بترتیب سال و ماه و روزدر آنها ثبت‌شود مانند عده‌یی از تواریخ اسلامی (تاریخ محمدبن جریر الطبری ـ تاریخ ابن اثیرو امثال اینها . . .)

ازعهداشکانیان اطلاع صریحی در این باب در دست نیست اما در عصرساسانیان نگارش تاریخ بمعنی کامل قدیمی خود معمول بوده است و از آنچه تاکنون نگاشته‌ایم این معنی تا درجه‌یی ثابت میشودو همچنین از آثار «آگاثیاس»[۲] چنین برمیآید که در عهد خسرو اول انوشیروان (۵۳۱ الی ۵۷۹ میلادی) دفترهای رسمی وقایع دردربار شاهنشاه ساسانی وجود داشت . این دفاتر با نهایت دقت حفظ میشده است و درآنها اسامی شاهان ساسانی ر با وقایع دورهٔ آنان ثبت میکرده‌اند[۳]. ظاهراً این تواریخ شامل سرگذشت شاهان داستانی از گیومرث ببعد نیز بوده ومحققاً تواریخ جامع دورهٔ ساسانی از نخستین بشر (گیومرث) یا نخستین شاه (هوشنگ)آغازمیشده است زیرا درغیراین صورت یقیناً تواریخ دورهٔ اسلامی ازحیث شروع تاریخ ایران و ترتیب و تسلسل فصول بایکدیگر اختلافات بزرگ داشتند در صورتیکه خلاف این امر برمامسلم است . از این گذشته چنانکه از مطالعه در آثار پهلوی در می‌یابیم ایرانیان آن عهد میان دورهٔ اساطیری و تاریخی بهیچگونه امتیازی قائل نبوده و بعبارت دیگر دورهای اساطیری را درست مانند ادوار تاریخی تصور میکرده اند .

ایرانیان عهدساسانی ازسلاطین مادی وهخامنشی اطلاعی نداشته وازمیان سلاطین هخامنشی تنها دارا نامی (داریوش سوم) رامیشناخته اند که از «گُجستك الکسندراروميك» اسکندر ملعون رومی (یونانی) شکست یافت وبدست او کشته شد و نیز میدانسته اند

۱ - کتاب عزرا ، باب‌چهارم آیات ۱۴ و۱۵و۱۹ - کتاب استر باب‌ششم ودهم

۲- Agathias شاعر ومورخ مشهور یونانی درقرن ششم میلادی

۳- نلدکه : حماسهٔ ملی ایران ، ص۱۳

که غیر ازین دارا دارای دیگری نیز وجود داشت . این دو دارا در روایات عهد ساسانی پدر و پسر شدند و داریوش سوم درروایات پهلوی دارای دارایان و در روایت فارسی دارا پسر دارا (یاداراب) خوانده شد .

اطلاع ایرانیان عهد ساسانی از اشکانیان نیز بسیار کم بود زیرا بر اثر دشمنی ساسانیان با این طایفه اسامی و سرگذشت پادشاهان اشکانی ثبت نمیشد وازینروی جز چند اسم و بحث های مختصری درباب ملوك الطوایف عهد مذکور چیزی نمیدانستند و از آنان بقول نلدکه : « جز اسم و عدد مطلب دیگر باقی نمانده بود »[۱]

در دورهٔ ساسانی بنا بر اشاراتیکه کرده‌ایم تواریخی وجود داشته است اما از میان آنها مهمتر ازهمه وآنکه در تواریخ اسلامی نفوذ فوق‌العاده‌یی کرد کتابیست که دراواخر عهد ساسانی بنام **خوتای نامگ**[۲] (خداینامه) وجود یافت .

در مقدمهٔ بایسنقری چنین آمده است که : « . . . چون زمان یزدجرد شهریار[۳] رسید مجموع آن [اخبار که در عهد انوشیروان گرد آوردند] در تواریخ متفرق درخزانه جمع شده بود. دانشوردهقان راکه ازجملهٔ اکابرمداین بود وشجاعت وحکمت باهم جمع داشت بفرمود تاآن تواریخ رافهرستی نهاده ازابتدای دولت کیومرث تا انتهای دولت خسرو پرویز برترتیب یاد کرد وهر سخن که درآنجا مذکور نبود ازموبدان وادیبان پرسید وآنرا ملحق گردانید وتاریخی جمع شد درغایت کمال . . . »

در مقدمهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری معروف بمقدمهٔ قدیم شاهنامه[۴] « فرخان » موبدان موبد عهد یزد گرد شهریار و « رامین » بندهٔ یزد گرد از مؤلفان تاریخ ایران شمرده شده‌اند واین اشارت مقدمهٔ قدیم دلیل بزرگی است برصحت روایت مذکور در کلیات مطلب، نه درهمهٔ اجزاءِ . تئودورنلدکه درباب صحت این روایت چنین میگوید:

« بگمان من این اطلاعات که معلوم نیست اززیردست چند تن گذشته صاحب اصل واساسی صحیح است . تا مرگ خسرودوم (اپرویز) انتشارات مورخان و شاهنامه بنسبت زیادی با هم مطابق است و این نکته بطور قطع میرساند که مأخذ شاهنامه ومورخان مأخذی واحد بوده و کمی پیش ازآنوقت نوشته شده است . . . دلیل دیگر براین که این کتاب در عهد یزدگرد نوشته

---

۱ – حماسهٔ ملی ایران ، نلدکه ص ۱۳ .

۲ – Xvatainâmag

۳ – آخرین شاهنشاه ساسانی که از ۶۳۲ تا ۶۵۱ میلادی سلطنت کرده است .

۴ – بیست مقالهٔ آقای قزوینی ج ۲ . چاپ آقای عباس اقبال ، طهران ص ۴۰ .

شده آنست که در آن از خسرو دوم (پرویز) پدر بزرگ یزدگرد به نیکی سخن رفته درصورتیکه پسرخسرو (شیرویه) که پدر و برادران خود وازجمله شهریار پدر یزدگرد را کشته بود، بزشتی یاد شده است.»[1]

ما نیز چنانکه خواهید دید در صحت این روایت تردیدی نداریم اما در تصور دهقانی بنام دانشور نمیتوانیم با نویسندگان مقدمهٔ بایسنقری همداستان باشیم. ژول مول[2] و نلدکه و بتبعیت ایشان بعضی از محققان شاهنامه[3] در این امر با نویسندگان مذکور همراهند وحتی نلدکه در آغاز کار چنین میپنداشت که دانشور صفت دهقانست نه نام او اما بعد ازاین عقیده بازگشت وازمتن مقدمهٔ بایسنقری پیروی کرد. بعقیدهٔ ما نویسندگان مقدمهٔ مذکورمانند بسیاری ازموارد درتصوروضبط این نام ازطریق صواب دوری گزیده‌اند زیرا بچنین نامی درعهدپیش از اسلام و دورهٔ اسلامی هیچگاه مصادف نشده‌ایم واگر بخواهیم آنرا تخلص یالقب تصور کنیم بازهم دلیل قاطعی بروجود اینگونه‌القاب درعهد ساسانی نداریم.

منشاءِ اشتباه نویسندگان مذکوراشارات متعددیست که درشاهنامه بروایت‌دهقان سخنگوی، دانا، پیر و... شده است و نمونهایی از این اشارات را درمبحث روایات شفاهی خواهید دید. نقل قول از دهقان وموبد در شاهنامه (که بنا برآنچه خواهیم گفت اشارات غیرمستقیمی باستفاده از روایات شفاهی در نگارش داستانهای شاهنامهٔ منثور است) باعث‌آن شده است که نویسندگان مقدمهٔ بایسنقری برای نگارش کتاب مذکور کسی را بنام دانشور دهقان تصور کنند یعنی صفتی را که دهقانان بدان شهرت داشتند (دانشور) نام پندارند ودهقان را صفت‌آن بدانند وآنگاه چنین مردی راصاحب سیف و قلم شمرند ونگارندهٔ کتاب‌بشمارآورند. شهرت طبقهٔ دهقانان در اوایل عصر اسلامی (که ظاهراً نویسندگان مقدمهٔ بایسنقری ازآنان اطلاع درستی نداشته‌اند) هم مؤید این گمان گشت ولی برای صحت این قول و وجود دهقانی بنام دانشور هیچ دلیل تاریخی دردست نیست ودراین باب تنها باشارات دور از تحقیق نویسندگان قرن نهم قناعت نمیتوان کرد.

۱- حماسهٔ ملی‌ایران چاپ دوم ص۱٤. ۲- مقدمهٔ شاهنامه ص ۷

۳- Henri Massé: Firdousi et l'éppoée nationale, Paris 1935.

اما **دهقانان** یکی از طبقات قدیم نجبای ایران بوده اند . چنانکه از بعضی اشارت کتب اسلامی [۱] بر میآید این طبقه صاحب ضیاع و مکنت و دارای نوعی از اشرافیت ارضی بوده و ظاهراً در ایام پیش ازاسلام از طبقات ممتاز ایران شمرده می‌شده‌اند و «این پادشاهی بدست ایشان بود» [۲] . دهقانان در ایام اسلامی نیز نفوذ محلی خود را حفظ کرده و جزء طبقهٔ اشراف و بزرگان کشور و در زمرهٔ توانگران بوده و اغلب درکار حکام عرب دخالت میکرده‌اند .

از مطالعه در احوال این گروه چنین بر میآید که روایات و یادگارهای تاریخی ایران را بادقت و مراقبت فراوان حفظ میکرده اند و بهمین سبب در مقدمهٔ ابومنصوری چنین‌میبابیم که :«این نامه‌را هر چه گزارش کنیم از گفتار دهقانان باید آورد که این پادشاهی بدست ایشان بوذ وازکار ورفتار و از نیك وبد وازکم وبیش ایشان دانندپس مارا بگفتار ایشان بایذرفت» [۳] دلیل‌عمدهٔ این اطلاع آن‌بود که دهگانان بی کم‌وکاست با خصائص نژادی‌ایران باقی ماندند وبا هیچیك از اقوام خارجی‌آمیزش نکردند وبدین طریق خود را ایرانی واقعی میانگاشتند و در این گمان مصیب بودندو حتی همین‌وضع نژادی دهاقین باعث شده بود که ایرانیان پیش از مغول بجای ایرانی واقعی گاه کلمهٔ دهقان را استعمال کنند مثلا در این دو بیت از فردوسی کلمهٔ دهقان‌درست بمعنی‌ایرانی در برابر ترك‌وتازی استعمال شده است :

ز ایران واز ترك واز تازیان — نژادی‌پدید‌آید اندرمیان
نه دهقان نه‌ترك‌ونه‌تازی بود — سخنها بکردار بازی بود

ودربیت ذیل ازمنظومهٔ «لیلی‌ومجنون» نظامی‌دهقان دربرابر عرب‌قرار گرفته:

دهقان فصیح پارسی زاد — ازحال عرب چنین خبر داد

و ترکیب «تازی و دهقان» در ادبیات فارسی‌همان شهرتی را دارد که ترکیب «ترك‌و تازیك = تاجیك» و این بیت بوحنیفهٔ اسکافی دلیل روشنی است براین معنی :

مأمون‌آن کزملوك دولت اسلام — هرگزچون اوندیدتازی و دهقان

---

۱ — تاریخ بخارا چاپ تهران ص ۵ و ۶ و چهار مقاله شرح حال فرخی و شرح حال فردوسی .

۲ — بیست مقاله ج ۲ ص ۴۴ . ۳ — ایضاً بیست مقاله ج ص ۴۴ .

در بیت ذیل از عنصری :

خدایگانا گفتم که تهنیت گویم　　بجشن «دهقان آیین» موسم بهمن ...

ترکیب « دهقان آیین » صفت جشن سده و بمعنی آیین دهقان (رسم ایرانی) است و بنا براین « جشن دهقان آیین » چنانکه برخی از معاصرین پنداشته اند نام دیگر جشن سده نیست [۱] و اگر در این بیت از فردوسی :

یکی پهلوان بود دهقان نژاد　　دلیر و بزرگ و خردمند وراد

دهقان را بمعنی طبقهٔ دهقانان تصور نکنیم باید لاشك آنرا « ایرانی » بدانیم و دراین صورت معنی « دهقان نژاد » ایرانی نژاد است .

دهقانان مردمی صاحب مکنت و توانگر بودند . در تاریخ بخارا چند بار بنام آنان باز میخوریم که در همه جا با صفاتی که مبین همین معانی است ذکر شده و حتی دهقانان و ملك زادگان با هم آمده‌اند [۲] و در تاریخ ایران برخی از دهقانان را می‌شناسیم که بدرجات سیاسی بزرگ نائل شده‌اند مانند احمدبن سهل ازامرای معروف عهد سامانی [۳] .

از این بیت رودکی مقام و مرتبهٔ دهقانان در نخستین دولتهای اسلامی بخوبی فهمیده میشود :

یك صف میران و بلعمی بنشسته　　یك صف حران و پیر صالح دهقان [۴]

طبقهٔ دهقانان چنانکه قبلا نیز اشارتی کرده ایم بر اثر تعلق خود به ایران پیش از اسلام و بخاندانهای اشرافی و سلطنتی قدیم و خاطراتی که از دوران عظمت اجداد بیاد داشتند ، بحفظ روایات ملی ومحلی همت می گماشته واغلب آنها را از حفظ داشته و حکایت میکرده‌اند و بهمین جهت است کـه در بعضی از فرهنگ های فارسی برای « دهقان » معنی مورخ نیز تصور کرده‌اند [۵] .

---

۱ — در این باب رجوع کنید بمقالهٔ جشن سده بقلم نگارنده . شمارهٔ ۱۲ سال ۲ مجلهٔ ایران امروز .

۲ — تاریخ بخارا چاپ تهران ص۹ سطرهای ۲ و ۹ .

۳ — زین‌الاخبار گردیزی چاپ تهران ص۲۰ .

۴ — تاریخ سیستان چاپ تهران ص ۳۱۹ .

۵ — فرهنگ رشیدی — فرهنگ برهان جامع ذیل کلمهٔ دهقان و دهگان .

فردوسی چنانکه خواهیم دید چندین بار بروایت دهقانان اشارت کرده است و بلعمی هنگام بحث از مآخذ داستانی گیومرث چنین میگوید : « **وگفتار دهقانان** یاد کنیم که گرد آمدند که ما یاد خواهیم کردن و این گزارش که کنیم از گفتار دهقانان کنیم . »

مسلم است که دهقانان از تاریخ گذشته اطلاعاتی داشته اند و همچنانکه این گروه در تهیهٔ تواریخ بزرگ دورهٔ اسلامی (راجع بایران قدیم) و روایات حماسی و ملی ایران دخیل بوده اند بهمان طریق هم شاید در یاوری موبدان و بنا بر اشارت مقدمهٔ بایسنقری تألیف و تدوین روایات قدیم و استفاده از روزنامه‌ها و تواریخ در باری عهد ساسانی نیز رنج برده باشندو بدین طریق و باتوجه باشارات مختلف باید باصالت این قول اعتماد داشت .

اکنون باید دید نام کتابی که در عهد یزدگرد تألیف شده چه بوده است :

در بعضی از تواریخ معتبر که درنخستین قرون هجرت تألیف شده یکی از کتب تاریخی بزرگ که بزبان پهلوی وجود داشته و پیش از تسلط مسلمانان درایران تألیف و سپس بوسیلهٔ عبدالله بن المقفع و بعضی از مترجمان دیگر بعربی ترجمه شده بود: اشاراتی وجود دارد. اصل این کتاب در مآخذ معمولا **خداینامه** و خداینامه نامیده میشود [1] . از ترجمهٔ این کتاب درتواریخ و کتب معتبری مانند سنی ملوك الارض ، تاریخ طبری ، ترجمهٔ بلعمی ، مجمل التواریخ والقصص ، تاریخ سیستان ، آثارالباقیه وعیون الاخبار نقلهایی شده است و از مقایسهٔ آنها با روایات کهن دیگر و با شاهنامه میتوان گفت کتاب عهد یزدگرد همان خداینامه بود که ترجمهٔ آن بزبان عربی سیرالملوك و در فارسی شاهنامه شده است وبنا براین اکنون هنگام آن رسیده است که در باب خداینامه و ترجمه های عربی آن تا آنجا که فرصت داریم سخن بگوئیم :

خداینامه و خداینامه تلفظ جدیدی از « خوتای نامك » در زبان پهلویست .

---

۱ – مسعودی : التنبیه والاشراف ص ۱۰۶ – حمزهٔ اصفهانی ص ۱۶ و ۲۴ و ۶۴ – الفهرست:ص ۲۴۴ . در الفهرست این نام باشتباه ناسخ اختیار نامه ثبت شده است .

« خوتای » درزبان پهلوی بمعنی شاه است [١] . این‌معنی در دورهٔ‌اسلامی نیزچند گاهی رایج بود ـ ملوك بخارا و ملوك گوزگانان را بخارا خداه و گوزگانان خداه یعنی بخارا شاه (شاه‌بخارا) و گوزگانان شاه (شاه گوزگانان) میخواندند [٢] و در تاریخ بخارا نیز کلمهٔ بخارا خدات (خداه) بمعنی شاه بخارا دیده شده است [٣] . در شاهنامه هم چند بارخدای بمعنی شاه آمده است . فردوسی فرماید :

برون رفت مهراب کابل‌خدای سوی خانهٔ زال زابل خدای

و دقیقی گوید :

مگرشاه ارجاسپ‌توران‌خدای که دیوان بدندی بپیشش بپای

کلمهٔ دیگری نیز از زبان پهلوی بهمین معنی در زبان فارسی ازنخستین‌قرون هجرت‌تا دیرگاهی معمول بود و آن « خداوند » است که اغلب و در بیشتر از کتب معنی شاه ازآن مستفاد میگردد [٤] ولی از همان اوان میان کلمهٔ خدای و خداوند تفاوتی بود بدین معنی که خدای و خدا را بتدریج بمعنی « الله » و خداوند را بمعنی شاه و صاحب استعمال کردند و در بیت ذیل از عبدالملك برهانی فرق این دو کلمه بخوبی آشکار است :

من رفتم وفرزندمن‌آمد خلف صدق اورا بخدا وبخداوند سپردم [٥]

و در این بیت ازلبیبی « خداوند » بمعنی صاحب وآقا استعمال شده است :

یك بندهٔ مطواع به از سیصد فرزند

کان‌مرگ پدرخواهد واین‌عمرخداوند [٦]

« خدا » نیز گذشته از معنی شاه (که قبلا اشاره کرده‌ام) در دوره‌های اسلامی گاه بمعنی صاحب و رئیس استعمال شده است مثلا درلقب مشهور « سامان خداه » جد

---

١ – مثلا رجوع کنید به کتاب یادگار زریر ترکیب مکرر خیونان خدای یعنی شاه خیون . ٢ – الآثارالباقیه، طبع لایپزیك ص ١٠٢ ٣ – تاریخ بخارا چاپ تهران ص ٨ وص٧٠ . ٤ – رجوع کنید به تاریخ بیهقی موارد مختلف ،کلمهٔ خداوند بمعنی شاه وخداوند زاده بمعنی شاهزاده . و در همین مورد رجوع شود به چهارمقاله چاپ‌آقای سید جلال تهرانی ص ٣ . و سیاستنامه چاپ آقای اقبال ص ١ و ٤ و ٢٣٥ و ٢٣٦ .

٥ – چهار مقاله . شرح‌حال‌امیرمعزی . ٦ – نقل ازسیاستنامه چاپ‌آقای اقبال ص ١٤٦ .

سامانیان[۱] و در کلمات «دهخدا» و «خانه خدا» و «کدخدا» و «ناخدا» همه معنی صاحب و رئیس و بزرگ وجود دارد و حتی ممکن است تصور کرد که معنی شاه و الله هم از همین معنی اصلی خدا (یعنی صاحب و مالك) آمده باشد چنانکه کلمهٔ رَبّ عربی نیز اصلا بمعنی مالك استعمال میشد (مثلا در ترکیب رَبّ البیت و رَبّ الدار) و سپس بمناسبت همین معنی اصلی بجای الله استعمال شد.

از این بحث مختصر درمی‌یابیم که معنی اصلی خدای (خوتای) در زبان فارسی یکباره متروك نماند و بنا بر این خوتای (خدای) یعنی شاه و نامك هم همانست که امروز مانند بسیاری از کلمات پهلوی (یامك یعنی جامه، شتك یعنی شده ـ در ترکیب بُشتك بخت ـ و جز اینها[۲]) کاف آن حذف شده و با الحاق هاءِ حرکت نامه نگاشته میشود. پس **خوتای نامك** معادل است با **شاهنامه**. درمجمل التواریخ هم این معنی بخوبی توضیح شده است آنجا که گوید: «چنین گوید (حمزة بن الحسن) که درتاریخ ملوك الفرس بسیار نسختها تأمل کردم که ایشان خدانامه خوانند، کی پادشاهانرا خدایگان خواندندی ـ یعنی شاهنامه...[۳]»

خداینامه (شاهنامهٔ پهلوی) کتابی بود درتاریخ وسیر ملوك ایران از گیومرث تا پادشاهان اخیر ساسانی که در آن قصص و روایات و داستانهای ملی و مذهبی و حقایق تاریخی (راجع باغلب ازپادشاهان ساسانی) گردآمده بود. در این کتاب روایات داستانی وتاریخی بی‌آنکه ازیکدیگر تمایزی داشته باشد بهم آمیخته بود. منشاءِ داستانهای آن اوستا و داستانهای شفاهی ایام قدیم بود که قبلا در باب آنها سخن گفته ایم. این داستانها بتدریج کمال یافت وبعضی اساطیر مذهبی نیز بر آنها افزوده شد وسلسلهٔ شاهان وپهلوانان ترتیب وتنظیم یافته نسب نامه‌هایی پدید آمد وبصورتی رسید که قابل تدوین

---

۱ ـ تاریخ بخارا ص ۷۰. وجه تسمیهٔ او چنین آمده است: «او را سامان خدات بدان سبب خوانند که دیهی بنا کرده است وآن را سامان نام کرده است او را بآن نام خوانده اند» و نیز در این باب رجوع شود به: مجمل التواریخ ص ۳۸٦ ـ در بعضی مآخذ این لقب یا اسم بدون تصریح ووجه تسمیه آمده است، رجوع کنید به زین الاخبار چاپ طهران ص ۱٤.

۲ ـ درکلمهٔ ریدك یعنی امرد که اصل پهلوی آن ریتك است این صورت باقی مانده است. فرخی گوید: ریدکان خواب نادیده مصاف اندر مصاف

۳ ـ مجمل التواریخ ص ۸۵.

در کتب تاریخی شد و با چنین صورتی در خداینامه راه جست - بعضی از داستانهای غیر ایرانی مانند داستان اسکندر[1] هم ظاهراً جزء داستانهای ایرانی در این کتاب داخل شده بود و گذشته از این افسانه هایی نیز که در اواخر عهد ساسانی در باب اشخاص تاریخی مانند اردشیر بابکان رایج شده بود در این کتاب جزء مطالب تاریخی درآمد. بر روی هم مطالب خدای نامه در باب عهد ساسانی جز در برخی موارد کامل ومفید بود ولی اهمیت این کتاب خصوصاً در انشاء آن بود وعین این کیفیت در سیر الملوك عبدالله بن المقفع نیز راه یافت تا بجایی که جاحظ بصری در البیان والتبیین آورده است: «هر که بعقل و ادب وعلم برمراتب وعبر و امثال و الفاظ مستحسن و معانی بزرگ نیازمند است باید بسیر الملوك مراجعه ونظر کند» - در کتاب خداینامه بصحت انساب سلاطین توجه زیاد شده و داستانها و روایات آن همه جا با مبالغه و اغراق وافکار حماسی وقهرمانی همراه بوده است.

متن پهلوی خداینامه در اوایل عهد اسلامی از میان رفت اما آثار فراوانی از آن در کتب تاریخی باقی ماند و اصل آن مانند بسیاری از کتب تاریخی و ادبی پهلوی در آغاز قرن دوم هجری بوسیلهٔ عبدالله بن المقفع بعربی ترجمه و به سیر ملوك الفرس - سیر الملوك - سیر ملوك - تاریخ ملوك الفرس - کتاب سیرة الفرس[2] موسوم شد.

درمتن پهلوی خداینامه اشتباهات وزیاده و نقصان فراوان وجود داشت وعلاوه بر بی‌مبالاتی نساخ اشکال خط پهلوی نیز بوجود این نقائص یاری میکرد وحتی بنا بر تحقیقاتی که صورت گرفته مطالب مختلفی از کتب دیگر نیز در آن راه یافت خصوصاً از «آیین نامك» که شرح آن قبلا گذشت[3]. شهرت کتاب خوتای نامك نیز در آغاز عهد اسلامی فراوان ونسخهای متعدد از آن درمیان بود اما بتدریج براثر ترجمهٔ ابن المقفع (سیر الملوك) وشهرت ورواج آن متن اصل پهلوی ازمیان رفت.

---

۱ - رجوع کنید بداستان اسکندر در همین کتاب. ۲ - حمزه چاپ Gottwald ص ۸ و ۱۶. الفهرست ص ۲۴۴. الاثار الباقیه ص ۹۹. مجمل التواریخ ص ۲ - ۶۳ - ۹۵ - ۹۶ - ۷۲ - ۴۳۶ - ۱۶۷ - ۱۵۸ - ۸۵. تاریخ سیستان ص ۱۱ ۳ - رجوع شود بمقدمهٔ فاضلانه‌یی که Zotenberg برغرر اخبار ملوك الفرس ثعالبی چاپ پاریس سال ۱۹۰۰ نگاشته است. مقدمهٔ آن کتاب ص ۴۲.

براثر ترجمهٔ خداینامه که در قرون اولی هجرت شهرت فراوانی داشت روایات وداستانهای ملی ایرانیان درمیان مسلمین معروف ومنتشر گشت و نسخ متعددی از آن برداشته شد و براثر بی‌مبالاتی نساخ درآن خطاها وزیادتها ونقصانها راه یافت تا بجایی که موسی‌بن عیسی‌الکسروی که متن او یکی از مآخذ حمزةبن الحسن الاصفهانی بود نتوانست از میان نسخ مختلف سیرالملوك دو نسخه را نیز با یکدیگر موافق یابد[۱] و بهرام‌بن مردانشاه موبد شهرشاپوربرای تهیهٔ کتاب «تاریخ پادشاهان ایران» ناچارشد بیست واند نسخه از کتاب خداینامه را مقابله کند[۲].

حمزه گوید: «موسی بن‌عیسی الکسروی گفت که من در کتاب موسوم بخداینامه نظر کردم‌واین همان کتابست که پس از نقل بزبان عرب به کتاب تاریخ ملوك‌الفرس معروف شد. در این کتاب چند بار نظر کردم و تحقیقی دقیق درآن بجای‌آوردم و درنتیجه نسخ آنرا چنان مختلف یافتم که حتی دو نسخه ازآنها نیز با یکدیگرموافق نبود و دلیل این امر اشتباه ناقلان‌آن از زبانی بزبان دیگر بود.»[۳]

قول بهرام بن مردانشاه موبد شهرشاپور ازبلاد فارس نیردراین باب چنین است: «من بیست و اند نسخه ازکتاب معروف بخداینامه راگردآوردم تا مگر از روی‌آنها تواریخ ملوك ایران را از روزگار گیومرث نخستین بشر تاآخر روزگارعجم وانتقال پادشاهی ازآنان بعرب، اصلاح کنم».[۴]

ابوریحان بیرونی درشرح داستان گیومرث میگوید: «ابوعلی محمدبن احمد بلخی شاعر داستان خلق انسان را در شاهنامهٔ خود بصورتی غیر از آنچه ما گفته‌ایم نقل کرده و گفتار خود را بقول خویش از روی سیرالملوك عبدالله‌بن المقفع وسیرالملوك‌محمدبن‌الجهم‌البرمکی وهشام‌بن‌القاسم‌وبهرام‌بن‌مردانشاه موبد شهرشاپور وبهرام بن مهران‌الاصفهانی تصحیح نموده وآنگاه‌آنرا با آنچه بهرام‌الهروی‌المجوسی آورده مقابله کرده‌است».[۵]

آنچه‌از آثارالباقیه نقل‌شده مدلل میدارد که غیرازعبدالله‌بن‌المقفع کسان‌دیگری نیزبترجمه یا تهذیب خداینامه پرداخته‌اند. بنابرآنچه از کتاب حمزة بن‌الحسن[۶] و الفهرست[۷] وآثارالباقیه[۸] ومجمل‌التواریخ[۹] ومقدمهٔ قدیم شاهنامه[۱۰] ومقدمهٔ ترجمهٔ‌تاریخ

۱ - حمزه ص۱۶-۱۷ ۲- ایضاً ص ۲۴ ۳ - ایضاً ص ۱۶-۱۷ ۴ - ایضاً ص ۲۴
۵ - الاثارالباقیه چاپ لایبزیك ص ۹۹ ۶ - ص ۸ ۷ - ص۲۴۴ و۲۴۵ ۸-ص۹۹
۹ - ص ۲ ۱۰ - ص ۴۰ - ۳۹

طبری برمیآید مترجمین ومهذبین خداینامه اینان بوده‌اند :

۱ـ ابن‌المقفع ۲ـ محمدبن‌الجهم‌البرمکی ۳ـ زادویه‌بن شاهویه‌الاصفهانی ۴ـ محمدبن بهرام‌بن مطیارالاصفهانی ۵ ـ هشام‌بن‌قاسم الاصفهانی ۶ ـ موسی‌بن عیسی‌الکسروی ۷ ـ بهرام‌بن مردانشاه موبد شهرشاپوراز بلاد فارس ۸ ـ اسحق‌بن یزید ۹ـ عمربن‌الفرخان ۱۰ـ بهرام‌الهروی‌المجوسی ۱۱ـ بهرام‌بن‌مهران‌الاصفهانی[۱].

نسخ مختلفی که براثرترجمهٔ بعضی ازاین گروه وتهذیب و تألیف برخی دیگر ازسیرالملوك پدیدآمد جملگی درقرن چهارم وجود داشت. پیش ازتحقیقات «روزن» اغلب چنین می‌پنداشتند که مترجم اصلی و واقعی خداینامه بعربی عبدالله‌بن المقفع است و سیرالملوکهای دیگرمبتنی برآن اصل شمرده میشود. نلدکه چنین‌میگوید:

« همهٔ سیرالملوکها بعد ازابن‌المقفع ترجمه شده وظاهراً همهٔ این مترجمان ازکتاب پیشروخود ابن‌المقفع استفاده کرده‌اند ولی بطورتحقیق سبب اختلافات آن کتب با سیرالملوك ابن‌المقفع درجزئیات وتفاصیل امورمعلوم نیست. ممکن است بعضی ازآنها ازمآخذ غیر ایرانی هم روایات و داستانهایی گرفته‌وداخل روایات ایرانی کرده باشند و ازآنجمله است سرگذشت یولیانوس که از یك رمان سریانی بداستانهای ایرانی‌راه یافت[۲]. »

زوتنبرگ[۳] درمقدمهٔ فاضلانه‌یی که بر کتاب غرراخبارملوك‌الفرس ثعالبی نگاشته هم بر این عقیده رفته است که مأخذ نگارش تمام سیرالملوك های بعد از ابن‌المقفع کتاب سیرالملوك اوست[۴] اما تحقیقات بارون روزن[۵] که درباب خداینامه جامعتر از همهٔ این محققان است پایهٔ این اعتقاد را سست میسازد. روزن ترجمهٔ ابن‌المقفع را تنها ترجمه‌یی ازخداینامهٔ پهلوی یا تنها کتابی که اصل واساس سیرالملوکهای دیگر باشد تصور نمیکند بلکه بوجود سیرالملوکهای دیگری غیر ازسیرالملوك ابن‌المقفع

۱ـ برای اشتباه بهرام‌بن مهران با محمد بن بهرام‌بن‌مطیار برعکس آنچه برخی اندیشیده‌اند دلیلی دردست نیست.

۲ ـ مقدمهٔ تئودورنلدکه برترجمهٔ فصل ساسانیان ازکتاب محمدبن جریرالطبری نقل ازمجلهٔ کاوه ص ۸ شمارهٔ ۱۱ سال اول دورهٔ جدید

۳ ـ Zotenberg

۴ - مقدمهٔ کتاب غرر اخبار ملوك‌الفرس ثعالبی چاپ پاریس ۱۹۰۰ ص ۴۲ ـ ۴۳

۵ ـ Baron V. Rosen ـ چون مستقیماً بکتاب بارون‌روزن راجع بخداینامه که بسال ۱۸۹۵ در پترسبورك Petersbourg (لنین‌گراد حالیه) چاپ شده‌دست نیافتم از سخنان منقول او درکتاب « نخستین بشر و نخستین شاه درتاریخ داستانی ایران » تألیف کریستن‌سن ج۲ ص۸۱ـ ۸۲ استفاده کرده‌ام .

عقیده دارد که ترجمهٔ آنها مستقیماً ازمتون پهلوی صورت گرفته است وباتوجه بسخنان حمزة بن الحسن که قبلا دیده‌ایم مترجمان ومؤلفان سیرالملوك را بسه دسته تقسیم میکند:

نخست ـ مترجمان که عبارتند از : ابن المقفع و محمدبن الجهم البرمکی[1] و زادویه بن شاهویه الاصفهانی . این مترجمان در وضع اصلی کتب دست نبرده و تغییرات عظیم در آن راه نداده‌اند ودخالت آنان دراصل چندان کم بود که هیچگاه مایهٔ نفی عنوان مترجم از آنان نمیگردد .

دوم ـ مترجمانی که بکامل ساختن مواضع وقسمتهای مختلف کتاب پرداخته و حکایات تاریخی وقصصی از کتب دیگر پهلوی بر کتاب افزوده‌اند مانند محمدبن بهرام بن مطیار الاصفهانی وهشام بن قاسم الاصفهانی .

سوم ـ مؤلفانی مانند موسی بن عیسی الکسروی و بهرام بن مردانشاه که کار آنان مقابلهٔ نسخ مختلف ترجمه‌های خداینامه با یکدیگر و انتخاب اصح ازمیان آنها بود . این گروه پس ازمقابله وتصحیح نسخ مطالبی را که در کتب دیگر یافته بودندنیز براصل کتاب افزودند و حتی در مواردی که میان داستانها و روایات مشابه تناقضی مشاهده کردند بتغییر وتبدیل آنها پرداخته وبخیال خودآنها را بصورت اصلی خوددرآورده‌اند. روزن پس از گردآوردن قطعاتی از کتاب موسی بن عیسی الکسروی وازمجمل التواریخ و کتب جاحظ وحمزه ثابت کرده است که کتاب کسروی دردست حمزه بود ومطالبی که ازروایات هندی اخذ شده بود در آن وجود داشت وبدین ترتیب ترجمهٔ خداینامه نبود بلکه تألیفی ازخداینامه وچند مأخذ دیگر[2] .

---

۱ ـ محمدبن جهم البرمکی منجم وشاعربزرك عهدهارون است که براثر تقرب ببرامکه ملقب ببرمکی بود .

۲ - برای روشنی بیان و اینکه برخی ازاین گروه ناقل وبعضی دیگرجامع و گروهی مهذب خداینامه‌ها(سیرالملوکها) بوده‌اند اینك عین عبارت حمزة بن الحسن در این باب نقل میشود : فأتفق لی ثمانی نسخ وهی کتاب سیرملوك الفرس من نقل ابن المقفع و کتاب سیرملوك الفرس من نقل محمدبن الجهم البرمکی و کتاب تاریخ ملوك الفرس المستخرج من خزانة المأمون و کتاب سیرملوك الفرس من نقل زادویه ابن شاهویه الاصبهانی و کتاب سیرملوك الفرس من نقل اوجمع محمدبن بهرام بن مطیار الاصبهانی و کتاب تاریخ ملوك بنی ساسان من نقل او جمع هشام بن قاسم الاصبهانی و کتاب تاریخ ملوك بنی ساسان من اصلاح بهرام بن مردانشاه موبد کورة شابورمن بلاد فارس .ص ۹ ـ ۱۰ تاریخ سنی ملوك الارض چاپ برلین .

نلدکه درباب سیرالملوك ابن‌المقفع چنین میگوید : « ابن‌المقفع ظاهراً در ترجمهٔ خود دقت فراوان کرده ومواظب مطابقت آن با متن اصلی بوده است و اگرچه میخواست ترجمهٔ تاریخ شاهان ایرانرا با ذوق اهل زمان مطابقت‌دهد وشاید درمواردی که حسیات مذهبی مسلمین درنظر بوده مانند سایرمؤلفان و یا تهذیب کنندگان بعضی حذفها یاتغییرات بکار برده باشد ، ولی ظاهراً تصرفات زیادی دراصل نکرده وحتی‌درعبارت پردازی نیز ازاصل کتاب فراتر نرفته‌است ومطابقت مندرجات کتاب اوبا سایر مآخذ مستقل که مستقیماً بدون واسطهٔ او ازاصل ترجمه کرده اند (مانند شاهنامه‌یی که مأخذ فردوسی بود) آثار این بدگمانی راازاوزایل‌میکند.»[۱]

شهرت سیرالملوك بزبان عرب چندان زیاد بود که بسیاری از نویسندگان و مورخان بزرگ خود را باستفاده از آن نیازمند میدیدند وهریك ازترجمه‌های مختلف خداینامه یك یاچند تا رابرمیگزیدند وازمطالب آن در کتاب خود میگنجانیدند .

شرح تاریخ داستانهای ایران از آغاز دورهٔ گیومرث تا عهد یزدگرد بن شهریار که در کتب معتبری مانند عیون‌الاخبار ابن قتیبه واخبارالطوال دینوری وتاریخ طبری وبلعمی[۲] ومروج‌الذهب والتنبیه والاشراف مسعودی و سنی‌ملوك‌الارض حمزة بن‌الحسن اصفهانی و غرر اخبارملوك‌الفرس ثعالبی والآثارالباقیهٔ بیرونی و شاهنامهٔ فردوسی (البته بطور غیر مستقیم) و مجمل‌التواریخ و القصص[۳] و کامل التواریخ ابن‌الاثیر[۴] : می‌بینیم بی‌واسطه یامع‌الواسطه ازمتن خداینامه ویاازسیرالملوك ابن‌المقفع وترجمه‌های‌دیگر خداینامه اقتباس شده است .

از ترجمه های مختلف خداینامه مانند اصل کتاب اثری برجای نمانده است و تنها از آنها قطعاتی ناقص دربعضی از کتب باقیست . بعقیدهٔ نلدکه[۵] :«ابن‌قتیبه(ابو محمد

---

۱ ـ نقل بمعنی از ص ۸ شمارهٔ ۱۲ سال اول دورهٔ جدید کاوه

۲ ـ کتاب اوترجمه‌یی ازتاریخ‌محمدبن جریرالطبریست ولی درعین حال ازمآخذ دیگر نیز استفاده کرده است

۳ ـ مأخذ مهم و اصلی مجمل التواریخ در نقل مطالب خداینامه ، تاریخ حمزهٔ اصفهانیست اما گذشته از آن مآخذ مهم دیگری هم استفاده کرده است

۴ ـ مأخذ ابن‌الاثیر در این مورد تاریخ طبریست منتهی‌آنرا خلاصه‌کرده وگاه مطالبی‌را که از مآخذ دیگر گرفته برآن افزوده است .

۵ـ حماسهٔ‌ملی‌ایران ص۱۵ و **Geschichte der Perser und Araber Zur Zeit der Sassaniden** از نلدکه ص ۲۱ منقول از کتاب نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایرانیان تألیف کریستن‌سن ص ۶۵ و مجلهٔ کاوه ص ۸ ـ ۷ شمارهٔ ۱۲ سال اول دورهٔ جدید .

عبدالله بن مسلم متوفی بسال ۲۷۶ صاحب عیون الاخبار) تنها نویسنده‌یی بود که ترجمهٔ ابن‌المقفع را دردست داشت واز آن استفاده کرد و نویسندگان دیگر براصل آن دست نیافته وتهذیبهای آنرا دراختیارداشته‌اند . ابن قتیبه از سیرالملوك ابن‌المقفع قسمتهایی را در کتاب معروف خود نقل کرده ومفصل‌تر ازهمهٔ آنها قسمتی است درخاتمهٔ کار فیروز پادشاه ساسانی. برروی‌هم منقولات ابن قتیبه درعیون‌الاخبار کمتر بکارتحقیق درداستانهای ایران قدیم میآیدولی بالعکس آنچه در کتاب المعارف خود از سیرالملوك ابن‌المقفع آورده در این باب مورد استفاده است . »

ترجمه های دیگر مستقیماً و یا مع‌الواسطه از خداینامه بزبان دری وبنام « شاهنامه » صورت گرفته است که ما درآن باب جداگانه سخن خواهیم گفت .

گذشته ازاین درجزء سیرالملوکها باید کتابی را بعنوان « تاریخ‌ملوك‌الفرس» که از خزانه مأمون (مراد خزانة‌الکتب مأمون است) استخراج شده بود ، نام برد[1] وهمین کتاب درمقدمهٔ قدیم شاهنامه « نامهٔ پادشاهان پارس از گنج خانهٔ مأمون»نامیده شده است[2] .

***

اگرموقتاً رشتهٔ مطالعهٔ خودرا بگسلیم وببخش چهارم این کتاب درتحقیق ریشهٔ داستانهای قدیم ومقایسهٔ مطالبی که ازمآخذ مختلف اسلامی در باب آنها بدست میآید مراجعه کنیم می‌بینیم‌میان‌مآخذمهم‌مانند غرراخبارملوك‌الفرس ثعالبی وتاریخ‌پسرجریر وشاهنامه وترجمهٔ طبری وامثال اینها دربعضی مطالب مغایرت و بینونتی مشهود است . این بینونت ومغایرت ازآنجهت نیست که نویسندگان وصاحبان بزرگ این آثاربجعل احادیث وروایات‌پرداخته‌باشندبلکه دلیل بزرگ‌این امراختلاف منابع آنها بایکدیگر است . مطالب بعضی ازاین نویسندگان درفصول معین ازترجمه‌های خداینامه‌ومطالب برخی درهمان فصول ازمآخذ دیگراقتباس شده وهمین امرباعث اختلاف آنها بایکدیگر گردیده است . دربسیاری ازموارد شاهنامه وغرراخبارملوك‌الفرس بایکدیگرمطابق و باسایرکتب مغایرند . بعضی ازنویسندگان نیز (مانند طبری درباب اردشیر بابکان)

---

۱ - تاریخ سنی ملوك‌الارض ص ۸ ۲ — بیست مقالهٔ‌آقای قزوینی ج ۲ ص ۳۹

مطالبی نقل کرده‌اند که ظاهراً درخداینامه نبود زیرا دیگر ناقلان و اقتباس کنندگان این کتاب از آن مطالب چیزی یاد نکرده‌اند.

از این مقدمات چنین دریافته میشود که جز خداینامه وسایر کتب مذکور تواریخ وروایات وداستانهای مدون دیگری بزبان پهلوی درمیان بود که گویا بزبان تازی نقل شده ومورد استفادهٔ محققان قرار گرفته باشد. نلدکه[1] تصور کرده است که این کتابها ربطی بخداینامه نداشته وصورت تازه‌یی از آن نبوده است بلکه کتابهایی بود جدید و مستقل ومحتوی مطالبی تازه.

۱- حماسهٔ ملی ایران. ص ۱۵

در باب خداینامه غیر از مآخذ مذکور در پاورقیها بدو کتاب ذیل از A. Christensen نیز رجوع شده است:

Les Types du Premier Homme et Premier Roi dans l'histoire légendaire des Iraniens, Vol. I, Stockholm 1917. p. 64 – 66. - Vol. II, Leide 1934 p. 81–82.

Les Kayanides. Copenhagen 1932 p. 40 –41, 66 – 69. 144.

فصل سوم

تدوین روایات ملی بزبان فارسی

۱ - روایات شفاهی و روات بزرگ

چنانکه قبلا گفته‌ایم یکی ازلوازم ظهورمنظومه های حماسی گردش روایات و احادیث است درافواه مردم ازقرنی بقرن وازناحیتی بناحیت دیگر . دراین حال براثر دخالت قصه گویان ونقالان وذوقها وقرایح گوناگون دراجزاءِ روایات تغییراتی حاصل میشود اما اصل وماهیت آنها برجای میماند .

ممکن است برای همین روایات و احادیث کتابهای مدون و آثار مکتوب کهن موجود باشد اما اگر آن روایات و احادیث مکتوب کهن را باآنچه در افواهست قیاس کنند میان آنها تفاوتی‌مشاهده خواهند کرد وازوجوه بینونت آنها یکی‌وجود قسمتهای کوچك و اجزاءِ تازه‌یی در روایات شفاهی است که مایهٔ توجه خاطر و جلب قلوب شنوندگانست ، درصورتیکه روایات مکتوب ممکن است ازاین بابت تا درجه‌یی‌ناقص باشد (مگرآنکه ازروی روایات شفاهی همان عهد مدون شده باشد) .

شاعری که بنظم داستانهای ملی میپردازد برای نزدیك ساختن اثر خود بذوق همگنان ازتوجه باین روایات شفاهی بر کنارنخواهد ماند مگرآنکه متون ومآخذی که دردست دارد ویرا ازچنین‌کاری بی‌نیاز کند .

منظومهای حماسی‌ما از تأثیرچنین اصلی دورنیست وقسمتی ازداستانها که دراین آثارمی‌بینیم مبتنی برمآخذ شفاهی است ویانویسندگان آنها ازروایات شفاهی‌همچنان استفاده کرده‌اند که ازروایات مکتوب .

در منظومهٔ های حماسی ما اشارات متعددی بوجود روایات شفاهی در خراسان دیده میشود خواه گردآورندگان شاهنامها و داستانهای حماسی منثور از آنها استفاده کرده باشند وخواه سرایندگان منظومهای حماسی. فردوسی درآغازداستان گیومرث چنین گفته است :

سخنگوی دهقان چه گوید نخست / که نام بزرگی بگیتی که جست
که بود آنکه دیهیم برسر نهاد / ندارد کس از روزگاران بیاد
مگر کز پدر یاد دارد پسر / بگوید ترا یك بیك از پدر
که نام بزرگی که آورد پیش / که‌را بود ازآن برتران پایه بیش

در این ابیات بوجود روایات ملی میان مردم ودر افواه درعهد فردوسی یااندکی پیش ازو (دورهٔ تدوین شاهنامهٔ ابومنصوری) چنانکه از پدر بپسر انتقال یابد اشاره شده است .

ظاهراً ناقلان این روایات بیشتر ازدهقانان بوده‌اند وخاصیت طبقاتی دهقانان نیز که ازآن قبلا سخن گفته‌ایم این اصل را ایجاب میکرده است وبهمین سبب می‌بینیم که فردوسی وحماسه سرایان دیگر برای اثبات صحت اقوال خویش همواره روایات منقول را به « دهقان » اسناد میدهند ودراین باب گاه بگفتارموبد هم‌اشارتی‌میکنند[1]

۱–مانند : زگفتار دهقان یکی داستان / بپیوندم از گفتهٔ باستان...
تو بشنو ز گفتار دهقان پیر / اگر چه نباشد سخن دلپذیر
سخنگوی دهقان چنین کرد یاد / که یکروز کیخسرو از بامداد...
زروبین دژ اکنون جهاندیده‌پیر / نگر تا چه گوید سخن یادگیر
سخنگوی دهقان چوبنهادخوان / یکی داستان راند از هفتخان
یکی جام زرین بکف برگرفت / زگشتاسپ آنگه‌سخن سرگرفت
ز رویین دژ و کار اسفندیار / ز راه و ز آمیزش گرگسار
چنین گفت چون او بیامد ببلخ / زبان و روان پر زگفتار تلخ...
سراینده دهقان موبد نژاد / زگفت دگر موبدان کرد یاد...
چنین گفت دهقان موبد نژاد / که بر ما در داستان برگشاد...
چنین گفت موبد که برتخت‌عاج / چوکسری کسی نیز ننهاد تاج...
و بسیاری موارد دیگر .

وچنین مینمایند که روایت خود را مستقیماً از دهقان یا موبدی شفاهاً اخذ کرده‌اند. دربرخی ازموارد نیز اشاراتی بنظایرهمین «روایات شفاهی» وجود دارد که از «راوی» ذکری نشده است[۱] وتنها دربعضی ازموارد ازنام چندتن راوی اثری می بینیم که طرز بیان گویندگان درنقل موضوع داستان ازایشان خواننده را برآن میدارد که میان آن روات و ایشان رابطهٔ مستقیمی فرض کند اما چنانکه قریباً ثابت خواهم کرد حماسه سرایان ما با هیچیك از این روات مستقیماً رابطه‌یی نداشتند و باآنکه درآثار آنان همه‌جا از گفتار: دهقان ـ سخنگوی دهقان ـ گوینده دهقان ـ پرمایه دهقان ـ دهقان آموزگار ـ دهقان دانش پژوه ـ سراینده دهقان؛ ویا از گفتهٔ باستان و امثال اینها و نیز از راویانی معروف مانند ماخ وآزاد سرو و نظایر ایشان سخن رفته است کسی از آنان استفاده‌یی نکرد بلکه ازروایات ایشان درنگارش مآخذ این گویندگان استفاده شد ولاشك منظومهٔ اغلب ونزدیك بتمام این‌شعرا مبتنی بریك یاچند اثرمکتوب‌ومنثور بود که برابرچشم داشته وازآنها استفاده میکرده‌اند و ازدلایل بزرگی که میتوان در این باب اقامه کرد ادلهٔ زیرین است :

۱ـ مطابقت این داستانها با مآخذ دیگر که بدست رسیده است. با مقایسه‌یی که در فصل دوم از گفتاردوم ودرتمام گفتارچهارم میان منظومهٔ دقیقی بایادگار زریرو کارنامهٔ اردشیر با داستان اردشیر در شاهنامه و نیز میان داستانهای شاهنامه و سایر منظومه های حماسی با مآخذ قدیم خواهیم کرد این معنی در نهایت وضوح معلوم و آشکارمیشود. در این موارد نه تنها ازحیث مطالب شباهت بسیاری میان منظومه های حماسی و مآخذآنها ملاحظه میشود بلکه عبارات فراوانی را می‌یابیم که عیناً تکرار شده وازنثر بنظم نقل گردیده است.

۱ـ مانند : یکی پیر بد پهلوانی سخن | بگفتار وکردار گشته کهن
چنین گوید از دفتر پهلوان | که پرسید موبد ز نوشیروان...
کنون نامهٔ شاه نوشیروان | بخوان و نگه کن بروشنروان
چنین گفت کاین نامهٔ دلپسند | همه حکمت و دانش و رازوپند...
وچند مورد دیگر.

۲ - درچند مورد که از دهقان راوی سخن رفته عیناً از دفتر و کتابی که مأخذ داستانست هم یاد شده است مثلا دردوبیت ذیل ازداستان رزم کاموس :

کنون رزم کاموس پیش آوریم ز دفتر بگفتار خویش آوریم
بگفتار دهقان کنون بـاز گرد نگر تا چه گوید سراینده مرد

درپایان همین داستان که محققاً ازیك مأخذ مکتوب نقل شده چنین آمده است :

سر آوردم این رزم کاموس نیز دراز است و نفتاد ازویك پشیز
گر ازداستان یك سخن کم بدی روان مرا جای ماتم بـدی

ذکرروایت دهقان واعتراف بنقل حدیث ازیك دفتر و اشاره باینکه از داستان یك سخن حذف نشده، دلیل واضح وروشنی است براینکه روایت دهقان دراینجا مستقیماً بسازندهٔ این داستان نرسیده بلکه نویسندهٔ داستان منثور «رزم کاموس» روایت را ازراویی نقل وثبت کرده است .

۳ - در ابتدای داستان گیومرث اشارتی وجود دارد که قبلا نقل کرده‌ایم . در اینجا درعین آنکه ازدهقان سخن رفته ازنامهٔ باستان وپژوهندهٔ آن نیزیادشده است .

٤ - اسدی باآنکه بگرشاسپنامهٔ منثوری که دردست داشت اشاره میکندبازاز ذکرنام « سراینده دهقان موبد نژاد » غافل نمی‌نشیند[1] .

۵ - در اغلب موارد چنانکه دیده‌ایم دهقان‌راوی به موبد وموبد بدهقان مبدل میگردد وگاه اصولا از دهقان و موبد هیچیك نامی نیست اما باز از روایت شفاهی مبهمی سخن بمیان میآید و اینها دلیل است برآنکه روایات منقول ازاشخاص‌معینی نقل نمیشود بلکه مراد راویانی است که کتابهای داستانی منثور مبتنی براقوال ایشان بوده است .

٦ - فردوسی باآنکه همه‌جا ازدهقان وموبد راوی وامثال اینها سخن گفته‌وحتی ازراویانی مانندآزاد سرو وماخ وبهرام وشادان‌برزین وشاهوی یاد کرده اساس اشعار و منظومهٔ بزرگ‌خودرا کتابی دانسته‌است که پس ازدیری جست وجوبهمت‌یکی‌ازدوستان

---

۱ - دراین بیت :

سراینده دهقان موبد نژاد زگفت دگرموبدان کردیاد

بدست آورد وازروی آن بنظم داستان شروع کرد:

دل روشن من چو برگشت ازوی / سوی تخت شاه جهان کرد روی
که این نامه رادست پیش آورم / ز **دفتر** بگفتار خویش آورم
بپرسیدم از هر کسی بیشمار / بترسیدم از گردش روزگار...
بشهرم یکی مهربان دوست بود / تو گفتی که بامن بیك پوست بود
مرا گفت خوب آمد این رای تو / بنیکی خرامد مگر پای تو
نوشته من این **نامهٔ پهلوی** / بپیش تو آرم مگـر بغنوی
شو این **نامهٔ خسروان** بازگوی / بدین جوی نزد مهان آبروی

واین تصریح دلیل بزرگیست براینکه ذکرراویان وآوردن نام آنان برای بیان استماع روایت ازایشان نیست بلکه امانت درنقل استاد طوس راباذکراین اسامی برانگیخته است.

۷ ـ فردوسی تا آنجا که من درشاهنامه یافته ام ازپنج راوی بتصریح نام برده است وظاهر کلام او موهم است باستماع مستقیم روایت ازآنان[1] وآن پنج تن را فردوسی بدینگونه آورده است:

الف ـ درآغازپادشاهی هرمزپسرانوشیروان:

یکی پیر بـد مرزبـان هری / پسندیده و دیده از هر دری
جهاندیده و نام او بود **ماخ** / سخندان وبابرگ وبابرزوشاخ
بپرسیدمش تا چه دارد بیاد / ز هرمز که بنشست برتخت داد
چنین گفت پیر خراسان که شاه / چو بنشست بر نامور پیشگاه
نخست آفرین کرد بر کردگار / توانـا و دارنـدهٔ روزگار
دگر گفت ما تخت نامی کنیم / گرانمایگان راگرامی کنیم

ب ـ درآغازداستان ترجمهٔ کلیله ودمنه بپهلوی:

سرآمد کنون برمن این داستان / که بشنیدم از گفتهٔ باستان
نگه کن که **شادان برزین** چه گفت / بدانگه که بگشاد راز ازنهفت
بگاه شهنشاه نـوشیروان / که نامش بماناد تا جاودان
ز هر دانشی موبدان خواستی / که درگاه از ایشان بیاراستی

---

۱ ـ شاید همین امرباعث خطای نویسندگان مقدمهٔ بایسنقری در جعل داستان آنان شده باشد که گفته اند محمود آزاد سرو نامی را بدربارآورد تا روایات قدیم را برای فردوسی بگوید.

ج - در پایان داستان رستم و سهراب :

چنین گفت **بهرام** شیرین سخن — که با مردگان آشنایی مکن
نه ایدرهمی ماند خواهی دراز — بسیجیده باش و درنگی مساز
چنین است رسم سرای کهن — سرش هیچ پیدا نبینی ز بن

د - در آغاز داستان قتل رستم :

کنون کشتن رستم آریم پیش — ز **دفتر** همیدون بگفتار خویش
یکی پیر بد نامش **آزاد سرو** — که با احمد سهل بودی بمرو
کجا نامهٔ خسروان داشتی — تن و پیکر پهلوان داشتی
دلی پر ز دانش سری پرسخن — زبان پر ز گفتار های کهن
بسام نریمان کشیدش نژاد — بسی داشتی رزم رستم بیاد
بگویم سخن آنچه زو یافتم — سخن را یك اندر دگر بافتم ...
سر آرم من این نامهٔ راستان — بگیتی بماند ز من داستان ...
کنون بازگردم بگفتار سرو — فروزندهٔ سهل ماهان بمرو
چنین گوید آن پیر دانش پذیر — هنرمند و گوینده و یادگیر
که در پردهٔ زال بد بنده‌یی — نوازندهٔ رود و گوینده‌یی

ه - در آغاز داستان گو وطلحند وپیدا شدن شطرنج :

براین داستان برسخن ساختیم — بطلحند و شطرنج پرداختیم
چنین گفت فرزانه **شاهوی پیر** — زشاهوی پیراین سخن یادگیر
که درهند مردی سرافراز بود — که با گنج وبالشکر وساز بود
خنیده بهر جای جمهور نام — بمردی فزون کرده از فور نام

چنانکه دیده‌ایم از ظاهر کلام فردوسی در برخی موارد چنین برمیآید که استاد طوس روایت این راویان‌را مستقیماً استماع ونقل کرده است. مثلا در باب ماخ میگوید:

بپرسیدمش تا چه دارد بیاد — ز هرمز که بنشست برتخت داد

ویا در باب آزاد سرو میگوید :

بگویم سخن آنچه زو یافتم — سخن را یك اندر دگر بافتم[1]

اما با اطلاعات تاریخی قطعی وصریحی که از بعض این راویان در دست است نمیتوان این دو اشارهٔ فردوسی را سند نقل استاد از آنان دانست و گذشته ازاین در بعضی ازهمین

---

۱ - البته در این بیت چندان صراحتی دربارهٔ سماع اخبار موجود نیست .

ابیات منقول نیز دلایل روشنی می‌یابیم براینکه ناقل مستقیم روایت این راویان فردوسی نیست بلکه نویسندگان شاهنامهٔ ابومنصوری وداستانهای حماسیند.

فردوسی **آزادسرو** را از ملازمان **احمدبن سهل** معرفی کرده است. احمدبن سهل مردی بود از بزرگان عصر سامانی که درعهد نصربن احمد (۳۰۱ - ۳۳۱ هجری) بنهایت شهرت خویش رسیده بود «این احمدبن‌سهل ازاصیلان عجم بود و نبیرهٔ یزدجرد شهریار بود و ازجملهٔ دهقانان جیرنج[۱] که از دیههای بزرگ مروست. وجداحمد کامکار نام بود و بمروگلی است که بر او (ظ: بدو) بازخوانندگل کامکاری[۲] و این کامکاریان خدمت طاهریان کردند و برادران احمد همه‌دبیران ومنجمان بودند، فضل وحسین ومحمد پسران سهل بن هاشم‌اند، وسهل علم نجوم نیکودانست، روزی او را پرسیدند که طالع پسران خویش چون بنگری تا عاقبت ایشان چگونه خواهد بود؟ گفت چه نگرم که هرسه بیك روز کشته خواهند شد اندرتعصب عرب وهمچنان بود واحمد چون بزرگ شد خون برادران طلب کرد.» [۳]

احمد بروزگار عمروبن لیث صفار قدرتی داشت وچند گاهی با عمال او درنبرد بود و بآخر بزینهار عمرو بسیستان رفت اما عمرو اورا اسیر ومحبوس ساخت واو بحیله از سیستان گریخت و بمروشد و ازآنجا بخدمت اسمعیل بن احمد سامانی رفت و در دستگاه سامانیان مرتبت وشهرتی عظیم یافت وکارهای بزرگ بدست او برآمد و «احمد سهل مردی با رای بود وگربز ودانسته وزیرك» ودرعهدامیرسعید نصربن‌احمد امارت نشابور اورا بود اما عصیان آشکار کرد وبمرورفت وآنجا بماند وسرانجام مقید ودربخارا محبوس شد ودرزندان بود تا بذی‌الحجهٔ سال ۳۰۷ بمرد[۴].

احمدبن‌سهل خود را ازبازماندگان یزدگرد پسرشهریارمیدانست و مانند تمام

---

۱ - جیرنج معرب گیرنك نام یکی از قراء مرو بود: معجم‌البلدان ج ۲ ص ۱۸۵.

۲ - دراشعار فارسی نام این گل چند بارآمده است:

آن افسرمرصع شاخ‌سمن نگر	وآن پردهٔ موشح گلهای کامکار	(عمعق بخارایی)
باصد هزارجام‌می‌سرخ‌مشکبوی	باصد هزار برك گل سرخ کامکار	(منوچهری)
همی زرد گردد گل کامکار	همی پرنیان گردد از رنج خار	(فردوسی)

۳ - زین‌الاخبارچاپ تهران ص ۲۰.

۴ - ایضاً ص ۱۹-۲۱.

امرائی که نسب خویش را بساسانیان میرساندند در انتساب خود بعجم تعصب میورزید واین ازخصایص خانوادگی او بود چنانکه برادران او بر سر این کار رفتند . بنابرین دور نیست که چنین مردی یکی از حفاظ روایات قدیم را گرامی کند و نزد خود نگاه دارد .

اما **آزادسرو** یا **سرو** نام پیری که درخدمت او میزیست معاصر فردوسی که نزدیك بیست وسه سال پس ازمرگ احمدبن سهل بزاد نمیتوانست بود علی الخصوص که توجه فردوسی بنظم احادیث عجم ومرگ احمد نزدیك هفتاد سال فاصله داشت و یقیناً آزاد سروپیردرطول این اعوام جهان را بدرود گفته بود .

بنابراین همچنانکه حدس زده و درحدس خود مصیب بوده‌ام فردوسی شخصاً از آزاد سرورزمهای رستم را روایت نکرد بلکه ازمأخذی که دردست داشت استفاده برد ودرآن مأخذ او اخباررستم منقول بود ازروایت «سرو» . اتفاقاً درآغازسخنان فردوسی این امرتصریح شده است چنانکه حاجت ما بحدس و تصور امری زائد است . فردوسی خود گوید :

کنون کشتن رستم آریم پیش ز **دفتر** همیدون بگفتارخویش

ذکرکلمهٔ دفتر در این بیت و نقل حکایت ازآن دلیل است بر اینکه فردوسی روایت آزاد سرو را مع‌الواسطه نقل کرده و تنها برای حفظ سلسلهٔ روایت نام پیرراوی را آورده است .

اما **شادان برزین** که نام اودرحدیث نقل کلیله ودمنه ازهندی بپهلوی آمده است از روات بزرگیست که درمقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری از او سخن رفته است و « شادان برزین از طوس » خوانده شده و در نگارش شاهنامهٔ ابو منصوری شرکت کرده بود[1] و یقیناً ازجملهٔ روایاتی که اوذکر کرده یکی داستان نقل کلیله ودمنه بپهلوی بوده‌است.

اما **ماخ** که درابتدای پادشاهی هرمزبنام اوبازمیخوریم بازازجملهٔ راویان بزرگ خراسان ونویسندگان شاهنامهٔ ابومنصوری بود که ویرا از هرات خوانده بودند . در

۱ – بیست مقاله جزء دوم . مقدمهٔ قدیم شاهنامه بتصحیح مرحوم مغفورمحمد قزوینی ص ۲۴ .

مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری درشمارراویان بزرگی که ازهرجای خوانده بودند از کسی بنام « شاج پسرخراسانی »[1] نام برده شده است و در بعضی از نسخه ها « شماخ پسر خوانی » و در بعضی « تاج خراسانی » و در بعضی « شاج سرخانی » و امثال اینها . اما بعقیدهٔ من و بقرینهٔ سخنان فردوسی این نام « ماخ پیر خراسان » یا « ماخ پیر خراسانی » است :

جهاندیده و نام او بود **ماخ** سخندان‌وبابرگ وبابرزوشاخ
چنین گفت **پیرخراسان** که شاه چوبنشست بر نامور پیشگاه...

ذکرنام ماخ وآوردن لقب « پیرخراسان » که ظاهراً درنسخ موجودمقدمهٔ قدیم باشکال مذکورتصحیف وتحریف شده ما را برآن میدارد که شاج وتاج را مصحف ماخ بدانیم خاصه که دربعضی ازنسخ چنانکه یاد کرده‌ایم شماخ‌آمده است . ماخ یا مخ نام بعضی ازرجال دیگرروزگارقدیم نیزبود مثلا یکی ازراویان رودکی را در کتب لغت[2] مخ ذکر کرده واین بیت را ازرودکی درباب اوآورده‌اند :

ای مخ کنون تو شعر من از بر کن و بخوان
از من دل و سگالش ، از تو تن و روان

اگرچه درهمهٔ منابعی که این اسم درآنها آمده « مج » ضبط شده است ، ولی گمان میرود که این نام «مخ» بود ومخ مخفف «ماخ» ویالهجه وتلفظی دیگرازآنست زیرا بازدرکتب تاریخ بنام ماخ بازمیخوریم و ازآنجمله میدانیم در بخارا بازاری بود بنام «ماخ» که میگفتند بانی‌آن یکی ازامرای قدیم بخارا موسوم به «ماخ» بود[3] . در تصور« شاج پسرخراسانی » بجای « ماخ پیرخراسان » دلیل دیگری در دست است که بیشترمایهٔ تقویت وتأیید حدس ماست وآن اتحاد قول فردوسی است با مقدمهٔ قدیم که ماخ (=شاج=شماخ) ازمردم هرات بود . فردوسی‌اورا مرزبان هری گفته‌است وچون دراین ایام مرزبانی وجود نداشت باید چنین پنداریم که ماخ ازاعقاب مرزبانان‌هرات

۱ـ بیست مقاله ص۲۴ . ۲ـلغت فرس‌اسدی وفرهنك‌انجمن‌آرا وجهانگیری وبرهان جامع ذیل‌کلمهٔ مج.
۳ـ تاریخ بخارا چاپ تهران ص۲۵ .

بوده است نه مرزبان آن دیار[۱] .

با توجه باین مقدمات و اینکه «ماخ» همان « شاج » از نویسندگان مذکور در مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری است که هنگام تألیف آن کتاب مردی پیر بوده ومحققاً پیش از اقدام فردوسی بنظم شاهنامه میزیسته است، ثابت میشود که فردوسی « ماخ هروی » را ندیده و ازوچیزی نشنیده و گفتار اورا نیز ازشاهنامهٔ ابومنصوری نقل کرده است .

اما **بهرام** که نامش درپایان داستان رستم و سهراب آمده و ظاهراً داستان رستم وسهراب رااو نقل کرده و نوشته بوده است، نمیدانم کیست . چنین کسی درجزءِ نویسندگان شاهنامهٔ ابومنصوری شمرده نشده است وبرخی اورا همان بهرام بن مردانشاه که کتابش ازمآخذ حمزة بن الحسن الاصفهانی درنگارش تاریخ خود بوددانسته‌اند،[۲] ولی صحت این حدس برای نگارنده آشکارنیست وحتی من گمان میکنم که ماهوی خورشید بهرام که دربعضی ازنسخ مقدمهٔ قدیم « پسر بهرام »آمده[۳] و اونیز ازراویان بزرگ خراسان واز نویسندگان شاهنامهٔ ابو منصوری بوده ، در شعر فردوسی بدین صورت درآمده است[٤] ولی در صحت این حدس خود فعلا اصراری ندارم و در صورت صحت هریك از این دو عقیده این بهرام نیز معاصر فردوسی نبوده و استاد ما مع‌الواسطه از گفتار او روایت کرده است .

اما **شاهوی** که نام او را درآغاز داستان گو و طلحند می بینیم علی‌الظاهر و باحتمال قوی همان ماهوی خورشید بهرام است که قبلا ازو نام بردیم و یکی از راویان خراسان بود .

ازآنچه گذشت مسلم شد که فردوسی روایات خود را از راویان معاصر خویش

---

۱ — پس ازمراجعه بتحقیقات نلدکه دیده شده است که حدس آن استاد نیزتا درجه‌یی تصورما را تأیید میکند . حماسهٔ ملی ایران چاپ دوم ص ۱۷ . ۲ — مرحوم ملك‌الشعراءِ بهار . شمارهٔ ۱۱ و ۱۲ سال اول مجلهٔ باختر ص ۷۸۸ . ۳ — بیست مقالهٔ مرحوم قزوینی ، جزءِ ۲ ص ۲٤ . ٤ — ذکر نام پدر بجای پسر از عادات نویسندگان و شعرای ایران قدیم است . در مجمل‌التواریخ چند بار محمدبن جریر بنام « جریر» یعنی بنام پدر خود یاد شده است (مانند : وآنچ درتاریخ جریر یافتیم . ص ۲) و اشتهارحسین‌بن منصورحلاج به «منصور » درمیان شعرا و احمدبن حسن میمندی به « حسن میمندی » و امثال اینها نیز دلایل تازه‌یی برمدعای ماست .

نقل نکرده است وظاهراً مأخذ همهٔ روایات او شاهنامهٔ ابومنصوری و بعضی داستانهای حماسی مکتوب بوده است وعین این کیفیت دردیگر حماسه‌های ملی‌ما نیزمشهوداست.

«ژول مول» هنگام تحقیق در باب منظومهٔ حماسی بهمن نامه چنین میگوید[1] :

« شاعر همه جا روایات خود را مبتنی و مستند بر روایات شفاهی کرده است . مثلا یکجا میگوید :

چنین گفت دهقان موبد نژاد — که بر ما در داستان برگشاد

و یکجای دیگر :

زگوینده پرسید خواننده مرد — کزین پس جهانجوی بهمن چه کرد
بدو مردگویا زبان برگشاد — که ازراستان دارم این گفت یاد

بنابراین محقق است که صاحب این منظومه از روایات مکتوبی استفاده نمیکرده بلکه مأخذکار او احادیث شفاهی بوده است اما چون قسمتهایی از اصول روایاتش را درسایر منظومها وداستانهای‌حماسی‌همان ایام ویاایام پیش می‌یابیم نمیتوانیم نسبت‌جعل‌روایات بدو دهیم . »

ژول مول اگرمانند ما بتجزیه وتحلیل این سخنان میپرداخت ویا دربهمن نامه که بدبختانه ازآن نسخه‌یی نزد خودنداریم تحقیق بیشتری میکرد بدین‌نتیجه‌میرسید که اشارات مذکور نه تنها برای تصورات اوکافی نیست بلکه فحوای دو بیت منقول اخیر نیز با سخنان وی مغایرست زیرا درآنها مراد از گوینده و گویا شاعرست[2] نه راوی وبنابرین ازدوبیت مذکورچنین درمی‌یابیم که ناظم خود درمقام نقل داستان‌برای دیگریست ویقیناً ناظم بهمن نامهٔ نیزمانند دقیقی و فردوسی و اسدی در سرودن اشعار خود بیك مأخذمکتوب نظرداشت وچنانکه خواهیم دیدآن کتاب «اخباربهمن»بود که ازآن دربعض کتب نام برده‌اند .

☆☆☆

ازمجموع آنچه تاکنون گفته‌ایم این نتیجه بدست میآید که منظومهای حماسی

---

١ – مقدمه برترجمهٔ شاهنامه

٢ – چنانکه در دوبیت ذیل ازفردوسی می‌بینم :

بپیوست گویا پراگنده را — بسفت این چنین درآگنده را
چنین دید گوینده‌یکشب‌بخواب — که یکجام‌می‌داشتی‌چون گلاب

اغلب و نزدیك بتمام مبتنی بر روایات مکتوب یعنی شاهنامها و یا اخبار پادشاهان و پهلوانانیست که درقرنهای چهارم وپنجم در خراسان وجود داشت اما مأخذآن کتابهای منثور گذشته از بعضی رسالات و اسنادی که قبلا بزبان پهلوی وجود داشت (و یا ترجمه‌های عربی آنها) روایات شفاهی دسته‌یی ازروات خراسان وسیستان وماوراءالنهر بوده است .

همچنانکه ازابیات منقول فردوسی درمقدمهٔ همین بحث مستفاد میشود درقرون اولی هجرت روایات قدیم ایرانی دربسیاری ازخاندانها باقی مانده بود وپسر ازپدردریاد داشته و روایت میکرده است اما این امر میان سراسر افراد تعمیم نداشته است وهمهٔ ایرانیان آن روزگار از روایات قدیم ایرانی مطلع نبوده‌اند وآگهی درست از احادیث کهن و حفظ و نقل و روایت آنها اختصاص بطبقات معینی داشته است که بیشتر از دهقانان و اشراف و موبدان بوده اند و بهمین جهت می بینیم سرایندگان منظومهای حماسی ما هنگام ذکرمآخذ روایات خود ازدهقان وموبد فراوان یاد میکنند. ظاهراً میان این دهقانان وموبدان کتب داستانی وروایتی قدیم محفوظ مانده بود وبهمین‌جهت هم ابومنصورمحمدبن عبدالرزاق برای نگارش شاهنامهٔ معروف خود « بفرمود تا خداوندان کتب‌را ازدهقانان وفرزانگان وجهان دیدگان ازشهرها بیاوردند »[1] و چون دهقانان چنانکه دیده‌ایم ازبقایای خاندانهای بزرگ قدیم بودند و در تعصب بایران و نژاد ایرانی غلومیکردند روایات‌ایران قدیم وآنچه راکه بافتخارات آن بستگی‌داشت خوب بیاد داشتند و نسلا بعد نسل نقل میکردند و بهمین سبب هم در مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری چنین می‌یابیم که : « این نامه را هر چه گزارش کنیم از گفتار دهقان باید آورد که این پاذشاهی بدست ایشان بوذ و ازکار و رفتار و از نیك و بذ و ازکم و بیش ایشان دانند پس ما را بگفتار ایشان بایذرفت پس آنچه ازیشان یافتیم ازنامهای ایشان گرد کردیم . »[2]

ناگفته نماند راویانی که نامشان درمقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری وشاهنامهٔفردوسی

۱ - بیست مقاله ج ۲ . مقدمهٔ قدیم شاهنامه ص ۲۴ . ۲- ایضاً ص ٤٤ .

آمده‌است از کسانی هستند که تصادفاً از نامشان اطلاع یافته‌ایم ویقیناً علاوه برایشان راویان دیگری نیز در بلاد خراسان وسیستان وماوراءالنهر وجود داشتند که‌صاحب اطلاعات مبسوطی درباب ایام گذشته بودند.

ابوریحان بیرونی در کتاب خود (الآثارالباقیة) ازچند راوی روایاتی استماع کرده وباقید «سمعت من....» ثبت‌نموده است واین کسان عبارتنداز **آذرخورمهندس**[۱] **وابوسعید احمد بن محمد بن عبدالجلیل السجزی المهندس**[۲] **وابوالفرج ابراهیم بن احمد بن خلف الزنجانی** که خود از موبد شیراز نقل روایت کرده بود[۳] وکتاب الآثارالباقیة یکی از مآخذ معتبریست که ما را از بسیاری روایات شفاهی و مکتوب مطلع میسازد.

روایات این راویان علی‌الظاهرتنها مبتنی برنقل سخنان وبیاد داشتن پسرازپدر نبوده وآنان ، و نیز موبدان و خاندانهای ایرانی ، کتب ومآخذی برای استناد روایات خود بدانها دردست داشته‌اند وازینروی ملاحظه میکنیم که دهقانان وجهاندیدگان و فرزانگانی که برای نگارش شاهنامهٔ ابومنصوری از بلاد مختلف خوانده شده بودند « خداوندان کتب »[۴] نامیده شده‌اند . و در مجمل‌التواریخ والقصص مؤلف بسال ۵۲۰ هجری چنین‌آمده است که : « **اخبارملوك واکاسره‌وشاهان وبزرگان‌ما تقدم ظاهرست** بیرون از تاریخ جریر و درهریك علیحده بجایگاه خویش شرحی تمام دارد و **راویان پیشین نقل کرده‌اند ازکتابهاء فارسیان** »[۵] وذکرنقل روات از کتابهاء پیشین‌دراین عبارت بالصراحة گفتارما را تأیید میکند.

یکنوع ازروایات شفاهی که زبان بزبان میگشت وظاهراً جایی‌ثبت‌نبود سرودها ومنظومه‌هاییست که ازقدیم‌الایام درباب بعضی ازوقایع تاریخی بجا مانده وازبعض‌آنها اخباری بما رسیده است . درتاریخ بخاراآمده است که : « **مردمان بخارا را درکشتن سیاوش نوحهاست چنانکه در همهٔ ولایتها معروفست و مطربان‌آنرا سرود ساخته‌اند و**

---

۱ — الآثارالباقیه ص ٤٤ و ۹۹   ۲ — ایضاً ص ٤۲ وبرای تحقیق در احوال او رجوع کنید بحواشی چهارمقاله تحقیقات مرحوم مغفور قزوینی .   ۳ — ایضاً ص ٤٤ .   ٤ — مقدمهٔ قدیم شاهنامه ص ۲٤ .   ۵ — مجمل‌التواریخ ص ۲ .

میگویند وقوالان آنرا **گریستن مغان** خوانند واین سخن زیادت ازسه هزارسالست . پس این حصار (حصار بخارا) را **بدین روایت** وی (یعنی سیاوش) بنا کرده است و بعضی گفته‌اند افراسیاب بنا کرده است »[۱] وباز درجای دیگر آمده است : « اهل بخارا را بر کشتن سیاوش سرودهای عجیب است و مطربان آن سرود ها را **کین سیاوش** گویند و محمد بن جعفر[۲] گوید که ازاین تاریخ سه‌هزارسال است . »[۳]

در تاریخ سیستان روایات گوناگونی خاصه در باب کرشاسپ وخاندان اومی‌بینیم که بعض آنها در سیستان میان مردم رائج بوده و بعضی دیگر را نویسندهٔ تاریخ‌سیستان از کتابهای معروف عهد خود بدست آورده است .[۴]

گذشته از این مواردروایات شفاهی بصورتهای گوناگون دیگری نیزمیان اهل مشرق‌وجود داشت وازآنجمله‌است‌روایات شفاهی کثیری که درباب‌بنای شهرها درمیان بود . درباب بنای شهربخارا وحصارآن وبعضی ازقراء این شهرمیان اهل بخارا روایاتی متداول بود که ماازطریق تاریخ بخارا ازآنها آگهی‌می‌یابیم .[۵]

از مجموعهٔ این روایات‌یقیناً آثاری در داستانهای‌بزرگ‌شاهان‌و پهلوانان باقی مانده است .

چنانکه میدانیم‌تاحدود قرن پنجم‌حفظ سلسله‌های انساب میان ایرانیان‌خاصه دهقانان وموبدان واهل بیوتات رواج‌داشت ودرهریك ازاین خاندانها روایات‌واحادیثی راجع باجدادآنها درمیان بود که نسل بنسل حفظ میشد وشایدروز بروزتوسعه وتکامل می‌یافت وبرخی‌ازآنها اتفاقاً دربعضی کتب محفوظ مانده‌است وازآنجمله است روایاتی که درباب« کنارنگ» جدششم‌ابومنصورمحمدبن‌عبدالرزاق‌درمقدمهٔ شاهنامهٔ‌ابومنصوری می‌بینیم .[۶]

اینهامجموع روایات شفاهی‌است که تاحدود قرن پنجم ازوجودآنها آگهی‌داریم

---

۱ ـ تاریخ بخارا چاپ تهران ص۲۸. ۲ ـ ابوبکر محمد بن جعفرالنرشخی مؤلف اصلی تاریخ بخارا (۲۸۶ ـ ۳۴۸ هجری) . ۳ ـ تاریخ بخارا ص ۲۰ . ۴ ـ از ابتدای تاریخ سیستان تا ص ۳۸ از این کتاب را بدین قصد مطالعه کنید . ۵ ـ تاریخ بخارا ص ۱۹ و۲۸ .

۶ ـ بیست مقاله جزء ۲ ، مقدمهٔ قدیم شاهنامه ص ۵۷ ـ ٦٤ .

ویقین است که این روایات نمونهای کوچکی از روایات مفصل شفاهی است که تا آن ایام درمشرق یاسایر نواحی ایران متداول بود و بعض از روایات قدیم را که در کتب فارسی و عربی اسلامی و یا کتب پهلوی اوایل عهد اسلام می یابیم و ناچار جزء روایات مکتوب میشماریم باید درشمار همین روایات شفاهی اوایل عهد اسلام دانست زیرا منشاء نگارش آنها سخنان گروهی از روات و احادیث و قصصی بود که میان مردم رواج داشت و چنانکه میدانیم مجموعهٔ این روایات مع الواسطه درمنظومه‌های حماسی معروف مأموثر بوده است.

۲ - آثار مکتوب

روایات شفاهی چنانکه گفته‌ایم یکی از مآخذ کتابهای تاریخی و شاهنامه‌هاییست که پیش از فردوسی مدون شده بود اما مأخذ عمده و اساسی تمام کتب داستانی و تاریخی فارسی درقرن چهارم و پنجم که منظومه‌های حماسی، از روی آنها ساخته شد، مقدار معتنابهی از روایات و احادیث مکتوب ودفاتر و اوراقی بود که درخاندانهای بزرگ محفوظ ماند و قسمت بزرگی از آنها چنانکه قبلا دیده‌ایم بتازی نقل شده وقسمتی از آنها نیز درخراسان و دیگر نواحی شرقی ایران باقی مانده و اساس کار نویسندگان تواریخ ایران قرار گرفته بوده است.

نویسندگان شاهنامه‌های فارسی و کتب دیگری که یادخواهیم کرد تنها از این دفاتر و اوراق کهن و اسنادی که از آتشگاهها و بیوتات قدیم بدست میآمد استفاده نکردند بلکه از جملهٔ مآخذ مهم کار آنان کتابهای مترجم پهلوی به عربی و تواریخ مهمی بود که بوسیلهٔ گروهی از ایرانیان بزبان تازی نگاشته شده وشهرت یافته بود. درهمان حال هم بوسیلهٔ گروهی از دانشمندان کتب و تحقیقات تاریخی دیگری نیز در ایران وظاهراً بزبان فارسی تهیه شده بود.

ازمجموع اینها یعنی: روایات و داستانهای شفاهی، کتب ودفاتر و اوراق قدیم، روایات و تواریخ منقول و غیرمنقول عربی، تحقیقات و تألیفات فارسی زبانان: شاهنامهای معروف فارسی مانند شاهنامهٔ ابوعلی بلخی و ابوالمؤید بلخی و ابومنصور محمد و امثال اینها تدوین شد و براثر این تدوین و تألیف زمینهٔ کار برای دقیقی و فردوسی و اسدی و ایرانشاه بن ابی الخیر و حماسه سرایان دیگر ایران فراهم گشت و منظومهای جاویدان حماسی ایران پدید آمد.

بنابراین نخستین وظیفهٔ ما دراینجا تحقیق دراساس کارشاهنامهای منظوم است و چون قسمتی از این کار را قبلا کرده ایم فعلا بتحقیق مختصری در بقایای آثار قدیم و تواریخ و کتب عربی و فارسی بسنده می کنیم .

بنا برآنچه ازمطالعه در تواریخ معروف فارسی که دراوایل عهد ادبیات فارسی نگاشته شده است ، برمیآید درحدود قرن سوم وچهارم و پنجم تواریخ قدیم ایرانیان هنوز دربلاد مختلف خراسان وماوراء النهر نزد موبدان ودهقانان واشراف موجودبود و اشارات متعددی نیز در این باب بدست میآید و معمولا از این کتب بنام : کتب پارسیان [1] ، کتب خرافات [2] ، کتابهای دارس [3] ، کتابهای کهن [4] ، نامهٔ باستان [5] ، نامهٔ راستان [6] و امثال اینها یاد کرده اند و این درصورتیست که نام حقیقی آنها را نبرند . در بعض مآخذ با ارجاع بدینگونه مآخذ اقوال صریح وروشنی نیز نقل شده استمثلا در این مورد :«. . . و افراسیاب بنا کرده است این دیهه (یعنی قریهٔ رامیثن از قراءِ بخارا) را وافراسیاب هرگاهی که بدین ولایت آمده جز بدین دیهه بجای دیگر نباشیده است **واندر کتب پارسیان چنین است** که وی دوهزارسال زندگانی یافته است ووی مردی جادو بوده است وازفرزندان نوح (ظ : توج = تورج = تور) ملك بوده است ووی داماد خود راکشت که سیاوش نام داشت . . . »[7] اما معمولا و اغلب ، از کتب قدیم بصراحت سخن رفته و مآخذ مهمی که درآن ایام مورد رجوع محققان بوده معین شده است .

اخبار اسکندر

از جملهٔ این مآخذ علاوه بر کتبی که قبلا نام برده ایم یکی کتاب اخبار اسکندر است . کتاب اخبار اسکندر از افسانهای یونانی و مطالب آن مأخوذ ازروایات سپاهیان اسکندراست که درباز گشت بیونان اخباراو را درآن سرزمین منتشرساخته ومایهٔ ظهور داستانهاوقصص درباب او شده بودند و از مجموع آنها داستانی پدیدآمد که نویسندهیی در حدود قرن سوم میلادی در مصر آنرا گردآورده بیونانی نگاشت ویکی ازمورخان معاصراسکندر

---

۱ – تاریخ بخارا ص ۱۹ . مجمل ص ۲ و ۳ . ۲ – مجمل التواریخ ص ۴۲ . ۳ – ایضاً ص ۳۸ . ۴ – ایضاً ص ۶۷ . ۵ – شاهنامه چاپ میرزا ابراهیم ، بمبئی ص ۲۴۰ و ۲۴۱ . ۶ – ایضاً ص ۳۳۰ و ۳۶۳ . ۷ – تاریخ بخارا چاپ تهران ص ۲۰ .

موسوم به «کالیستنس» نسبت داد. این کتاب علی‌الظاهر بزبان پهلوی ترجمه شدوسپس گویا مطالب آن بوسیلهٔ سریانیان با بعضی اضافات بادبیات عربی راه جست وبا روایات منسوب بذی القرنین آمیخته‌شد واز تازیان بهمهٔ مسلمانان واز آنجمله ایرانیان رسید[۱]. سرگذشتهای اسکندر بزبان فارسی بنام سکندر نامه یا اخبار اسکندر مشهور بود[۲] وهمین کتابست که یکبار بوسیلهٔ فردوسی بنظم درآمد وسپس نظامی چنانکه‌خواهیم‌دید آنرا منظوم ساخت ومطالبی را که فردوسی از آنها باختصار گذشته یا اصلا ذکری از آنها نکرده بود بتقلید از استاد طوس بنظم کشید. نزدآقای سعید نفیسی استاددانشگاه کتابی در اخبار اسکندر متعلق بقرن پنجم هجری دیده‌ام که انشائی زیبا و فصیح دارد اما چون چند صحیفه از آغاز آن افتاده است نمیتوان نام ونشان نویسنده وسال تألیف کتاب را بدرستی معلوم کرد. منتهی چون درآن از سلطان محمود همه جا بنام «امیر ماضی» یاد میشود و نیز بنابرقرائن دیگر، گویا پس ازمرگ او ونزدیك بپادشاهی وی نگاشته شده باشد. این کتاب علی‌الظاهراز روی اخباراسکندر بوجودآمد ومطالب آن مخلوطی است ازحقایق تاریخی وبرخی روایات‌سریانی وافسانهای ایرانی که بعضی از عناصرتاریخی دورهٔ‌اسلامی‌هم درآن نفوذ کرده است.

بازدرمجمل‌التواریخ‌چنین‌آمده است که «فلاسفهٔ یونانرا کلمتهاست اندرحکمت و **سخن گفتن با تابوت اسکندر** که‌آنرا بالفاظ تازی ترجمه کرده اند و بعضی حکیم فردوسی منظوم کردست»[۳] این‌کلمات در کتاب مقابسات‌ابوحیان توحیدی و ابن‌اثیر و غالب کتب متقدمان نقل شده است.

عهد اردشیر دیگراز کتب معروف که دراین روزگارمورد استفاده بود کتاب عهد اردشیر است[٤] که ذکرآن قبلا گذشت وابوعلی مسکویه آنرا درتاریخ معروف خود ترجمه کرد.[٥]

---

۱ - رجوع کنید به مقدمهٔ شاهنامهٔ ژول مول و حماسهٔ ملی تئودورنلدکه. ص ٥٠٦ - ٥٠٧ ۲ - مجمل‌التواریخ
۳ - ایضاً ص ٥٨. ٤ - ایضاً ص ٦١ و٩٤.
٥ - تجارب‌الامم چاپ لیدن ص ٩٩ - ۱۲۷.

قصهٔ ویس و رامین

دیگر از کتب معروف آن عصر قصهٔ ویس ورامین است که از شهرت متن پهلوی آن تا عهد طغرل سلجوقی یعنی نیمهٔ اول قرن پنجم هجری خبرداریم و درعصر همین پادشاه است که فخرالدین اسعد گرگانی آنرا ازپهلوی بشعرفارسی درآورد. صاحب مجمل التواریخ این قصه را منسوب بعهد شاپورپسر اردشیر پاپکان کرده و گفته‌است: «برادر رامین صاحب طرفی بوداز دست شاپور، بمرو نشستی وخراسان وماهان بفرمان او بود» [1]

قصهٔ شَروین و خُرین

دیگر قصهٔ شروین وخُرین که دینوری (شروین دستبای وخُرّین) [2] وصاحب مجمل التواریخ هردواز آن خبرداده‌اند. و این قصه درسیر الملوک هم بودولحن صاحب مجمل چنین میرساند که درقرن ششم قصهٔ مذکورشهرت ورواجی داشت چه دراین کتاب ببعضی ازقسمتهای آن داستان اشارات مختصری شده‌است [3]. ذکرویس ورامین وشروین دستبی دراشعارابونواس هم آمده:

وما تتلون فی شروین دستبی　　　وفر جردات رامین و ویس

پیروز نامه

دیگر از کتب مشهوراین عهد کتابیست بنام پیروزنامه که درمجمل التواریخ اشارهٔ صریحی بدان شده وچنین آمده است: «واندر پیروز نامه خواندم که کینهٔ شاپور با عرب از آن بود که دراحکام جاماسپ بخواند که ازعرب پیامبری بیرون آید ودین زردشت براندازد و....» [4] ویکجای دیگرچنین آمده: «در پیروزنامه چنانست که دیلمان بروی (بهرام) خروج کردند وبهرام بحرب اندر ملك ایشان را بگرفت وپس خلعت داد...» [5]

اخبار بهمن

دیگر از کتب مشهورداستانی وتاریخی این عهد کتاب اخبار بهمن است که از آن درمجمل التواریخ چندبارسخن رفته [6] ومابجای خود درآن باب بحث خواهیم کرد.

---

۱ – مجمل التواریخ ص ۹٤.　۲ – اخبارالطوال دینوری ص ۷۱.　۳ – مجمل التواریخ ص ۹۵.　٤ – ایضاً ص ٦٦.　۵ – ایضاً ص ۷۰.　٦ – مجمل صفحات ۲۰ و ۹۲ و ٤٦۳.

بختیار نامه

دیگر از قصص مشهور بختیار نامه است. بختیار در عهد خسرو پرویز «جهان پهلوان بود از فرزندان رستم» وبسلسلهٔ نسب او در تاریخ سیستان اشاره شده است.[1]

داستانهای مکتوب دیگر

اینها بعضی از کتب معروف داستانیست که بر نام آنها دست یافته و اینجا یاد کرده‌ایم. بادقت در شاهنامه وسایر منظومهای حماسی ثابت میشود که کتب داستانی فراوان دیگری نیز در خراسان وجود داشت مانند داستان منیژه و بیژن، داستان سیاوش، داستان رستم و سهراب، داستان جنگهای کیخسرو وامثال آنها وداستانهای متعددی متعلق بعهد ساسانیان مانند داستان شاپور وسر گذشت او با دختر طایر عرب ـ وداستان مانی پیغامبر ـ وداستان مفصل بهرام گور ـ وسخنان بزرگمهر (یا بزمهای بزرگمهر) ـ وداستان رزم خاقان وهیتال ـ وجنگ انوشیروان باخاقان ـ وپندنامهٔ بزرگمهر (که فردوسی آنرا بادقت ورنج بپایان رسانیده ودرپایان آن گفته‌است: سپاس ازخداوند خورشید وماه — که رستم ز بوزرجمهر وزشاه) ـ وداستان ساختن بزرگمهر نرد را ـ و داستان گو وطلحند و ساختن شطرنج ـ وداستان ترجمهٔ کلیله ودمنه ازهندوی بپهلوی ـ وتوقیعات نوشیروان ـ وپند نامهٔ نوشیروان بهرمز وپرسش موبد از نوشیروان وپاسخهای او ـ وداستان کفشگر با انوشیروان وامثال اینها که بیشتر منسوب بعهد خسرو دوم انوشیروان است.

البته این داستانها همه نزد یکتن از موبدان یا دهقانان جمع نبود بلکه هریك ازروات برقسمتی ازآنها دست داشت وآنها را روایت میکرد ودر شاهنامهٔ ابومنصوری چنانکه قبلا گفته ایم راوی هرداستان نام خودرا درآغاز یا انجام آن ذکر میکرد واز مقایسهٔ این داستانها با مآخذ دیگر چنین برمیآید که سخنان این روات مبتنی بر اصول ومآخذ مکتوبی بود که همهٔ آنها در خراسان وجود وشهرت داشت.

گذشته ازاین موارد مختلف و این کتب معروف که دیده‌ایم باز باشارات دیگری حاکی ازوجود روایات مکتوب و کتب مشهوری که بدبختانه درباب آنها تنها بتعریض

---

۱ ـ تاریخ سیستان ص ۸.

واشارت قناعت شده است ، بازمیخوریم . مثلاً صاحب مجمل التواریخ از « کتابی کهن » نام برده و گفته است که شاپورذوالاکتاف « آخر عمر بطیشفون بمرد وطیشفون نیز خواندم در کتابی کهن . »[۱]

در انساب و تواریخ پادشاهان عجم روحانیون زردشتی اقوال گوناگونی بزبان فارسی نقل کرده بودند . صاحب مجمل درباب نسب پادشاهان ایران گوید : « و انـدر نسب این جماعت بعضی روایت دیگرهست که آنرا ننوشتم که از حقیقت دوراست ومحال چنانک عادت مغانست ویا از نقل سهو ها بودست و گردش روزگار درازش کرده وخلل پذیرفته . »[۲]

استفاده از کتب مذهبی زردشتیان مانند کتاب اوستاوسایر کتابهای دینی قدیم که ازمآخذ معتبر تاریخی نیز شمرده میشود میان مورخان اسلامی مرسوم بود ودربعضی از کتب خاصه تاریخ حمزةبن الحسن والآثار الباقیة آثار نقل بیواسطه یابواسطه از آن کتب آشکار است وحتی استفاده ازموبدان وعمال آتشکده ها که براین مآخذ دست داشتند میان مورخان بزرگ امری رائج بود[۳] .

کتب تاریخ

درهمین ایام کتب تاریخی مختلفی نیز بزبان عربی یافارسی ترجمه وتألیف شده ومیان مردم شهرت یافته بودواز آنها درتدوین تواریخ قدیم استفاده میشد . ابوعلی محمدبن احمد بلخی شاعر درشاهنامهٔ خودآنجا که ازحدیث گیومرّث سخن رانده ازمورخی بنام بهرام هروی مجوسی یاد کرده است که نتیجهٔ مطالعات خودرا پس از استفاده ازسیر الملوك عبدالله بن المقفع ومحمدبن جهم برمکی وهشام بن قاسم وبهرام بن مردانشاه وبهرام بن مهران الاصفهانی باسخنان اومقابله کرد[٤] ومورخان دیگر مانند بلعمی وصاحب تاریخ سیستان ومجمل التواریخ وتاریخ بخارا نیزهریك ازمقداری کتب مثل کتاب حمزة ومحمدبن جریر وسیر الملوکها وشاهنامهای مختلف ابوالمؤید وابوعلی بلخی وابومنصور عبدالرزاق وتاریخ اصفهان تألیف حمزة بن الحسن

---

۱ ـ مجمل ص ٦٧ .　　۲ ـ ایضاً ص ۳۸ .　　۳ ـ رجوع کنید به : حمزه ص ٤٤ ـ مجمل ص ۲۲ ـ الآثارالباقیة ص ٤۳ ـ ٤٤ .　　٤ ـ الآثارالباقیة ص ۹۹ .

الاصفهانی و خزائن العلوم ابوالحسن نیشابوری و کتاب المعارف (که گویا مراد کتاب المعارف ابن قتیبه باشد که درآلمان ومصر بطبع رسید) و کتاب الفتوح وعجائب الدنیا و همدان نامه یا کتاب الهمدان (تألیف عبدالرحمن عیسی الکاتب الهمدانی) نام برده واز آنها استفاده کرده‌اند[۱].

ازاوایل عهداسلام بوسیلهٔ گروهی ازعلمای انساب بسیاری ازروایات راجع بایران که درافواه بود جمع آوری گشت ودرقرون اولی اسلامی این رسم همچنان دنبال شد وعدهٔ زیادی ازعلمای انساب عرب یاایرانی کتابهایی درباب ایران تألیف کردندواطلاعاتی را راجع بآن جمع آوری نمودند که ذکرآنهادراینجاخارج ازموضوع مینماید. مورخانی که اغلب ایرانی بودند نیز بزبان عربی وبراساس اطلاعاتی که دردرجهٔ اول ازمآخذایرانی کسب شده بود کتابهایی پرداختند که قسمتی از آنها تاکنون برجای مانده وجزو مآخذ اساسی و مهم درباب تاریخ داستانی وغیر داستانی ایران قدیم میباشد وخوانندگان گرامی ازنام بسیاری از آنها درذیل صفحات همین کتاب اطلاع پیدا خواهند کرد[۲].

۲ - شاهنامها

وجود روایات وداستانهای شفاهی، آثارمکتوب ودفاترواوراق قدیم، کتب تاریخی تازه بزبان عرب، چون باحس مفاخرهٔ ایرانیان همراه شد، آنان رابتدوین تواریخ مدون وکاملی بتقلید ازخداینامهٔ عهد ساسانی وسیرالملوکهای عهد اسلامی برانگیخت وبرآن داشت که روایات وداستان‌های پراگنده راکه بنابرآنچه دیده‌ایم درخراسان وسیستان و ماوراءالنهر متداول بود براخبار واحادیث سیرالملوکها ونتیجهٔ مطالعات وفحص‌های محققان افزایندو کتابهای بزرگی درشرح داستانها وتاریخ ایران بفارسی و بنام **شاهنامه**

۱ - مجمل التواریخ ص ۷۱، ۷۵، ۱۵٤، ۱۷۱؛ ۶۳، ۷۲، ۹۵، ۹۶، ۸۵، ۲٤۲، ۱۳۲، ۵۲۲، ۵۲۳، ٤۳۶، ۱۶۷؛ ۱۵۸، ۵۶، ۷۰ - تاریخ بخارا ص ۲۸، ۲۹ - تاریخ سیستان ص ۱۱؛ ۱۳، ۱۶، ۱۷ - بیست مقاله جزء ۲ مقدمهٔ قدیم شاهنامه ص ۳۸، ۳۹ - قابوسنامه ص ۲.

۲ - در باب نسابین و مؤلفان ایرانی و عرب که تألیفاتی بزبان عربی راجع بایران قدیم دارند آقای تقی زاده تحقیقات مفصلی کرده‌اند که درصورت احتیاج باید بدانها مراجعه کرد. رجوع کنید به شمارهٔ ۱۲ سال اول دورهٔ جدید کاوه و کتاب هزارهٔ فردوسی ص ۳۹ - ٤۲.

ویا باسامی پهلوانان بزرگ‌مانند **کرشاسپنامه و فرامرزنامه** وامثال اینهاپدیدآورند.

این کتب پایه واساس واقعی منظومه‌های حماسی ما ومایهٔ تحریك فارسی زبانان بنظم داستانهای کهن گشت و از اینروی تحقیق درباب آنها برای ما حائز کمال اهمیت است و ما ناگزیر پیش از بحث در چگونگی نظم داستانهای حماسی بتتبع درباب آنها میپردازیم.

دربعضی از کتب قدیمهٔ عربی وفارسی مانند غرر اخبارملوك الفرس ثعالبی‌وترجمهٔ بلعمی ومجمل‌التواریخ وتاریخ سیستان وقابوسنامه و مقدمهٔ قدیم شاهنامه‌والآثار‌الباقیهٔ ابوریحان سخن ازشاهنامه‌هایی به‌نثرفارسی رفته است.

مراد ازاین شاهنامها کتبی است که بتقلید خداینامه و سیرالملوك پسرمقفع و محمدبن جهم و زادویه پسرشاهویه و دیگران نگاشته شد و نام آنها نیزدرست ترجمهٔ «خوتای‌نامگ» پهلوی یعنی «شاه ـ نامه» است.

دراینکه واقعاً چند شاهنامه درخراسان وبلاد مشرق ایران تدوین شده وعظمت هریك تاکدام درجه بوده و کدامیك را بیشتر موثق میدانسته‌اند اطلاعات صریح بما نرسیده است ولی این مطلب تقریباً برما مسلم است که دریك روز گاروشاید اواخرقرن سوم وقرن‌چهارم نگارش کتب مفصل ومرتبی درتاریخ وداستانهای ایران قدیم‌موردتوجه وعلاقهٔ عموم بود واین توجه همچنانکه قبلا نوشته‌ایم نتیجهٔ تحریك حس وطن‌پرستی ایرانیان‌بهمت عده‌یی‌ازرجال‌ادبی این کشوروامرا وسرداران وطبقهٔ اشراف‌ودانشمندان ایرانی بود. ایرانیان این عهد خاصه اهل مشرق باشوروشوقی تمام بایام گذشتهٔ‌خویش مینگریستند چنانکه گفتی همه طالب مجد وعظمت ایران وباز گشت سیادت وقدرت دیرینهٔ‌آن بودند و یا لااقل میخواستند تقریر مجد و عظمت گذشته را وسیلهٔ مفاخرهٔ خود درقبال تازیان که تفاخرب‌آباء واجداد درمیان‌آنان رواج فراوان‌داشت، قراردهند.

شاهنامهٔ ابوالمؤید

ازمیان شاهنامه های منثورفارسی یك شاهنامه شهرت و اهمیت بسیارداشته وچندبار ازآن درمآخذ معتبرسخن رفته است‌وآن شاهنامه ییست که ابوالمؤید بلخی شاعرونویسندهٔ مشهورایران درآغازقرن چهارم نگاشته بود.

ابوالمؤید شاعر مشهور عهد سامانی و نخستین سرایندهٔ داستان یوسف و زلیخاست. از این شاعر بنا بر اشارات صاحبان مجمل التواریخ و تاریخ سیستان و نیز بنا بر اشارهٔ بلعمی و عنصر المعالی، کتاب عظیمی در شرح تاریخ و داستانهای ایران قدیم بجامانده بود.

درمجمل التواریخ هنگام بیان مآخذ کتاب از آثار ابوالمؤید سخن رفته است بدین عبارت: «از نثر ابوالمؤید چون اخبار نریمان و سام و کیقباد و افراسیاب و اخبار لهراسف[1] و آغش وهادان و کی شکن» [2]. از ظاهر این کلام چنین برمیآید که ابوالمؤید بلخی در اخبار و داستانهای کهن کتابهای جداگانه و یا قسمتهای مستقلی از یك کتاب که هریك بنام پهلوان داستان معروف بوده داشت و از ذکر «چون» نیز چنین دریافته میشود که صاحب مجمل براثر شهرت آثار بوالمؤید بذکر همهٔ آثار او نپرداخته و تنها عده‌یی از آنها را من باب مثل یاد کرده است.

در تاریخ سیستان نام کتاب تازه‌یی از ابوالمؤید دیده میشود و آن کتاب کرشاسپ است[3]. نام کتاب کرشاسپ چندبار در تاریخ سیستان آمده است، یکی در آغاز کتاب بدین ترتیب: «اخبار سیستان از اول که بنا کردند و انساب بزرگان وحدود شهر سجستان که از کجا بوه اندر ابتداء و فضایل آن بر دیگر شهر ها چنانکه یافته شد اندر کتاب کرشاسپ ...» [4] و یکبار در شرح داستان کرشاسپ بدینصورت: «وقصهٔ کرشاسپ زیادست و بکتاب او تمام گفته آید» [5] و در این هردو مورد چنانکه می بینید از نویسندهٔ کتاب یادی نشده است و ما تنها درسومین موردی که از این کتاب در تاریخ سیستان سخن رفته است از نام مؤلف آن آگهی می‌یابیم و آن در یاد کردن سبب آتش کرکوی سیستان است و در آغاز این فصل چنین آمده: «بوالمؤید اندر کتاب کرشاسپ گوید که چون کیخسرو به آذربادگان رفت و رستم دستان با وی، و آن تاریکی و آن پتیارهٔ دیوان بفرایزد تعالی بدید و آذرگشسب پیداگشت و روشنایی بر گوش اسب بود و شاهی اورا شد با چندان

---

۱ — داستان لهراسپ از داستانهای کهن بوده و در نهایة‌الارب منسوب به دینوری تألیف آن بعهد اشکانیان نسبت داده شده است. درالفهرست نیز بابوالحسن علی‌بن‌عبیدة‌الریحانی از درباریان مأمون کتابی بنام «کتاب کیلهراسف پادشاه» نسبت داده شده است.

۲ ـ مجمل التواریخ ص ۲.

۳ ـ تاریخ سیستان ص ۳۵.

٤ ـ ایضاً ص ۱.

٥ ـ ایضاً ص ٥.

معجزه . . . »[۱]

تا اینجا از آثار بوالمؤید بنام شاهنامه یادنشده واگرچه بعید نیست که این آثار واخبار هریك دفتری مجزا و مستقل بوده باشند ولی مسلماً همهٔ این دفاتر و کتابهای مستقل تشکیل کتاب عظیم واحدی را بنام شاهنامه میداده است .

درتاریخ سیستان یکجا چنین آمده است : «واخبار نریمان وسام و دستان خود به **شاهنامه** بگوید که بتکرار حاجت نیاید »[۲] . اخبار نریمان وسام دراینجا درست یادآور همین عبارت درمجمل التواریخ است و بعقیدهٔ ما مراد ازاین « شاهنامه» لاشك شاهنامهٔ بوالمؤید بلخی است واین حدس مارا اشارهٔ ابوعلی محمدبن ابوالفضل بلعمی درترجمهٔ تاریخ طبری تأیید می کند که گفته است : «وحدیثها واخبارهای ایشان (یعنی اولاد جمشید که بکرشاسپ ونریمان وسام وزال ورستم میرسند) بسیار گوید ابوالمؤید بلخی بشاهنامهٔ بزرگ »[۳] واینسخن میرساند که درشاهنامهٔ ابوالمؤید درباب خاندان کرشاسپ بتفصیل سخن رفته بود .

بادقت درهمین قول از بلعمی ثابت میشود کـه مجموعهٔ داستانهای بوالمؤید در اخبارپهلوانان وشاهان«شاهنامه»نامیده میشد ومنعوت به نعت« بزرگ» بود. عنصرالمعالی کیکاوس بن شمس المعـالی قابوس صاحب قابوسنامه هم از این کتاب بنام شاهنامـه یاد کرده و گفته است که بوالمؤید بلخی ذکرارغش فرهادان (ظ :آغش وهادان) رادر شاهنامه آورده بود[۴] . ابن اسفندیار نویسندهٔ معروف اواخرقرن ششم وآغاز قرن هفتم مؤلف تاریخ طبرستان کتاب بوالمؤیدرا«شاهنامهٔ مؤیدی» نامیده است[۵] .

ازمجموعهٔ این سخنان چنین برمیآید که شاهنامهٔ بوالمؤید معروف بهشاهنامهٔ بزرگ کتاب عظیمی بوده است درتاریخ وداستانهای ایران قدیم مشتمل بربسیاری از روایات واحادیث ایرانیان راجع بپهلوانان و شاهان که اغلب آنها در شاهنامهٔ فردوسی وسایر منظومهای حماسی منسیّ مانده وازآنها نامی نرفته ویا باختصارسخن گفته شده

۱—تاریخ سیستان ص ۳۵ - ۳۶ . ۲ — تاریخ سیستان ص ۷ . ۳ — ترجمهٔ تاریخ طبری چاپ بمبئی ص ۴۰ . ۴ ـ قابوسنامه چاپ اصفهان ص ۲ . ۵ — رجوع کنید بشمارهٔ اول سال ۲ دورهٔ جدید کاوه ص ۶ و بیست مقاله ج ۲ ص ۶ .

است مانند اخبار آغش وهادان[1] وکی شکن[2] و کرشاسپ که هریك جداگانه دفتری بوده وعلی الظاهر ازاین سه داستان بزرگ درشاهنامهٔ ابومنصور سخن نرفته بود الااشاراتی بسرگذشت کرشاسپ .

ازاین بوالمؤید بلخی علاوه برداستان منظوم یوسف وزلیخا وشاهنامهٔ منثور کتابی دیگرنیزمعروف بودوآن چنانکه ازتاریخ سیستان برمیآید کتابی بوددرعجایب دنیا یاعجایب بلاد یاعجایب بروّبحر که صاحب تاریخ سیستان بسیاری ازمطالب خودرا درباب عجایب سیستان ازآن نقل نموده است .[3] مرحوم ملك الشعراءِ بهارنسخهٔ خطی کتابی بنام « عجایب البلدان » تألیفِ ابوالمؤید دراختیارداشت که درباب سیستان نیز اخباری در آن یافته میشود[4] وگویا این همان کتاب باشد که صاحب تاریخ سیستان بدان اشاره کرده است . صاحب تاریخ سیستان قسمتی ازکتاب کرشاسپ را که جزءِ شاهنامه بوالمؤید است درکتاب خود نقل کرده‌است[5] .

دومین شاهنامهٔ منثور که درکتب قدیم بنام آن باز میخوریم

شاهنامهٔ ابوعلی بلخی

شاهنامه ییست از **ابوعلی محمدبن احمدالبلخی الشاعر** که تنها یکبار ازو درالآثار الباقیة سخن رفته است[6] . ازاین ابوعلی

---

۱ — **آغش و هادان** یکی ازپهلوانان کیخسرو وملك گیلان بود . پادشاهان آل زیار خود را ازاعقاب اومیشمردند (مجمل التواریخ ص ۳۸۸ و قابوسنامه ص ۲) و نام او در تاریخ طبری و نسخ موجود قابوسنامه وتاریخ طبرستان ظهیرالدین مرعشی آغص و ارغش وآرغش آمد ولی در مجمل التواریخ همه جا بصورتی که انتخاب کردیم یادشده (ص۴۹–۹۱–۳۸۸) .این آغش وهادان دریکی ازجنگهای کیخسرو بهمراهی گستهم پسر نوذرسردارسپاهی بود که بخوارزم حمله برد و با شیده پسر افراسیاب وکرسیوز برادر او جنگید وسپاه توران را منهزم ساخت و اورا نباید با اشکش از پهلوانان ایران یا باآرش شواتیر اشتباه کرد .

۲ ـ **کی شکن** برادرزادهٔ کاوس بود (مجمل التواریخ ص ۲۹ و۴۶) . صاحب مجمل التواریخ پدرش را کی بهمن دانسته وگفته است نام اورا کی ارشش وکی آرش نیز نگاشته‌اند و در اواخر عهدکاوس ، پیش ازآوردن کیخسرو از توران که فرشاهی ازو بر گشته بود ، کی شکن و پدرش طرفی از پادشاهی داشتند تا بآخر کی شکن بدست ترکان گرفتارو کشته شد. بنابراین کی بهمن یا کی آرش همان کی ارشن است که در گفتارچهارم همین کتاب داستان اورا خواهید دید .

۳ — تاریخ سیستان ص۱۳ـ۱۴و۱۶ـ۱۷ .

۴ — رجوع شود بتاریخ سیستان مقدمه ص «ز» ومتن کتاب حاشیهٔ ص ۲۱ .

۵ — تاریخ سیستان ص۳۵ـ۳۷ .

۶ - الآثارالباقیه چاپ لایپزیك ص ۹۹ .

محمدبن احمد بلخی شاعر اطلاعی دردست نداریم واززمان حیات وچگونگی احوال او آگاه‌نیستیم اما چون نام وی درالآثارالباقیه (مؤلف بسال ۳۹۱) آمده است ناچارپیش ازدهۀاخیرقرن چهارم‌میزیست . چنانکه از گفتار ابوریحان مستفاد میشود شاهنامۀ این مرد کتابی متقن ومعتبر ومستند باسناد مهم زمان بودواواقلا ازسیرالملوك عبدالله بن المقفع ومحمدبن الجهم البرمکی وهشام بن القاسم وبهرام بن مردانشاه و بهرام بن مهران الاصفهانی واز تاریخی متعلق ببهرام الهروی المجوسی درنگارش کتاب خود استفاده کرد وآنچه درباب گیومرث آورده است باروایات مذهبی زردشتیان بدرستی وفق دارد وازینروی باید گفت که شاهنامۀ ابوعلی ظاهراً بیشترمبتنی ومستندبرروایات مکتوب بود تاروایات شفاهی.

عقیدۀ بارون روزن در کتابی که راجع بخداینامه نگاشته چنین است که: ممکن است شاهنامۀ ابوعلی همان شاهنامۀ ابومنصور محمدبن عبدالرزاق باشد[1] وآقای تقی‌زاده نیز در این باب با روزن همداستان شده و دلایلی آورده اند . مهمترین دلیل ما در رد این نظریه تصریح ابوریحانست بدو شاهنامۀ ابوعلی وابومنصور در دومورد و نقل قولی از هر یك و دیگر نیامدن نام ابو علی در مقدمۀ موجود ابو منصوری (آقای تقی زاده ابوعلی را مدوّن و نویسندۀ اصلی وبعبارت معمول کنونی «سردبیر» شاهنامۀ ابومنصوری تصور کرده‌اند) ودیگروجود نداشتن مطلبی که از شاهنامۀ ابوعلی در باب گیومرث نقل شده است درشاهنامۀ فردوسی (که محققاً از روی شاهنامۀ ابو منصور بنظم درآمده)[2] .

شاهنامۀ ابومنصور محمدبن عبدالرزاق

درشاهنامۀ فردوسی چندبارباشاراتی میرسیم که بمأخذی مکتوب راجعست و مهمتر از همۀ آنها خبریست که فردوسی در آغاز شاهنامه درباب یك کتاب بزرگ میدهد :

---

۱ ـ درباب عقیدۀ بارون روزن Baron Rosen و استدلالهایی که در تأیید نظر او شده رجوع کنیدبشمارۀ ۳ از سال ۲ دورۀ جدیدکاوه ص ۱۱ .

۲ ـ استدلال و نظر آقای بدیع‌الزمان فروزانفر استاددانشمنددانشگاه در کتاب تاریخ ادبیات که ضمن سلسلۀ انتشارات دانشکدۀ معقول ومنقول بچاپ رسیده در این باب مؤید نظرنگارنده دراعتقاد خویش است.

یکی نـامه بد از گـه بـاستان — فـراوان بـدو انـدرون داستان
پراگنده دردست هـر موبدی — ازو بهره‌یی برده هر بخردی
یکی پهلوان بود دهقان نـژاد — دلیر و بزرگ و خردمند وراد
پـژوهنـدهٔ روزگار نخست — گذشته سخنها همه بـاز جست
زهر کشوری موبدی سالخورد — بیاورد و این نامه راگرد کرد
بپرسیدشـان از نـژاد کیان — وزآن نامداران وفرخ گوان ...
بـگفتند پیشش یکایـك مهـان — سخنهـای شلهان و گشت جهـان
چو بشنیدازایشان سپهبد سخن — یکی نامور نـامه افگند بن
چنین یادگاری شد اندر جهان — بر او آفرین از کهان و مهان

در این ابیات سخن از تألیف کتابی میرود که بامر پهلوانی دهقان نژاد صورت گرفت وبفحوای ابیات دیگر شاهنامه نخست دقیقی از آن استفاده کرد و آنگاه فردوسی. این کتاب چنانکه از تحقیقات ما در سطور ذیل مشهود میشود **شاهنامه** و آن پهلوان دهقان نژاد ویاآن سپهبد **ابومنصور محمد بن عبدالرزاق سپهسالار خراسان** است.

ازابومنصورمحمدبن عبدالرزاق در بعض تواریخ چند بـارسخن رفته است. این مرد ظاهراً ازبزرگ زادگان طوس و درآغازکاریعنی درحدود ۳۳۵ یا چندی پیشتراز آن از جانب ابوعلی احمدبن محمدبن مظفربن محتاج جغانی سپهسالارخراسان حاکم طوس بودودرهمین سال ۳۳۵ براثرطغیان ابوعلی برپادشاه سامانی درجرگهٔ شورشیان درآمدو ابوعلی هنگام حمله بمرو وبخارا ابومنصورمحمدبن عبدالرزاق رابجای خودبسپاهسالاری خراسان نشاند ولی بعدا بومنصورازعمال سامانی شکست یافت وچندی در ری وآذربایجان فراری بودوسرانجام باپادشاه سامانی ازدردوستی درآمدوبطوس باز گشت ودرجمادی الآخر سال ۳۴۹ رسماً ازجانب ابوالفوارس عبدالملك بن نوح سامانی (۳۴۳-۳۵۰) بسپهسالاری خراسان بر گزیده‌شد ولی درذی‌الحجهٔ همین سال ازاین مقام بزرگ معزول والپتکین بجای اومعین گشت. الپتکین نیزدرسال ۳۵۰ معزول ومطرودشدوبازسپهسالاری خراسان با بومنصور رسید واوظاهراً بخیال اتحاد بارکن‌الدوله حسن دیلمی افتاده وویرا بگرگان خوانده بود. وشمگیر بن زیار ازین حال آگهی یافت هزاردینارزربه یوحناء طبیب فرستاد

تا ابومنصور را زهر داد و هلاك كرد (ذی الحجهٔ سال ۳۵۰)[۱] ابومنصور در مرتبهٔ نخستین سپهسالاری خود «رسمهای نیکو نهاد و بمظالم بنشست و حکم میان خصمان خود کرد و انصاف رعایا از یکدیگر بستد و ابومنصور مردی پاکیزه بود و رسم‌دان و نیکوعشرت و اندر و فعلهای نیکو فراوان بود[۲]» و «مردی بوذ با فر و خویش‌کام بوذ و باهنر و بزرگ‌منش بوذ اندر کام روایی و بادستگاهی تمام از پاذشاهی و سازمهتران و اندیشهٔ بلند داشت و نژادی بزرگ داشت بگوهر و از تخم اسپهبدان ایران بوذ»[۳].

ابومنصور مانند بسیاری از امرا و امارت جویان آن روزگار نسب خویش را بشاهان قدیم میرسانیده و این عمل او مانند عمل بسیاری از امرای نسب‌ساز آن روزگار مورد تقبیح ابوریحان واقع گشته است[٤]. درمقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری این نسب نامهٔ ابومنصور محمد بن عبدالرزاق ثبت شده است[۵] و از این اقدام ابومنصور و رسانیدن نسب خود بشاهان قدیم چنین دریافته میشود که او داعیهٔ سلطنت و امارت داشته و شاید براثر همین فکر و یا اصولا براثر تعصب نژادی و دوست داری ایران بتألیف شاهنامهٔ جامعی قیام کرده باشد.

ابومنصور برای نگاشتن شاهنامهٔ جامع خود بهترین راه را انتخاب کرد و آن چنین بود که: «دستور خویش ابومنصور المعمری را بفرموذ تا خداوندان کتب را از دهقانان و فرزانگان و جهان دیدگان از شهرها بیاوردند و چاکر او ابومنصور المعمّری بفرمان او نامه کرد و کس فرستاذ بشهرهای خراسان و هشیاران از آنجا بیاورد از هر جای چون شاج پسر خراسانی (ظ: ماخ پیر خراسان) از هری و چون یزدان داذ پسر شاپور از سیستان و چون ماهوی خورشید پسر بهرام از نیشابور و چون شاذان پسر برزین از طوس، و از هر شارستان گرد کرد و بنشاند بفراز آوردن این نامهای شاهان و کارنامهاشان و زندگی هریکی از داذ و بیداذ و آشوب و جنگ و آیین از کی نخستین که اندر جهان او بوذ که آیین مردمی آورد و مردمان از جانوران پدیذ آورد تا یزدگرد شهریار که آخر ملوك عجم بوذ، اندر ماه محرم و سال بر **سیصد و چهل و شش** از هجرت بهترین عالم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم،

---

۱ – زین‌الاخبار چاپ تهران ص ۳۱ – ۳٤. ۲ – ایضاً ص ۳۱ – ۳۲. ۳ – مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری، بیست مقاله جزء ۲ ص ۲۳. ٤ – الاثارالباقیه ص ۳۷ – ۳۸.

۵ – بیست‌مقاله جزء ۲. مقدمهٔ قدیم شاهنامه، ص ۵۲ – ۵۶.

واین‌را نام شاهنامه نهادند تاخداوندان دانش اندرین نگاه کنندوفرهنگ شاهان ومهتران وفرزانگان وکار وساز پادشاهی ونهاذ ورفتار ایشان وآیینهای نیکوو داذ وداوری ورای راندن وکاروسپاه آراستن ورزم کردن وشهر گشاذن و کین خواستن وشبیخون کردن وآزرم داشتن وخواستاری کردن، این‌همه رابذین نامه اندر بیابند. پس نامهٔ شاهان گردآوردند و گزارش کردند واندرین چیزهاست که بگفتار مرخواننده را بزرگ آید وهرکسی دارند تا ازوفایده گیرند وچیزها اندرین نامه بیابند که سهمگین نمایذ واین نیکوست چون مغز او بدانی وترا درست گردذ ودلپذیر آیذ ....

«واین نامه راهرچه گزارش کنیم ازگفتار دهقانان بایذآورد که این پادشاهی بدست ایشان بوذواز کارورفتارواز نیك وبد واز کم وبیش ایشان دانند. پس مارا بگفتار ایشان بایذ رفت پس آنچه ازایشان یافتیم از نامهای ایشان گرد کردیم و این دشوار ازآن شد که هرپاذشاهی که دراز گردذ یادین پیغامبری به‌پیغمبری شذی وروزگار برآمذی بزرگان آن کارفرامش کنند واز نهاذ بگردانند وبرفزوذی[1] افتذ ....» [2]

درمقدمهٔ بایسنقری یعنی مقدمه‌یی که بامر بایسنقرمیرزا پسرشاهرخ تیموری در حدود سال ۸۲۹ هجری برشاهنامهٔ فردوسی نگاشته‌شدو بمقدمهٔ جدید شاهنامه‌معروفست، ازاین‌اقدام ابومنصورعبدالرزاق سخن‌رفته‌منتهی بااشتباهات تاریخی‌عجیب ومعاصردانستن ابومنصوروبعقوب لیث وامثال این‌خطاهای تاریخی که درآن مقدمه فراوانست:

«یعقوب‌لیث بهندوستان فرستاد وآن نسخه بیاورد وبفرمود ابومنصورعبدالرزاق ابن‌عبدالله فرخ راکه معتمدالملك بود تاآنچه دانشور دهقان بزبان پهلوی ذکرکرده بود بپارسی نقل کند وازومان خسروپرویز تاختم کاریزدجرد شهریارهرچه واقع‌شده بود بدان کتاب الحاق کردند. پس ابومنصورعبدالرزاق وکیل پدرخودسعودبن‌منصورالمعمری(مراد ابومنصوربن‌محمدبن عبدالله‌المعمری‌است[3]) را بفرمود تا این نسخه را باتفاق چهارتن دیگر یکی تاج‌بن‌خراسانی‌ازهری‌ویزدانداد‌بن شاپور ازسیستان وماهوی‌بن خورشید از نیشابور وشاذان‌بن برزین‌از طوس تمام‌کند ودرتاریخ ستین ومأتین (این تاریخ مغایر است با تاریخی که در مقدمهٔ قدیم می بینیم یعنی۳۴۶) هجرت این کتاب درست کردند ز

---

۱ ـ در اصل برفروذی و ظاهراً « برفزوذی » اصح است بمعنی اضافه وافزونی. فردوسی گوید:

نبد مهتر از کهتران برفزود — بهم در نشستند چون تارو پود

۲ — بیست مقاله ج ۲، مقدمهٔ قدیم شاهنامه، ص۲۴ — ۴۵.

۳ — رجوع کنید بمقدمهٔ قدیم شاهنامه.

در خراسان و عراق از آن نسخها گرفتند.»

از شاهنامهٔ ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی در یك کتاب دیگر نیز سخن رفته و آن الآثار الباقیهٔ ابوریحان بیرونیست که دوجا از شاهنامه‌یی منسوب با بومنصور محمد ابن عبدالرزاق یاد شده‌است[۱].

شاهنامهٔ ابومنصوری که مسبب تألیف آن ابومنصور محمد بن عبدالرزاق و نویسندگان آن چند تن از دهقانان و دانشمندان و هادی ایشان در طریق نگارش ابومنصور محمد بن عبدالله المعمّری وزیر محمد بن عبدالرزاق و مآخذ کار آنان کتب و دفاتر قدیم و بعضی از روایات موثق شفاهی بود اکنون از میان رفته و تنها مقدمه‌یی از آن که بقلم ابومنصور المعمّری است در آغاز بعض از نسخ قدیم شاهنامهٔ فردوسی دیده میشود و این مقدمه را استاد بزرگ مرحوم محمد قزوینی با مقابلهٔ چند نسخه و تصحیح آن منتشر کرده‌است.

بنا بر دلایلی که در دست است مآخذ اصلی و اساسی فردوسی در نظم شاهنامه همین شاهنامهٔ ابومنصوری بود و ما بجای خود در این باب سخن خواهیم گفت.

از شاهنامهٔ ابومنصور محمد بن عبدالرزاق ظاهراً و باحتمال قریب بیقین در تدوین کتاب معتبر دیگری نیز استفاده شده و آن **کتاب غرر اخبار ملوك الفرس** است که محققاً پیش از سال ٤١٢ (یعنی سال فوت ابوالمظفر نصر بن ناصرالدین سبکتکین که غرر اخبار ملوك الفرس بنام او نگاشته آمد) تألیف شده و مؤلف آن **ابومنصور عبدالملك بن محمد بن اسمعیل الثعالبی** متوفی بسال ٤٢٩ است. ثعالبی دوبار به «شاه‌نامه» یی اشاره کرده‌است: هنگام تحقیق درباب نام ارجاسپ در مقدمهٔ جنگ گشتاسپ و ارجاسپ چنین نگاشته است: «فقال الطبری انه خوزاسف وقال ابن خرداذبه انه هزارسف وقال صاحب کتاب شاه‌نامه انه ارجاسف وهو الاشهر»[۲] و در مقدمهٔ تاریخ اشکانیان گفته: «فذکر الطبری فی بعض روایاته ان اول من ملك منهم اشك بن اشکان وکان ملکه احدی وعشرین سنة ووافقه فی هذه الروایة صاحب کتاب شاه‌نامه الا انه خالفه فی مدة الملك فقال کانت عشر سنین»[۳].

---

۱ – الآثارالباقیه ص ۳۷ – ۳۸ و ۱۱٦ . ۲ – غرر اخبار ملوك الفرس وسیرهم چاپ پاریس سال ۱۹۰۰ ص ۲٦۳ . ۳ – ایضاً ص ٤۵۷ .

ذکر «شاه‌نامه» علی‌الاطلاق و بی هیچگونه قیداین سؤال رابه‌پیش می‌آورد که: آیا این شاهنامه، شاهنامهٔ فردوسی است یا ابومنصوریا شاهنامهٔ دیگر.

دراشارت نخستین ممکن است شاه‌نامه را شاهنامهٔ فردوسی تصور کرد زیرا اسم ارجاسپ درست بهمان شکل شاهنامهٔ استاد طوس استعمال شده‌است اماقرینه‌یی برای سستی این تصورموجود است و آن اینکه ارجاسپ یك اسم صحیح وقدیم ایرانیست که منشاءِ آن دراوستا دیده میشود ودرروایات ملی نیز چنین بود واستعمال آنرا خاص فردوسی نتوان دانست وبنابراین ممکن است ثعالبی آنرا ازشاهنامهٔ دیگری غیرازشاهنامهٔ فردوسی گرفته باشد.

دراشارهٔ دوم دلیل نسبةً واضحی می‌یابیم براینکه مراد ازاین شاهنامه منظومهٔ فردوسی نیست زیراچنانکه دیده‌ایم ثعالبی میگوید که درشاهنامه نخستین شاه اشکانی اشك بن اشکان بوده وبروایت شاهنامه ده سال سلطنت کرده. درصورتیکه فردوسی اصولا ازسال سلطنت اشکانیان اظهارعدم اطلاع کرده و گفته است:

چو کوتاه شد شاخ وهم بیخشان	نگوید جهاندیده تاریخشان
از ایشان بجز نام نشنیده ام	نه در نامهٔ خسروان دیده ام

وبدین ترتیب مسلم‌است که مراد ازین شاهنامه شاهنامهٔ فردوسی نیست.

علاوه براین‌شاهنامهٔ فردوسی که‌علی‌الظاهر چند سالی پیش‌ازغرراخبارملوك‌الفرس ویا دراوان‌تألیف آن پدیدآمده‌بود هنگام تألیف‌این کتاب چنان شهرتی نداشت که‌ثعالبی از آن بلفظ مطلق‌شاهنامه یاد کند وچون میدانیم که در آن‌ایام هنوزشاهنامهای‌مختلف ابوالمؤید وابوعلی وابومنصوربیش‌ازشاهنامهٔ فردوسی‌شهرت‌داشت استعمال‌شاهنامهٔ‌مطلق بجای شاهنامهٔ استاد طوس چندان معقول بنظرنمی‌آید.

ازطرف‌دیگرچنانکه‌از آثارالباقیه برمی‌آیددرشاهنامهٔ ابومنصورعبدالرزاق‌فهرستی ازسلاطین‌اشکانی‌وجودداشت[1] که‌فهرست‌فردوسی با آن‌مختصر مطابقتی در بعضی‌اسامی‌دارد[2] وبنابراین‌فردوسی هم علی‌الظاهر درباب اشکانیان ازشاهنامهٔ ابومنصوراستفاده‌یی‌نکرد.

---

۱ - الاثارالباقیه ص ۱۱۶. ۲ - رجوع کنید بهمین کتاب. شرح داستان اشکانیان.

استفادهٔ ثعالبی نیز در نقل تاریخ اشکانیان از شاهنامهٔ ابومنصور بر من ثابت نیست زیرا در این جدول نخستین پادشاه اشکانی اشك بن داراست واشك بن اشك نیز در جدول شاهنامهٔ ابومنصور صاحب سلطنت ۲۵ ساله است نه ۱۰ ساله بنابراین یا ثعالبی را در نقل اشتباهی رخ داده و یا نساخ غرر اخبار ملوك الفرس را، و یا اصولا ثعالبی از این کتاب در این باب استفاده یی نکرده است.

اما ذکر شاهنامهٔ مطلق در الآثار الباقیة[1] برای شاهنامهٔ ابومنصوری مؤید این حدس است که شاهنامهٔ مذکور بر اثر شهرت خود از اواخر قرن چهارم ببعد تنها شاهنامهٔ موثق ومتداول بوده ولفظ شاهنامه تنها واغلب بر آن اطلاق میگشته است وبنابراین بعید نیست که شاهنامهٔ مطلق ثعالبی نیز همان شاهنامهٔ مشهور ابومنصور باشد.

دلیل عمدهٔ ما در استفادهٔ مستقیم ابومنصور ثعالبی از شاهنامهٔ ابومنصور بن عبدالرزاق اینست که: ثعالبی در نگارش قسمت داستانی تاریخ ایران مأخذی در دست داشت که با مأخذ کار فردوسی بتمام معنی نزدیك ویکسان بود و بهمین سبب نیز نه تنها روایات قدیم در کتاب او مانند شاهنامهٔ فردوسی ترتیب یافته بلکه داستانهای معینی هم در این هردو کتاب در موارد معین ومتشابه آمده وحتی شرح وتفصیل واقعه نیز در این هردوجا همانند وترکیبات وعبارات هم در اغلب موارد نزدیك وهمسانست مثلا در سخن گفتن فریدون با ایرج پس از رسیدن پیغام سلم وتور بدو این عبارت در غرر اخبار ثعالبی دیده میشود: «تتغدّی بهما قبل ان یتعشّیا بك»[2] ودر شاهنامه عین این عبارت بصورت ذیل درآمده است:

تو گر چاشت را دست یازی بجام	وگرنه خورند ای پسر بر تو شام

در غرر اخبار منوچهر هنگام تعاقب سلم این سخنان را بدو گفته است: «ایها الملك ما هذا الهرب وقد اتیتك بالتاج الذی قتلت ایرج من اجله لاضعه علی رأسك فعرج علیّ ریثما تتسلمه منی»[3] وعین این معنی در شاهنامه ملاحظه میشود:

رسید آنگهی تنگ در شاه روم	خروشید کای مرد بیداد شوم
بکشتی برادر ز بهر کلاه	کله یافتی چند پویی براه
کنون تاجت آوردم ای شاه وتخت	ببار آمد آن خسروانی درخت
ز تاج بزرگی گریزان مشو	فریدونت گاهی بیاراست نو

۱ — ص ۱۱۷. ۲ — ص ۴۵. ۳ — ص ۶۳.

درغرر اخبار چنین می یابیم که سام پس از دریافتن نامهٔ زال در باب ازدواج او بارودابه گفت: « من کانت الطیور اظآره والجبال منشاءه سأل اباه مثل هذه الحاجة ».[۱] در شاهنامه نیز این قول عیناً دیده میشود :

چنین داد پاسخ که آمد پدید — سخن هرچه از گوهر او سزید
چو مرغ ژیان باشد آموزگار — چنین کام دل جوید از روزگار

هنگامیکه زال از منوچهر التماس باز گشت و دیدار پدر خود کرد منوچهر بدو گفت: « انك لست تشتاق اباك وانما تشتاق ابنة مهراب »[۲] در شاهنامه نیز عین این سخن را می‌توان یافت :

بدو گفت شاه ای جوانمرد گرد — یك امروز نیزت بباید شمرد
ترا بویهٔ دخت مهراب خاست — بدل خواهش سام نیرم کجاست

قباد پسر کاوه هنگامیکه بجنگ بازمان (درشاهنامه، بارمان) میخواست رود چون ازقارن رخصت طلبید قارن اورا از جنگ با آن پهلوان جوان بازداشت ولی قباد ازپیری خودنهراسید و گفت : « یااخی کل یموت باجله ولن یمکن المصیرالی الآخرة فی حال الحیاة »[۳] پاسخ قباد در شاهنامه نیز چنین است :

بدان ای برادر که تن مرگ‌راست — سر و یال من سودن ترگ راست
کسی زنده بر آسمان نگذرد — شکار است ومرگش همی بشکرد

افراسیاب پس ازدیدار سیاوش به‌پیران چنین گفت : « یا عجباً لکیکاوس کیف یصبر عن هذه الصورة التی لم ار احسن وابهی منها! »[۴] و گفتار فردوسی هم بااین سخن مطابقست:

وز ان پس بپیران چنین گفت رد — که کاوس پیر است و اندك خرد
که بشکیبد از روی چونین پسر — بدین برز و بالا و چندین هنر
مرا دیده چون دید دیدار اوی — بمانده دلم خیره در کار اوی

سیاوش پس از اشارت پیران بزن کردن فرنگیس چنین گفت : « یا سیدی وعمدتی ان کان فی سابق علم الله ان استمر علی مفارقة ایرانشهر ولاری والدی کیکاوس وصاحب تربیتی رستم وان تنوب لی منابهما فاعمل ماتراه »[۵] این سخن نیز با گفتار سیاوش

---

۱ – ص ۸۳ .   ۲ – ۹۸ .   ۳ – ۱۱۵ .   ۴ – ص ۲۰۲ – ۲۰۳ .
۵ – ص ۲۰۵ .

در شاهنامه همانندست:

تو دانی چنان کن که کام تو هست چو گردون گردنده رام تو هست
مگر من بایران نخواهم رسید نخواهم همی روی کاوس دید
چو دستان که پروردگار منست تهمتن که خرم بهار منست...
چو از روی ایشان بباید برید بتوران همی خانه باید گزید
بدین باش و این کدخدایی بساز مگو این سخن با زمین جز براز

این وجوه شباهت که نه‌تنها در حکایات وداستانها بلکه در ترکیب جمل وعبارات متعدد نیز وجود دارد ثابت میکند که این هردو کتاب دارای مأخذ واحدی بوده‌اند ولی چون ثعالبی درمختصر کردن مطالب منقول کوشیده و گاه نیزازمآخذ دیگرخاصه تاریخ طبری استفاده کرده و روایاتی را از آن نقل نموده وروایت مأخذ اصلی را در این موارد نادیده انگاشته است،وبالعکس فردوسی عین مطالب مأخذ خودرا دراغلب ونزدیك بتمام موارد کاملا نقل کرده و گاه مطالبی از سایر مآخذ بر آن افزوده، اختلافاتی میان این دو کتاب پیدا شده است که روزنبرگ در مقدمهٔ فاضلانهٔ خود برغرر اخبارملوك الفرس (از ص ۲۷ تا ۴۰) یکایك این موارد را شرح داده وچون ذکر آنها سخن را بدرازا می کشاند ازاین مقال در میگذریم.

با تحقیق در موارد متعدد اتحاد میان غرر اخبار وشاهنامهٔ فردوسی بدین نتیجه میرسیم که مأخذاین دو کتاب درآن موارد یکی بوده‌است وچون ازطرفی دیگرمیدانیم که مأخذ اصلی واساسی فردوسی غیراز بعض مآخذ شاهنامهٔ ابومنصورمحمدبن عبدالرزاق بوده‌است ، پس محقق میشود که ثعالبی نیز در موارد اتحاد خودبافردوسی ازاین شاهنامهٔ معروف استفاده کرده استواین دومین کتابیست که درنگارش آن از شاهنامهٔ ابومنصوری مستقیماً و غالباً مطالبی اخذ ونقل شده‌است مگرآنکه آثارالباقیه‌را از حیث نقل یکی دومطلب از شاهنامهٔ بومنصور نخستین کتابی از این صنف بشمریم ، در اینصورت غرر اخبار سومین کتاب خواهد بود.

۴ - داستانهای منثور حماسی

پس از تحقیق در شاهنامها آخرین مبحث اساسی که برای ما درجست‌وجوی مآخذ منظومهای حماسی ایران باقی میماند تحقیق در داستانهای حماسی متعددیست که در حدود قرن چهارم درمشرق ایران نگاشته شد.

چون از شاهنامهٔ استادطوس بگذریم، چندین منظومهٔ بزرگ حماسی میابیم که اگرچه ارزش شعری آنها بسی کمتر از شاهنامهٔ فردوسی است ولی ازحیث ارزش حماسی چندان کمتر از شاهنامه نیستند. این منظومها نیز هر یك مأخذ و اصلی داشته و سازندگان آنها درکار خویش ازروایات مدون و کتب مشهوری استفاده کرده اند وبنابر این برای تحقیق دراصل آن منظومها بجست وجوی اینگونه آثارنیز ناگزیریم.

از این آثارجداگانه‌ومانند کتب مستقلی درتواریخ سخن رفته‌است وعظمت بعضی از آنهاونظم ناکردن فردوسی آنهارادرشاهنامه بما میرساند که‌این داستانها درعین‌ارتباط بروایات حماسی‌وتاریخی قدیم ازشاهنامه مستقل ودرحقیقت‌داستانهای‌حماسی وتاریخی خاص بوده و ازآنجمله است داستانهایی که درباب خاندان کرشاسپ وجودداشته‌یعنی داستان کرشاسپ ونریمان وسام وزال ورستم وفرامرز و سهراب وبرزو وشهریار و بانو گشسپ وبعضی داستانهای متفرق در باب پهلوانان دیگر. از کتابی که‌آزاد سرودرباب رستم‌نگاشته بود قبلا سخن گفته‌ایم اما اخبار فرامرز چنانکه‌ازتاریخ سیستان برمیاید[1] دردوازده مجلد بود که یقیناً فرامرزنامهٔ‌منظوم از رویِ آن‌خلاصه ونظم‌شده‌است. دیگر ازینگونه کتب کتابی بود دراخبار بهمن[2] که شاعری بنام ایرانشاه‌بن‌ابی الخیر آنرا بنظم فارسی درآورد[3] ودیگر کتابی بنام کتاب کرشاسپ یا کرشاسپنامه[4] که ظاهراً جزئی‌از کتاب بوالمؤید بود ودراینصورت نبایدآنرا از شاهنامهاجدا شمرد. این کتاب چنانکه میدانیم بوسیلهٔ اسدی طوسی شاعرمشهور فارسی بنظم در آمد. دیگر کتابی بنام اخبار نریمان[5] که علی‌الظاهر آنهم چنانکه دیده‌ایم جزئی ازشاهنامهٔ بوالموید

---

۱ - تاریخ سیستان ص ۷. ۲ - مجمل‌التواریخ ص ۲ ۳ - ایضاً ص۹۲ و۴۶۳.

۴ - تاریخ سیستان ص ۱ و ۵. ۵ - مجمل‌التواریخ ص ۲ و تاریخ سیستان ص ۷.

بود و گویا جداگانه بنظم درنیامد ودیگر داستانی در اخبارسام [1] که کتاب مفصلی در شرح پهلوانیها وسفرها وعشقبازیهای سام نریمان بود وآنرا بیرون ازشاهنامهٔ فردوسی بنظم کشیده‌اند واخبار کیقباد [2] که علی‌الظاهر داستان مفصلی بود ولی درشاهنامهٔ فردوسی چنانکه میبینیم مختصر است و داستانهای دیگری مانند بانوگشسپ وبرزو و گوش‌پیل دندان وشهریارپسر برزو که‌همه بنظم درآمده است و یقیناً در نظم آنها وبعضی دیگر از منظومهای حماسی که بجای خود می‌بینیم ازمآخذ مکتوب استفاده‌شده‌بود.

---

۱ ـ مجمل‌التواریخ ص ۲ ـ تاریخ سیستان ص ۷ ۲ – مجمل‌التواریخ ص ۲ .

گفتار دوم

آثار حماسی پیش از اسلام

فصل اول - حماسه در ادبیات اوستایی

۱- کلیات ۲- یشتها

فصل دوم - حماسه در ادبیات پهلوی

۱- یادگار زریر ۲- کارنامهٔ اردشیر بابکان

فصل اول

حماسه در ادبیات اوستایی

۱ - کلیات

چنانکه پیش ازین بتفصیل دیده‌ایم هنگام ظهور قطعات مختلف اوستاروایات مرتبی وجود داشت که مؤلفان اوستا از آنها آگهی داشتند وبراثر شیوع و انتشار آنها در اغلب مواردتنها باشارات مختصر قناعت کرده‌و گذشته اند ؛ و گویا ایرانیان آن روزگار روایات و اساطیر کهن را سینه بسینه و دهان بدهان میگردانده و بنقل آنها سر گرم میشده‌اند وازهمین روایات واساطیرهم درنگارش بعضی ازقطعات اوستا استفاده‌شده‌است چنانکه‌نظیراین امررا در کتب ودا وآثار انبیاءِ بنی اسرائیل می بینیم و این استفاده از روایات واساطیر کهن در کتابهای مذهبی قدیم ازباب پند واندرزوتمثیل بوده است.

برای نظم این روایات‌واساطیرودرآمدن آنها درشمارمنظومهای حماسی بنا برقواعدی که قبلا گفته‌ایم شرایطی لازم بود وازآنجمله است ظهورشعر ورسیدن آن بحد نضج و کمال تابدرجه‌یی که شایستهٔ قبول مضامین حماسی گردد .

با ظهورزردشت این مهم صورت عمل پذیرفت (اگرچه نمیتوانیم ونباید وجود شعررا پیش ازظهورزردشت پیغامبریکباره انکار کنیم) وچون چنانکه درمقدمه دیده‌ایم هیچگاه‌نخستین آثارمنظوم‌قومی حماسه نیست‌نخستین اثرمنظوم‌ایران نیزمنظومهٔ‌حماسی نبود واتفاق را پیش ازآنکه قطعات حماسی اوستا بوجودآید گاثاها که تقدّم‌زمانی آن برسایرابواب کتاب زرتشتیان مسلم است‌بهمت زرتشت وجود یافته‌بودوآنرا تنهامیتوان یکی ازآثارغنائی دانست که‌مبتنی برعواطف مذهبی‌است .

ازقسمت‌های دیگر اوستا که انتساب آنها بزرتشت مقبول هیچیك از محققان و متتبعان نیست چنانکه قبلاً دیده‌ایم امارات و آثار روایات واساطیر کهن آریایی وهمچنین روایات واساطیر ایرانی بنیکی آشکارست اما اغلب این قسمتها را واقعاً نمیتوان متضمن افکار حماسی دانست جز یشتها که دارای قطعات حماسی زیباییست وما اکنون ببحث و تحقیق در باب آن می‌پردازیم .

۲ - یشتها

یشتها ازمهمترین قسمتهای اوستای کنونی وچهاردهمین نسك ازبیست ویك نسك اوستای ساسانی است . ازاین کتاب قسمتی مفقود شده وازآن جمله است «وهومن یشت» (بهمن یشت) که نسخهٔ موجود زند وهومن یشت در تفسیر آن نگاشته شده وچند یشت دیگر که ازمیان همهٔ آنها امروزتنها بیست ویك یشت باقی مانده است .

یشتها منظوم بشعر ۸و۱۰و۱۱ هجایی (سیلابی) است اما براثر دخول بعض کلمات که اصلا برای تفسیروتوضیح بودصورت شعری بسیاری ازقطعات آن برهم خورده است ولی محققان جدید توانسته‌اند این کلمات زائد را تشخیص دهند وازآنها بیرون ریزندو صورت منظوم اولی بسیاری ازیشتهارا پیدا کنند[1] . بایددانست که یشتهادرازمنهٔ مختلف سروده شده چنانکه تاریخ نظم آنها ازپیش ازعهد هخامنشی آغازوباواسط عهد اشکانی کشیده میشود[2] .

ازمیان یشتها برخی کوچك وشامل ادعیه واوراد است وبنا براین بدانها دراینجا توجهی نداریم . برخی دیگر ازجهت اشتمال براساطیر وداستانها وروایات ملی وذکر اسامی پهلوانان وشاهان وبیان مجاهدات آنان درحفظ ایران وبرافراشتن نام ایرانیان

---

۱ - برای اطلاع از وجودشعردراوستا رجوع کنید به :
C. de Harlez: Avesta p. LXXI – LXXVIII (Métrique de l' Avesta).

۲ - در این باب رجوع کنید به :
A. Christensen : Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique p. 5 – 45 :

صاحب اهمیت حماسی وملی فراوانست واز آنجمله باید یشتهای ذیل را خصوصاً ذکر کرد: یشت ۵ (آبان یشت) - یشت ۹ (درواسپ یشت یا گوش یشت) - یشت ۱۳ (فروردین یشت) - یشت ۱۵ (رام یشت) - یشت ۱۹ (زامیاد یشت) - یشت ۲۴ (ویشتاسپ یشت).

ازمیان یشتهای دیگر یشت ۱۰ (مهریشت) باآنکه ازاین روایات ملی چیزی ندارد، ازبهترین ودلکش ترین قطعات حماسی اوستا ومنظومه‌یی بتمام معنی حماسی است وهمچنین است یشت هشتم (تیریشت) ویشت یازدهم (سروش یشت) ویشت چهاردهم (بهرام یشت).

تجزیه وتحلیل همهٔ این یشتهاوتحقیق درخصائص حماسی آنها دراین کتاب میسر نیست وماتنها برای آنکه چگونگی افکارحماسی دریشتها شناخته شود بتحقیق مختصری درباب دویشت معروف یعنی مهر یشت وزامیاد یشت دراین کتاب میپردازیم.

مهریشت

مهریشت (یشت دهم) یکی ازمهمترین وبزرگترین یشتها وقدمت آن بدرجه‌ییست که استاد کریستن سن تاریخ نظم آنرا اندکی پیش ازعهدهخامنشی ویااوایل عهدهخامنشی میداند[1].

مهریشت بنام ایزدمهر (میثْر دراوستا) فرشتهٔ روشنی وجنگ ازایزدان بزرگ اوستاست که درآیین ودایی نیزدارای منزلت ومقام عظیمی بوده ودراوستا باصفات فراوانی که اغلب آنها قهرمانی ونمایندهٔ نیرو وقدرت اوست ذکرمیشود. مهرحامی کشورهای آریایی وسامان دهندهٔ آنها ونخستین ایزدیست که پیش ازخورشید جاودان تیزاسپ از فراز کوههای خاورسر برمیآورد وبرتمام منزلگاههای آریایی مینگرد. این ایزدشجاع گردونه‌یی دارد که چهاراسب سفید یکرنگ آنرا درآسمانها بحرکت می‌آورند و همهٔ آلات رزم درآن موجود است. قسمتی ازمهریشت که بوصف این گردونه اختصاص دارد (کردهٔ ۳۱) ازقطعات حماسی زیبا ودلانگیز اوستاست. مهربرانگیزانندهٔ جنگ و دوام دهندهٔ آنست وباپایداری درجنگها صفوف دشمنان ایران وحامیان شرّ ونیروهای

---

۱ - همان کتاب ص ٤٤.

اهریمنی راازهم میشکافد ودرآنان وحشت واضطرابی عظیم تولید میکند[۱]

مهریشت همچنانکه گفتیم ازقطعات زیبای حماسی اوستا و یکی ازمنظومهای عالی‌حماسی ایرانست که جنبهٔ اساطیری و مذهبی درآن نفوذ فراوان دارد وبسیاری از قطعات آن نبرد عناصرخیررا با یاوران شرّ ودروغ بیاد میآورد .

بدبختانه‌فرار ازاطاله واطناب ما را برآن میدارد که ازنقل این یشت یاقطعات متعددی‌ازآن دراینجا خودداری کنیم وتنها ازمیان کرده‌های[۲] متعددآن‌نامی از کردهٔ ۹ و۱۱و۲۴ ببریم که مضامین حماسی زیبایی درآنها دیده میشود[۳] .

از کردهٔ ۹ : نبرد با دروغپرستان

«۳۵ – مهردارندهٔ دشتهای فراخ را می‌ستاییم.. کسی که سخنهارا براستی آورد وسپاه بیاراید ودارای هزارچستی وصاحب شهریاری وداناوتواناست».

«۳٦ – کسی که جنگ برانگیزاند وبجنگ نیروبخشد ودرجنگ پای افشردو صفوف دشمنان ازهم بدرد . جناحین سپاه مبارزرا بپراگندوپریشان کندوبرقلب لشکر خونخوارلرزه برافگند»

«۳۷– اوست که پریشانی وهراس بردشمنان مستولی‌میکند ، سرهای‌دروغگویان راازبدن دورمیسازد . سرهای کسانی که بمهردروغ میگویند جدا میشود .»

« ۳۸– منازل وحشت‌انگیزویران گردد ، منازلی که پیمان شکنان ودروغگویان وقاتلان مردم پاکدین درآنها بسرمیبرند ازآدمی‌تهی‌ماند ...»

«۳۹–۴۰ : وقتی‌مهردارندهٔ دشتهای فراخ خشمناك باشدورضای خاطروی‌بدست نیاید تیرهای دروغگویان اگرچه پرّعقاب برآنها نهاده وبنیکی گشادداده باشندبنشان نخواهد رسید .»

---

۱ – درباب مهر بیش ازآنچه درمتن دیده‌ایم سخن نمیتوانیم گفت . برای کسب اطلاع زیادتری دراین‌باب رجوع کنید به یشتها تألیف آقای پورداود . ج ۱ ص ۳۰۷ – ۴۲۰ . تتبعات ایرانی (Etudes iraniennes) تألیف دار مستتر ج ۲ ص ۳۰۲ ببعد . زند اوستا ترجمهٔ دار مستتر ج ۲ ص ۴۴۱ – ۴۴۴ مقدمهٔ مهر یشت . مقدمهٔ مقالهٔ جشن مهرگان بقلم نگارنده ، مجلهٔ مهر سال اول شمارهٔ ۷ .

۲ – کرده نام فصول و قطعات یشتهای بزرگست . اصل اوستایی‌آن کرت Kareta و بمعنی یك فصل یا یك قطعه است ، یشتها ج ۱ ص ۱۵ .

۳ – ترجمهٔ‌آنچه از قطعات مهر یشت در اینجا‌آورده‌ایم مبتنی‌است برترجمهٔ دار مستتر (زنداوستا ج ۲)وترجمهٔ یشتها بقلم‌آقای پورداود ج ۱ .

«و چون مهر دارندهٔ دشتهای فراخ خشمناك باشد و رضای خاطر او بدست نیاید نیزه های تیز آنان که بنیروی بازوان توانا پران شود بنشان نرسد ...»

«۴۱- مهر آنان را از پیش بهراس افگند ورَشْنْ از پس. سروش مقدس بیاری ایزدان آنان را از هر سوی بهم درافگند و این صفوف جنگ را بخطر اندازد...»

«۴۲- چنانکه آنان بمهر دارندهٔ دشتهای فراخ گویند که: اینان اسبان تیزرو را از ما ربودند و بازوان قوی ما را بتیغ تیز بریدند.»

«۴۳- آنگاه مهر دارندهٔ دشتهای فراخ از آنان پنجاهها، صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها بخاك افگند از آنجهت که مهر دارندهٔ دشتهای فراخ خشمناك و آزرده خاطر است.»

از کردهٔ ۱۱: نبرد با پیمان شکنان

«۴۸- چون مهر با لشکر دشمن خونخوار و درمیان صفوف جنگ و بین دو دستهٔ جنگاور مرکب جنگ برانگیزد دستهای پیمان شکنان را از پشت ببندد، چشمانشان را بر آورد، گوشهایشان را کر کند، پاهایشان را ناتوان سازد چنانکه کسی را نیروی مقاومت نخواهد ماند. حال کشورها و هماوردانی که از مهر غافل بمانند چنین خواهد بود.»

از کردهٔ ۲۴: شکست اهریمن

«۹۵- مهر دارندهٔ دشتهای فراخ را می ستاییم ... کسی که شامگاهان بر فراخنای زمین بگردد... و بر آنچه میان زمین و آسمانست بنگرد.

«۹۶- گرزی صد گره و صد تیغه بدست گیرد و بدان مردان را برافگند. گرزی که از زر و برنگ زر ساخته شده، محکمترین سلاح و پیروزترین آنهاست.

«۹۷- اهریمن تبه کار مرگ آور از بیم او بلرزد، خشم[1] بدکار و ملعون از هیبت او بهراسد، «بوشیاست»[2] دراز دست از و بلرزه افتد و همهٔ دیوان ناپیدا و دروغ پرستان ورن[3] از او بیمناك شوند.»

---

۱ - ائشم Aêshma (خشم) یکی از دیوانست ۲ - بوشیاست Bushyâsta دیو خواب سنگین و در اوستا ملقب است به «دَرِغو گَو» Dareghô – gava یعنی دراز دست. کلمهٔ بوشیاست در فارسی به پوشاسب مبدل گردیده است (رجوع کنید بفرهنك برهان جامع). ۳-ورن Varena مراد گیلانست. در باب کلمهٔ ورن و دروغپرستان ورن رجوع کنید بشرح داستان فریدون و فصل دیوان درهمین کتاب

زامیاد یشت

یشت دیگری را که میتوان بعنوان نمونهٔ حماسیات اوستا بر گزید، زامیاد یشت است. زامیاد یشت نوزدهمین یشت اوستا و موسوم است باسم «زامیاد» ایزد زمین. در نخستین قسمت این یشت از چند کوه سخن رفته است اما درباقی آن داستان «کوئِم خْورِنو» یعنی فرّ کیان را می‌بینیم. میان نام زامیاد فرشتهٔ زمین وفهرست اسامی کوهها با فر کیان درظاهر ارتباطی وجود ندارد اما چون در بعضی ازموارد دیگر اوستا نیز بترتیب سخن اززمین و کوه و فر کیانی میرود ثابت میشود که در نظر نویسندگان اوستا میان این سه ارتباطی وجود داشته است: تعلق کوه بزمین تعلقی طبیعی وبستگی فرّ با کوه رابطه یی اساطیری و داستا نیست و اساساً کوهستانها ازجهت نزدیکی بیشترخود بآسمان و مبادی نور در اساطیرهمهٔ ملل اهمیت وارزشی خاص وفوق طبیعت دارد. درزامیاد یشت برای بدست آوردن این فرّ کیانی (یعنی آن نیروی آسمانی که پادشاهان بیاری آن سلطنت توانند کرد) میان نژاد ایرانی وغیرایرانی وپهلوانان وشاهان ایران وانیران نبردهای بزرگ جریان دارد. پادشاهان و پهلوانان غیر ایرانی مانند ضحاك و افراسیاب حتی اهریمن گنهکار در جست وجوی فرّ کوششهای فراوان کردند. اهریمن ویاران او در این راه با سِپَنت مئینیو (خرد مقدس اهورمزدا) ویاوران اوبجنگی عظیم دست زدند اماسرانجام شکست یافتند. دراین یشت همان فکر که در عهد پهلوانی شاهنامه ملاحظه میکنیم (غلبهٔ ایرانیان بردشمنان خود و گرفتن انتقام ازآنان) عیناً مشهودست یعنی درست همان مبارزهٔ پهلوانان شاهنامه را برای برانداختن مهاجمان بایران ودروغ پرستان و گناهکاران وجادوان درزامیاد یشت هم می‌بینیم.

مسألهٔ مهم دیگری که در زامیاد یشت دیده میشود مبارزهٔ بزرگیست میان خیرو شرّ که سرانجام بغلبهٔ خیر و یاران آن میکشد چنانکه گیتی نوشود وجهانی پیرنشدنی وتباه نگردیدنی وجاویدان پدیدآید؛ مرگ وفسادوتباهی وذبول وآنچه آفریدهٔ اهریمن تباهکارست از جهان رخت بربندد و راستی ونیکی برجهان حکمروا شود.

زامیاد یشت از نظر داستانی واساطیری صاحب ارزش بیشتری از مهریشت است اما ازحیث فکروسبك عالی‌حماسی بدان نمیرسد . از این یشت تنها بنقل‌چند قسمت معدود قناعت میشود :

از کردهٔ ۱: غلبهٔ خیر

۹- فرّ نیرومند کیانی ،آن فرّ پیروز ، زبردست ، پرهیزکار، خردمند ، سعیدوچالاك راکه ازهمهٔ آفریدگان چیره‌دست‌تراست‌می‌ستاییم .

۱۰- فرّی که از آن‌اهورمزداست‌واورمزد بیاری‌آن‌آفریدگان خودرا پدیدآورد؛ آفریدگانی بسیاروخوب ، بسیاروزیبا ، بسیارودل انگیز ، بسیاروکارآمد ، بسیار و درخشان[1] .

۱۱- که جهانی نو پدید خواهندآورد ، جهانی‌فارغ ازپیری‌ومرگ وفسادوتباهی، جهانی که همواره بزیدوجاودانه ببالد ؛ بهنگامی که مردگان سرازخواب نیستی برآورند وزندگان بیمرگ وفنا ناپذیرشوند ،آنگاه سوشیانت بدرآیدوجهان‌را بآرزوی خویش تازه کند .

۱۲ -آنگاه که مخلوقات پاك ونیکوازمرگ وارهند ، « دروج » (دیودروغ) شکست یابد ودیگر نمیتواند درتباه‌کردن راستی پرستان ونژاد وهستی آنان بکوشد . تبهکاران نابود وفریبندگان رانده خواهند شد ...

از کردهٔ ۷ : جنگ اهریمن وسپنت مَئینیو

۴۵- فرّ نیرومند کیانی ،آن فرّ پیروز ، زبردست ، پرهیزکار ، خردمند ، سعید و چالاك راکه ازهمهٔ آفریدگان چیره دست تراست می‌ستاییم .

۴۶ -که بخاطر این فرّ نایاب «سْپَنْت مَئینیو» واهریمن بجدال برخاستند وهریك چالاکترین یاوران خود را همراه خویش بجنگ برانگیختند . سپنت مئینیو یاوران خود بهمن واردیبهشت، واهریمن یاوران خود «اَکَ‌مَنو» و«خشم » خونین سلاح و « اژی دهاك» (ضحاك) و «سپیتیوَر»[2] اره کنندهٔ جم را.

۴۷ -آنگاه‌آذرپسر اهورمزدا با قدمهای استواروپیش‌آمد و با خود اندیشید که:

---

۱ - مراد ازین‌آفریدگان خوب و زیبا و دل انگیز وکارآمد ودرخشان « سوشیانت » موعود مذهب زردشت و یاران ویند که با ظهورآنان رستاخیز برپای خواهد شد وجهان مینوی جاودانی پدید خواهدآمد .

۲ - Spityura یعنی سپید سینه برادر جم وباری کنندهٔ ضحاك درقتل او .

«این فرّ نایاب را من بدست خواهم آورد» اما اژی دهاك سه پوزهٔ بدکیش از پی او درآمد و ناسزاگویان چنین گفت :

۴۸ – ای آذر پسر اهورمزدا ، این فر را بمن بازگذار، اگر تو فر نایاب را فرا چنگ آوری ترا از میان خواهم برد چنانکه بر روی زمین روشنی نتوانی داد و جهان خیر را نگاه نتوانی داشت . آنگاه آذر از بیم جان دست از فر بداشت چه اژی دهاك سهمگین وخطرناك بود .

۴۹ – آنگاه اژدی دهاك سه پوزهٔ بدکیش پیش آمد وبا خود اندیشید : «این فر نایاب را من بدست خواهم آورد» اما آذر پسر اهورمزدا از پی او درآمد وچنین گفت :

۵۰ – ای اژی دهاك سه پوزه ، این فررا بمن بازگذار، اگر تو این فر نایاب را فراچنگ آری ، ازقفای تو برآیم و پوزهٔ ترا بسوزانم چنانکه دیگر نتوانی برزمین که آفریدهٔ اهورمزداست ، برای تباه کردن جهان خیر بیرون آیی .

از کردهٔ ۸ : افراسیاب وفرّ کیان

۵۵ – فر نیرومند کیانی ،آن فر پیروز، زبردست، پرهیزکار، خردمند، سعید وچالاك راکه ازهمهٔ آفریدگان چیره‌دست‌تر است می‌ستاییم .

۵۶ – که افراسیاب تورانی گنهکاردردریای وُورو کَش[1] بجست وجوی آن برآمد . افراسیاب جامه از تن بیرون کرد و درجست وجوی این فرّ، فری که بایرانیان و زرتشت متعلق است ، بدریای وورو کش فروجست وشناکنان بسوی اوشتافت اما فربتك خاست وازدریای وورو کش بدریاچهٔ خسرو[2] فروجست .

۵۷ – آنگاه افراسیاب تورانی زورمند ازدریای وورو کش بیرون جست و ناسزا گویان چنین اندیشید : «من نتوانستم این فرّ را که بقوم ایرانی ،آنانکه زاده‌اند وآنانکه خواهند زاد ، وبزردشت پاك متعلق است : بربایم .

۵۸ – پس اینك تروخشك وآنچه راکه بزرگ ونیك وزیباست ، تباه میکنم» و بازافراسیاب زورمند تورانی، بدریای وورو کش فروجست .

۵۹ – وباردیگر جامه ازتن برآورد ودرجست وجوی این فر، فری که بایرانیان و زرتشت متعلق است،بدریای وورو کش فروجست ، اما فربتك خاست وازدریای وورو کش

۱– وورو کش Vouru - Kasha را معمولا بدریای فراخکرت ترجمه می کنند . محل این دریا معلوم نیست و برخی آن را بحر خزر پنداشته‌اند .

۲– دریاچهٔ خسرو بنابرنقل بندهشن (فصل ۲۲ فقرهٔ ۸) درپنجاه فرسنگی دریاچهٔ چیچست (اورمیه) واقعست راجع باین دریاچه ووجه تسمیه ومحل آن رجوع کنید به زند اوستای دارمستترج۲ص ۶۳۱–۶۳۲ .

بدریاچهٔ «وَنگهزدائو» [1] رفت.

۶۰ـ آنگاه افراسیاب تورانی نیرومند ازدریای وورو کش بیرون جست و ناسزا گویان چنین اندیشید: «من نتوانستم این فر را که بقوم ایرانی، آنانکه زاده‌اند و آنانکه خواهند زاد، و بزردشت پاك متعلق است بربایم».

۶۱ ـ پس اینك تروخشك و آنچه را که بزرگ و نیك و زیباست، تباه میکنم» و باز افراسیاب نیرومند تورانی بدریای وورو کش فروجست.

۶۲ـ وسومین بار جامه ازتن برآورد ودرجست وجوی این فر، فری که با ایرانیان و زرتشت متعلق است، بدریای وورو کش فروجست، اما فرّ بتك خاست واز دریای وورو کش برود «اَوژدانو» [2] برآمد.

۶۳ـ آنگاه، ای زردشت سپیتمان، افراسیاب تورانی زورمند ازدریای وورو کش بیرون جست و ناسزا گویان چنین اندیشید «من نتوانستم این فر را که بقوم ایرانی، آنانکه زاده‌اند و آنانکه خواهند زاد و بزردشت پاك متعلق است: بربایم».

۶۴ـ واو نتوانست این فر را که بقوم ایرانی، آنانکه زاده‌اند و آنانکه خواهند زاد، و بزردشت پاك متعلق است: برباید.

. . . .

***

اینها نمونه‌هایی از اشعار حماسی اوستاست و چون از یشتهای دیگری که نام بردیم هنگام بحث در باب بنیاد داستانهای ملی ایران بتفاریق استفاده خواهد شد در اینجا برای رعایت اختصار از نقل آنها چشم‌پوشی میشود.

بر روی‌هم در اوستا از جنگهای بزرگی میان عناصر خیر وشر، ایرانیان و دیوان مازندران و دروغپرستان ورن (گیلان)، پهلوانان ایران و توران سخن رفته است چنانکه

---

۱ – Vanghazdâo معلوم نیست کدام دریاچه است. رجوع کنید به زند اوستا ج ۲ ص ۶۳۲ و یشتها ج ۲ ص ۳۴۲.
۲ – Awjdânva رود یا دریاچهٔ نامعلومی است رجوع کنید به زند اوستا ج ۲ ص ۶۳۳ و یشتها ج ۲ ص ۳۴۳.

با التقاط این‌موارد از اوستا میتوان کتابی جداگانه‌پدیدآورد وهمهٔ این موارد اکنون حکم سرچشمه ومنشاءِ اصلی حماسهٔ ملی ایران رادارد . این جنگها اغلب در میادین معین واماکن مشخصی صورت گرفته است ونام‌آنها در این کتاب بزرگ شگرف آمده و ما متاسفیم که‌مجال اطالهٔ کلام در این مورد نداریم و ازینروی مطالعهٔ تفسیرها وترجمه‌های‌این کتاب رابخوانندگان خود توصیه میکنیم .

فصل دوم

حماسه در ادبیات پهلوی

۱ - یادگار زریر

تاچند سال پیش متتبعان درپیدا کردن واسطه‌یی میان یشتها ومنظومهای حماسی ایران در عهد اسلامی ، حیران بودند زیرا بنا بر موازینی که در مقدمهٔ کتاب راجع بحماسه سرایی بدست داده‌ایم میبایست حلقه‌یی میان این‌دو سلسلهٔ منظوم‌موجود باشد تا آنهارا بهم بپیونددو واسطه ورابطهٔ آنها باشد . توضیح آنکه اگر در لهجات متوسط ایران اثری از منظومهای حماسی نبود میبایست فکر حماسی درایران بی هیچگونه مقدمه وسیرعادی ترقی وتکامل یابد ویکباره درقرن چهارم و پنجم هجری ظهور کند واین امر تادرجه‌یی غیر ممکن بنظر میآید .

تاسال ۱۹۳۲ دراین باب اطلاعی در دست نبود . اما در همین سال « بنونیست»[۱] نخستین بار ثابت کرد که کتاب حماسی « ایاتکار زریران » (یادگار زریر) منظوم است نه منثور[۲] .

کتاب یادگار زریرموسومست بنام« زریر» برادر گشتاسپ که ازو درشرح داستان ویشتاسپ بتفصیل سخن خواهیم گفت . این کتاب درحدود قرن ششم میلادی ازروی یك متن قدیم نگاشته ومدون گردید و اصل این کتاب هم لاشك یکی ازیشتهای مفقود یا روایات ایران شرقی بوده است .

---

۱ - Beneveniste .

۲ - رجوع کنید بمقالهٔ بنونیست تحت عنوان « یادگار زریر » درمجلهٔ آسیائی ج CCXX ص ۲۹۳ - ۲۴۵ .

ایرانشناسانی که پیش از بنونیست در این کتاب کار کـرده و رنج برده‌اند مانند «پاگلیارو»[۱] و «گایگر»[۲] متوجه منظوم بودن آن نگشتند اما بنونیست پس از تحقیقات دقیق بدین نتیجه رسید که ایاتکارزریران با صورت کنونی خود یك منظومهٔ دورهٔ اشکانیست که در عهد ساسانی تغییراتی در آن راه یافته و بوضع فعلی خود درآمده و اصل آن ظاهراً از روایتی که متعلق براویان شمال شرق ایران بود گرفته شده است.

از ظواهر امر چنین برمیآید که منظومهٔ یادگار زریر مانند یشتها بر اثر وارد کردن کلماتی برای توضیح و تفسیر در متن کتاب تغییرات مختصری یافته واز سیاق نظم دور شده است. بنابراین اگر باتوجه باین امر کسی میتوانست کلمات وعبارات زائد دورهٔ ساسانی رادراین کتاب بیابد وازمیان سایر کلمات وعبارات بیرون کشد منظومه‌یی کامل بدست می‌آورد. بنونیست بچنین کاری دست زد و درکار خود توفیق یافت و پس از چندی مطالعه و تحقیق توانست زوائد دورهٔ ساسانی را از متن کتاب بیرون کشد و اشعارشش‌هجایی اصل را بیابد. اشعار شش‌هجایی اصل کتاب چنانکه قبلا نیز گفته‌ایم متعلق بعهد اشکانی پیش از قرن سوم میلادیست.

این منظومهٔ دورهٔ اشکانی ظاهراً از منظومهٔ دیگری که در عهد هخامنشی سروده شده وخارس‌می‌تیلنی[۳] از آن نام‌برده تقلید شده بود. آتنه[۴] نویسنده ومورخ یونانی قرن سوم میلادی مؤلف کتاب معروف «ضیافت سوفسطاییان»[۵] از قول خارس می‌تیلنی که درقرن‌چهارم پیش از میلادمیزیسته و رئیس تشریفات سلطنتی دربار اسکندر در ایران بوده‌است ازداستان عاشقانه‌یی درایران یاد کرده که قهرمانان آن زریادرس[۶] واوداتیس[۷] نام داشتند. این دوتن یکدیگر را بخواب دیدند و دلباختهٔ یکدیگر شدندچنانکه هر یك ازآندو بجست وجوی دیگری پرداخت وسرانجام اوداتیس دختر پادشاه قوم‌ساس[۸] آنرا که بخواب دیده بود دریکی از جشنها مشاهده کرد. خارس گفته است که‌داستان

۱- A. Pagliaro   ۲- W. Geiger.   ۳- Charès de Mitylène

۴- Athénée.   ۵- Banquet des Sophistes   ۶- Zariadrès.

۷- Odatis = هودات.   ۸- Saces یکی ازملل آسیای مرکزی که درعهد داریوش مطیع حکومت هخامنشی شد.

این عشق درآسیا مشهور است ومردم بدان میلی فراوان دارند چنانکه درمعابدو قصور وحتی درخانهای خود تصاویری ازآن بردیوار ها نقش میکنند [۱].

نام زریادرس دراین داستان بی‌شباهت بهزریر در داستان یادگارزریر نیست، چنان که کلمهٔ اوداتیس صورت یونانی شدهٔ «هوداتَ» باید باشد، ولی این داستان حکایت مهرورزی گشتاسپ را با کتایون دختر قیصرروم (که درداستانهای متأخر جانشین وبدل ازهوتوس زن کی گشتاسپ‌شده است) بیاد ما میآورد و بهرحال بنو نیست چنین‌می‌پندارد که‌منظومهٔ یادگار زریر بتقلید ازاین منظومهٔ عاشقانه ساخته شده است.

یادگار زریران چنانکه خواهیم دید منظومه‌یی مذهبی و در عین حال قهرمانی و پهلوانیست. دراین‌منظومه گاه مضامینی‌می‌یابیم که‌دروصف میدان جنگ بی شباهت بشاهنامه و سایر منظومهای حماسی قرن پنجم نیست. منتهی قدرت و مهارتی که در منظومهای اخیر ازلحاظ وصف وازحیث بیان احساسات پهلوانان وامثال اینهامی‌بینیم درمنظومهٔ یادگار زریران وجود ندارد زیرا هنگام‌ظهور این‌منظومه افکارواسالیب‌ادبی وشعر وانواع شعر بدان درجه‌از کمال که در قرن چهارم وپنجم‌هجری می‌بینیم‌نرسیده بود. اما میتوان این منظومه یامنظومهای حماسی دیگری‌را (که برفرض‌وجوداز آن ها اطلاعی نداریم) در ادبیات پهلوی مقدمهٔ ظهور حماسهٔ ملی عظیم ما در قرن پنجم و ششم دانست.

موضوع‌منظومهٔ«ایاتکارزریران»جنگ میان ایرانیان‌وتورانیان‌برسرآیین زرتشت وخلاصهٔ‌آن چنین است:

پس ازظهورزردشت گشتاسپ وپیروان‌اوبدین‌بهی‌درآمدند.ارجاسپ‌پادشاه‌خیونان (ترکان)ازاین‌امرآگهی‌یافت‌وسخت‌برآشفت‌ودوتن ازخاصگیان‌یعنی ویدرفش‌جادوونام خواست پسرهزار(نامخواستِ‌هزاران)رانزد گشتاسپ فرستادوازوترك زرتشت‌وآیین‌ویرا خواست. گشتاسپ بدین‌کار تن درنداد و باشارت زریر برادر مهتر خود قرار برجنگ باارجاسپ‌نهاد ولشکر گردآورد وبجنگ تورانیان شد. دراین‌جنگ زریر برادر گشتاسپ

۱- Athénée XIII, 575.

وسپاهسالاروی بعدازمردانگیها بدست ویدرفش جادو کشته شد اما بستور[۱] پسر زریر کین پدرازویدرفش بخواست واورا بقتل آورد وسرانجام بهمت بستور وسپنددات[۲] پسر گشتاسپ (اسفندیار) و گرامیك کرت[۳] پسر جاماسپ وزیر شکست درسپاه توران افتادوارجاسپ بتوران گریخت.

ازاین کتاب درادبیات فارسی اثری بزرگ برجای مانده وآن عبارتست ازداستان نخستین جنگ گشتاسپ با ارجاسپ درشاهنامه. دراینکه این نفوذ مستقیماً ازیاد گار زریران درشاهنامه مانده ویابالواسطه صورت گرفته بحث است. بعقیدهٔ من قبول این اصل که دقیقی نسخهٔ پهلوی یاد گار زریران را مستقیماً اساس کارخود درسرودن هزار بیت خویش قرارداده باشد، دورازمطالعه وتحقیق است زیرا باآنکه شباهت وقرابت فراوانی میان این دومنظومه وجود دارد مغایرتهایی نیز دربعضی ازموارد آن بامنظومهٔ یاد گار زریر مشاهده میشود وازآنجمله است کشته شدن گرامیك کرت درشاهنامه درصورتیکه درایاتکارزریران گرامیك کرت وبستوروسپنددات هرسه تاآخر باتورانیان جنگیدند و آنانرا شکستند. دیگرمغایرتی است که درگرفتن کین زریر مشاهده میشود. دریاد گار زریر گیرندهٔ کین زریر پسراوبستوراست واوست که بیدرفش را بقتل آورد امادرشاهنامه اگرچه بستورنخست بدین قصد بجنگ رفت ولی کشتن بیدرفش جادوبدست اسفندیار صورت گرفت.

مغایرتهای کوچك دیگری نیز میان ایاتکارزریران و شاهنامه دیده می‌شود ولی بطورکلی اختلافات این دواثرجزئی وبی‌اهمیت است چنانکه دراساس وحتی ترتیب‌روایت اختلافی میانهٔ هزاربیت دقیقی ومنظومهٔ پهلوی یاد گارزریر نمیتوان یافت.

اما همین‌اختلافات‌جزئی خودمؤیدعقیدهٔ‌ماست که دقیقی‌مستقیماً از کتاب یاد گار زریراستفاده نکردبلکه متن دیگری که بنابرامارات دیگرهمان‌شاهنامهٔ نثرابومنصوری بوددردست داشته وازآن درنقل روایت‌ونظم‌داستان استفاده کرده‌است‌چه‌ملاحظه میکنیم

۱- Bastawar. ۲- Spandedât = اسفندیار درشاهنامه.

۳- Grâmîk-Kart = گرامی درشاهنامه.

که فردوسی توانست بلافاصله پس از ختم سخنان دقیقی داستان اورا باهمان روش تعقیب کند وبتوضیحات تازه نیازمند نشود.

با این وصف عجب دراینجاست که بسیاری از کلمات و ترکیبات وافکار درمنظومهٔ دقیقی و ایاتکار زریران عیناً بیکدیگر شبیه است و بدین ترتیب باید گفت که مأخذ کار دقیقی در شرح نخستین جنگ مذهبی گشتاسپ و ارجاسپ از یادگار زریر متأثر و بعبارت دیگر یکی ازمنابع ومآخذ مؤلفین این شاهنامه کتاب یادگار زریر بوده‌است. نگارندهٔ این کتاب منظومهٔ یادگارزریر را درشماره‌های ششم وهفتم وهشتم ونهم ودهم سال اول مجلهٔ سخن بامقدمه ومقایسهٔ دقیق آن با گشتاسپنامهٔ دقیقی بچاپ رسانیده‌است وبنا براین دراینجا حاجتی بنقل تمام آن منظومه احساس نمی کند وتنها نموداری را بنقل وذکر قطعاتی معدود از آن که ازهمان مقاله برداشته است مبادرت میورزد:

بسیج و حرکت:

(ویشتاسپ بزریر فرمان داد): بکوه بغان - آتش بفرمای کردن - به‌شهر (کشور) و پهلوانان - بگوی که جزمغ مردان - که آتش بهرام - ستایند ونگاه دارند - از ده‌تاهشتاد سال - هیچ‌مرد بمپاید - چنان کنید که دوماه دیگر - بدرگاه وشتاسپ آیید - اگر نیایید وبدرگاه نباشید - آنگاه شمارا بدار - برفرماییم کرد - پس همهٔ مردم - بدرگاه‌وشتاسپ شاه - بسپاهی آمدند - تومبك[1] وشیپور بزدند - و درستخمك[2] بانگ کردند - کاروانی پدیدآوردند - پیلبانان برپیل رفتند - شتربانان باشتر - و ورتین‌دار به‌ورتین[3] - تبرك‌ها بسیار بود - کیشها پر ازتیر - وبس زره روشن - بس‌زره چهار کرد[4] - کاروان‌ایران - چندان بود - که بانگشان برآسمان - وپای به‌دوزخ میشد - گذرگاهها ببریدند - آبها[5] بیاشفتند - ایدون که تا یك‌ماه - آب‌خوردن نمی‌شایست - بروز روشنی نبود - مرغ نشیم[6] نمیدید - وچنان بود که برسر اسبان - وبرتیغ نیزکان - وبرستیغ کوه - شب از روز پیدا نبود[7].

۱- تومبك = طبل. عین این‌کلمه درفارسی بشکل تنبك مانده است و تمبك تلفظ میشود.

۲- شیپور.

۳ - ورتین = گردونه، ازسلاحهای معروف جنگی ایرانیان.

٤- نوعی از زره بود که فعلاازکیفیت آن اطلاعی‌ندارم.

٥ - آب = رود ودر فارسی دری نیز این استعمال فراوانست.

٦ - نشیم = لانه.

۷ - دقیقی گوید:

ز تاریکی گرد اسپ و سپاه کسی روز روشن ندید و نه ماه

وشتاسپ‌شاه بزریر- فرمان داد که خان کن[۱] - تاایرانیان خان کنند - تابدانیم- که شب‌است یاروز - پس زریر از وَرتین (گردونه)- بیرون آمد وخان کرد - وایرانیان خان کردند - گرد و دودبنشست - ستاره وماه پیدا شد- پس‌سیصد میخ بزدند -وسیصد ارویس[۲] ببستند - و سیصد دراگ[۳] - برآنها بسته آمد .

پیشگویی جاماسپ :

پس وشتاسپ بنشاند - ژاماسپ را پیش خود - گفت من‌دانم - که‌توژاماسپ دانا- نیك وشناسایی - وتومیدانی - که کی باران آید - و چند بزمین آید - و چند سرشك[۴] برسرشك - کی گیاه بشکفد - و کدام گل در روز - و کدام گل‌در شب - دانی که‌ابرها- کدامیك آب دارد - وکدامیك‌آن ندارد - فرداروزچه بود - ازپسروبرادر - که‌زَید و که میرد ؟

ژاماسپ بیتخش[۵] گفت - که کاش نمیزادم[۶] - و چون زاده‌ام - ببخت خویش - بدور جای بمیرم- ویا مرغی شوم - که بدریاافتم - ویا خدایگان این پرسش - ازمن‌نمیکرد- و اکنون که کرده شد - مراکامی دگر نیست - جزآنگه راستی گویم - اگر خدایگان خواهد - دست بردل نهد - به خورّهٔ اهر مزد - بدین مزدیسنان- وبجان زریر[سوگند یادکند] [۷] . . .

گوید ژاماسپ - که اگرشما خواهید - این بزرگ سپاه ایران را - از خرگاه پادشاه - بیك تیرپرتاب فراتر- فرمایید نشاندن - پس وشتاسب شاه -آن بزرگ سپاه ایران - ازخرگاه میانین - بیك تیرپرتاب فراتر- فرمود نشاندن - {ژاماسپ} گفت‌آن به - که ازمادرنزاد - و یا اگر زاد مرد - ویا ازکودکی - ببرنایی نرسید - آنروز که

۱- خان کن = اردوبزن ، اوتراق کن .

۲ - ارویس = چرخ؟ سراپرده ؟

۳- دراك نوعی از زنك بود و گویا درای ازاین اصل باشد .

۴- سرشك = قطره .

۵- بیتخش bitaxsh: وزیر .

۶ - زاده نمیشدم .

۷ - دقیقی گوید :

نیامدش خوش پیر جاماسپ را بروی دژم گفت گشتاسپ را
که ای کاشکی ایزد دادگر ندادی مرا این خرد وبن هنر
مرا گر نبودی خرد شهریار نکردی ز من بودنی خواستار
بگویم من این ور نگویم بشاه کند مرمرا شاه شاهان تباه
مگر با من از داد پیمان کند کی‌نی خودکند بدنه فرمان‌کند
جهاندار گفتا بنام خدای بدین نام دین آور پاکرای
بجان زریر آن نبرده سوار بجان گرانمایه اسفندیار . . .

پیکار آغازند - بس مام بی‌پسر - بس پور بی‌پدر[۱] - بس برادر بی‌برادر - بس زن بی‌شوی [شوند] - بس بارگی آیند - که‌اَروند[۲] روند - واندر آن خیونان خدای نبینند[۳] - آن به که نبینند - آن ویدرفش جادو را - که آید ورزم بتابد[۴] - بگناه (بخیانت) بکشد - تهم سپهبد زریر را - که بارگی او ببرند[۵].....

وشتاسب چون آن سخن شنود - از فراز گاه برزمین افتاد - آنگاه کارد بدست چپ - وبدست راست شمشیر گرفت - و بر سر ژاماسپ افکند - وگفت بدا بر تو - ای بندهٔ جادو گر - که مادرت جادو - وپدرت دروژان[۶] بود - اگر بخورّهٔ اهرمزد - و بدین مزدیسنان - و بجان زریر [سوگند یاد نمیکردم] - باین دو تیغ سرت میبریدم - و برزمین میافگندم - [جاماسپ گفت] ازاین خاك برخیز - بر تخت کیی نشین - هرچه باید بود - همان شاید بود - بهمانگونه که من گفتم[۷].

جنگ زریر

سپهبد تهم زریر - بکارزار آید - همچون ایزد آذر - که به نیستان افتد - وباد با او یار بود[۸] - چون شمشیر فراز آرد - وآنگاه که باز برد - ده خیون بکشد - چون بگرسنگی وتشنگی - خون خیون بیند - بدان خرسند وسیر شود. [ارجاسپ چون چنان دید بترسید و بانك برآورد]:

کیست که شود - با زریر کوشد - وآن سپهبد را کشد - تا دخت خود زرستان را - بزنی بدو دهم - که اندر همهٔ کشور - از او هژیرتر نیست - واورا وزیر خویش کنم - چه اگر زریر زنده ماند - دیری برنمیآید - که از ما خیونان - هیچیك زنده نماند - پس ویدرفش جادو - برپای ایستاد[۹] - وفرمان داد که اسب زین کنند - و ویدرفش جادو - بر اسب نشست - آن ژوبین جادوی - بخشم وزهر ساخته را - بر سر دست گرفت - واندر رزم

---

۱ - دقیقی گوید:

بسی بی‌پدر گشته‌بینی پسر — بسی بی‌پسر گشته بینی پدر

۲ - اروند = تند   ۳ - یعنی در میان آن ترکان صاحب خود نمی‌بینند.

۴ - بتابد = روشن کند.   ۵ - در نسخهٔ اصل: آن بارگی سیاه و آهنین‌سم زریر را.

۶ - دروژان: بر کیش اهریمنی.

۷ - دقیقی گوید:

خردمند گفتا بشاه زمین — که ای نیکخو شاه با آفرین
توزینخاك برخیزو برشوبگاه — مکن فرّه پادشاهی تباه
که‌ازخدایست‌وزین‌چاره‌نیست — خداوند گیتی ستمکاره نیست
ازاندوه خوردن نباشدت سود — کجا بودنی بود و این کاربود

۸ - دقیقی گوید:

بلشکر که دشمن اندر افتاد — چو اندر گیا آتش تیز وباد

۹ - دقیقی:

بیامد پس آن بیدرفش سترك — پلیدی سگی جادوی پیر گرك

دوید ـ وچون دید که زریر ـ آنگونه کارزار کند ـ پیش اوفراز نشد ـ واز پس او برجست ـ وژوبین زهر آبدار را ـ زیر شمشیر بند ـ بالای کستی ـ بپشت او بزد ـ بدل بگذشت ـ و بزمین افگند[۱] ـ آنگاه فرونشست ـ پرِشن[۲] کمانها ـ و بانگ تک مردان[۳].

{گشتاسپ شاه که از فراز کوه بر میدان جنگ مینگریست دریافت که زریر کشته شد. پس بانگ برآورد} : گمان میبرم ـ که ازما زریر کشته شد ـ چه پرشن کمانها ـ و بانگ تک مردان ـ اکنون بر نمی آید[٤] ـ اکنون کیست که شود ـ و کین زریرمن خواهد ـ

۱ دقیقی : چو ارجاسب دانست کان پورشاه بسی نامداران که کردش تباه ...
بدان لشکر خویش آواز داد که بر داد خواهید خلخ بباد ..
کنون اندر آمد میانتان زریر چو گرگ دژآگاه ودرنده شیر ..
کدامست مرد از شما نامخواه که آید پدید از میان سپاه ...
بیامد پس آن بیدرفش سترك پلیدی سگی جادوی پیر گرك
بارجاسپ گفت ای بزرك آفتاب به بیخ و به بن همچو افراسیاب
بپیش تو آوردم این جان خویش سپر کردم این‌جان شیرین‌بپیش ...
ازو شاد شد شاه و کرد آفرین بدادش بدو بارهٔ خویش وزین
همان نیز ژوبین زهر آبدار که بر آهنین کوه کردی گذار
شد آنجادوی زشت ناپاك تن بنزد زریر آن سر انجمن
چو از دور دیدش برآن‌سهم‌وخشم پر ازخاك ریش وپر از گرد چشم
نیارست رفتن ورا پیش روی ز پنهان همی تاخت برگرد اوی
ز پنهان بر آن شاهزاده سوار بینداخت ژوبین زهر آبدار
گذاره شد از خسروی جوشنش بخون تر شد آن شهریاری تنش
بیفتاد ز اسپ اندرون شهریار دریغ آن جوان شاهزاده سوار

۲ ـ پرشن = پرش . ۳ ـ تك مردان = پهلوانان ، گردان ، مفردان سپاه .

٤ ـ دقیقی گوید :

چو گشتاسب از کوه سر بنگرید بگرد اندرون ماه گردون ندید
گمانی برم گفت کآن گرد ماه که روشن بدی زو همیشه سپاه
نبرده برادرم فرخ زریر که شیر ژبان آوریدی بزیر
فگندست از اسب کز تاختن بماندند گردان وز انداختن
نیاید همی بانك مهزادگان مگر کشته شد شاه آزادگان

تا هماك[۱] دخت خود - بزنی بدودهم[۲] - که اندرهمهٔ کشور - ازو هُژیر تر نیست - وکاخ زریر - وسپهبدی بدودهم .

جنگ بستَوَر :

{از پهلوانان ایران تنها بستور (نستور) پسرخرد سال زریر بکین جویی برخاست وچنین گفت} :

رزم ایران بینم - واینکه آن سپهبد دلیر - پدر من زریر - زنده است یامرده - پیش خدایگان بازگویم. - پس وشتاسپ شاه - گفت تو مشو - چه تو اپورناکی[۳] - وپرهیز رزم[٤] ندانی - وتیر ندانی افگند - و خیونان تراکشند - وآنگاه خیونان دو ازمن برند[۵] - که ازمن زریررا کشته‌اند - وازمن بستوررا کشته‌اند .- اما بستور پنهانی - به آخور سردار[٦] گفت - وشتاسپ فرمان داد - آن اسب که زریر را بود - به بستور دهید - آخور سردار - اسب زین فرمود کردن - و بستور بر نشست - واسب فرازهلید[۷] - ودشمن بکشت - تا بدانجایگه رسید - که پدرمرده را بدید - وگفت: ای پدر نامور - خون تو که ریخت - آن زین پرنده - بارهٔ تو که برگرفت - کام توهمه آن بود - که کارزار کنی - اما اینك کشته افتاده‌ای[۸] - چون مردم بی‌تخت[۹] - واین موی وریش تو - از باد بیاشفته است - تن پاکت خسته - وخاك بر گردنت نشسته است[۱۰] - من اکنون

---

۱ - هماك Humâk دختر گشتاسپ است . رجوع کنید بشرح داستان گشتاسپ .

۲ - دقیقی گوید :

بلشکر بگفتا کدام است شیر | که باز آورد کین فرخ زریر
که پیش افگند باره بر کین اوی | که باز آورد باره وزین اوی
پذیرفتم این از خدای جهان | پذیرفتن راستان و مهان
که هرکز میان اونهد پیش پای | مر او را دهم دختر خود همای

۳ - اپورناك = نابرنا ، نابالغ . حرف «اَ» معنی نفی میدهد وپورناك یعنی بالغ . از اینجا چنین برمیآید که قول فرهنك نویسان دراینکه «برنا» بفتح اولست خطاست وبُرنا بضم اول چنانکه میان مردم مشهور و معمولست درست است . ٤ - پرهیزرزم = طریق دفاع . ۵ - یعنی دوفخرازمن‌برند،دوچیزازمن‌برند.

٦ - آخور سردار یعنی آخورسالار . ۷ - اسب پیش راند . ۸ - دقیقی گوید :

همی گفتش ای ماه تابان من | چراغ دل و دیده و جان من
همی لشکر و کشور آراستی | همی رزم را بآرزو خواستی
بکامت بگیتی بر افراخت نام | شدی کشته و نا رسیده بکام

۹ - مراد مردم عادی وکسانیست که از نژاد شاهان نیستند .

۱۰- دقیقی گوید : که‌مانده است‌شاهم‌بر‌آن‌خاك‌خشك | سیه ریش اوپرورپده بمشك

چه میتوانم کرد ـ اگرفرودآیم ـ وسرتو بر کنار گیرم ـ وخاك ازسرت بسترم ـ ازآن پس براسب ـ نشستن نمیتوانم . ـ آنگاه بستوراسب فرازهلیدودشمن بکشت ـ وپیش وشتاسپ شاه رسید ـ وگفت که من شدم ـ رزم ایران درست دیدم ـ وسپهبد را مرده دیدم ـ زریر پدر خود را ـ اما اگرشما خواهید ـ مرا هلید تا بشوم ـ وکین پدر باز خواهم ....

... اکنون ای تیر که ازمن‌شوی ـ اپرویژ[1] باش برهر کس ـ بهررزم وپات رزم[2] ـ باید بپیروزی نام‌آوری ـ ودشمنان را بکشی ـ واکنون ای بارگی و درفش ـ از این سپاه ایران ـ پیشاپیش باشید ـ ونام‌آوربوید ـ تاروزجاودان[3] ـ ... بستوراسب فرازهلید ـ ودشمن بکشت ـ وکار زار بکرد ـ مانند زریر سپهبد ـ ارجاسپ چون چنان دید گفت} : ازاین چنین پندارم ـ که ازتخم وشتاسپ ـ کسی کین زریرخواهد[4] ـ امااز‌شما خیونان ـ کیست که شود ـ باآن کودك ـ کوشد واورا کشد ـ تاآن وهستان دخت خودرا ـ بزنی بدودهم ـ که‌اندرهمهٔ کشور ـ ازوهژیرتر نیست ـ واوراشهر بیتخش[5] کنم ـ اگراین کودك زنده ماند ـ چندی نپاید ـ که ازما خیونان ـ هیچ زنده نماند ـ پس ویدرفش جادو ـ براسب نشست ـ آن ژوبین جادوی ـ بخشم وزهرساخته را ـ برسر دست گرفت ـ واندررزم دوید ـ بستورنگاه کردوگفت: ـ ای دروند جادو ـ پیش‌ترآی چه من ـ بارگی بزیران دارم ـ اما تاختن‌ندانم وتیراندرترکش دارم اماگشادن‌ندانم . پیش ترآی تاآن جان خوش ازتودور کنم چنانکه ازآن سپهبد تهم زریرپدرمن کردی . پس روان زریر بانگ کرد که این ژوبین ازدست بیفگن ، ازکیش تیری برآر وبدین دروند پاسخ کن . بستور چنان کردکه روان زریر گفت وآنگاه : ـ ازتن اوآن موزه برآورد ـ باآن جامهٔ زرین زریر ـ وخودبربارگی ـ زریرنشست ـ وبارگی خویش ـ

---

۱ ـ اپرویژ = پیروز .

۲ ـ پات رزم = حملهٔ متقابله . پات از اداتی است که معنی ضد ومخالف ازآن برمیآید مانندپات زهر (پادزهر)، پات سخون (پاسخ) .

۳ ـ تا روز جاودان = تـا ابد . تا روز قیامت .

۴ ـ دقیقی گوید :

بلشکر بگفت این‌که شاید بدن — کزینسان همی نیزه داند زدن
بکشت از تکینان من بیشمار — مگـر گشت زنـده زریـر سوار
که نزد من آمد زریـر از نخست — بدینسان همی تاخت باره درست .

۵ ـ بیتخش = وزیر . شهر = کشور . شهر بیتخش یعنی وزیر همهٔ مملکت .

بدست فراز گرفت واسب فرازهلید ـ ودشمن بکشت ـ تا بجایی رسید ـ که گرامیك کرت[1] آنجا بود ـ ودرفش بدندان داشت ـ و بدودست کارزارهمیکرد ـ ... [بستور بدو گفت] :

به پیروزی دار ـ ای گرامیك کرت جاماسپان[2] ـ این درفش پیروزان[3] را ـ واگر من زنده رسم ـ به پیش وشتاسپ شاه ـ گویم که تو کارزار ـ چسان بپهلوانی کردی ـ بستور اسب فرازهلید ـ ودشمن بکشت ـ تا بجایی رسید ـ که سوار یل سپند دات آنجا بود ـ وچون او بستوررا دید ـ آن بزرگ سپاه ایران ـ به بستور بهشت ـ وخود برسر کوه شد ـ تا ارجاسپ را ببیور ـ سپاه از سر کوه بزند[4] ـ و بدشت افگند ـ سپنددات جنگید ـ وسوی گرامیك کرت براند ـ وگرامیك کرت جنگید ـ وسوی بستور براند .

وسرانجام اسفندیار بارجاسپ گفت :

شوو گوی چه دیدی ـ ازدست یل سپنددات ـ که دانند چه بود ـ اندرروزفروردین ـ اندراژدهایی رزم برزم وشتاسپ .

✡

اینها چند نمونه ازیادگار زریر، بهترین اثرحماسی ایران پیش ازاسلام بود که ما بعضی قطعات آنرا ازمقالت یاد شدهٔ بنونیست باین کتاب نقل کردیم ودراین کارحفظ صورت شعر را نیز رعایت نمودیم تا خوانندگان را از چگونگی آن بیشتر آگهی دست دهد .

کارنامهٔ اردشیر بابکان

اثرحماسی معروف دیگری که ازعهد پیش ازاسلام مانده وحاوی قطعات حماسی مهمی است، کتاب کارنامهٔ اردشیر بابکانست. ازاین کتاب نیز درزبان فارسی اثرمستقیم مانده وآن استفاده‌ییست که درشاهنامه ازترجمهٔ آن شده‌است وازاینجاست که ما ببحث وتحقیق درآن باب نیزمحتاجیم .

۱ــ گرامیك کرت Grâmîk-Kart پسر جاماسپ و درشاهنامه موسوم به گرامی است که درفش کیانی را که بخاك افتاده بود برداشت و بدست گرفت و با دست دیگر پیکار کرد تا کشته شد . در یادگار زریران داستان او مختصر اختلافی در اجزاء با شاهنامه دارد .

۲ ــ جاماسپان = پسر جاماسپ .　　۳ــ پیروزی .　　۴ــ یعنی ازسر کوه براند .

«کارنامك ارتخشیر پاپکان» یکی از رسالات معروف پهلوی و ازجملهٔ داستانهای منثور حماسی[1] است که از تصاریف ایام بر کنار مانده و خلاف بسیاری از آثار عهد ساسانی بدست مارسیده است. این کتاب ظاهراً دراواخر عهد ساسانی یعنی درحدود سال ۶۰۰ میلادی نگاشته شده[2] و داستانیست از اردشیر بابکان و کیفیت رسیدن وی بپادشاهی ایران. کارنامهٔ اردشیر هنگامی نگاشته شد که درباب اردشیر و جانشینان او اطلاعات تاریخی دردست بود. بااین‌حال می‌بینیم که این کتاب مانند روایات حماسی ازخوارق عادات و یا اوهام وعقائد ملی وداستانی انباشته است و این خود میرساند که کارنامهٔ اردشیر بابکان کتابی نیست که بقصد بیان احوال تاریخی مؤسس سلسلهٔ ساسانی نگاشته شده و یا منظور نویسندهٔ آن اختراع سرگذشت تازه و بدیعی برای اردشیر بوده باشد بلکه در باب مؤسس شاهنشاهی ساسانی بمرور ایام در میان ایرانیان روایت و داستانی خاص بوجود آمد که طبعاً باافکار حماسی آمیخته بود ونظیر این حالت رادر تاریخ حیات کوروش مؤسس شاهنشاهی هخامنشی هم می‌بینیم که هنوز چند سالی ازمرگ او نگذشته تاریخ حیات واعمال وی با افسانه‌ها وخوارق عادات عجیب آمیخته شد[3].

ازاشارات موسی خورنی مورخ معروف ارمنی[4] چنین برمیآید که در باب اردشیر افسانهای عجیب بسیاری وجودداشته است (مانند نگاهداری شیری ازاردشیر- وشیردادن بزی باو[5]) وازاین افسانها تنها برخی نکات درکارنامهٔ اردشیر دیده میشود واین امردلیل بزرگیست برآنکه نویسندهٔ کارنامه ازمیان روایات مختلف عهد خویش تنها بعضی را گردآورده وازمابقی صرف نظر کرده است ومقایسهٔ متن کارنامهٔ باسرگذشت اردشیر در شاهنامه نیز اختصار گونه‌یی را در کارنامهٔ کنونی برما ثابت می کند. بامطالعه وتحقیق درمنقولات موسی خورنی شباهتی میان سرگذشت کوروش واردشیر در آغاز حیات ملاحظه

---

۱ - اگرچه عادةً باید دراین کتاب همه جا ازآثار منظوم حماسی سخن گوییم ولی چون کارنامهٔ اردشیر پاپکان ازآثار معدود پهلوی است که بما رسیده و از طرف دیگر تأثیرآن در داستان اردشیر پاپکان شاهنامه نیز مسلم است تحقیق درباب‌آن ومقایسهٔ مختصری میان‌آن و شاهنامه در اینجا لازم بنظرمیرسد.

۲ - تئودور نلدکه، حماسهٔ ملی ایران ص ۱۰.

۳ - نمونه‌یی از این افسانها را هردوت در کتاب اول خود آورده است.

۴- کتاب ۲ ص ۷۰ نقل ازحماسهٔ ملی ایران نلدکه ص ۳ و ۱۰.

۵ - درافسانه‌های غیرایرانی هم ازینگونه روایات دیده میشود خاصه درباب نمرود وعاد. رجوع شود بجوامع‌الحکایات ولوامع‌الروایات عوفی ومثنوی مولانا جلال‌الدین محمد مولوی.

می کنیم وازاینجا چنین برمیآید که دنبالهٔ روایات کوروش درایران تاعهد ساسانیان بشکلی که از آن اطلاع درستی نداریم وجود داشته وآنگاه درجزءِ داستان اردشیر بابکان درآمده است ویا اصولا هردو را منشاءِ دیگری بوده است که باید درداستانهای کهن ایران جست وجو کرد.

اهمیت کارنامهٔ اردشیر بیشتر درآنست که مأخذ فصل بزرگی ازشاهنامهٔ ابومنصوری یعنی مأخذ مهم شاهنامهٔ منظوم فردوسی بوده است: داستان اردشیر از آغاز کار یعنی از رؤیای بابك ودادن دختر بشبان خود ساسان تازادن اورمزد پسر شاپور ازدختر مهرك نوشزاد وشناختن اردشیر اورا، درشاهنامهٔ ابومنصوری از رساله‌یی برداشته شده بود که علی‌الظاهر همین کارنامهٔ اردشیر بابکان بوده منتهی نسخه‌یی کاملتر وبا توضیحاتی بیشتر.

بزرگترین دلیل ما بر صحت این مدعی نزدیکی کامل وارتباط مستقیمی است که میان شاهنامه ونسخهٔ موجود کارنامهٔ اردشیر بابکان درشرح زندگی اردشیر دیده میشود. برای نشان دادن ارتباط ونزدیکی کامل شاهنامه با کارنامهٔ اردشیر بابکان چند بیت از شاهنامه را که عیناً منطبق بربعضی ازبندهای کارنامه است نقل میکنیم:

از بند ۱۳ فصل اول: «آنکه این خواب برایش دیده‌ای اویا ازفرزندان او کسی بپادشاهی گیهان رسد.»

کسی راکه‌دیدی‌توزینسان بخواب بشاهی بر آرد سر از آفتاب
گرایدونکه این خواب‌ازو بگذرد پسر باشدش کزجهان برخورد.

ازبند ۱۷ همین فصل: «پاپك‌شادشد وفرمود که تن بشوی وفرمان داد تا دستی جامه وپوشاك خدای وار بیاوردند وبساسان دادند.»

بدو گفت بابك بگرمابه شو همی باش تا خلعت آرند نو

از بند ۵ فصل ۲: «چون اردشیر بپانزده سالگی رسید آگاهی باردوان آمد که پاپك را پسری هست بفرهنگ واسوباری فرهاخته وبایشنی[1].»

پس آگاهی آمد سوی اردوان ز فرهنگ وازدانش این جوان
که شیر ژیانست هنگام رزم بناهید ماند همی روز بزم

---

۱ – فرهاخته وبایشنی یعنی تربیت شده وسزاوار.

از بند ۱۳ تا ۱۹ همین فصل : «روزی اردوان با سواران و اردشیر بنخجیر شد . گوری اندردشت بگذشت . اردشیر و پسر بزرگ اردوان ازپس آن گور تاختند و اردشیر اندررسید و تیری ایدون بگور زد که تیر تا پر بشکم اندرشد و ازدیگر سوی بگذشت و گور برجای بمرد . اردوان و سواران فراز رسیدند و ازچنان زنش بدان آیین شگفتی نمودند . اردوان پرسید که این زنش که کرد؟ اردشیر گفت که من کردم، پسر اردوان گفت که نه چه من کردم . اردشیر بخشم آمد و پسر اردوان را گفت که هنر و مردانگی بستمگری و بی آزرمی و دروغ و بیداد بخویش بستن نتوان ، این دشت نیك و ایدر گور بسیار ، من و تو ایدر دیگر آزمایش کنیم و دلیری و چابکی پدید آوریم .»

چنان بد که روزی به نخجیرگاه — پراگنده شد لشکر و پور شاه
همیراند با اردوان اردشیر — جوانمرد بد شاهرا دل پذیر
پسر بود شاه اردوانرا چهار — ازآن هریکی چون یکی شهریار
بهامون پدید آمد از دور گور — ازآن لشکر کشن برخاست شور
همه باد پایان بر انگیختند — همی گرد با خوی بر آمیختند
همی تاخت پیش اندرون اردشیر — چو نزدیك شد در کمان راند تیر
بزد بر سرین یکی گور نر — گذر کرد بر گور پیکان و پر
بیامد هم اندر زمان اردوان — بدید آن گشاده بر آن جوان
بتیری که اینگور افگند گفت — که با دست آنکس روان باد جفت
چنین داد پاسخ بشاه اردشیر — که این گور را من فگندم بزیر
پسر گفت این را من افگنده ام — همان جفت زا نیز جوینده ام
چنین داد پاسخ بدو اردشیر — که دشتی فراخست و هم گور و تیر
یکی دیگرافگن براین هم نشان — دروغ از گناهست باسرکشان ...

از بند ۷ فصل ۳ : «دیگر سرداری (اختر شماران سردار دیگری) نیز ازایشان پیش آمد و باو گفت که ایدون پیداست که هر بندهٔ مرد که از امروز تا سه روز ازخداوند بگریزد بیزرگی و پادشاهی رسد و بر آن خداوند خویش کام انجام و پیروزگر شود» :

کزین پس کنون تا نه بس روزگار — ز چیزی بپیچد دل شهریار
که بگریزد از مهتری کهتری — سپهبد نژادی و گند آوری
از آن پس شود شهریاری بلند — جهاندار و نیك اختر و سودمند

از بند ۱۰ فصل ۸ : «... واندوه و تیمار مدار چه اورمزد و امشاسپندان چارهٔ این چیز بخواهند کرد و این پتیاره ایدون نهلند چه با ستمکاری دهاك و افراسیاب تور و

الکسندر ارومی، پس نیز یزدان ازیشان خرسند نبود ایشان را بورج وفرّه خویش ایدون نابین وناپیدا کرد چنانکه گیهان آشناست» :

بآواز گفتند کای سر فراز — غم و شادمانی نماند دراز
نگه کن که ضحاك بیدادگر — چه‌آورد ازآن تخت شاهی بسر
هم افراسیاب آن بداندیش مرد — کزو بد دل شهریاران بدرد
سکندر که‌آمد بر این روزگار — بکشت آنکه بددرجهان‌شهریار
برفتند وزایشان جزازنام زشت — نماند و نیابند خرم بهشت.

از بند ۱۳ فصل ۸: «من‌خود اردشیرم، اکنون نگرید که چارهٔ تباه کردن‌این کرم[1] ویاران اوچگونه است؟» :

که فرزند ساسان منم اردشیر — همی پند باید مرا دلپذیر
چه سازیم با کرم و با هفتواد — که نام و نژادش بگیتی مباد

از این گونه موارد درشاهنامه وکارنامه بسیاراست چنانکه باید گفت قسمتی از داستان اردشیر در شاهنامه بی کم وکاست همان داستان اردشیر در کارنامه است واگر شاهنامهٔ منثور ازکارنامه متأثر نبوده است‌ناچار مأخذ هردویکی بود منتهی درشاهنامه بعضی روایات بتفصیل آمده و بعضی‌ساقط گشته وبرخی ازروایات نیز باتغییرات تازه‌تر پذیرفته شده است. نلدکه هم در این‌عقیده با ماشریکست‌ومیگوید: «از مطالعه و مقابلهٔ‌این‌دو کتاب چنین درمی‌یابیم که‌داستان اردشیردرشاهنامه بکارنامهٔ‌اردشیر برمیگردد منتهی مع‌الواسطه‌و کتابی که فردوسی ازآن استفاده کرد کمی بااصل‌متفاوت بوده است[2]».

دلیل ما دراین حدس و تردید درانتساب مستقیم روایت شاهنامه بکارنامه‌آنست که میان‌روایت شاهنامه وکارنامه باهمه نزدیکی واتحاد مغایرتهایی کوچك و بزرگ ملاحظه می‌شود و ازآنجمله است موارد ذیل :

۱ - بروایت نویسندهٔ کارنامه پاپك سه‌شب سه گونه خواب دید اما درشاهنامه تنها ازرؤیای دوم و سوم اوسخن رفته است. ۲ - فرّ ایزدی‌یا کیانی درکارنامه‌بصورت بره ودرشاهنامه‌بصورت غرم (آهو)متجلی شد ولی‌تفاصیل‌دیگرفر کیانی درشاهنامه‌وکارنامه

---

۱ - مراد کرم هپتاناباد **Haptânbâd** هفتوادست چنانکه درشاهنامه می‌بینید.

۲ - حماسهٔ ملی ایران چاپ دوم ص ۶

بی‌اختلاف بنظرمیرسد . ۳- ازحدیث رفتن اردشیر هنگام فرار نزدیك چشمه و دیدن دوجوان که اورا ازتوقف بازداشته وبشتاب تحریض کرده بودند درکارنامه اثری نیست. ٤ - نامه نوشتن اردوان بپسروفرستادنش بجنگ بگونه‌یی دیگردر شاهنامه آمـده و اساساً در کارنامه از نامه‌نوشتن‌اردوان بپسرش بهمن‌سخنی‌نیست. ٥-بواك در کارنامه از خاصگیان اردوان بود که‌از سپاهان بپارس گریخت وبـاردشیر پیوست امادرشاهنامه این‌نام تباك‌شده وتباك پادشاه‌جهرم‌است . ٦- درجنگ اردشیر باهپتانباد(هفتواد)و کشتن کرم‌هفتواد تنها ازلحاظ بیان داستان تفاوتی‌میان‌شاهنامه وکارنامه مشهود است خاصه‌در پیداشدن کرم هفتواد که درشاهنامه توضیحات بهتر وبیشتری دراین‌باب دید‌ه‌میشود . ۷ - درخدعهٔ دختر اردوان (زن اردشیر) وخشم گرفتن اردشیر براو وامربقتل وی و نجات‌او بدست‌وزیر(درکارنامه موبد) وزادن‌شاپور وشناختن اردشیر اورا : تفاوت‌عظیمی میان روایت شاهنامه وکارنامه دیده میشود .

نلد که[1] چنین می‌پندارد که داستان پیداشدن کرم هفتواد داستانی اصیل است نه‌ساختگی ودو موضوع دیگر یعنی‌داستان رفتاروزیر ونگاهداری دختراردوان وخصی کردن خود ونگاهداری انثیین درحقه‌یی سربمهر وداستان چوگان‌بازی شاپوردربرابر اردشیر نیز ازز‌مانهای قدیم درایران مشهوربوده زیرا طبری هم آنرا نقل کرده است . مانیزدراین‌عقیده بااستاد بزرگ همداستانیم چه طبری‌محققاً وچنانکه ازموارد مختلف همین کتاب درمییابیم مطالب خودرا درباب‌تاریخ‌پیش ازاسلام ایران ازمآخذقدیم نقل کرده است و بعید نیست که همین دوموضوع درباب دختر اردوان وشاپور درآن‌مآخذ نیز بوده باشد .

هنگام بحث درموارد مغایرت‌کارنامه بـا شاهنامه گفتیم شاید اردشیرنامه‌یی که مأخذ شاهنامه نویسان قرارگرفت کهن‌تر و کامل‌تر از کارنامهٔ کنونی بود . این‌سخن مارا نخستین بند فصل اول کارنامه تاحدی ثابت میکند . در این بند چنین میخوانیم: «بکارنامهٔ‌ارتخشیر پاپکان ایدون نبشته است ... » وازآن‌چنین باید نتیجه گرفت که این کارنامهٔ کنونی ازیك کارنامهٔ مفصل‌تر خلاصه و اقتباس شد وگویا ینونتی کـه در

۱ - حماسهٔ ملی ایران ص ٦ .

مقدمهٔ داستان اردشیروظهور ساسانیان و داستان کرم هفتواد و ذاستان دختر اردوان و شاپور ، در شاهنامه با کارنامه دیده میشود ازینجا نشأت کرده باشد که مأخذ شاهنامه کارنامهٔ اصلی‌ترومفصل‌تری بوده است .

***

این دواثرحماسی بزرگ پهلوی که‌یکی در عهداشکانی و دیگری در عهدساسانی پدید آمـده ومتنی که ازهریك موجود است علی‌الظاهر متعلق بقرن ششم میلادی و پیش ازشکست ساسانیانست : دواثر بزرگ حماسی است که ما ازدورهٔ ساسانی در دست داریم اما اقتصار ما بذکر همین دواثر دلیل اعتقاد ما برانحصارآثار حماسی‌عهدساسانی بدانها نیست بلکه امارات و قرائن بسیار دیگری از آنجمله وجود قطعات داستانی و پهلوانی متعدد درکتابهای پهلوی ، ورسیدن نـام‌عدهٔ زیادی از داستانهای پهلوانی‌عهد ساسانی بما ، دلیل است بروجود قطعات وروایات وافکارحماسی دیگردرعهدساسانی که عیناً بدورهٔ اسلامی‌نقل‌شده وآثارآنرا اکنون درحماهاسای منظوم‌فارسی‌می‌بینیم .

گفتار سوم

آثار حماسی عهد اسلامی

فصل اول - بحث در مقدمات

۱- شکست نظامی و نهضت‌های اجتماعی و سیاسی
۲- میهن پرستی وحفظ آداب ورسوم و مفاخر ملی
۳- غلبهٔ ترکان، انحطاط حماسه‌های ملی - ظهور حماسه‌های تاریخی ودینی.

فصل دوم - حماسه‌های ملی

۱- شاهنامهٔ مسعودی مروزی ۲- گشتاسپنامهٔ دقیقی ۳- شاهنامهٔ فردوسی ۴- گرشاسپنامهٔ اسدی ۵- بهمن نامه ۶- فرامرز نامه ۷- کوش نامه ۸- بانو گشسپ نامه ۹- برزونامه ۱۰- شهریار نامه ۱۱- آذر برزین نامه ۱۲- بیژن نامه ۱۳- لهراسپ نامه ۱۴- سوسن نامه ۱۵- جهانگیر نامه ۱۶- داستان کک

بقیه در صحیفهٔ بعد

کوهزاد ۱۷ـ داستان شبرنگ ۱۸ـ داستان جمشید ۱۹ـ سام نامه .

فصل سوم ـ حماسه های تاریخی

۱ـ اسکندر نامه ۲ـ شاهنشاهنامهٔ پاییزی ۳ـ ظفر نامه ٤ـ شهنشاهنامهٔ تبریزی ٥ ـ کرت نامهٔ ربیعی ٦ـ بهمن نامهٔ آذری ۷ـ تمر نامهٔ هاتفی ۸ـ شاهنامهٔ هاتفی ۹ـ شاهرخ نامهٔ قاسمی ۱۰ـ شهنامهٔ قاسمی ۱۱ ـ جنگنامهٔ کشم ۱۲ ـ جرون نامه ۱۳ـ شهنشاه نامهٔ صبا وچندین منظومهٔ دیگر .

فصل چهارم ـ حماسه‌های دینی

۱ـ خاوران نامه ۲ـ صاحبقران نامه ۳ـ حملهٔ حیدری ٤ ـ کتاب حملهٔ راجی ٥ ـ خداوند نامه ٦ـ اردیبهشت نامه وچند منظومهٔ دیگر.

فصل اول

بحث در مقدمات

۱- شکست نظامی و نهضتهای اجتماعی و سیاسی

بعد از آخرین شکست بزرگ سپاهیان ایرانی از تازیان در سال ۲۱ هجری شاهنشاهی ایران برافتاد ودوران سیادت ایرانیان بپایان رسید. ازپس این شکست ایرانیان بر دودسته شدند: گروهی از ایشان با قبول جزیه و خراج دین آبا واجداد ورسوم و آیین و فرهنگ آنان را محفوظ داشتند. درمیان آندسته از این گروه که ادیان ایرانی داشتند (مانند دین زرتشتی ومانوی ومزدکی) روایات و احادیث کهن و کتب دینی وتاریخی که بزبان و خط اوستایی یا پهلوی باقی مانده بود حفظ شد و افتخارات گذشته هیچگاه ازیاد آنان نرفت وعلی‌الخصوص موبدان و دانشمندان زردشتی در ادامه و حفظ تمدن ایران قدیم تا دیرگاهی کوشیدند. بسیاری از علمای زرتشتیان دراین ایام وحتی قرنهای دوم وسوم بتألیف و تدوین کتب دینی وتلخیص وتفسیراوستا وامثال این اعمال مشغول بوده‌اند وعده‌یی ازمهمترین رسالات و کتب پهلوی که اکنون در دست داریم بازماندهٔ آن روزگارست. دستهٔ دیگر از ایرانیان این ایام کسانی بودند که بدین اسلام درآمدند و بزورشمشیر واحیاناً بسائقهٔ ایمان و عقیده ویابرای رفع حوائج اجتماعی‌وسیاسی آنراپذیرفتند، یاکسانی بودند که تازیان فاتح آنانرابعربستان و بلاد عربی بین‌النهرین بردند و درآن دیار بندگی گماشتند. درمیان این گروه کسانی از خاندانهای بزرگ و ازاشراف وشاهزادگان ایران بودند. این‌دسته پس از آشنایی بزبان وتمدن‌عرب در شؤن مختلف مدنی و حکومتی مسلمانان نفوذ کردند و

بکارهای بزرگ دست زدند.

اسیران وبردگانی که تازیان از ایران وممالك مفتوحهٔ دیگر باخود بردندمیان افراد و قبایل مختلف تقسیم شدند و هر دسته‌یی از آنان بقبیله‌یی منسوب و بموالی، معروف گشتند.

فتوح پیاپی وچیرگیها وفرمانروایی برملل مختلف، عرب را اندك اندك غره وخودبین ساخت تابجایی که همهٔ ملل مغلوب رابچشم بندگی نگریست وآنانرا مولی و محکوم بفرمانبری وسرافکندگی شمرد. این کبریا وغرور عجیب در عهد بنی امیه چنان‌قوت یافت که بعضی ازسفهاءِ متعصبین عرب هیچ کس را ازاعاجم‌لایق‌فرمانروایی نمیدانستند وگفتی چنین میپنداشتند که خداوند تازیان را از میان خلایق برگزیده است‌تابرجهان فرمانروایی کنند و دیگران‌را ازآن‌روی پدیدآورد که‌بنده وفرمانبردار و منکوب و مقهور آنان باشند و بکاری جزبندگی وفرمانبری دست نزنند و امارت و حکومت ونظایر این امور را بعرب بازگذارند [۱]. این گروه متابعان غیرعرب خود را بصورتهای گوناگون تحقیر میکردند مثلا در مجلس ایشان مولی میبایست برپای ایستد وچون یکی ازموالی‌مردی ازآنان را پیاده میدید براوبود که از اسب فرودآید و اعرابی رابرنشاند وخود در رکاب او پیاده رود [۲] وگاهی ازقدرت ومهارت موالی‌در شعرعرب نیز تعجب میکردند [۳]، با آنکه تعلیمات دین اسلام با اینگونه افکاریکباره مخالف است وچنانکه می‌دانیم اسلام مفاخرت بانساب را از میان برداشته وفخر و مباهات وشرف و بزرگی را مبتنی بر تقوی ودرستکاری کرده است.

نتیجهٔ این‌تحقیروآزارجزایجاد نفاق میان مسلمانان چیزی‌نبود. مسلمانان غیر عرب بیشتر از ملل بزرگ عالم بودند که تاپیش از اسلام برقسمتی از جهان حکومت میکردند وسابقه‌یی ممتد درعلم وادب وجهانگیری وجهانداری داشتند و ازمیان‌آنان

۱– دراین باب رجوع کنید باشارات بعض ازکتب مانندکامل مبرد ج ۱ ص ۲۷۳ والاغانی ج ۱۴ ص ۱۵۰ و ضحی‌الاسلام تألیف احمد امین چاپ مصر. ۲– ضحی‌الاسلام نقل ازمحاضرات‌الادبای راغب اصفهانی ج۱.

۳– الاغانی ج ۳ ص ۳۳.

چنانکه میدانیم رومیان و ایرانیان از دیگران برتر بودند.

این حال برایرانیان دشوارتر بود زیرا این قوم صاحب حس ملی بود چنانکه توجه وی بموضوع ملیت وعلاقهٔ بایران ازقدیمترین آثارادبی ومذهبی اویعنی از اوستا گرفته تاآخرین اثر معروف عهد ساسانی (خداینامه) از همه جا بنحوی کامل لایح و آشکارست. روایات ملی ایرانیان نیز چنانکه آگاهیم بصورتی بود که ایشان را بگذشتهٔ خود مغرور وازوضع روزگارخودناراضی میساخت وازاین گذشته هنوز یادعظمت و بزرگواری عهد ساسانی ازخاطرایشان نرفته بود وبا این کیفیات تحقیرهای عرب برآنان سخت گران میآمد وهمین امرمایهٔ نهضت سخت ایشان در برابر افکار اعراب شد وبتدریج بتحقیر عرب وپست شمردن ایشان ازطرفی وبیان مفاخر ومآثر اجداد خود ازطرفی دیگر کشید. این بیان مفاخرومآثرنیاکان با افکارحماسی شدید وبارز همراه بود و لابد این فکرحماسی را ایرانیان مسلمان ازاجداد خود بارث برده ودراین مورد واقعاً ازروایات حماسی خود متأثر بوده‌اند.

درتحقیر عرب وبیان مفاخر ایرانیان قدیم بیش ازهمه **شعوبیه** دخالت داشتند. شعوبیه برای بیان مرام ومقصود خود بیش ازهر کارбادب وادبیات متوجه شدند واز طریق شعرونثروتألیف وترجمه مقاصد خود را جامهٔ عمل پوشاندند. مقصود اصلی این قوم شناساندن قوم ایرانی با همهٔ مفاخرومآثراووتحریك حس میهن پرستی ایرانیان و سست کردن بنیاد عظمت وقدرت سیاسی ودینی تازیان وتحقیرآنان و اعادهٔ استقلال و عظمت ایران بود.

برای اجراءِ اجزاءِ این مقصود ایرانیان راههایی درپیش گرفتند که ازآنجمله یکی ترجمه ونقل کتب تاریخی وروایات وحماسیات ایرانی بزبان عرب ودیگر توسل باشعارحماسی وبیان مفاخر گذشتگان وعظمت ایشان بود. حماسیات شعرای شعوبی ایران بزبان تازی ازجملهٔ دلکش ترین آثار فکر ایرانی ونمایندهٔ حسیات عالی وطن پرستی ایرانیان آن روزگارست.

نخستین کسی ازایرانیان که درعصراموی ودرکشاکش تحقیر های بنی‌امیه و

عرب زبان بیبان مفاخر اجداد گشود اسمعیل بن یسار از موالی بنی تمیم شاعر و شعوبی معروف عصر عبدالملك بن مروان و هشام بن عبدالملك و مداح ایشانست که وفاتش بسال ۱۰۱ هجری اتفاق افتاد. این شاعر انتساب خودرا بایران و ایرانیان در نهایت صراحت و میان یکدنیا دشمن خونخوار اظهار میکرد و در این راه رنجهامی برد و آسیبهامیدید ولی از پای نمی نشست. روزی نزد هشام بن عبدالملك رفت و قصیده یی خواند که در آن این ابیات بود:

اصلی کریمٌ و مجدی لایُقاس به ... ولی لسانٌ کحدّ السیف مسمومِ

اَحمی بهِ مجد اقوامٍ ذوی حسبٍ ... مِن کُلّ قرمٍ بتاج المُلك معمومِ

جحاجحٍ سادةٍ بلجٍ مرازبةٍ ... جُردٍ عتاقٍ مساميحٍ مطاعيمِ

من مثل کسری وسابور الجنود معاً ... و الهرمزان لفخرٍ او لتعظیمِ

اُسد الکتائب یوم الروع اِن زحفوا ... و هُم اذلّوا ملوك الترك والرومِ

یمشون فی حلق المأذیّ سابغةٍ ... مشی الضراغمة الاُسْد اللهامیمِ

هُناك اِن تسألی تنبی بأنّ لنا ... جرثومة قهرت عِزّ الجرائیمِ

هشام از شنیدن این اشعار و مفاخرهٔ او بخشم آمد و فرمان داد تا او یرا بآب افگنند چنانکه نزدیك بود خپه شود پس گفت اورا از آب برآورند و بحجاز بفرستند. اسمعیل بن یسار از اینگونه اشعار حماسی فراوان داشت و از آنجمله ابیات ذیل است.

ربّ خالٍ متوّجٍ لی و عمّ ... ماجدٍ مجتدی کریم النّصابِ

اِنّما سُمّی الفوارس بالفر ... سِ مضاهاة رِفعة الانسابِ

فاترُکی الفخر یا اُمام علینا ... واترُکی الجور وانطقی بالصّوابِ

وَ اسْألي اِن جهلتِ عنّا وعنكم کیفَ کنّافی سالف الاَحقابِ
اِذ نـُرَبّی بنا تِنـَا و تـدسّو نَ سفاهاً بناتـِکُم فی التّرابِ[۱]

در عهد بنی امیه ایرانیان فرصت فراوانی برای بیان مفاخر و اظهار افکار حماسی نیافتند امادرعهد آل‌عباس این کار بدوجهت برای ایشان بهترمیسر بود: نخست آنکه بنی‌العباس تعصب عربی خشك بنی‌امیه را نداشتند ودیگر آنکه ایرانیان دراین ایام چنانکه خواهیم دید برسرکار آمده‌وصاحب قدرت وسیادت بوده‌اند وبدین سبب در مفاخره ومباهات باجداد از آزادی وفراغ بال بهرهٔ فراوان داشتند.

یکی ازبزرگترین ومتعصب‌ترین شاعران ایران دراین‌ایام بشاربن بردبن یرجوخ طخارستانی متوفی بسال ۱۶۷ هجری است. شرح احوال او در مجلد سوم از الاغانی ابی‌الفرج اصفهانی بتفصیل آمده واشعاری را که بدونسبت میدهیم درآنجامیتوانیدبافت. این شاعرایرانی درتعصب بقومیت خود تا درجه‌یی سخت بود که عرب را بی محابا بباد ناسزا ودشنام میگرفت ودقیقه‌یی ازتحقیر اعراب فرونمی گذاشت. درابیات ذیل‌درجهٔ تحقیر او بتازیان و تفاخر وی باجداد ایرانی خود[۲] بخوبی آشکار است:

خلیلی لا انامُ علی اقْتسار ولا آبی علی مولی وجـار
سَاخبرُ فاخرَالاعراب عنّی و عنه حینَ تأذن بالفخار
اَحین کُسیتَ بعدالعُرْیِ خزّا و نادمتَ الکرام علی العُقار
تُفاخر یا ابن راعیةٍ وراعٍ بنی‌الاحرار حسبُكَ من خسار
و کنتَ اذا ظمئتَ الی قُراحٍ شرِکتَ الکلبَ فی ولْغ الاطار
تریغ بِخطبةٍ کسر الموالی و یُنسیكَ المکارمُ صیدُ فار

۱ – الاغانی ج ٤ شرح احوال اسمعیل‌بن یسار.
۲ – بشار اصلا از شاهزادگان طخارستان و ازخاندانهای اشرافی ایران قدیم بود.

و تغدو للقنافذ تدريها — و لم تعقل بدراج الديار
و تتشح الشمال للا بسيها — و ترعى الضأن بالبلد القفار
مقامك بيننا دنس علينا — فليتك غائب في حر نار
و فخرك بين خنزير و كلب — على مثلي من الحدث الكبار[١]

درسه بيت ذیل ازهمین شاعر تفضیل آتش (معبود ایرانیان) برخاك (قبلهٔ مسلمین یعنی کعبه) مشهود است:

الارض مظلمة و النار مشرقة — و النار معبودة مذ كانت النار[٢]
ابليس خير من ابيكم آدم — فتنبهوا يا معشر الفجار
ابليس من نار و آدم طينة — و الارض لاتسمو سمو النار[٣]

وهمو درمفاخرت بانتساب خود بایرانیان گوید:

و هجاني معشر كلهم — حمق دام لهم ذاك الحمق
ليس من جرم و لكن غاظهم — شرفي العارض قد سد الافق
من خراسان و بيتي في الذرى — ولدى المسعاة فرعي قد سمق

---

١ - الاغانی ج ٣ ص ٢٣ - این ابیات را بشار درجواب عرب بدوی که گفته بود « موالی را با شعرچه‌کار » در محضر یکی‌از بزرگان بصره سروده است. رجوع کنید بفردوسی نامهٔ مهر ص٦٢٠ مقالهٔ شعوبیت فردوسی بقلم نگارندهٔ این کتاب.

٢- بیت مذکوررا بدین‌ترتیب نیز ضبط کرده‌اند:

الارض سافلة سوداء مظلمة — والنار معبودة مذ كانت النار

(بلوغ الارب فی تاریخ العرب چاپ بغداد).

٣- نکت الهمیان فی نکت العمیان چاپ مصر ، ص ١٢٧ - فردوسی در اوایل شاهنامه‌ظاهراً چنین فکری راداشته است در صورتیکه اسدی خلاف آن را اظهار کرده. رجوع کنید به سخن وسخنوران تألیف آقای بدیع الزمان فروزانفر ج ٢ ص ٩٢.

درقرن سوم هجری شعرای شعوبی بسیارشدند واین دلیل بزرگیست برآنکه هرچه‌ازایام تسلط عرب میگذشت ایرانیان هیجان بیشتری دروطن پرستی و بیان‌مفاخر نیاکان پیدا میکردند وهمین حالت است که اندك اندك بنظم حماسهٔ ملی در قرن چهارم و پنجم منجر شد و قویترین وآخرین تجلی این حس در آنها صورت گرفت وسپس بخموشی گرایید ویا براههای دیگروارد شد.

ازبزرگترین شعرای شعوبی این عهد عبدالسلام معروف به «دیك الجن» متوفی بسال ۲۳۵ است که درمراثی اهل بیت وبیان مفاخر ایرانیان اشعاربسیارسرود ومسلك اودرمفاخره دنبالهٔ مسلك بشاربن برد وابونواس (۱۴۵ - ۱۹۸ هجری) واو خود پیشرو شعرای شعوبی قرن سوم بود. دیگراز شعرای مشهور این قرن خُریمی است که در انتساب بایران وبیان مفاخرآن مبالغه میکردواز آنجمله گفته است:

وَ نادیتُ مِن مرو و بلخٍ فوارساً — لَهم حسبٌ فی الاکرمین حسیب
فیا حسرتا لادار قومی قریبةٌ — فیُکثرُ مِنهم ناصری ویطیب
وانّ ابی ساسانُ کسری بن هرمزٍ — و خاقانُ لی لو تعلمین نسیب
ملکنارقاب الناس فی الشرك کلّهم — لنـا تابعٌ طوع القیاد جنیب
نَسو مکُم خسفاً و نقضی علیکم — بما شاء مِنّا مُخطئٌ و مصیب
فلمّا اتی الاسلام و انشرحت له — صدورٌ بـه نحو الانام تنیب
تَبعنـا رسول الله حتّی کانّما — سماء علینا بالرجـال تَصوبُ[1]

و دیگر المتوکلی اصفهانی شاعر مشهور قرن سوم ازندمای متوکـل عباسی (۲۳۲ - ۲۴۸) که از تندترین افراد شعوبیست و اشعـار زیرین او کـه بوزن معروف حماسی ایرانست از بهترین وتهدیدآمیزترین اشعارشعوبیه شمرده میشود که از قـول یعقوب

۱- ضحی‌الاسلام تألیف احمد امین چاپ مصرباب شعوبیه،

ابن‌اللیث بخلیفهٔ بغداد نوشته است و ما آنرا از معجم الادباءِ یاقوت حموی باینجا نقل میکنیم:

اَنا ابنُ الاَکارمِ من نسلِ جم — و حائزُ ارثِ ملوکِ العجم

و محیی الذی باد من عزّهم — و عفّی علیه طِوالُ القدم

و طالبُ اوتارِهم جهرةً — فمن نام عن حقّهم لم انم

معی علمُ الکابیان الذی — به ارتجی ان اسود الامم

فقل لبنی هاشمٍ اجمعین — هلمّوا الی الخلع قبل الندم

ملکنا کُم عنوةً بالرّما — حِ طعناً و ضرباً بسیفٍ حذم

و اولاکُم الملکَ آباؤُنا — فما ان وفیتم بشکرِ النعم

فعودوا الی ارضکم بالحجاز — لاکلِ الضّبابِ ورعیِ الغنم

فانّی ساعلو سریرَ الملوك — بحدّ الحسامِ و حرفِ القلم

با ذکر این چند نمونه از اشعار حماسی و مفاخرات شعوبیه می‌توان بخوبی بزنده بودن و ادامه یافتن افکار حماسی در میان ایرانیان عهد اسلامی حتی آنانکه با اعراب آمیزش داشتند پی برد.

در همان حال که گروهی از ایرانیان از طریق شعر و ادب ببیان مفاخر ملی و تحریك ایرانیان بقیام بر اعراب اشتغال داشتند گروهی دیگر از ایرانیان از طریق **نهضتهای سیاسی و اجتماعی** نزاع با قوم فاتح را دنبال میکردند چنانکه باید گفت در دو سه قرن اول هجری نهضت‌های پیاپی و کششها و کوشش‌ها سراسر ایران را فرا گرفته بود.

نخستین اقدام بزرگ ایرانیان در اعادهٔ استقلال و سیادت نژاد ایرانی برانداختن

حکومت اموی و بر کشیدن عباسیان ونشاندن آنان برمسند خلافت بود واین امرچنانکه میدانیم بدست یکی ازسرداران بزرگ ایرانی بنام ابو مسلم خراسانی وبیاری سپاهیان خراسان بسال ۱۳۲ هجری صورت گرفت . مراد ایرانیان از ایجاد حکومت بنی‌العباس راه یافتن در دستگاه حکومت اسلامی وبدست آوردن قدرت ونفوذ سیاسی بود و اتفاقاً چنانکه میخواستند بدین مراد رسیدند زیرا از این پس تا دیرگاه اغلب سپاهیان و سرداران و حکام و امرا و کتاب وزراء از میان ایرانیان پدید آمدند و تمدن و رسوم درباری ساسانیان بتمام معنی در جامعهٔ اسلامی ودربار عباسی راه یافت .

باهمهٔ این احوال و با آنکه ایرانیان در اوایل عهد بنی‌العباس بنهایت قدرت رسیدند، از آنان خوشدل نبودند ورفتارزشت منصوربا ابومسلم وهارون با برامکه ومأمون با فضل‌بن‌سهل‌وامثال‌این‌افعال که جملگی نمایندهٔ غدر ومکر آنان بود پیوسته ایرانیان را رنجیده خاطر میداشت واین مطلب از بعض ابیات معروف المتوکلی که قبلا نقل کرده‌ایم بخوبی برمیآید .

یعقوب بن لیث « بسیار گفتی که‌دولت عباسیان برغدر ومکر بنا کرده‌اند . نبینی که با بوسلمه وبومسلم وآل برامکه و فضل سهل با چندان نیکویی کایشان را اندرآن دولت بود چه کردند ؟کسی مباد که برایشان اعتماد کند »[1] . اینها نمودار فکر بعضی از بزرگترین فرزندان ایران درآن ایام است .

چون خبر قتل ابومسلم (۱۳۷ هجری) در ایران پراگنده شد وآن نا مردمی عجیب ازمنصورسرزد ، یاران اورا سخت بشورانید چنانکه عدهٔ زیادی از آنان وحتی عده‌یی از ایرانیان دیگر بخونخواهی برخاستند و ازآنجمله در ری وجبال وقومس و نیشابور عده‌یی از ایرانیان هوادار بومسلم بسرداری سپهبد فیروزمعروف به سنباد گبر از سپهسالاران ابو مسلم بمخالفت باخلیفهٔ عباسی وخونخواهی ابومسلم قیام کردند . سنباد بشدت فکر انتقام در سرداشت و میخواست دولت اعراب را برافگند و کعبه را ویران کند و دیرگاهی بدین‌آرزو باسپاهیان خلیفهٔ عباسی جنگید تاسرانجام‌بدست

۱– تاریخ سیستان ص ۲۶۷–۲۶۸ .

جمهور بن مرار العجلی کشته شد. مرد دیگری بنام المقنع هشام یا هاشم بن حکیم نیز که از دبیران ابو مسلم بود بانتقام خون مخدوم خویش درحدود سال ۱۵۹ با آوردن دینی جدید آغاز مخالفت با بنی‌عباس کرد و پس از چهارده سال خلاف و عناد و جنگهای سخت سرانجام درسال ۱۶۳ از میان رفت[۱]. با این قیامها جنگهای رسمی و آشکار ایرانیان با حکومت اسلامی آغاز شد و قصد غائی این مخالفان و قیام کنندگان برانداختن حکومت عرب از ایران بود.

ظهور خاندان طاهری و مورث گشتن حکومت خراسان درخاندان ایشان آرزوی ایرانیان‌را در تحصیل استقلال تا درجه‌یی بحصول نزدیك کرد اما افراد این خاندان با آنکه درحکومت خراسان استقلال گونه‌یی تحصیل کردند صلاح را دررعایت جانب خلفا دانستند و بدین طریق یك اقدام بزرگ ایرانیان یعنی انهزام وقتل امین و برانداختن جانب داران سیادت عرب، بی‌نتیجه ماند اما ظهور چند تن از استقلال جویان ایران درروزگار آل طاهر مانند مازیار بن قارن در مازندران[۲] و بابك خرم‌دینی در آذربایجان[۳] و یعقوب بن لیث صفار درسیستان[۴] مایهٔ آن شد که رنجهای ایرانیان تباه نشود و بنتیجه رسد. از این‌میان چنان که میدانیم یعقوب به‌تشکیل سلسلهٔ شاهان صفاری توفیق یافت وچندی‌پس‌ازو یکی‌دیگر از استقلال جویان بزرگ ایران یعنی‌مرداویج بایجاد دولت آل‌زیار موفق‌شد واز میان پرورد گان آل‌زیار دولت مقتدری بنام‌آل بویه پدیدآمد که امرای آن دولت بغداد وعراق وشمال وجنوب ومغرب ومرکز ایران را دیرگاهی در دست داشتند واختیارعزل ونصب خلفا نیزمدتی در کف ایشان بود.

ازاواخرسدهٔ دوم واوایل قرن‌سوم هجری خاندان حکومتی‌دیگری‌ازایرانیان

---

۱ — درباب سنباد والمقنع فعلا رجوع کنید به: دومقالهٔ نگارنده بعناوین «نقابدارخراسان» و «المقنع هشام بن حکیم» در شمارهٔ ۱۲ سال ۴ و شمارهٔ ۱ سال ۵ مجلهٔ مهر وابن‌اثیر حوادث سال ۱۳۷ هجری ــ الآثارالباقیه ص ۲۱۱ ــ تاریخ بخارا چاپ تهران ص ۷۷ ــ ۸۹. سیاستنامه چاپ آقای اقبال ص ۲۵۸ـ۲۵۹.

۲ — رجوع کنید بطبری وابن‌الاثیر ورسالهٔ مازیار بقلم آقای مجتبی مینوی.

۳ — رجوع کنید بمقالهٔ بابك خرم‌دین بقلم آقای سعید نفیسی درسال اول مجلهٔ مهر.

۴ — رجوع کنید به‌طبری وابن‌الاثیر ووفیات‌الاعیان وتاریخ سیستان وتواریخ و کتب متعدد دیگر.

در ماوراءالنهر تشکیل شد، افراد این خاندان ازاولاد یکی از ایرانیان اصیل معروف بسامان خدای (سامان خداة) بودند وهمانانند که در تاریخ ایران بسامانیان مشهورند. از این خاندان اسمعیل برعمروبرادر یعقوب‌لیث چیره شد وحکومت مستقل ایرانی و ایران پرستی درماوراءالنهر و خراسان بوجود آورد که دامنهٔ اقتدارآن گاه تا حدود کرمان وری و گرگان نیز کشیده میشد،

تاریخ ایجاداین دولتهای بزرگ، قرنهای سوم‌وچهارم هجریست وازاینجا بخوبی آشکارمیشود که مجاهدات ابومسلم وطرفداران وخونخواهان اوومردانی‌مانند مازیارو بابك بزودی بثمر رسید ومردم ایران دراوایل عهد عباسی واقعاً عزم تحصیل استقلال و جدا شدن ازحکومت اسلامی داشتند. چنانکه ازتحقیق دراحوال مرداویج ویعقوب برمیآید قصد این دوپهلوان گشودن بغداد وپدیدآوردن یك حکومت بزرگ ایرانی که جانشین حکومت ساسانی گردد، بوده است.

۲ - میهن پرستی وحفظ آداب ورسوم ومفاخر ملی

ازآنچه تاکنون دیده‌ایم درجهٔ وطن پرستی ایرانیان در دورهٔ شکست ایشان فهمیده میشود. این حس شدید ونیرومند پس ازتحصیل استقلال وحتی چندگاهی پس ازتسلط ترکان درایرانیان باقی بود اما باشروع حکومتهای ترك وپیش‌آوردن سیاست خشك مذهبی چنانکه خواهیم دید اندك اندك حس میهن پرستی ایرانیان زائل شد و اسلام و تمدن عربی واسلامی پرده‌یی بزرگ میان ایرانیان دورهٔ اسلامی وپیش‌ازاسلام فروافگند.

مردم ایران تاحدود قرن پنجم نسبت بافتخارات گذشته و بزبان و ملیت وآنچه بدانها بسته است علاقه‌یی فراوان داشتند ودراحیای مفاخرنیاکان رنجها برخودهموار میکردند و کوششها مینمودند. مجاهدات ایرانیان درترجمهٔ کتب پهلوی بزبان عربی و نگارش وتألیف تواریخ گونه گون درشرح عظمت واقتدار ایران پیش ازاسلام وسعی ایشان درترویج زبان فارسی همه نمودار علاقهٔ این قوم بافتخارات ملی است وهمین علاقه

بافتخارات ملی است که سرانجام بنگارش شاهنامهای متعدد و آنگاه نظم روایات و داستانهای ملی بشعر فارسی منجر شد.

از جملهٔ قدیمترین آثار منظوم و منثور فارسی کتابهاییست که در شرح مفاخر ایرانیان قدیم و پهلوانیها و بزرگیهای آنان پرداخته شد و این کار بزرگ را مجاهدات ایرانیان در حفظ روایات و احادیث و تواریخ قدیم بنیکی میسر ساخت. روایات قدیم ایران در ایالات و نواحی مشرق ایران یعنی خراسان و سیستان و ماوراءالنهر بیش از نواحی دیگر محفوظ مانده بود زیرا درمشرق ایران و خوارزم و ماوراءالنهر مردم بر اثر دوری از مراکز حکومت و قدرت اعراب بیش از نقاط دیگر بحفظ مراسم و آداب ملی و زبان و عقاید خود توفیق یافتند. طبقهٔ دهقانان این ایالات و ولایات چنانکه از مطالعه در کتب آن ایام درمی‌یابیم دیرگاهی از سایر طبقات ممتاز و صاحب اهمیت و قدرتی بودند. موبدان و هیربدان زردشتی و زردشتیان این بقاع مدتها آزادانه زندگی میکردند و باحکام و والیان ارتباط داشتند. هنگامیکه بهافرید[1] دین خود را که در بعض اصول با آیین زردشت موافق و در بعض دیگر مخالف بود، آورد، هیربدان و موبدان زردشتی آزادانه شکایت با بومسلم بردند و ابومسلم نیز بدلخواه آنان بهافرید و پیروانش را از میان برد و باز چون ابومنصور محمد بن عبدالرزاق سپهسالار خراسان قصد تألیف شاهنامه‌یی کرد، چنانکه دیده‌ایم از موبدان و دهقانان زردشتی خراسان یاری خواست:

تقاویم و ایام مشهور قدیم در این سامان بهمان شکل اصلی خود و با نامهایی که بشکل اوستایی بسیار نزدیک است تا چند قرن اول هجری همچنان معمول بود[2] و بعضی از ایام مشهور ایشان غیر از اعیاد معمول و عمومی ایرانیان روزهایی بود که با روایات کهن بستگی داشت[3]

برروی‌هم باید چنین گفت که درمشرق ایران و ماوراء النهر زبان و تمدن و فکر

۱ – بهافرید پسر ماه فروردین از متنبیان ایران در عهد ابومسلم صاحب‌الدعوة (قرن دوم هجری) است که در خواف ظهور کرد. برای اطلاع از احوال و کیفیت آیین او رجوع کنید به: الآثارالباقیه چاپ لایپزیك ص ۲۱۰-۲۱۱

۲ – الآثارالباقیه صفحات ۴۲ و ۲۳۳–۲۳۹ و ۴۶–۴۸ و ۷۰.

۳ – تاریخ بخارا.

ایرانی با تمام مظاهر خود بهتر محفوظ ماند و کمتر دستخوش تغییرات گردید و ایرانیان این نواحی برخلاف ایرانیان مغرب باتمام خصائص وصفات ایرانی خود باقی ماندند و مانند اسلاف خویش علائق خودرا بگذشته وبزرگداشت اجدادوتعظیم اعمال ویادگار های آنان حفظ کردند ودلیل توجه شدید آنان بنگارش و تألیف کتب تاریخ وروایات و داستانهای قدیم نیزهمینست منتهی باید در نظرداشت که این امر بیشتر بهمت بزرگان و اشراف آن نواحی صورت میگرفت و امرا و شاهان و بزرگان چون اغلب خودرا از اعقاب شاهان و بزرگان قدیم میدانستند[1] دراحیاء نام و آثار آنان میکوشیدند وبدین کارمیل وعلاقه‌یی وافرداشتند. اتفاقاً بعضی حوادث ووقایع نیز محرك تازه‌یی برای آنان گشت وازآنجمله‌است: نهضت شعوبیه وتفاخر آنان باجداد وبقومیت وملیت خویش و سرودن اشعاری دراین باب ونشرآنها - ترجمهٔ کتابهای معروف تاریخی عهد ساسانی بزبان عربی وتألیف کتبی درباب ایران قدیم چنانکه دیده‌ایم - ترجمهٔ خداینامه بوسیلهٔ چند تن از دانشمندان ایرانی بزبان تازی، و امثال این امور.

بر اثراین علل و جهات مختلف در اواخر قرن سوم و قرن چهارم نهضت عظیمی در خراسان برای جمع آوری احادیث کهن وتألیف وتدوین کتبی درتاریخ ایران پیدا شد وشاهنامهایی که هنگام بحث در تدوین داستانهای حماسی درباب آنها سخن گفته‌ایم وجود یافت حتی فکر نظم این شاهنامه‌ها درمیان آمد ونخست مسعودی مروزی وآنگاه دقیقی و سرانجام فردوسی روایات قدیم رابنظم آوردند ودر خلال همان احوال کتبی مانند تاریخ

---

۱ - صفاریان نسب خود را بساسانیان میرسانیدند (تاریخ سیستان ص ۲۰۰) و سامانیان مدعی بودند که نسب ایشان ببهرام چوبین و از او بمنوچهربن کوزك ابن ایرج بن افریدون میرسد (زین‌الاخبار چاپ تهران ص ۱۳ - تاریخ بخارا چاپ تهران ص ۷۰) و احمدبن سهل ازامرای بزرك عهد سامانی نسب خود را بیزدگرد پسر شهریار میرسانید (زین‌الاخبار چاپ تهران ص ۲۰) و ابومنصور محمدبن عبدالرزاق سپهسالار خراسان خود را از تخمهٔ سپهبدان ایران میدانست (مقدمهٔ قدیم شاهنامه، بیست مقالهٔ قزوینی جزء دوم چاپ تهران ص ۲۳) و نسب خود را بگیو پسر گودرز کشوادگان و از او بمنوچهر و فریدون و جمشید میرسانید (ایضاً ص ۵۲-۵۶) و وزیر او ابومنصورالمعمری نیز در این امر از مخدوم خود پیروی میکرد (ایضاً همان کتاب) . پسران بویهٔ ماهیگیرچون بامارت و سلطنت رسیدند بجعل نسب نامه‌یی برای خود ناگزیر شدند و نسب خویش را به بهرام گور رساندند (الآثارالباقیه چاپ لایپزیك ص ۳۸) آل زیار نیزمانند دیگرسلاطین مذکور در رسانیدن نسب خویش ببزرگان قدیم اصراری داشتند .

طبری بنثر فارسی ترجمه شد ودرتواریخ فارسی و کتب پراگندهٔ دیگر ازروایات وتاریخ ایران قدیم بتفصیل سخن رفت .

دنبالهٔ کار دقیقی وفردوسی تاحدودیکقرن پس از ایشان نیز قطع نشد وروایاتی را که استاد طوس براثرضیق فرصت بنظم نکشیده بود ، شعرای دیگر برشتهٔ نظم درآوردند وتااواخرقرن پنجم واوایل قرن ششم قسمت بزرگی ازروایات کهن ایرانی بنظم درآمد و کاری که مقدمات آن ازایران پیش ازتاریخ آغاز شده بود تقریباً بپایان رسید .

باذکراین مقدمات محقق میشود که ظهور حماسه‌های بزرگ ملی ایران درقرن چهارم وپنجم معلول علل مختلفی بود که در این مقدمه ازآنهاسخن گفته‌ایم ونیزثابت میگردد که مهمترین ادوارتاریخ ایران برای نظم داستانهای حماسی قرن چهارم وپنجم و چندسال اول قرن ششم هجری بود اما ازاین پس بنا برآنچه ذیلا خواهیم نگاشت نظم داستانهای ملی بسستی گراییدوجای حماسه های ملی ایران راحماسه هـای تاریخی و دینی گرفت .

۳ ـ غلبهٔ ترکان

انحطاط حماسه های ملی ـ ظهور حماسه های تاریخی و دینی

چنانکه تاکنون دیده ایم باصراع عظیمی که پس از تسلط عرب میان عناصر روحی ودینی وسیاسی ایرانی و غیر ایرانی در گرفت غلبه تا درجه‌یی باایرانیان بود و اگر این نهضات واقدامات بمانعی برنمیخورد وبی ثمر نمی‌ماند یقیناً ملت ونژاد ایرانی قدرت دیرینهٔ خود را ازسرمی گرفت اما افسوس که براثر مقدمات وجهاتی که اکنون فرصت اظهارآنها را نداریم از اواخر قرن چهارم نخست غلامان آزاد شدهٔ ترك وسپس قبایل مهاجم ترك نژاد متعاقباً برایران تسلط یافتند وازروزی که دست ناپاك این قوم درامور کشوری ولشکری ایران بازشد واین گروه که تعصب ذاتی وخشکی وساده‌لوحی آنان مشهوراست فرمانروای ایران ومقتدای ایرانیان گردیدندکار کشورما حالتی دگر گونه یافت . آنچه نفوذ و تسلط عرب باقوم ایران نکرد سلطه و اقتدار ترکان کرد و

هر تخریب که در آن تسلط و غلبه ناتمام و نیمه کاره و بی‌اثر ماند در این سلطه و نفوذ سیاسی واجتماعی تمام و کامل گشت.

خطرناکترین ارمغانی که غلامان ترک یا قبایل مهاجم ترک نژاد برای ایرانیان آوردند تعصب مذهبی واعتقاد شدید کور کورانه و گاه ابلهانه‌ییست بخرافات ومبلغان وناشران این خرافات که اغلب بتدریج صورت احکام ومسائل دینی یافته ودراعماق ذهن ایرانیان رخنه کرده است.

باتسلط نژاد ترک برایران مجاهدات ملی ایرانیان که تااواسط قرن چهارم بشدت ادامه داشت همه نقش برآب وراندن کشتی درسراب گشت. خونهای پاك مردانی چون بومسلم ومقنع وبابك ومازیار ونظایر ایشان که بامید رویانیدن درخت برومند استقلال واحیاءِ ملیت ایران برخاك این ایران دیرپای کهن سال ریخته شده بود، همه بی‌ثمر گشت. مجاهدات یعقوب و لشکرکشیهای مرداویز و شب زنده داریهای فردوسی و رنجها وزحمات ابن‌المقفع و یاران او وتدابیر برمکیان وآل سهل ودیگر آزاده‌مردان جملگی بیهوده شد و ملت ایران اندك اندك غرور ملی و تعصب نژادی خود را ازدست داد و کاربجایی کشید که خونریزانی چون چنگیز وهلاکو وتیمور را که بویی ازمردمی بمشام ناپاکشان نرسیده بود برگزیدهٔ خداوند و خداوند ایران شمردند، و آنگاه برنیاکان خویش بگناه اینکه برآیین مجوس بودند ناسزا گفتند واحیاناً آنانرا ناپاك ونادان شمردند. هرچه ازقرن سوم وچهارم دورترشویم برشدت اینگونه افکار و ضعف وانحطاط عوامل ملیت افزوده میشود تابجایی که مفهوم ملیت تدریجاً بدرجات فراموشی نزدیك میگردد وتقریباً ازمیان میرود.

ازقرن ششم ببعد براثردوعامل بزرگ مذکور یعنی نفوذ شدید اسلام و ضعف و انحطاط فکرملی وتعصب نژادی، افکارحماسی نیزبتدریج راه فنا وزوال گرفت وحماسهٔ ملی ایران بصورت حماسه های مذهبی وتاریخی درآمد. علل این امر علاوه برآنچه گفته‌ام عبارتست از:

۱ ـ تکامل افکارواسالیب ادبی: چنانکه درمقدمهٔ این کتاب دیده‌ایم براثررواج ادب وپدیدآمدن افکارواسالیب مختلف ادبی وتنوع افکاروایجاد موضوعات جدیددرشعر

که باسیر و کمال تمدن همراهست اندك اندك اساطیر وروایات پهلوانی و داستانهای قهرمانی درزمرهٔ اسمارواحادیث بی بنیاد قرارمیگیرد وقبول آنها برطباع گران میآید. بهمین جهت اگرملتی پیش ازین حال بنظم وتدوین روایات حماسی خود توفیق نیافت دیگربدین کاردست نمیتواند زدو آنچه دریادداشت بکلی ازخاطراو زدوده وبدست ذهول وفراموشی سپرده میشود. درادبیات فارسی نیزاین قاعده مسلم وثابت است: در دورهٔ سامانیان که ادبیات فارسی درآغاز کار شروع وترقی بود توجه بنظم داستانها وروایات رونق ورواجی داشت ودرفواصل کوتاه زمانی مردانی مانند مسعودی مروزی و دقیقی و فردوسی ظهور کردند وهریك بنظم قسمتی ازاحادیث و روایات ملی پرداختند وپس از فردوسی نیزچند گاهی براثر نفوذ شدید وی دراذهان فارسی زبانان این امرادامه یافت امااز همان آغازقرن پنجم ضعف وانحطاط فکرحماسی، حتی درداستانها وروایات حماسی آشکارشد واین فترت وانحطاط اندك اندك نیرو گرفت تاسرانجام ازآغازقرن ششم آثار تدریجی آن بنیکی آشکار گشت و کم کم بنیاد فکرحماسی وحماسه سرایی برافتادویا خود براثرحوادث سیاسی واجتماعی صورتهای دیگریافت وبهمین سبب است که چون ازقرن ششم بگذریم جزدوسه اثرحماسی درجهٔ سوم وچهارم باثارحماسی قابل ذکری بازنمیخوریم واصولا اینگونه افکاررارجی وبهایی نمی‌یابیم.

۲- یکی ازعلل عمدهٔ توجه ایرانیان در عهد سامانی ودرتمام قرن پنجم، آثاری بود که از نهضت شعوبی وقیام ملی ایرانیان درذهن آحاداین ملت ماند وبعبارت دیگر فکر مفاخرت باسلاف وتفضیل قوم ایرانی بردیگراقوام جهان محرك اصلی نویسندگان وشاعران در جمع ونظم روایات ملی بود اما بانفوذترکان ورواج بازار تعصب مذهبی این فکررا مجال رواج وتوسعه نماند زیرا بر اثر تعصب شدید دینی و همچنین درنتیجهٔ تأثیر علمی ونفوذ ادبی قوم عرب، نژادعرب وزبان وتمدن ودین او روی رزمهٔ اقوام و السنه ومدنیت ها ومذاهب گردید ویا اقلاتفاوت میان ایرانیان واعراب برافتاد وایرانیان در روح خود قرابت و نزدیکی و ودادی با عربان احساس کردند. اینست که دراین قرون مظلم سرمشقهای زندگی وتمدن ومعاملات ایران تازیان بوده‌اند نه اسلاف ایرانی

ایشان و امثال واسمار وحکایات تازی جای اسمار واحادیث وروایات ایرانی را گرفت و دیگر کسی را سودای نظم آنداستانها در سر نیامد.

۳ - با نفود و تسلط ترکان، آشوب وغوغای غلامان نوخاستهٔ ترك نژاد ومردمی عاری از تربیت وفارغ از افتخارات نژادی ومتکی بزور ومردم کشی وغارتگری وچپاول در ایران آغاز شد. جز چندسال از تسلط غزنویان وسلجوقیان در ایرانی که ترکان بر آن فرمانروایی داشتند غیر از جنگ و آزار وقتل وغارت وحرق ونهب چیزی نبود. بلای چنگیز و فرستادگان حکومت مغولی در ایران وغوغای بعد از حکومت ابوسعید بهادر وخونریزیهای تیمور ونزاعها و جدالهای اخلاف این مرد خونخوار و سیاست مذهبی صفویه واوضاع بعد از تسلط و آشوب افاغنه نیز بتمامی مکمل فساد وتباهی نفود غلامان ترك وقبایل ترك نژاد ماوراء جیحون گشت وبا تواتر همین وقایع شوم است که ملت ایران بدرکات انحطاط وفترت فرو افتاد وسوابق درخشندهٔ خویش را در مدنیت و سیاست فراموش کرد و زبان مادری وی نیز بسستی و کژی وبی مایگی گرایید. پیداست درچنین حالتی توجه بمفاخر نژادی ونظم روایات و احادیث پهلوانی و حماسهٔ ملی امری محال است و بهمین سبب هم از آغاز قرن ششم فترت وانحطاطی سخت در امر حماسه سرایی ایجاد شد وجز چند اثر معدود وبی اهمیت از حماسهٔ ملی که درقرن هفتم وهشتم اتفاقاً پدید آمد دیگر از حماسهٔ ملی اثری مشهود نیفتاد.

۴- با نفوذ اعراب وتسلط پیاپی ترکان وغارتها و کشتارهای بی امان که در ایران صورت گرفت وبلایایی که بر مردم این کشور رسید واختلاطی عجیب که در نژادهای مختلف (ترك - تازی - ایرانی) پدید آمد، تعصب نژادی ومفاخرت بنیاکان از ایران برافتاد زیرا تعالیم اسلامی باقبول این معنی سازشی ندارد وسیاست ترکان غاصب نیز بجای توجه بنژاد وامر نژادی بمذهب وتعصب وخشکی در آن متوجه بود، وچون از مفهوم ملیت اثری نباشد از نتایج آن که توجه به حماسه های ملی یکی از آنهاست لامحاله اثری نخواهد بود.

۵ - با توجه شدیدی که در قرن چهارم و پنجم بنظم داستانهای پهلوانی شد

قسمت اعظم و نزدیك بتمام داستانهای پهلوانی ایران بنظم در آمد و از آنها چندین منظومهٔ بزرگ ترتیب یافت واز آن میان‌تنها چند داستان باقی‌ماند که بعضی را درقرن هفتم وهشتم بنظم سره‌وناسرهٔ فارسی درآوردندومابقی بدست ذهول وفراموشی سپرده شد.

۶ـ بانفوذ دین اسلام وآیین وآداب و عادات اعراب در روح و نهاد ایرانیان جای پهلوانان ملی را بزرگان وقهرمانان دینی گرفتند وبعضی ازشاعران بجای آنکه داستان دلیران ایران را موضوع منظومهای خودسازند باعمال تاریخی یا ساختگی این بزرگان دینی توجه کردند و منظومه‌هایی ببحر متقارب بتقلید از داستانهای حماسی ایران اما نه‌بدان زیبایی و دلپذیری پدیدآوردند.

۷ـ چون دور بنوخاستگان خود پسندترك وامرایی از امثال ایشان‌رسیدبهترین وسیلهٔ تبلیغ مجد و عظمت خویش را در تشویق شعرا بسرودن قصائد و مثنویهایی در وصف وبیان مناقب ومحاسن وجهانگشایی وجهانداری خود دانستند و این‌کار نخست از محمود غزنوی با شدتی بی‌مانند آغازشد ودر تاریخ ادبیات ایران بوضعی نابهنجار ادامه یافت چندانکه چون مغولان‌وتیموریان باتیغ‌های‌آختهٔ بیدریغ بایران تاختند بعضی از شاعران زبان بمدح واطرای آنان گشودند وظفرنامه‌ها وشه‌نامه‌هایی در باب آنان‌پدیدآوردندونتیجهٔ‌کارچنین‌شد که ازقرن‌ششم‌تادورهٔ حاضرمنظومهایی ببحرمتقارب وبشکل‌منظومهای حماسی درباب شاهان‌وحتی‌بعضی از امرای کوچك وبی‌مقدارترتیب یافت وعجیب‌ترآنکه کسانی‌پدیدآمدند که‌درباب‌سلاطین ممالك‌اروپایی‌هم‌منظومهایی ببحر متقارب ساختند.

ازمطالعهٔ‌این مقدمات هفتگانه میتوان خلاصه‌یی بنحو ذیل‌ترتیب‌داد:

درقرن چهارم وپنجم‌قسمت اعظم داستانهای حماسی‌ایرانیان بنظم فارسی درآمد و تنها چند داستان برجای ماند که بعضی ازآنها بعد از قرن ششم منظوم شد ودیگر از داستانهای ملی ایران چیزی بنظم درنیامد، اما در قبال انحطاط وفنای حماسهٔ ملی دونوع تازه‌از حماسه در ایران معمول و متداول‌شد: یکی حماسه های تاریخی یعنی منظومهای حماسی که‌در باب رجال تاریخی ترتیب یافت ونخستین آنها اسکندرنامهٔ

نظامی است و آخرین آنها شهنشاه‌نامهٔ صبا - دیگر حماسه‌های دینی یعنی منظومهایی که در باب سرگذشت تاریخی یا داستانی رجال و پهلوانان دین اسلام ساخته و پرداخته شد مانند: خاورنامه (یا خاوران‌نامه) و صاحبقران‌نامه و خداوند نامه و حملهٔ حیدری و نظایر اینها.

ما درباب هریك از این انواع سه گانهٔ مذکور یعنی حماسه‌های ملی و تاریخی و دینی در فصلی مفرد سخن میگوییم.

فصل دوم

حماسه های ملی

۱ - شاهنامهٔ مسعودی مروزی

نخستین کسی که روایات حماسی ایرانیان را بنظم فارسی کشید شاعریست بنام مسعودی مروزی. از شاهنامهٔ منظوم او اطلاع زیادی در دست نیست، در کتاب البدء والتأریخ تألیف مطهر بن طاهر المقدسی که از کتب معتبر تاریخ و مؤلف بسال ۳۵۵ هجریست دو بار از این منظومه یاد شده است یکی در پادشاهی گیومرث بدین عبارت: «وقد قال المسعودی فی قصیدته المحبرة بالفارسیة:

نخستین کیومرث آمذ بشاهی — کرفتش بکیتی درون بیش کاهی[1]
جو سی سال بکیتی باذشا بوذ — کی فرمانش بهر جایی روا بوذ

وانما ذکرت هذه الابیات لانی رأیت الفرس یعظمون هذه الابیات والقصیدة و یصورونها و یرونها کتاریخ لهم» [2]

یکجای دیگر در پایان سلطنت پادشاهان ساسانی گوید: «وانقضی امر ملوك الفرس و اظهر الله دینه وانجز وعده ... ویقول المسعودی فی آخر قصیدته بالفارسیة:

سپری شد نشان خسروانا — چو کام خویش راندند در جهانا» [3]

۱- این بیت را پس از نگاشتن کلمهٔ کیومرث بشکل «گیوّمرث» که بنظر من اقرب باصل تلفظ قدیم آن (گیومرتن Gayomaretan) است وتصحیح تقریبی مصراع دوم، اصلا چنین باید پنداشت:

نخستین گیوّمرث آمذ بشاهی — بگیتی در گرفتش پیش گاهی

۲- البدء والتأریخ چاپ Huart ج ۳ ص ۱۳۸.

۳- ایضاً کتاب البدء والتأریخ ج ۳ ص ۱۷۳.

چنانکه ازسخنان منقول مطهّر بن طاهر دریافته‌ایم این قصیده (یعنی منظومه) فارسی منظومه‌یی مزین (محبر) وممتازونزد ایرانیان محترم وعزیز بود زیرا آنرا بمنزلهٔ تاریخ ملی خویش تصور میکردند وبنابرعادت ایرانیان که درشاهنامه ها تصاویری از مجالس رزم وپهلوانان وشاهان ترسیم مینمودند[1]، نسخ شاهنامهٔ مسعودی مروزی هم دارای تصاویری بود.

این منظومه چنانکه از ابیات منقول فوق برمیآید مثنوی بزرگی ببحر هزج مسدس محذوف (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) بود وشاید گاه ابیات هزج مسدس مقصور (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل) هم چنانکه عادت است ، درآن وجود می‌یافت. تاریخ نظم شاهنامهٔ مسعودی مروزی را محققاً ازاوایل قرن چهارم فروترنمیتوان آورد زیرا :

۱ـ کتاب البدء والتأریخ درسال ۳۵۵ تألیف شد وچون نام شاهنامهٔ مسعودی در آن آمده است باید شاهنامهٔ مذکوررا متعلق بپیش ازمنتصف قرن چهارم دانست .

۲ـ شاهنامهٔ مسعودی مروزی چنانکه مطهّر بن طاهر گفته درنیمهٔ دوم قرن چهارم کتابی مشهور بودوایرانیان آنرا بزرگ میداشتند وتصاویری برآن میافزودندو بمنزلهٔ تاریخی برای خود می‌پنداشتند. باتوجه بصعوبت انتشاروشهرت یك کتاب در روزگاران قدیم باید چنین پنداشت که برای شهرت شاهنامهٔ مسعودی (چندانکه یك مرد غریب که ازدیار

---

۱ – دردو بیت ذیل از ابوالحسن منجیك ترمذی اشارتی باین عادت دیده میشود :

بشاهنامه براهیئت تونقش کنند زشاهنامه بمیدان رود بجنك فراز
ز هیبت توعدو نقش شاهنامه شود کزو نه مرد بکارآیدونه‌اسب ونه‌ساز .

در مجمل التواریخ هم اشاره‌یی بدین منوال می یابیم در باب بهرام گور : « و حدیث شکارگاه و کنیزك و تیر انداختن بر آهو، آنك برصورتها نگارند، چنان گویند که درآن تاریخ بودست که بزمین عرب بوده پیش منذر» (ص ۷۰)
وازاین بیت فردوسی نقش کردن تصاویر شاهنامه بر درودیوارخانها مشهودست:

بر ایوانها نقش بیژن هنوز بزندان افراسیاب اندر است

درمقدمهٔ قدیم شاهنامه نیز از عادت ایرانیان به افزودن تصاویر بر کتب قصص و داستان سخن رفته است آنجا که ازکلیله و دمنهٔ منظوم رودکی سخن میگوید : « . . . واین نامه ازو یادگاری بماند، پس چینیان تصاویر اندر افزودند تا هر کسی را خوش آید دیدن و خواندن آن » (بیست مقالهٔ قزوینی جزء ۲ ص ۲۳) علاوه بر این نقش شاهان بر روی قالی ها و ظروف نیز تصویر میشد .

بعید آمده از آن آگهی یابد) اقلا چهل و پنجاه سال وقت لازم است و بنابراین شاهنامهٔ مسعودی باید درحدود ۳۰۰ هجری و یا اندکی بیشتر و کمتر سروده شده باشد و بدین ترتیب منظومهٔ مسعودی جزءِ اشعار قدیم و کهن فارسی است که نمونه‌یی از آن در دست داریم.

۳ ـ خشونت بعضی از الفاظ و عدم انسجام و لطافتی که در برخی از کلمات ابیات سه گانهٔ آن می‌بینیم دلیل روشنی است بر کهنگی این منظومه. فی‌المثل در مصراع اول از بیت اول گیومرث را باید با تشدید خواند تا وزن درست و روان باشد و یا گاف گیومرث را بیش از اندازهٔ معمول کشید تا جای دو حرف اول از مفاعیلن را بگیرد و این از خصائص اشعار کهنهٔ فارسی است چنانکه در ابیات محمد بن وصیف سجزی و محمد بن مخلد[1] می‌بینیم و نیز همین کیفیت در کلمهٔ سپری از مصراع اول بیت آخر ملاحظه میشود استعمال «راندند در جهانا» یعنی حذف دال در راندند (= راندن در) و یا حذف دال «در» (= راندندر) و نظایر این احوال نیز اغلب خاص اشعار کهن و اولی فارسی است و در دیگر اشعار اولی فارسی مانند اشعاری که شعرای دربار یعقوب بن لیث صفاری ساخته‌اند دیده میشود.[2]

با توجه بدین کلمات و نوع استعمال آنها و اشکال کار شاعر در تطبیق کامل کلمات فارسی با اوزان عروضی باید قبول کرد که این اشعار بسیار کهنه و حتی کهنه‌تر از اشعار شعرای دربار نصر بن احمد سامانی و بدین طریق متعلق باواخر قرن سوم است.

مسعودی مروزی صاحب این شاهنامهٔ منظوم را چنانکه می‌باید نمیشناسم و از زندگی او اطلاعی ندارم. اما شهرت او و شاهنامهٔ وی درقرن چهارم (زمان تألیف البدء و

---

۱ — مانند:

ای امیری که امیران جهان خاص و عام ... بنده و چاکر و مولای و سگ‌بند و غلام
هر که نبود او بدل متهم ... بر اثر دعوت تو کرد نعم
عمر ز عمار بدان شد بری ... کاوی خلاف آورد تا لاجرم...
معجز پیغمبر مکی توبی ... بکنش و بمنش و بگوشت

۲ — تاریخ سیستان ۲۸۶—۲۸۷.

از حد هند تا بحد چین و ترک ... از حد زنگ تا بحد روم و گاس
ناس شدند نسناس آنکه همه ... واز (ط: و آن) همهٔ نسناس گشتند ناس

والتأریخ) وحتی دراوایل قرن پنجم زیاد بود ونام اورا دراین قرن اخیر دریکی ازمآخذ معتبر یعنی غرراخبارملوك الفرس ثعالبی (که تألیفش پیش ازسال ۴۱۲ صورت گرفت) می‌بینیم. ثعالبی درشرح سلطنت طهمورث گوید: «وزعم المسعودی فی مزدوجته بالفارسیة انّ طهمورث بنی قهندزمرو» [1] ودر شرح سلطنت بهمن پسر اسفندیار و لشکر کشی بسیستان وجنگ بازال گوید: «فعفاعنه (یعنی زال) وامر بردّه الی منزله والا فراج له عن مسکة من ماله و ذکر المسعودیّ المروزیّ فی مزدوجته الفارسیة انه قتله ولم یبق علی احد من ذویه» [2].

ذکر مسعودی با این همه سادگی مانند مردی مشهور که نامش زبانزد همگان باشد دلیل برشهرت این مرد و شاهنامهٔ او در قرن پنجم است. بنا براین هنگامی که دقیقی وفردوسی بنظم شاهنامهٔ ابومنصوری دست زده بودند شاهنامهٔ مسعودی شهرت و اعتباری داشت و ازمقایسهٔ داستان بخشودن زال چنانکه در شاهنامهٔ فردوسی آمده و کشتن اوچنانکه درشاهنامهٔ مسعودی یافته میشد به‌مغایرت روایت مسعودی ونویسندگان شاهنامهٔ ابومنصوری دربعض موارد پی‌میبریم.

۲ - گشتاسپنامهٔ دقیقی

«گشتاسپنامه» نامیست که ما بهزاربیت ازداستان گشتاسپ وجنگهای مذهبی او باارجاسپ داده‌ایم (باآنکه این هزاربیت جزئی ازشاهنامه‌ییست که فردوسی پیش و پس آنراکامل کرد). مراد ما ازاین تسمیه بدست‌آوردن آزادی بیشتریست دربحثی که اکنون پیش میگیریم [3].

ابومنصور محمدبن احمد دقیقی بلخی ازایرانیان زردشتی‌مذهب وازشعرای بزرگ عهد سامانیست که در اواسط نیمهٔ اول قرن چهارم هجری (یعنی میان سالهای ۳۰۰ و ۳۵۰ وظاهراً درحدود ۳۲۰ الی ۳۳۰ هجری) بدنیا آمد. وی ازمداحان امرای آل محتاج بود ودرخدمت امیرفخرالدوله ابوالمظفر احمدبن محمد چغانی بسرمیبرد و اورا

۱- غرر اخبار ملوك الفرس چاپ پاریس ص ۱۰. ۲ - ایضاً ص ۳۸۸.

۳- نام منظومهٔ ایاتکار زریران را نیزگاه «شاهنامهٔ گشتاسپ» ضبط کرده‌اند.

میستود واز پادشاهان سامانی هم منصوربن نوح سامانی (۳۵۰ - ۳٦۵ هجری) و پسرش نوح (۳٦۵ - ۳۸۷) را مدح گفته و بنابر روایات متقدمان بامر نوح بن منصور بنظم شاهنامه قیام کرد و هزاربیت و بقول حمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده ۳۰۰۰ بیت ویا بقول محمد عوفی بیست هزاربیت از آنرا درظهور زردشت وداستان جنگ گشتاسپ وارجاسپ بنظم آورد ولی ناگهان بدست غلام خود کشته شد وشاهنامهٔ اوناتمام ماند.

ازاشعاراوهزاربیت درشاهنامه (سلطنت گشتاسپ) وبعضی قصاید ومقطعات وغزل وابیات پراگنده درتذکره‌ها و کتب لغت و کتب ادب (ترجمان البلاغة. حدائق السحر. المعجم فی معاییراشعارالعجم) ذکرشده‌است. دقت خیال واستادی و مهارت اوازهمین ابیات پراگنده بخوبی ثابت میشود.

قتل دقیقی پیش‌ازسال ۳۷۰ وبعد ازسال ۳٦۵ هجری اتفاق افتاده‌است زیرا در آغازسلطنت نوح بن منصور (جلوس ۳٦۵) که بامراوشروع بنظم‌شاهنامه کرد، درقید حیات‌بود وپیش ازآنکه فردوسی بنظم‌شاهنامه شروع کند (حدود سال ۳۷۰) در گذشت وظاهراً حادثهٔ قتل اودرحدود سال ۳٦۸ یا ۳٦۹ روی داد. بعقیدهٔ ژول مول این واقعه در سال ۳٦۰ اتفاق افتاد و این در صورتیست که اولا نظم گشتاسپنامه بامر منصور بن نوح (۳۵۰ - ۳٦۵) صورت گرفته‌باشد وثانیاً تاریخ نظم شاهنامه‌را به‌پیش ازسال ۳۷۰ بالا بریم.[۱]

فردوسی دنبال داستان گردآوردن شاهنامهٔ ابومنصوری گوید:

چو ازدفتراین‌داستانها بسی   همیخواند خواننده برهر کسی
جهان دل نهاده براین‌داستان   همان‌بخردان وهمان راستان
جوانی بیامـد گشاده زبان   سخن‌گفتن خوب وطبع روان
بنظم آرم این‌نامه را گفت من   ازو شادمان شد دل انجمن

۱— برای کسب اطلاع کامل از احوال دقیقی بغیر از تذکره های متداول رجوع کنید بـه: مجلهٔ کاوه، شرح احوال دقیقی شمارهٔ ٤ — ۵ بقلم محصل (آقای‌تقی‌زاده) وحماسهٔ ملی ایران تألیف نلدکه چاپ دوم ص۱۹-۲۳ ومقدمهٔ شاهنامهٔ ژول مول وتاریخ ادبیات برون Browne : A Literary History of Persia وسخن وسخنوران تألیف آقای بدیع‌الزمان فروزانفر ج ۱.

جوانیش را خوی بد یار بود — همه ساله تا بُد بپیکار بود
براو تاختن کرد ناگاه مرگ — نهادش بسر بر یکی تیره ترگ
بدان خوی بد جان شیرین بداد — نبود از جهان دلش یکروز شاد
یکایك ازو بخت برگشته شد — بدست یکی بنده برکشته شد
ز گشتاسپ و ارجاسپ بیتی هزار — بگفت و سر آمد براو روزگار
برفت او و این نامه ناگفته ماند — چنان بخت بیدار او خفته ماند

و باز در آغاز داستان گشتاسپ و ارجاسپ در حکایت خواب خویش از قول دقیقی گفته است:

بدین نامه ار چند بشتافتی — کنون هرچه جستی همه یافتی
از این باره من پیش گفتم سخن — اگر باز یابی بخیلی مکن
ز گشتاسپ و ارجاسپ بیتی هزار — بگفتم سر آمد مرا روزگار

و در پایان گفتار دقیقی پس از نقل هزار بیت او چنین آورده است:

دقیقی رسانید اینجا سخن — زمانه برآورد عمرش ببن
ربودش روان از سرای سپنج — از آن پس که بنمود بسیار رنج
بگیتی نماندست ازو یادگار — مگر این سخنهای ناپایدار
نماندی که بردی بسر نامه را — براندی براو سر بسر خامه را
. . . . — . . . .
یکی نامه دیدم پراز داستان — سخنهای آن برمنش راستان
فسانه کهن بود و منثور بود — طبایع ز پیوند او دور بود
نبردی بپیوند او کس گمان — پر اندیشه گشت این دل شادمان
گذشته براو سالیان دو هزار — گر ایدونکه برتر نیاید شمار
گرفتم بگوینده بر آفرین — که پیوند را راه داد اندرین
اگرچه نپیوست جز اندکی — ز بزم و ز رزم از هزاران یکی
هم او بود گوینده را راهبر — که شاهی نشانید بر گاه بر
ستایندهٔ شهریاران بدی — بمدح افسر نامداران بدی
بنقل اندرون سست گشتش سخن — از او نو نشد روزگار کهن
من این نامه فرخ گرفتم بفال — همی رنج بردم در او ماه و سال

ابیات استاد طوس ناطق است براینکه :

شاهنامهٔ ابومنصور محمدبن بن عبدالرزاق پس ازنگارش وتألیف بزودی شهرت یافت وجهانی دل برآن نهاد وفکرنظم آن درمیان مردم پدیدآمد (زیرا این امرمحقق است که شاهنامهٔ ابومنصور ازلحاظ اشتمال برتاریخ جامع ایران قدیم وازحیث صحت روایات کاملترین شاهنامه‌ها بود) وتنها دقیقی توانست مدعی این کاربزرگ شود اما در جوانی بدست بندهٔ خود کشته شد وتنها هزاربیت ازداستان گشتاسپ وارجاسپ رابنظم درآورد ونتوانست این نامهٔ بزرگ‌را بپایان برد اما بااین‌کارخود سرمشق فردوسی گشت واورا برآن داشت که آن افسانهٔ کهن ومنثور را که طبایع ازپیوند آن دوربود و کسی گمان وامید پیوند (پیوستن = بشعرآوردن) آنرا نداشت بنظم‌آرد . اگرچه دقیقی ازمداحان بزرگ شهریاران ودرمدیحه سرایی‌صاحب‌طبعی بلند ومهارتی‌فراوان بود اما سخنهای‌اودرنقل این داستان ازنثربنظم‌سست گشت ونیروی‌آن نیافت که‌روزگار کهن را نو کند واهل زمان را برآن فریفته سازد .

ازداستان رؤیای فردوسی وآوردن هزاربیت دقیقی درشاهنامه همه‌آگهی‌دارند وتکرارآنرادراینجا ضرورتی‌نیست . هزاربیت دقیقی که فردوسی درشاهنامهٔ خودآورده است بااین بیت‌آغازمیشود :

چوگشتاسپ‌رادادلهراسپ تخت　　　فرودآمدازتخت‌وبربست‌رخت

وبدین بیت ختام می‌پذیرد :

بآواز خسرو نهادنـد گوش　　　سپردنداورا همه‌گوش‌وهوش

و بعبارت دیگر رشتهٔ مطالب دقیقی در همینجا یکباره قطع میشود وقطع شدن عبارت بنحویست که وقوع حادثه‌یی نامترقب را برای شاعرمیرساند . تنها همت و جوانمردی استاد بزرگ طوس توانست این منظومهٔ ابتررا محفوظ وازدستبرد زمانه ایمن دارد .

مطالب این منظومه چنانکه در گفتار دوم هنگام بحث درباب منظومهٔ « ایاتکار زریران » دیده‌ایم جزدربعض موارد جزئی وبی‌اهمیت‌کاملا منطبق برآن کتاب حماسی کهن‌است .امااین‌نزدیکی وانطباق را نباید بهیچ روی دلیل آن دانست که‌دقیقی‌سخنان

خود را مستقیماً از کتاب یادگار زریر نقل کرده باشد بلکه بنا بر آنچه در گفتار مذکور ثابت کرده‌ام بر اثر بعضی اختلافات جزئی خاصه دراسامی و نیز اختلاف کلی روایت در داستان قتل بیدرفش جادو ونظایر اینها ثابت میشود که داستان یادگار زریر چند بار دست بدست گشته و تغییراتی یافته وآنگاه بدقیقی رسیده است و بعبارت دیگر متنی که دقیقی در دست داشت غیرازمتن اصلی « ایاتکار زریران » و بفحوای کلام فردوسی شاهنامهٔ ابومنصوری بوده است واین زیاده ونقصان داستان واختلاف آن بامتن قدیمی واصلی ازراویان و نویسندگان این شاهنامه است . نظیراین حالت‌هم درداستان اردشیر مشاهده میشود و در فصل خاص کارنامهٔ اردشیر بابکان گفته‌ایم که فردوسی نیز متن اصلی را در اختیار نداشت بلکه‌از آنچه درشاهنامهٔ ابومنصوری آمده و علی‌الظاهر بامتن پهلوی کارنامهٔ اردشیر بابکان مغایرتی داشته استفاده کرده است .

سبك دقیقی در انشاءِ مضامین حماسی از سبکهای عالی شعر پارسی است امامیان آن وسبك شاعری فردوسی تفاوتی‌عظیم‌دیده میشود . برخی‌چنین میپندارند که‌فردوسی درنقداشعار دقیقی‌و گفتن این بیت :

از و نو نشد روزگار کهن   بنقل اندرون‌سست گشتش سخن

سخنانی دوراز انصاف گفته است اماحقیقت امرچنین نیست . دقیقی با آنکه درقصیده وغزل استاداست درساختن گشتاسپنامه‌از عهدهٔ اظهار کمال مهارت‌خویش برنیامده‌است. مهمترین سبب وعلت این‌امرمتابعت سخت دقیقی‌است ازمتن اصلی کتابی که در برابر خود داشت . فردوسی نیزچنانکه میدانیم‌ازمتنی استفاده میکرد ومیکوشید که اززیاده ونقصان مطلب بر کنار ماند اما درالفاظ تا آنجا که امکان داشت دست میبرد وآنها را بنحوی که درشاعری بکارآید ومایهٔ‌سستی نظم نشود پس وپیش و کم وزیاد میکرد و یا کلماتی بهتر انتخاب مینمود وحتی درتوصیف مناظر ومیادین جنگ و سایر اُموری که بدینها ماند ازاستادی ومهارت ونیروی عالی‌تخیل خویش استفاده‌میبرد ، اما دقیقی‌هیچ گونه دخالتی را درمتن‌روا نمیدانست وعلی‌الظاهرعین عبارات وجمل رابی‌آنکه چندان زیاده‌ونقصانی درآنهابکاربردنقل‌مینمود وبهمین سبب‌مجالس رزم وبزم‌ومکالمات‌وحکایت

ووصف او بنهایت کوتاهست واغلب بایك تاسه چهاربیت تمام میشود . دربیت ذیل سرعت دقیقی درتمام کردن مطلب پیروی کامل اورا ازمتن منثور بخوبی میرساند :

در گنج بگشاد و روزی بداد | بزد نای رویین بنه بر نهاد

وبازاین حقیقت در وصف میدان جنگ ارجاسپ و گشتاسپ ورفتن چندتن از دلیران گشتاسپی و کشته شدن بعضی از آنان بسرعت ازپس یکدیگروشتابی که دقیقی در وصف این جنگها و کشتن و کشته شدن بکار میبرد ببهترین صورتی آشکار است و دربرخی از قسمتهای گشتاسپنامه پیروی دقیقی از متن منثور چنان مشهود است که با نقل آنها بنثر میتوان امیدوار بود قسمتی از شاهنامهٔ ابومنصوری زنده شده است وهمین دقت و خشکی دقیقی درنقل الفاظ از نثر بنظم بدون استفاده از حقوقی که شاعر در اینگونه موارد دارد باعث شده است که کلام وی تا درجه‌یی سست جلوه کند ولی واقعاً سست ونارسا نیست .

فردوسی هنگام فراغ ازحال یك پهلوان یا هنگام مرگ وقتل پادشاه ونظایر این احوال باآوردن مضامین گوناگون خواننده را بنکاتی فلسفی و اخلاقی آگاه میسازد اما دقیقی ازاظهاراین استادی محروم وبرکنار است . درچندبیت راجع به یکی ازمیادین جنگ پس ازقتل سه پهلوان سه باریك مضمون تقریباً با یك عده کلمات تکرار شده است بدین صورت :

دریغ آن نکوروی تابان چوماه | که بازش ندید آن خردمند شاه
دریغ آن نبرده گرانمایه گرد | که نادیده بازآن پدررا بمرد
دریغ آن شه پرورپده بناز | شده روی اوباب نادیده باز

شتاب دقیقی در توصیف میدان جنگ و مقاتلهٔ مبارزان در این جنگ نخستین که گفته‌ایم تا درجه‌یست که خواننده تصورمی کند تمام جنگ دریك روز وچندساعت معدود صورت گرفته است درصورتیکه در اواسط کار درمییابد که تاهنگام جنگ زریر دو هفته گذشته بود :

دوهفته برآمد براین بردرنگ | نبینم همی روی فرجام جنگ

این امر نتیجهٔ آنست که دقیقی متن شاهنامه را برابر خود نهاده و بی تصرف زیاد عین مطالب آنرا نقل کرده است و همین دقت در نقل باعث شد که بسیاری از تعبیرات زبان پهلوی که گویا اثر خامهٔ موبدان و دهقانان زردشتی مذهبی بود که شاهنامهٔ ابومنصور را مینگاشتند در شاهنامهٔ او راه یابد. استعمال کلمهٔ پهلوی «پُس» (پسر) در دو بیت ذیل مؤید مدعای ماست:

بیامد نخست آن سوار هژیر　　　　پُس شهریار جهان اردشیر
بیامد پس او گزیده سوار　　　　پُس شهریار جهان نیوزار

وهمچنین است استعمال الف و نون نسبت پهلوی در بیت ذیل:

کجا باشد آن جادوی خویش کام　　　　کجا نامخواست هزارانش نام

و آوردن اضافهٔ مقلوب پهلوی و استعمال خدای (در زبان پهلوی بمعنی شاه) در این سه بیت:

همی کَفتشان هر سویی زیر پای　　　　سپهدار ایران و گردان خدای...
مگر شاه ارجاسپ توران خدای　　　　که دیوان بدندی بپیشش بپای...
چو سالار چین دید نستور را　　　　کیان تخمه و پهلوان پور را

و استعمال شهر بمعنی کشور در این بیت:

چو از شهر توران ببلخ آمدند　　　　بدرگاه او بر پیاده شدند

براثر متابعت کامل دقیقی از متن شاهنامهٔ ابومنصوری بسیاری از ابیات او را عیناً همانند ترکیبات و جمل ایاتکار زریران (که در نگارش داستان گشتاسپ وارجاسپ از آن استفاده شده بود) می‌بینیم [۱] با آنکه یادگار زریران تا دقیقی بچند دست گشته و در شاهنامهٔ ابومنصوری جای گرفته بود.

در کلام دقیقی تنوعی که در خور یك منظومهٔ حماسی است مشاهده نمیشود. اغلب پهلوانان بیك نحو وصف میشوند و تکرار بعضی از کلمات و ترکیبات بدرجه‌یی زیاد است که بذهن میزند. ممکن است تصور شود که این تکرارها از نوع تکرارهای فراوان و خالی از عیب واشکالیست که معمولا در نثر و نظم عهد سامانی و اوایل عهد غزنوی دیده

۱ رجوع کنید بگفتار دوم همین کتاب.

میشود ولی سخن در آنست که شاعر در توصیف موضوع واحدی نتوانسته است از راههای گوناگون که در پیش داشت استفاده کند و حال آنکه فردوسی توانست از این اختیارات شاعری بهره برگیرد و ما را بتوصیفهای مختلف سرگرم سازد.

مجالس رزم دقیقی بسیار معمولی و ساده و دور از مهارت شاعر در توصیف است (البته در مقام قیاس با فردوسی) وشرح قابل توجه و گیرنده در مجالس رزم او کمتر مشهود است.

بهترین ابیات گشتاسپنامه در خطابهٔ گشتاسپ دیده‌میشود. شاعر در اینجا نهایت ایجاز فصیح را بکار برده است. درباب ظهور زردشت نیز سخنان دقیقی از لطف وزیبایی دور نیست و بهرحال باصرف نظر از برخی نقائص، گشتاسپنامهٔ دقیقی را باید یکی از بدایع آثار حماسی ایران دانست خاصه که این شاعر استاد توانست با انتخاب بهترین اوزان شعر فارسی برای مضامین حماسی ونشان دادن راه نظم روایات ملی بتفصیل وازروی روایات مکتوب پیشقدم فردوسی درکار بزرگ او شود. دقیقی پس ازفردوسی واسدی از بزرگترین حماسه سرایان ایرانست وقدرتی که او در تجسم میادین قتال و بیان اعمال پهلوانان بکار برده درحد خود شایان تحسین و اعجابست.

یکی از وجوه اهمیت گشتاسپنامهٔ دقیقی کثرت تراکیب فارسی است که در آن می‌بینیم. این منظومهٔ کوچك که عدد ابیات آن به نزدیك هزار میرسد مشحونست بتر کیبات بدیع فارسی که برخی از آنها تا آن روزگار سابقه نداشت، علاوه بر این دقیقی توانست با نقل بعضی از تراکیب پهلوی بشعر فارسی رابطهٔ میان شعر دری وزبان پهلوی را تا درجه‌یی محفوظ دارد و عین این کیفیت را باقوت و اهمیت بیشتری در ویس ورامین فخرالدین اسعد گرگانی که درنیمهٔ اول قرم پنجم هجری بعهد طغرل سلجوقی میزیست، می‌توان ملاحظه کرد.

دقیقی جز دربعضی موارد که گفته‌ایم شاعری خوش لهجه وشیرین سخن وفصیح و چابك دست است واز اینروی باید او را درشمار استادان بزرگ زبان وشعر فارسی درآورد
تاریخ شروع نظم گشتاسپنامه درست معلوم نیست ولی مسلماً بعد از سال ۳۶۵

یعنی درحدود ۳۶۶ و ۳۶۷ است . زیرا چنانکه میدانیم نوح بن منصور درسال ۳۶۵ بسلطنت نشست ودقیقی درآغاز عهد او بنظم شاهنامه شروع کرد وپس از نظم هزار بیت در حدود سالهای ۳۶۸ و۳۶۹ کشته شد.

۴ - شاهنامهٔ فردوسی

بزرگترین منظومهٔ حماسی و تاریخی ایران شاهنامهٔ فردوسی است که در شمار عظیمترین وزیبا ترین آثار حماسی ملل عالم است .

در شرح احواح فردوسی بنابرروشی که در این کتاب پیش گرفته‌ام از اطناب و اسهاب معذورم زیرا قصدمن بیان احوال شاعران نیست بلکه تحقیق درآثارحماسی آنانست و اگراز احوال شاعری سخن گویم تنها از آنجهت است که خواننده را از احوال اومختصر معرفتی حاصل‌شود . علاوه براین از مراجعی که در باب شرح‌احوال فردوسی نشان میدهم درخواهید یافت که جزآنچه در اینجا خواهم نوشت تحقیق تازهٔ دیگری درشرح‌احوال‌این آزاده مرد ایرانی ازمقولهٔ تکرار مکررات است . پس سخن خود را در باب شاهنامه با اشارت مختصری بزندگی فردوسی آغاز میکنم وآنگاه نظری اجمالی بکیفیت نظم شاهنامه بوسیلهٔ او می افگنم وسپس سخن‌را باجزائی که درخور موضوع کارمنست تقسیم‌میکنم ودرباب هریك باشباع سخن میگویم وضمناً بااین مباحث بعضی از نکات لازم را درباب احوال استاد طوس روشن‌وآشکار میسازم :

استادابوالقاسم منصور(حسن؟احمد؟)بن‌حسن(احمد؟علی؟اسحق؟)بن(شرفشاه؟)[1]

۱ـ چنانکه ملاحظه میکنید نام ونسب فردوسی کاملا مشکوك و نامعلوم است و جز در باب کنیه و تخلص او نمیتوان نظر قاطعی اظهار کرد و اسم و نسبی که ما در متن انتخاب کرده ایم یعنی منصوربن حسن ترتیبی است که در ترجمهٔ البنداری که در سال ۶۲۰ صورت گرفته آمده است و نام جد فردوسی را دولتشاه سمرقندی شرفشاه یادکرده . اما در باب کنیه (ابوالقاسم) و شهرت شاعر بفردوسی تردیدی نیست و او خود شهرت خویش را در شاهنامه چند بار بهمین صورت یادکرده است .

مشهور بفردوسی شاعر بزرگ و مفلق قرن چهارم و پنجم هجریست که در حدود سال ۳۲۹[1]

۱ — سال تولد استاد بدرستی معلوم نیست و اگر بخواهیم از روی تاریخ ختم شاهنامه و مقایسهٔ آن با سن فردوسی مطلب را روشن کنیم دچار مشکلات عظیم خواهیم گشت مثلا فردوسی از ۵۸ سالگی خود تا نزدیکی عمرخویش را به‌هشتاد درشاهنامه وهجونامه نشان میدهد دراین ابیات که می بینیم :

چو سال اندر آمد بهفتاد و یک — همی زیر شعر اندر آمد فلك

کنون عمر نزدیك هشتاد شد — امیدم بیکبار بر باد شد

و در بعضی از نسخ نیز اشارهٔ صریح به هفتاد و شش سالگی وی شده که شاید مراد از نزدیکی عمر به هشتاد اشاره بهمین سال باشد :

کنون سالم آمد بهفتاد و شش — غنوده همی چشم میشار فش

و اگر این بیت را که در نسخ دیگر موجود نیست اصلی بدانیم وسال ختم شاهنامه را چنانکه خواهیم دید ۴۰۱ یا ۴۰۲ بشماریم تولد فردوسی در سال ۳۲۵ یا ۳۲۶ اتفاق افتاده است و استاد تئودور نلدکه، که تصورمی کند فردوسی در اواخرکار شاهنامه ۷۶ یا۷۷سال داشت تولد او را با تصوراینکه شاهنامه درسال ۴۰۰ تمام شده باشد در سال ۳۲۳ یا۳۲۴فرض کرده است (حماسهٔ ملی‌چاپ دوم‌ص۲۵) .

اما اگر اساس حکم خود را مبتنی برنسخ معمول شاهنامه کنیم ذهن ما درباب سال تولد فردوسی بیشتر بسال۳۲۹متوجه میگردد وحدود سال۳۲۹یا۳۳۰را میتوانیم بتحقیق سال تولد فردوسی‌بشماریم زیرا قرائن‌ذیل‌ما را بقبول این فرض راهبری می کند :

الف — فردوسی در سال ۳۸۷ یعنی سال جلوس سلطان محمود بجای پدر پنجاه و هشت ساله بود بحکم ابیات ذیل از شاهنامه :

بپیوستم این نامهٔ باستان — پسندیده از دفتر راستان

که تا روز پیری مرا بر دهد — بزرگی و دینار و افسر دهد

ندیدم جهاندار بخشنده یی — بگاه کیان بر درخشنده یی

نگهبان دین و نگهبان تاج — فروزندهٔ ملك بر تخت عاج...

چنین سال بگذاشتم شصت و پنج — بدرویشی‌وزندگانی‌ورنج (به‌رنج؟)

بدانگه که بد سال پنجاه وهشت — جوان بودم وچون جوانی گذشت

خروشی شنیدم زگیتی بلند — که اندیشه شد پیرومن بی گزند

که ای نامداران. وگردنکشان — که جست از فریدون فرخ نشان

فریدون بیدار دل زنده شد — زمین و زمان پیش او بنده شد

بداد و ببخشش گرفت این جهان — سرش برتر آمد ز شاهنشهان

فروزان شد آثار تاریخ اوی — که جاوید بادا برو بیخ اوی

ازآن‌پس که گوشم‌شنیداین‌خروش — نخواهم نهادن بآواز گوش

بپیوستم این نامه بر نام اوی — همه مهتری باد فرجام اوی

«بقیهٔ‌حاشیه در صحیفهٔ بعد)

در قریهٔ «باژ» از قراءِ طابران طوس میان خانواده‌یی از دهقانان [۱] متولد شد که ثروت و ضیاع موروث داشتند . [۲]

(بقیهٔ حاشیه ازصحیفهٔ قبل)

که باشد بپیری مرا دستگیر | خداوند شمشیر و تاج و سریر
همیخواهم از کردگار بلند | که چندان بماند تنم بیگزند
که این نامه بر نام شاه جهان | بگویم نمانم سخن در نهان

از این ابیات و فحوای آنها (که در پنجاه و هشت سالگی شنیدم که شاهی بزرك برتخت کیان نشسته است و من چون آوازهٔ او شنیدم نامه برنام او کردم » و با توجه بابیات پیشین که نام محمود و نخستین وزیر اوابوالعباس فضل‌بن احمد را برده است و نیز با توجه باین نکته که محمود در خراسان بسلطنت نشست و آوازهٔ پادشاهی او برفور بفردوسی که در طوس بود میرسید : بصراحت می فهمیم که جلوس محمود برتخت سلطنت غزنویان در ۵۸ سالگی شاعر اتفاق افتاد یعنی درسال ۳۸۷ فردوسی ۵۸ سال داشت وبنابراین فردوسی که در ۳۸۷ پنجاه و هشت ساله بوددر ۳۲۹ تولد یافت(۳۲۹ = ۵۸–۳۸۷).

ب – درپایان شاهنامه این ابیات آمده است :

چو سال اندر آمد بهفتاد و یك | همی زیر شعر اندر آمد فلك
سی و پنج سال از سرای سپنج | بسی رنج بردم بامید گنج
چو بر باد دادند رنج مرا | نبد حاصلی سی و پنج مرا
کنون عمر نزدیك هشتاد شد | امیدم بیکبار بر باد شد
سرآمد کنون قصهٔ یزدگرد | بماه سپندار مذ روز ارد
ز هجرت شده پنج هشتاد بار | که گفتم من این نامهٔ شاهوار
تن شاه محمود آباد باد | سرش سبز بادا دلش شاد باد...

از میان این ابیات بیت دوم و سوم و چهارم محققاً الحاقی و بعدی است زیرا درآنها سخن ازبرباد رفتن رنج سی و پنج ساله میرود و این یقیناً متعلق ببعد از واقعهٔ تقدیم شاهنامه وضنت محمود است که بامدح محمود و ستایش وی در ابیات بعد سازگار نیست . پس این ابیات را یا فردوسی در تجدید نظری که چهار و پنج سال بعد ازسال تقریبی ۴۰۰ هجری در شاهنامه کرد بر ابیات اصلی افزود و یا از ابیات هجو نامه است که دراین جا راه یافت وگویا نظم اصلی ابیات بصورت ذیل بود : (چوسال ... سرآمد کنون ... زهجرت شده...) وبنابراین معلوم میشود که درحدود سال تقریبی ۴۰۰ هجری فردوسی ۷۱ سال داشت و این درست مقارن است با سال ششم از نخستین آشنایی و رابطهٔ فردوسی با دربار محمود و چون هفتاد و یك از سال تقریبی ۴۰۰ کم شود سال تقریبی ۳۲۹ یعنی سال تولد فردوسی بدست میآید واین نتیجه نیزبا نتیجهٔ نخستین سازگاروهمانندست.

---

۱ – درباب طبقهٔ دهقانان رجوع کنید بهمین کتاب ص۶۲–۶۴ .

۲ – خاندان شاعر صاحب مکنت و ضیاع و عقار بود . این مطلب از اشارات مختلف

(بقیهٔ حاشیه درصحیفهٔ بعد)

چنانکه دیده‌ایم در دورهٔ جوانی فردوسی، دقیقی کشته شد(۳۶۸یا۳۶۹هجری). این شاعرچند سالی پیش ازوفات شروع بنظم شاهنامهٔ ابومنصوری کرده بود ولی هنوز بیش از هزاربیت ناگفته مقتول شد وکار بزرگ وی ناتمام‌ماند. فردوسی دنبالهٔ کاراورا بفحوای اشعارخود(که درصحیفهٔ ۱۶۵ از همین کتاب نقل کرده‌ام) گرفت و در حدود ۳۷۰-۳۷۱ یعنی چهل یاچهل ویك سالگی خود شروع بنظم شاهنامه کرد و درحدود ۴۰۱- ۴۰۲ یعنی تقریباً پس‌ازسی‌یك‌ویاسی‌ودوسال آنراکاملا بپایان برد[1] واجزاء‌پراگندهٔ داستانهای‌خودرانسق وترتیبی داد و بنام امین‌الملّة ویمین‌الدولة ابوالقاسم‌محمودبن‌ناصر-الدین سبکتکین غزنوی (۳۸۷- ۴۲۱ هجری) که درحدود سال ۳۹۳یا۳۹۴ چنانکه خواهیم دیدبا درباروی‌رابطه یافته بود، درآورد ولی‌بنابرآنچه مشهورست ازآن پادشاه بهره‌یی نگرفت‌و دل‌آزرده وپریشان از غزنین بخراسان و ازآنجا بطبرستان بخدمت سپهبدشهریارازآل‌باوندرفت وهجونامهٔ معروف خودرا همانجا ساخت وظاهراً بصدهزار درم بشهریار فروخت وسپس از مازندران بخراسان بازگشت ودر مولد خود بسرمیبرد

(بقیهٔ حاشیه از صحیفهٔ قبل)

تاریخی و اقوال فردوسی در موارد متعدد مدلل میگردد. نظامی عروضی گوید که فردوسی در دیه باژ «شوکتی تمام داشت و بدخل‌آن ضیاع از امثال خود بی‌نیازبود» وفردوسی خود هم برفاه‌حال وسعهٔ عیش خویش درجوانی اشاره کرده وگفته است:

الا ای بر آورده چرخ بلند　　چه داری بپیری مرا مستمند
چو بودم جوان برترم داشتی　　بپیری مرا خوار بگذاشتی ...
بجای عنانم عصا داد سال　　پراگنده شد مال و برگشت حال

اما چنانکه ازهمین ابیات و ابیات متعدد دیگر شاهنامه بخوبی برمیآید شاعر استاد براثر توجه بشاهنامه ثروت خودرا ازدست داد ودرپیری تهیدست شد وابیات ذیل ازشاهنامه گواه مدعای ماست:

نماندم نمکسود و هیزم نه جو　　نه چیزی‌پدید است تاجو درو...
نه‌چون‌من‌بود خواروبرگشته‌بخت　　بدوزخ فرستاده ناکام رخت
نه امید عقبی نه دنیا بدست　　ز هر دو رسیده‌بجانم شکست...
دوگوش و دوپای من‌آهوگرفت　　تهی دستی و سال نیرو گرفت

---

۱ — درباب تاریخ شروع وختم شاهنامه درسطورآینده باشباع سخن خواهم گفت.

تا بسال ۴۱۱ یا ۴۱۶ هجری بدرود جهان گفت . پیداست که نظم داستان یوسف وزلیخا[۱]

۱ – در نسخ معمول منظومهٔ یوسف و زلیخا ببحر متقارب نساخ جاهل آن را از کلام حکیم ابوالقاسم فردوسی دانسته و بعضی از نویسندگان متأخر ومعاصر نیزدراین اشتباه باآن نساخ هم‌آواز شده‌اند . دراین باب و اینکه یوسف و زلیخا یکبار بوسیلهٔ ابوالمؤید بلخی که در بارهٔ او قبلا سخن گفته‌ام و شاعری دیگرمشهوربه «بختیاری» که گویا از معاصران بهاءالدوله دیلمی و یا عزالدین بختیار دیلمی (۳۵۶–۳۸۷) بوده است ، بنظم در آمده فعلا بتفصیل سخن نمیگویم وبحث من تنها در باب نسخ موجود منظومهٔ یوسف و زلیخاست که همچنانکه گفته‌ام نساخ و بعضی از نویسندگان و محققان حتی دکتر اته و تئودورنلدکه و ادوارد برون با اصرار عجیبی آنـرا از فردوسی شمرده‌اند : میباشد اما از سبک کلام وسستی بسیاری از ابیات واستعمال اصطلاحات وکلمات و ترکیباتی که بسیاری ازآنها دور از سبک کلام فارسی درعهد سامانی واوایل عهد غزنوی است : چنین بنظرمیآید که گویندهٔ این منظومه فردوسی نیست ، امارات دیگری نیز دربعضی ازنسخ خاصه درنسخه‌یی ازیوسف وزلیخاکه در اختیار آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه است (بعد ازتحقیق معلوم شد این نسخه رونویس تازه‌تری از همان‌نسخهٔ کهنه‌یی است که در اختیار آقای عبدالعظیم قریب استاد دانشگاه میباشد) بدست میآید که دال برعدم تعلق آن بفردوسی است . در مقدمهٔ این منظومه گویندهٔ داستان هـر چهار خلیفهٔ اسلام را بنیکی ستوده و بیک چشم نگریسته و گفته است :

صحابان او جمله اخیر بدنـد — همه هر یکی همچو اختر بدنـد
ولیکن ازیشان چهار آمدند — که در دین حق پایدار آمدند
ابوبکـر صدیق شیخ عتیق — که بد روز وشب مصطفی رازفیق
پس از وی عمر بد که قیصرروم — ز سهمش نیارست خفتن ببوم
سیم میر عثمان دیندار بود — که شرم و حیا زو پدیدار بود
چهارم علی ابن عم رسول — سر شیر مردان و جفت بتول
از آزار این چار دل را بتاب — که آزارشان دوزخ آرد بتاب

و این ابیات میرساند که گویندهٔ داستان از اهل تسنن بوده نه تشیع . مطلب بسیار مهمی که از اوایل همین‌نسخه برمیآید و بعقیدهٔ ما بسیارگرانبها و برهم زنندهٔ تمام تصورات و اوهام معموله است آنست که درمقدمهٔ این کتاب مدح شمس‌الدوله ابوالفوارس طغانشاه محمدبن الب ارسلان برادر ملکشاه وممدوح ازرقی آمده است که در هرات حکومت میکرده وشاعرانی در درگاه خود داشته است . ابیاتی که درمدح طغانشاه آمده چنین است :

سخن کابتدا مدح خسرو بود — همایون همه چون مه نوبود
سپهر هنر آفتاب امـل — ولی النعم شاه شمس الدول
جهان فروزنده فخر ملوك — منزه دل پاکش از رنج و سوك
ملك بوالفوارس پناه جهان — طوغنشاه خسرو الب ارسلان

گویندهٔ این داستان که علی‌التحقیق غیر از فردوسی و یکی از معاصران طغانشاه پسر الب ارسلان است درست معلوم نیست . این شاعر چنانکه از مقدمهٔ داستان برمیآید آثار دیگری نیز در موضوعات عاشقانه وپهلوانی داشته است . تصور تعلق یوسف وزلیخا بفردوسی باعث این اشتباه شده است که داستان سفراورا بعراق جعل کنند ولی چون اصل قضیه باطل باشد دربطلان فروع آن بحثی نخواهد ماند.

وسفر فردوسی ببغداد که نتیجهٔ این تصوراست، وباز گشت او ازطریق اصفهان وملاقات باحاکم خان لنجان[1]، جملگی ازمجعولات ومبتکرات افسانه سازان ویا نتیجهٔ اشتباه متأخران است واصلا مربوط بفردوسی نیست وباید درباب آنها باختصار گذشت وسخن را بدرازا نکشاند خاصه که بنای کار ما در شرح احوال شاعران حماسه‌سرا براختصارست و توضیحات اساسی را در باب آثارحماسی آنان خواهیم داد.[2]

۱- درپایان یکی از نسخ شاهنامه محفوظ در موزهٔ بریتانیا ابیاتیست که چون بعضی ازمحققان معاصردرآنها بدقت ننگریسته‌اند با استناد بدانها چنین پنداشته اند که فردوسی سفری باصفهان نیز کرده و مدتی در نزد حاکم خان لنجان بسر برده ونسخه‌یی از شاهنامهٔ خود را بنام وی درآورده است وآنگاه این سفر را با سفر خیالی فردوسی ببغداد مرتبط دانسته وگفته‌اند که فردوسی دربازگشت از بغداد بخراسان باصفهان رفته ومدتی آنجا مانده است ولی اگر این محققان درآن ابیات که بتمامی درضمن بیان احوال فردوسی در شمارهٔ ۱۰ سال دوم دورهٔ جدیدمجلهٔ کاوه‌آمده است دقت میکردند نخست از سستی ابیات و سپس از فحوای کلام گوینده در می‌یافتند که سازنده مرد کم مایهٔ اندك دانشی بوده که ظاهراً سمت تعلیم پسر حاکم خان لنجان داشته ودرپایان نسخهٔ شاهنامه متعلق بهمین حاکم از باب شکرگزاری ابیاتی سست ازخود نگاشته است. بیت ذیل:

خداوند این دفترم بنده کرد لب هر مرادم پر از خنده کرد

مسلم می کند که مراد از خداوند یعنی صاحب این دفتر کسی است که‌آنرا در تملك داشت نه کسی که کتاب بنام او تألیف شده باشد. بیت مغشوش دیگری نیز در میان آن ابیاتست که آن را نمایندهٔ استادی گویندهٔ ابیات بر احمد پسر محمدحاکم خان‌لنجان باید دانست وابیات بعد ازآن نیزمیرساند که این مرد دریکی ازروزهای‌بهاری در زرین رود غرق وبدست شاگرد خود ازغرقاب رها شد.

۲- گذشته ازمطالبی که تاکنون راجع بفردوسی گفته‌ام وآنچه درسطوروصحایف‌آینده راجع باووشاهنامه‌اش‌خواهم گفت برای کسب اطلاع ازاحوال استاد رجوع کنید به:

J. Mohl : Livre de Rois' Tom I. paris 1883.

Nöldeke : Das Iranische Nationalepos, Zweite Auflage. Berline und Leipzig 1920 S. 19 - 34

Henri Massé : Firdousi et L'épopée nationale. paris 1935

C. Huart: Encyc de l'Islam' Tom 2, Art- FirdoWsi.

La Grande Encyclopédie Tom 26.

Hermann Ethé : Firdausi als Lyriker, München 1872–1873.

E. G. Browne: A Literary History of Persia. Vol.II, P.129.

Hermann Ethé: Neupersische Literature im Grundriss der Iranischen Philologie, II Band, Strassburg, 1896-1904, s. 229–231

(بقیهٔ حاشیه در صحیفهٔ بعد)

نخستین قطعات شاهنامه

فردوسی ظاهراً در اوان قتل دقیقی بنظم داستانهایی مشغول بود و آنها بعضی از داستانهای منفرد است که داستان بیژن و گرازان را باید در رأس همه قرارداد.

داستان بیژن و گرازان یا رزم بیژن و گرازان یا داستان منیژه و بیژن از داستانهای مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از بعض شعرای دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی در باب آن دیده میشود و این ابیات منوچهری یکی از آن اشاراتست:

شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریك | چو بیژن در میان چاه او من
ثریا چون منیژه بر سر چاه | دو چشم من بر او چون چشم بیژن

ودریك قطعه منسوب بفردوسی نیز اشارتی بداستان بیژن می بینیم:

در ایوانها نقش بیژن هنوز | بزندان افراسیاب اندر است

واین بیت اخیر از شهرت فراوان داستان منیژه و بیژن حکایت میکند.

فردوسی ظاهراً و بنا بر آنچه از تحقیق در سبك کلام وی در داستان بیژن و گرازان برمیآید، این داستان را در ایام جوانی ساخته بود. مثلا اگر این داستان را با سایر قسمتهای شاهنامه مقایسه کنیم می بینیم الفهای اطلاقی فراوان که گاه فصیح نیز بنظر نمی آید علی التوالی در آن استعمال میشود. درمیان نود بیت از یك قسمت این داستان

(بقیه حاشیه از صحیفهٔ قبل)

مجلهٔ کاوه سال ۲ دورهٔ جدید شمارهٔ ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ مقالهٔ محققانهٔ آقای تقی زاده راجع بفردوسی. فردوسی نامهٔ مهر (جزء سال دوم مجلهٔ مهر) حاوی چندین مقاله راجع بفردوسی وشاهنامه بقلم عده یی از نویسندگان. مجلهٔ باختر، مقاله فردوسی بقلم مرحوم ملك الشعراء بهار شمارهٔ ۱۲ سال اول. چهار مقالهٔ نظامی عروضی چاپ آقای سید جلال الدین تهرانی، تهران ص ۴۳—۴۶. تذکره های متداول مانند: هفت اقلیم امین احمد رازی، مجمع الفصحاء رضاقلی خان هدایت ج ۱، تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی (چاپ برون ص ۴۹) لباب الالباب عوفی ج ۲ ص ۳۲ و غیرها. شاهنامهٔ فردوسی موارد مختلفی که شاعر از خود سخن گفته است وبعضی از آنها را درحواشی ومتن همین کتاب می بینید. مقدمهٔ شاهنامهٔ بایسنقری معروف بمقدمهٔ جدید شاهنامه. تاریخ گزیده چاپ برون، ص ۸۲۸. هزارهٔ فردوسی چاپ تهران بمناسبت جشن هزارمین سال تولد فردوسی. تاریخ طبرستان ابن اسفندیار. سخن و سخنوران تألیف آقای بدیع الزمان فروزانفر ج ۱. تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای بدیع الزمان فروزانفر که جزء انتشارات بنگاه وعظ وخطابه چاپ شد. مقدمهٔ «الشاهنامه» (ترجمهٔ بنداری، چاپ مصر ۱۹۳۲) بقلم عبدالوهاب عزام از ص ۲۹ تا ص ۷۰.

ابیات ذیل دارای الفهای اطلاقی است :

بپیچید بر خویشتن بیژنـا — که چون رزم سازم برهنه‌تنا
ز تورانیان من بدین خنجرا — ببرم فراوان سرانرا سرا
بپیمان جدا کرد ازو خنجرا — بچربی کشیدش ببند اندرا
چو آمد بنزدیك شاه اندرا — گو دست بسته برهنه سرا
یکی دست بسته برهنه تنـا — یکی را ز پولاد پیراهنـا
نبینی که این بدکنش ریمنا — فزونی سگالد همی برمنا
گر ایزد بمن بر ببخشایدا — تن رزمجویـم نفرسایـدا
ز نامردی خویش ترسید یا — ز جان و روانم تو ببرید یا
بزد اسب و آمد بر بیژنا — جگر خسته دیدش برهنه تنا

یعنی ده در صد از این ابیات با قافیه هایی کـه الفهـای زائده دارد استعمال شده . این وضع دراشعاردیگرفردوسی کمترمشهود است ومیرساند که شاعرهنوز بمهارت بـی نظیرخود درشعرچنانکه دردیگرقسمتهای شاهنامه‌نشان داده است نرسیده ودرآغازکار شاعری بوده است .

علاوه براین‌مقدمهٔ داستان‌منیژه و بیژن وتفصیلی که فردوسی درذکرمقدمات نظم آن بیان میـکند بصراحت تمام منفرد بودن داستان و ابتدای کار شاعر را در سرودن منظومه‌یی که تاکنون بنظیرآن دست نزده بود می‌رساند .

جوانی‌فردوسی‌هنگام سرودن داستان بیژن و گرازان ازابیات مقدمهٔ‌آن‌بخوبی برمیآید. وصف فردوسی ازخویشتن وجفت خوددراین‌ابیات مؤیدجوان‌بودن هردوست وازفحوای کلام گوینده‌ثروت‌وآسایش‌او برمیآید که‌بنا برآنچه‌میدانیم‌متعلق بعهدجوانی وآغاز زندگی فردوسی است‌وحتی‌من چنین می‌پندارم که این‌داستان از شاهنامهٔ ابـو منصوری گرفته نشده (خاصه که درغرراخبارملوك الفرس که بنابرآنچه دیده‌ایم قسمت اعظم‌آن مستفاد ازشاهنامهٔ ابومنصوری است ، موجود نیست) ودست یافتن او برنسخهٔ آن کتاب ونظم‌آن چندسال بعد وپس ازمرگ دقیقی‌صورت گرفته است وعلاوه براین درعین استفاده ازشاهنامهٔ ابومنصوری نیزباید چنین پنداشت که فردوسی‌داستانهای مهم

ومنفرد دیگری مانند داستان سهراب وداستان اکوان دیو وهفتخان رستم وبعضی دیگر ازرزمهای رستم را که هریك درعهداوشهرت ورواجی فراوان داشت ازمنابع دیگر استفاده وجدا جدا نظم کرده‌است.

نلدکه میگوید: «فردوسی نامهٔ خود را درسن کمال شروع نموده است ولی با اینحال محال نیست که پیش از آن مشغول نظم منظومهای حماسی بوده باشد بلکه حقیقت امرهم جزاین نیست»[1]. عقیدهٔ استاد نلدکه را بحث مختصرما ثابت ومدلل میدارد ولی این نکته‌را نیز باید بپذیریم که فردوسی ازین داستانهای پراگنده در تدوین شاهنامهٔ عظیم خویش استفاده کرده است واصولا نظم همین داستانهای منفرد حماسی که گویا همه ببحر متقارب بود در تحریض فردوسی بنظم شاهنامهٔ ابومنصوری بنحواتم مؤثر بوده است.

آغاز نظم شاهنامه

دردههٔ دوم ازنیمهٔ دوم قرن چهارم هجری آوازهٔ کار دقیقی درخراسان شایع شده ونسخه‌یی ازگشتاسپنامهٔ دقیقی نیز در اواخر همین دهه بفردوسی رسیده بود. فردوسی که طبع خودرا تااین هنگام درنظم داستانهای کهن آزموده بود بفکرافتاد که کار شاعر جوان دربار سامانی را بپایان برد ولی مأخذی را که دقیقی در دست داشت مالك نبود ومی بایست چندی دراین راه رنج برد. اتفاق را یکی ازدوستان اودراین کار باوی یاری کرد ونسخه‌یی ازشاهنامهٔ منثور ابومنصوری بدوداد وفردوسی ازآن هنگام واقعاً بنظم شاهنامه دست برد بدین قصد که کتاب مدون ومرتبی ازداستانها وتاریخ کهن ترتیب دهد:

دل روشن من چو برگشت ازوی — سوی تخت شاه جهان کرد روی
که این نامه رادست پیش آورم — ز دفتر بگفتار خویش آورم
بپرسیدم از هرکسی بیشمار — بترسیدم ازگردش روزگار
مگر خود درنگم نباشد بسی — بباید سپردن بدیگر کسی
دو دیگر که گنجم وفادار نیست — همان رنج راکس خریدار نیست
زمانه سرایی پر از جنگ بود — بجویندگان برجهان تنگ بود...

۱- حماسهٔ ملی ایران ص ۲۶.

بشهرم یکی مهربان دوست بود | تو گفتی که بامن بیك پوست بود
مرا گفت خوب آمد این رای تو | بنیکی خرامد مگر پای تو
نوشته من این نامهٔ پهلوی | پیش تو آرم مگر بغنوی
گشاده زبان و جوانیت هست | سخن گفتن پهلوانیت هست
شو این نامهٔ خسروی بازگوی | بدین جوی نزد مهان آبروی
چو آورد این نامه نزدیك من | برافروخت این جان تاریك من...
یکی نامه دیدم پر از داستان | سخن های آن بر منش راستان
فسانه کهن بود و منثور بود | طبایع ز پیوند او دور بود
نبردی بپیوند او کس گمان | پراندیشه گشت این دل شادمان
گذشته بر او سالیان دو هزار | گرایدونگه برتر نیایدشمار...
من این نامه فرخ گرفتم بفال | همی رنج بردم ببسیار سال.

تاریخ تحقیقی این واقعه، یعنی شروع نظم شاهنامه درست معلوم نیست ولی ازچند اشارهٔ فردوسی میتوان تاریخ تقریبی آنرا معین کرد:

۱- ازچند بیت فوق چنین برمیآید که آنگاه که فردوسی بنظم شاهنامه دست پیش آورده بود اوضاع خراسان آشفته وپریشان وزمانه سرایی پرازجنگ بود. این وقایع ظاهراً متعلق است بسال ۳۷۱ وخلافهای میان ابوالحسن عتبی وزیر نوح بن منصور وابوالحسن سیمجور سپهسالار خراسان وپسر او ابوعلی سیمجور ازطرفی وخلاف و عناد ابوالحسن وابوعلی سیمجور وفائق الخاصه باابوالعباس تاش (سپهسالار خراسان بعد ازابوالحسن سیمجور) وقتل عتبی وزیر، وجنگهای سخت سپاهیان سامانی باامرای آل بویه و هجوم احتمالی دیالمه بخراسان که براثر اطلاع از مرگ ابوشجاع فنا خسرو (عضد الدوله) ازهجوم بخراسان وتعقیب سپاهیان شکست خوردهٔ سامانی« فروایستادند ونیز سوی خراسان نیامدند وگرنی خراسان و تاش را لاش کردندی »[۱] پس باهمین یك اشاره میتوان سال احتمالی شروع کار فردوسی را بنظم شاهنامه پیدا کرد وآن حدود سالهای ۳۷۰ و ۳۷۱ هجریست.

۲ - درپایان کاریزد گرد چنانکه قبلا دیدهایم فردوسی گفته است که شاهنامهٔ او

۱ - تاریخ گردیزی چاپ تهران ص ۳۹. راجع باین حوادث رجوع شود بهمان کتاب ازص ۳۷ ببعد.

درسال ۴۰۰ هجری بپایان رسید وما چون قبلا ثابت کرده ایم که دوسه بیتی که درباب برباد رفتن زحمت سی وپنج ساله است بعدی و الحاقی است وشاید آخرین مرتبه که فردوسی در شاهنامه نظرمیکرد برآن افزوده شده بود، ناچار باید خطاب فردوسی را بمحمود درهجونامه پذیرفت آنجا که میگوید:

بسی سال اندر سرای سپنج بسی رنج بردم بامید گنج

یا: بسی رنج بردم در این سال‌سی عجم زنده کردم بدین پارسی

یا: چوسی سال بردم بشهنامه رنج که شاهم ببخشد بپاداش گنج

و با قبول رنج سی‌ساله هنگام تقدیم شاهنامه به محمود (سال تقریبی ۴۰۰ هجری) باین نتیجه میرسیم که نظم شاهنامه در حدود سالهای ۳۷۰ - ۳۷۱ شروع شده بود. علت تردید درانتخاب سال کامل ۳۷۰ آنست که فردوسی درمقدمهٔ تاریخ اشکانیان ازقحط و غلای بزرگی که درعهد محمود بسال ۴۰۱ تا موقع برداشت محصول سال ۴۰۲ در خراسان رخ داده بود[1] وازبخشیدن خراج یکساله سخن میگوید وبنابراین بایدسال چهارصد راکه قبلا گفته‌ایم سالی تقریبی پنداشت و دراین صورت بنظم شاهنامه درست درسال ۳۷۰ آغاز نیافته و گویا دراواخراین‌سال یاسال ۳۷۱ شروع نظم آن شده است.

بعدازاین تاریخ فردوسی غالب اوقات خودراصرف نظم شاهنامه میکرده وباین کاراشتغال داشته است چنانکه ثروت اجدادی رابرسراین کارنهاد وازرسیدگی بضیاع وعقارموروث بازماند. اما یك مطلب مسلم است که اوشاهنامه را بترتیب ونظمی که اکنون می‌بینیم بنظم درنیاورد. تاریخ نظم قسمتهای مختلف این کتاب چندان روشن نیست وتنها بعضی از آنها را میتوان بتقریب معلوم کرد مثلا داستان سیاوش دارای تاریخ نسبةً روشن و آشکاریست زیرا فردوسی در پایان این داستان پیش ازآغازداستان کیخسرو اشاره‌یی بسال عمرش کرده و دم ازپنجاه وهشت سالگی خود زده و از نزدیکی سال شصت بیم داشته است:

ز خون سیاوش گذشتم بکین بآوردن شه ز توران زمین

۱- ترجمهٔ تاریخ یمینی. ۳۲۵ - ۳۳۱

بگویم کنون رزم و کین‌خواستن همان رستم و لشکر آراستن
کسی را که سالش بدوسی رسید امید از جهانش بباید برید
چو آمد بنزدیك سر تیغ شصت مده می که ازسال شد مردمست
بجای عنانم عصا داد سال پراگنده شدمال و برگشت حال...
چو برداشتم جام پنجاه وهشت نگیرم بجز یاد تابوت و دشت
همیخواهم از داور کردگار که چندان امان یابم از روزگار
کزین نامهٔ نامور باستان بمانم بگیتی یکی داستان

و اگر سال تولد فردوسی را حدود ۳۲۹ تصور کنیم ۵۸ سالگی شاعر مصادف بود با حدود سال ۳۸۷ یعنی سال جلوس محمود بر تخت سلطنت غزنوی بجای پدر خود ناصرالدین سبکتکین وبنا بر این داستان سیاوش هنگام جلوس محمود پایان یافت و گویا داستان کیخسرو درهمین سال آغاز شده باشد[1] والبته حکم عقل نیز دراین باب همچنین است زیرا پیوستگی موضوع دوداستان شاعررا طبعاً بر آن میداشت که یکی را دنبال دیگری آورد.

داستان دیگری که درشاهنامه چندین هزاربیت پیش ازداستان کیخسرو جای گرفته دوسال بعدازاین دوداستان ساخته شده و آن داستان نخجیر کردن رستم است با پهلوانان درشکارگاه افراسیاب. این داستان را فردوسی درشصت سالگی خود سرود:

ز کاوس کی باز پرداختم کنون رزم گردنکشان ساختم...
مرا عمر بر شصت شد سالیان برنج و بسختی ببستم میان
کنون از ره رستم جنگجوی یکی داستانست با رنگ و بوی

وبرفرض تولد فردوسی بسال ۳۲۹ تاریخ نظم این داستان سال ۳۸۹ است وضمناً معلوم میشود که نظم داستان کاوس پیش ازاین تاریخ شروع وبدان ختم شده است.

تاریخ ختم شاهنامه

تاریخ ختم شاهنامه نیز کاملا روشن نیست. فردوسی یکجا از زحمت سی ساله وجای دیگر ازرنج سی و پنج سالهٔ خود درباب شاهنامه سخن میگوید وهمین دوقول از صاحب شاهنامه خود

---

۱ — چو شد داستان سیاوش بین ز کیخسرو آریم اکنون سخن

وسیلهٔ بزرگی برای حیرت محقق درجست وجوی تاریخ پایان نظم آنست. گذشته از این درنسخ مختلف شاهنامه تاریخ پایان آن ۴۰۰ و ۳۸۴ باختلاف ذکرشده است[۱] و اگراین تاریخ ۳۸۴ را بپذیریم بایدآنرا نخستین سال اتمام خلاصه‌یی ازشاهنامه‌فرض کنیم که چندسال پیش ازتقدیم‌به محمود صورت گرفته بود وفردوسی ازاین پس‌چند باردرشاهنامه نظرودرآن تصرف کردوابیاتی برابیات سابق افزود زیرا:

اولا در۳۸۴ فردوسی ۵۵ سال داشت (برفرض تولد او در ۳۲۹) درصورتیکه بنابرآنچه دیده‌ایم در۵۸ سالگی اوسلطان محمود بتخت سلطنت جلوس کرد (۳۸۷) واین تاریخ درست سه سال پس ازتاریخی است که دیده‌ایم.

ثانیاً تاریخ بعضی ازداستانهای شاهنامه که معلوم کرده‌ام چند سال پس‌از۳۸۴ است بدین معنی که داستان سیاوش رادر۳۸۷ بپایانِ بردوداستان نخچیر کردن رستم‌را درشکارگاه افراسیاب بسال ۳۸۹.

ثالثاً آشنایی فردوسی بامحمودومدح اودرشصت وپنج یاشصت وشش سالگی‌شاعر صورت گرفت ودراین هنگام بود که فردوسی زیربارفقروتهیدستی ناگزیرشد شاهنامهٔ خودرا بنام محموددرآورد وآرزومند صله‌وانعام اوباشد:

۱– در دو نسخه ازشاهنامه‌های موجود درلندن این ابیات آمده است:

سرآمد کنون قصهٔ یزدگرد ... بماه سفندار مذ روز ارد
زهجرت شده سیصد از روزگار ... چوهشتاد وچار از برش برشمار
وباز: زهجرت‌سه‌صدسال وهشتاد وچار ... بنام جهان داور کردگار

ودرنسخه‌یی متعلق بکتابخانهٔ بود لیان بجای هشتاد وچار هفتاد وچار دیده میشود رجوع کنید به:

Catalogue of the Persian, Turkish, Hindûstanî and Pushtû Manuscripts in the Bodleian Library, by Sachau anb H. Ethé, Part. I, Oxford, 1889, P. 451.

ومجلهٔ کاوه سال ۲ دورهٔ جدید شمارهٔ ۱۱ ص ۱۶ و:

Supplement of the Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, by Charles Rieu, 1895 P. 132.

و درنسخهٔ مورخ بسال ۸۷۴ جزوکتابخانهٔ سلطنتی ایران تاریخ ختم شاهنامه بصورت ذیل‌آمده است:

گذشته ازآن سال سیصد شمار ... براو برفزون بودهشتاد وچار

بپیوستم این نامهٔ باستان پسندیده از دفتر راستان
که تا روز پیری مرا بر دهد بزرگی و دینار و افسر دهد
ندیدم جهاندار بخشنده یی بگاه کیان بر درخشنده یی
همیداشتم تا کی آید پدید جوادی که جودش نخواهد کلید...
چنین سال بگذاشتم شصت وپنج بدرویشی و زندگانی و رنج
چو پنج از بر سال شصتم گذشت بدانسان که باد بهاری بدشت
من از شصت وشش سست گشتم چو مست بجای عنانم عصا شد بدست...

شصت وشش سالگی فردوسی مصادف است باسال ۳۹۵ و یازده سال تمام میان آن و ۳۸٤ فاصله است.

پس قبول ۳۸٤ برای پایان شاهنامه همراهست با این شرط که فردوسی نخستین بار قسمت کوچکی از شاهنامهٔ خودرا درسال ۳۸٤ پس از چهارده وپانزده سال رنج بپایان برده یعنی متن شاهنامهٔ ابومنصوری را چنانکه بود ونمونه‌هایی از آنرا درغرراخبارملوك الفرس می‌بینیم بنظم کشیده باشد. اما بعد از این سال چندبار درشاهنامه تجدید نظر کرد وداستانهای تازه‌یی که از بعض آنها قبلا اطلاع یافته‌ایم برمتن اصلی افزود ونظم و نسقی را که اکنون می‌بینیم در آن پدید آورد واین کار اوتا چهاروپنج سال پس ازسال ۴۰۰ هجری ادامه داشت.

آشنایی با دربارمحمود

فردوسی درشصت وپنج یا شصت وشش سالگی خود (یعنی حدود سال ۳۹۳ یا ۳۹٤) که از رنج فقروتهیدستی بعذاب آمدوضیاع وعقار موروث را درراه نظم حماسهٔ ملی ایران ازدست داده بود بفکر تقدیم شاهنامه به محمودبن ناصرالدین سبکتکین افتاد. این مطلب نه‌تنهاازابیات منقول درفوق برمیآید بلکه‌ابیات ذیل هم که درپایان شاهنامه ثبت است براین دعوی گواهی عادل شمرده میشود:

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج فزون کردم اندیشهٔ درد ورنج
بتاریخ شاهان نیاز آمدم بپیش اختر دیر ساز آمدم
بزرگان و با دانش آزادگان نبشتند یکسر همه رایگان
نشسته نظاره من از دورشان توگفتی بدم پیش مزدورشان...

این ابیات چنین میرساند که تااین هنگام یعنی سال ۳۹۳ یا ۳۹٤ شهرت داستانهای

منظوم فردوسی بسیارشده بود وبزرگان ودانشمندان ازمنظومهٔ اونسخها برگرفتند اما کسی درپاداش این کاربزرگ دست اونگرفت واین دهقان دانشمند بزرگوار درپیری تهیدست وباثر گرانبهای خود نیازمند گشت تامگر بادرآوردن آن بنام محمود بمال و ثروتی رسد.

درهمین سال (یعنی ۳۹۳ یا ۳۹٤) ظاهراً میان او ودربارسلطان محمود رابطه‌یی پدیدآمد ودور نیست که وسیلهٔ این ارتباط ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی نخستین وزیر سلطان محمود شده باشد زیرا در مقدمهٔ اقوال پیشین (یعنی: بپیوستم این نامهٔ باستان .... الخ) نام ابوالعباس چنین آمده است:

کجا فضل را مسند ومرقد است — نشستنگه فضل بن احمدست
نبد خسروان را چنان کدخدای — بپرهیز و داد و بدین و برای
که آرام این پادشاهی بدوست — که او برسر نامداران نکوست
گشاده زبان و دل و پاکدست — پرستندهٔ شاه و یزدان پرست
ز دستور فرزانهٔ دادگر — پراگنده رنج من آمد بسر
بپیوستم این نامه باستان ..... الخ

ازاین ابیات چنین مستفاد میشود که فضل بن احمد وزیردانشمند محمود براثر محبتی که بزبان پارسی داشت بفردوسی وشاهنامهٔ اواقبالی تمام کرد و اورا باتمام آن برانگیخت وبنعمت ومال نوید داد.

ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی نخستین وزیرمحموداست. درابتدای کارخویش ازدبیران ابوالحسن فائق بن عبدالله معروف بفائق الخاصه (متوفی بسال ۳۹۸) وسپس چندگاهی صاحب برید مروبود ودرسال ۳۸٤ که سبکتکین برابوعلی سیمجور وفائق که درخراسان بطغیان برخاسته بودند غلبه‌یافت، ابوالعباس را ازامیرنوح‌سامانی بوزارت محمود خواست. محمود دراین هنگام بالقب سیف الدوله سپاهسالارخراسان شده بود. ابوالعباس از سال ۳۸٤ تاسال ٤۰۱ وزارت محمود میکرد ودراین سال براثر نفاری که میان او ومحمود پدیدآمده بود بقلعهٔ غزنین رفت ونامه‌یی بمحمود نگاشت‌وخویش را محبوس خواند. محمود نیز که منتهزفرصت بود ویرا مصادره کرد وخانه وضیاع وعقار

اورا فرو گرفت . یکی از آثارمرضیهٔ ابوالعباس درآوردن مکاتیب و مناشیر ودفتر های دیوانیست ازتازی بپارسی که پس ازعزل اووآمدن حسن بن احمد میمندی برسرکار بحالت نخستین باز گشت .

با عزل ومصادرهٔ ابوالعباس ، فردوسی ازداشتن حامی ونگاهبانی در دربارمحمود محروم ماند وازبدبختی شاهنامه راهنگامی بدرگاه شاه غزنوی برد[1] که کارابوالعباس ازرونق افتاده وبباز داشت ومصادره کشیده بود و گویا یکی ازعلل ناکام ماندن فردوسی و بی نصیب گشتن اوازصلات وجوایز موفورمحمود همین دوستی ورابطه با ابوالعباس بوده باشد .

علل دیگری نیز درباب نفرت محمود ازفردوسی درمیان بود ودر رأس همهٔ آنها یکی تشیع فردوسی است[2] که بزعم محمودمتعصب سنی مذهب درزمرهٔ بزرگترین گناهان

---

۱ — چنانکه نظامی عروضی گفته است پس از ختم شاهنامه علی دیلمی آن را در هفت مجلد نوشت و فردوسی آن را بهمراه بودلف نام که راوی او بود بدرگاه برد. نام این دو دربعضی از نسخ شاهنامه در یك بیت آمده است:

از این نامه از نامداران شهر — علی دیلم و بودلف راست بهر

ولی این بیت درهمهٔ نسخ بهمین وضع نیست و در نسخ دیگری بدین صورت آمده است :

از آن نامور نامداران شهر — علی دیلمی بود کاو راست بهر
که همواره کارم بخوبی روان — همی داشت آن مرد روشنروان

و با دقت در این دو بیت که ارتباط معنوی آنها با یکدیگر درست بنظر میآید معلوم میشود که اولا علی دیلمی از جملهٔ حماة فردوسی وازنامداران شهرطوس بوده نه ناسخ شاهنامهٔ اوونانیاً بودلف ساختگی ودخیل است نه اصلی زیرا دراین صورت ارتباط معنوی بیت دوم واول ازمیان میرود .

۲ — این معنی از هجونامه بخوبی برمیآید :

مرا غمز کردند کآن پرسخن — بمهر نبی و علی شد کهن . . .

وهمچنین ازسخنان نظامی عروضی که ازقول معاندان فردوسی چنین نگاشته است : « اومردی رافضی است ومعتزلی مذهب واین بیت براعتزال اودلیل کند که اوگفت :

ببینندگان آفریننده را — نبینی مرنجان دو بیننده را

و بر رفض او این بیتها دلیل است که اوگفت :

خردمند گیتی چو دریا نهاد — بر انگیخته موج ازو تند باد
چو هفتاد کشتی در او ساخته — همه باد بان ها بر افراخته

(بقیهٔ حاشیه در صحیفهٔ بعد)

وجنایات بود و دیگر اظهار محبت شدید فردوسی است با یران قدیم و پادشاهان بزرگ عجم که گویا محمود خودرا از همهٔ آنان فزونتر میشمرد و بخوی ترکانهٔ خود بانژاد ایرانی وافتخارات او دشمنی میورزید وظاهراً از دشنامهای شاهنامه بتورانیان خاطری آزرده داشت و بعید نیست که تخلیط معاندان نیز دررنجش محمود ازفردوسی ومحروم گردانیدن وی مؤثر بوده باشد[۱] .

(بقیهٔ حاشیه ازصحیفهٔ قبل)

میانه یکی خوب کشتی عروس — برآراسته همچو چشم خروس
پیمبر بدو اندرون با علی — همه اهل بیت نبی و وصی
اگرخلد خواهی بدیگر سرای — بنزد نبی و وصی گیر جای
گرت زین بدآید گناه منست — چنین دان واین راه راه‌من‌است
براین زادم وهم براین بگذرم — چنان دان که خاك پی حیدرم

وسلطان محمود مردی متعصب بود و در اواین تخلیط بگرفت ومسموع افتاد.» وچنانکه ازسخنان فردوسی برمیآید گویا محمود براثرهمین اعتقاد اورا بددین وبدکیش خوانده وقصد جانش کرده‌بود :

که‌بددین وبدکیش خوانی‌مرا — منم شیر نر میش خوانی مرا
مرا غمز کردند کان پر سخن — بمهر نبی و علی شد کهن
من ازمهرا ن هر دوشه نگذرم — اگر تیغ شه بگذرد بر سرم
مرا سهم دادی که در پای پیل — تنت را بسایم چو دریای نیل
نترسم که دارم ز روشن دلی — بدل مهر جان نبی و علی

---

۱ – موضوع تخلیط معاندان و بدگویی حاسدان دربارهٔ فردوسی گذشته از ابیات منقول در حاشیهٔ پیشین از جای‌جای شاهنامه نیز برمیآید واز آنجمله :

چنان شهریاری و بخشنده یی — بگاه کیان بر درخشنده یی
نکرد اندرین نامهٔ من نگاه — ز بدگوی و بخت بدآمد گناه
بداندیش کش روز نیکی مباد — سخن های نیکم بید کرد یاد
بر پادشه پیکرم زشت کرد — فروزنده اخگر چوانگشت کرد

قطعهٔ ذیل که بفردوسی نسبت میدهند نیز رسانندهٔ حرمان فردوسی ازدستگاه محمود وبخششهای وست :

حکیم گفت کسی‌را که بخت والانیست — بهیچ روی مر اورا زمانه جویا نیست
برو مجاور دریا نشین مگر روزی — بدستت آید دری کجاش همتا نیست
خجسته درگه محمود زاولی دریاست — کدام دریا کورا کرانه پیدا نیست
شدم بدریا غوطه زدم ندیدم در — گناه بخت منست این گناه دریانیست

در باب رفتن فردوسی بغزنین وتقدیم شاهنامه و ناکامی شاعر و فرار او از غزنین داستان‌ها هست که «بر هر سر بازاری هست» و در مقدمهٔ بایسنقری و تذکرة الشعراء دولتشاه و مجمع الفصحاء و چهار مقالهٔ نظامی عروضی و سایر کتب که در ضمن مآخذ مذکور در ذیل صحایف ۱۷۶ و ۱۷۷ از همین کتاب دیده‌اید یادشده و بعضی از آنها کودکانه و بی اساس مینماید و عجب در آنست که از این افسانها گاه در کتب قدیم و کهنی مانند تاریخ سیستان نیز دیده میشود [۱] تا چه رسد بآثار قرن نهم [۲] و بعد از آن. خلاصهٔ آنچه از این مآخذ و ابیات هجونامه راجع بایام بعد از تقدیم شاهنامه تا فوت فردوسی برمیآید چنین است:

فردوسی پس از حضور در غزنین و تقدیم شاهنامه بدربار محمود بر اثر عنادی که محمود با رافضیان داشت و نیز در نتیجهٔ شدتی که فردوسی در اعتقاد ببزرگان ایران بکار میبرد و همچنین در نتیجهٔ سعایت مخالفان ابوالعباس فضل بن احمد و شاید بر اثر تضریب برخی از شاعران و امثال این امور و بر اثر خست محمود که فردوسی در بعضی از ابیات هجو نامه بدان اشاره میکند [۳] مورد بی‌مهری محمود واقع شد و با آنکه قبلا با او عهد کرده بود که در برابر هر بیت یك دینار بدو دهد بجای هر دینار درهمی داد [۴] و این امر بر

---

۱ - وآن‌چنین است: «... وحدیث رستم برآن جمله‌است که ابوالقاسم فردوسی شاهنامه بشعر کرد، وبرنام سلطان‌محمود کرد و چندین روزهمی برخواند، محمود گفت همهٔ شاهنامه خودهیچ نیست‌مگر حدیث رستم واندر سپاه من هزارمرد چون رستم‌هست. بوالقسم گفت زندگانی خداوند دراز باد، ندانم اندر سپاه اوچند مرد چون رستم باشد اما این‌دانم که خدای تعالی خویشتن راهیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید این‌بگفت وزمین بوسه کرد وبرفت. ملك محمود وزیر را گفت این مردك مرا بتعریض دروغزن خواند، وزیرش گفت بباید کشت، هرچند طلب کردند دیگر نیافتند. چون بگفت ورنج خود ضایع کرد برفت هیچ عطا نایافته تا بغربت فرمان یافت» (تاریخ سیستان ص ۷-۸)، و این حکایت درست یادآور بیت‌ذیل از فردوسی است:

چو اندر تبارش بزرگی نبود　　نیارست نام بزرگان شنود

۲ - مراد مقدمهٔ بایسنقریست که در سال سال ۸۲۹ بفرمان بایسنقربن شاهرخ‌بن امیر تیمور گورکان متوفی بسال ۸۳۷ نگاشته شدو هم‌چنین‌است تذکرهٔ دولتشاه.

۳ -
بپاداش گنج مرا در گشاد　　بمن جز بهای فقاعی نداد
فقاعی بیرزیدم از گنج شاه　　از آن من فقاعی خریدم براه
پرستار زاده نیاید بکار　　اگر چند باشد پدر شهریار

۴ - نظامی عروضی یکجا مقدار صلهٔ محمود را پنجاه هزار درهم ویکجا بیست‌هزار گفته ودیگران شصت هزار.

رنجش فردوسی از محمود افزود وکار بجایی کشید که محمود قصد قتل فردوسی کرد و فردوسی از بیم جان غزنین را ترك گفت . بنا برقول نظامی عروضی « چون بیست هزار درم بفردوسی رسید بغایت رنجور شد وبگرمابه رفت وبرآمدفقاعی بخورد وآن سیم میان حمامی و فقاعی قسم فرمود سیاست محمود دانست بشب‌ازغزنین برفت و به هری بدکان اسمعیل وراق پدرازرقی فرودآمد وشش ماه درخانهٔ اومتواری بود تاطالبان محمود بطوس رسیدند وبازگشتند وچون فردوسی ایمن شد ازهری روی بطوس نهاد و شاهنامه برگرفت و بطبرستان شد بنزدیك سپهبد شهریار که از آل باوند درطبرستان پادشاه اوبود وآن خاندانی است بزرگ ، نسبت ایشان به یزدگرد شهریار پیوندد ، پس محمود را هجاکرد دردیباچه بیتی صد و برشهریار خواند وگفت من این کتاب راازنام‌محمود با نام توخواهم کردن که این کتاب همه اخبارو آثارجد ان تست . شهریار اورا بنواخت ونیکوییها فرمود وگفت یا استاد محمود را برآن‌داشتند وکتاب را بشرطی عرضه نکردند و ترا تخلیط کردند ودیگر تو مردی شیعیئی و هرکه تولی بخاندان پیامبر کند اورا دنیاوی بهیچ کاری نرودکه ایشان را خود نرفته است ، محمود خداوندگار منست تو شاهنامه بنام اورها کن وهجو او بمن ده تا بشویم و ترا اندك چیزی بدهم خودترا خواند ورضای توطلبد و رنج چنین کتاب ضایع نماند ودیگر روز صد هزاردرم فرستاد وگفت هر بیتی بهزار درم خریدم‌آن صدبیت بمن ده وبامحمود دل‌خوش کن. فردوسی‌آن بیت هافرستاد ، بفرمود تابشستند ، فردوسی‌نیزسواد بشست و آن هجومندرس گشت وازآنجمله این شش بیت بماند :

مرا غمز کردند کان پر سخن بمهر نبی و علی شد کهن
اگر مهرشان من حکایت کنم چو محمود را صد حمایت کنم
پرستار زاده نیاید بکار وگر چند باشد پدر شهریار
ازاین درسخن چند رانم همی چو دریا کرانه ندانم همی
بنیکی نبد شاه را دستگاه وگرنه مرا بر نشاندی بگاه
چو اندر تبارش بزرگی نبود ندانست نام بزرگان شنود »

فردوسی ازمازندان بخراسان بازگشت ومدتی درموطن خود باخاطرافسرده وپریشانی وفقرزندگی میکردوبعید نیست درهمین ایام بنابرفحوای ابیاتی که بنصربن‌ناصرالدین سبکتکین خطاب کرده باومتوسل شده باشدوآن ابیات درمقدمهٔ داستان شیرین و ـ خسرو است :

چنین شهریـاری و بخشنده‌یی — بگیتی ز شاهان درخشنده یـی
نکرد انـدرین نامهٔ من نگاه — ز بدگوی و بخت بدآمد گناه
حسد برد بـدگوی درکار من — تبه شد بر شاه بـازار مـن
چوسالار شاه این سخنهای نغز — بخوانـد ببیند بپاکیزه مغز
زگنجش من ایدر شوم شادمان — کز او دور بادا بد بدگمـان
وزان پس کند یاد بر شهریار — مگر تخم رنج من آید ببار
که جاوید باد افسر و تخت او — ز خورشید تابنده‌تر بخت او

ولی این توسل وتقاضای وساطت نیزمؤثر نیفتاد وتا آنگاه که فردوسی حیات داشت محمود با اوبرسرمهر نیامد. نظامی عروضی مدعی است که خواجه احمدبن حسن میمندی همواره مترصد شفاعت ازفردوسی نزد محمود بود وآخردریکی ازسفرهای هندبراین کار توفیق یافت وسلطان را واداشت تا هنگام ورود بغزنین انعام وصلهٔ شاعررا بدوبازفرستد واتفاقاً این صله وانعام راهنگامی که ازدروازهٔ رودبارطابران میاوردندجنازهٔ فردوسی راازدروازهٔ رزان بیرون میبردند ؛ و بهرحـال مسلم است که فردوسی تـا اواخر عمر از بـدست آوردن نتیجهٔ کار خود محروم ماند وایـن محرومیت تـا نزدیك هشتاد سالگی او نیز ادامه داشت :

کنون عمر نزدیك هشتاد شد — امیدم بیکبـاره بر بـاد شد

مطلبی که ذکر آن در اینجالازم بنظرمیآیدآنست که فردوسی

تجدید نظر نهایی

پس ازتقدیم شاهنامه بمحمود نیزهمواره مشغول تجدید نظر درآن بود وازآنجمله درسنین نزدیك بموت خودیکباردرآن تجدیدنظر کلی کرد وبعضی ابیات برآن افزودویا برخی ابیات را تصحیح کردوتغییرداد واین آخرین تجدید نظرشاعراست که درشاهنامه نموده واکنون نسخ معمول ومشهور شاهنامه همان آخرین نسخه‌ییست که نزدفردوسی بود و درهمین نسخه بود که هجونامهٔ محمود وجود داشت و بعداز مرگ فـردوسی منتشر گشت و بنـابر ایـن نباید قول نظامی راکه گفته است هجونامهٔ فردوسی مندرس شده وازآن جزشش بیت نمانده کاملا قبول کـرد بلکه باید در ایـن باب بحدس نلدکه بیشتر اعتماد نمود که معتقد است

فردوسی هجونامهٔ محمود را تا پایان حیات خود منتشر نساخت؛ و من چنین عقیده دارم که برفرض وجود ابیات الحاقی و مجعول در هجونامه شمارهٔ آنها از چند بیت معدود تجاوز نمی کند و بقیه همه اصلی و آثار اصالت از آنها آشکار است .

☆☆☆

اینها برخی از مطالب راجع بحیات فردوسی بود که از لحاظ ارتباط کامل آن با نظم شاهنامه در اینجا مذکور افتاده و برای اطلاع از بقیهٔ احوال فردوسی باید بهمان مآخذ که قبلا نام برده‌ام مراجعه شود. اکنون پس از ذکر این مقدمات ببحث انتقادی خود در باب شاهنامه شروع میکنیم :

اصالت روایات و امانت فردوسی

گروهی هنوز پس از تحقیقاتی که تا کنون بهمت دانشمندان اروپایی در باب شاهنامه و مآخذ آن صورت گرفته‌است ، چنین می‌پندارند که فردوسی در نظم شاهنامه و داستانهای قدیم بمیل و نظر شخصی کار میکرده و پهلوانانی که در شاهنامه می بینیم با تمام خصائص خود بوجود میآورده و «میساخته» است و بهمین دلیل هنگام بحث در باب عقاید و دین فردوسی بسیاری از مسائل را که مربوط بقهرمانان داستانهاست بفردوسی نسبت میدهند و گاه دشنامهایی را که مثلا یك ایرانی زردشتی بیك تن از عربان مسلمان گفته است از زبان فردوسی می‌پندارند .

من نیز خود در آغاز کار بچنین خطایی دچار بودم و بعضی از آثار این خطا در مقاله‌یی که بعنوان «شعوبیت فردوسی» در فردوسی نامهٔ مهر نگاشته‌ام آشکاراست ولی تحقیقات اخیر و مطالعهٔ دقیق در شاهنامه و اطلاع از مسائلی تازه بر من ثابت کرده است که فردوسی در عین علاقه بایران و در عین دشمنی با عناصر غیر ایرانی در شاهنامهٔ خود مردی بی غرض است و هر دشنامی که بعرب یا ترك و یونانی و کیشهای زردشتی و اسلام و یهودی و نصرانی در شاهنامهٔ او می بینیم منقول از یك متن یا زبان حال گوینده‌یست که بدان سخنان تفوه کرده بود لاغیر. عقیدهٔ دینی فردوسی و یا آثار وطن پرستی اورا تنها در آن مواردمیتوان شناخت که از

مذهب خود (تشیع) سخن میگوید و بزنده کردن آثار عجم فخر ومباهات میکند والا دشنامی که از زبان یزدگرد و یا سرداران او بتازیان و دین ایشان داده میشود سخنی است که شایستهٔ یك پادشاه و سردار زردشتی ایرانیست که با دین اسلام و نژاد عرب در جنگ باشد و عین این کیفیات را در مخاطباتی که میان ایرانیان و تورانیان وجود دارد ملاحظه میکنیم. بدبختانه مجال سخن سخت تنگ است و گرنه اینموضوع خود لیاقت تحقیق جداگانه یی داشت و مقصود از این اشارهٔ مختصر اثبات یك نکتهٔ اساسی بود و آن امانت فردوسی است در نقل سخنان بنحویکه در نسخهای اساس وجود داشت. فردوسی تا آنجا که برمن ثابت شده است بجعل داستانی بمیل وخواهش خود بر نخاسته و بعبارت متعارف در حماسهٔ ملی ایران دست نبرده و آنرا فاسد و تباه نکرده است. هیچیك از مطالب اساسی شاهنامه مجعول وساختگی نیست ودخالت فردوسی را تنها در خطب داستانها و بعضی مطالب حکمی و طرز ادای مطلب و پروراندن موضوع و تصرفات شاعرانه در بیان مناظر و اوصاف پهلوانان و آراستن صحنه‌های رزم و مجالس بزم و پس و پیش کردن بعضی ازمطالب از لحاظ ترتیب و تنظیم و پیوند دادن داستانهای پراگنده : باید دانست و بعبارت دیگر فردوسی در اصل مطلب اصلا تصرفی نکرده و تصرف او تنها در بیان مطلب و دخالت دادن قوهٔ تخیل و بیان خیالات و مضامین شاعرانه است. رستم و اسفندیار و گیو و سهراب و بیژن و فریدون و دیگر نام آوران شاهنامه همه پهلوانان و مشاهیری هستند که در داستانهای موجود بهمین نحو و با همین کیفیات ستوده شده بودند. فردوسی رستم را آنچنانکه برخی می پندارند بوجود نیاورده و نمودار یك فرد کامل ایرانی نکرده است بلکه رستم در داستانهای زمان او همین بود که هست . فردوسی گرشاسپ و نریمان و سام را ابداع نکرده و نمونهایی از نیرومندی و دلاوری ایرانیان قدیم نساخته است بلکه گرشاسپ و نریمان وسام در داستانهایی که در همان ایام موجود داشتیم و بموقع از آنها سخن خواهیم گفت بسیار نیرومندتر و زور آزماتر از آنچه در شاهنامه هستند بوده اند ولی داستانهای ایشان یا بدست فردوسی نرسید و یا استاد طوس مجال نظم داستانهای مفصل آنانرا نیافت . اخبار فرامرز که از پهلوانان بزرگ خاندان نریمانست در شاهنامه باختصار آمده در صورتی که بنابر روایت تاریخ سیستان اخبار این پهلوان جداگانه دوازده مجلد بود و چنانکه خواهیم

دید این سر گذشت را شاعری دیگر بنظم آورد . اگر رستم یا دیگر پهلوانان ایرانی را نمودار ایران دوستی می بینیم نباید چنین پنداریم که فردوسی آنانرا بدینصورت جلوه داده است بلکه باید بتحقیق دراساس این اقوال همت گماریم وچون چنین کنیم خواهیم دانست که حقیقت امر جز آنست که می‌پنداریم و این روح حماسی ایرانیان و عادات ملی ایشانست که بپهلوانان داستانهای ملی چنین صفات بارز اخلاقی وپهلوانی بخشیده است ، نه ذوق وخیال شاعران .

در داستان رزم رستم با اکوان دیو ، مجاهدتی که فردوسی برای معقول نمایاندن داستان بکار برده دلیل بزرگیست برصحت گفتار ما . استاد با رنجی فراوان کوشیده است تا این داستان راکه گویا ازداستانهای پراگنده یی راجع برستم بود معقول و باورداشتنی بنمایاند وآنرا بنوعی تأویل کند که خوانندگان باورش دارند.رنج وزحمت روحی شاعرازاین ابیات که در تأویل و توجیه داستان وفرانمودن بی گناهی خود گفته است بخوبی برمیآید :

جهان پر شگفت است چون بنگری — نـدارد کسی آلت داوری
که جانت شگفت است و تن هم شگفت — نخست ازخود اندازه باید گرفت
دو دیگر که بر سرت گردان سپهر — همی نو نمایدت هـر روز چهر
نباشی بر این گفته همداستان — که دهقان همی گوید از باستان
خـردمند کاین داستان بشنود — بـدانش گراید بدین نگرود
ولیکن چو معنیش یـاد آوری — شوی رام و کوته شود داوری
تو بشنو زگفتار دهقـان پیر — اگر چه نباشد سخن دلپذیـر
سخنگوی دهقان چنین کرد یاد — که یکروز کیخسرواز بامداد...

و درپایان همین داستان چنین میگوید :

تو مر دیو را مردم بد شناس — کسی کو ندارد ز یزدان سپاس
هر آنکو گذشت از ره مردمی — ز دیوان شمر مشمرش زآدمی
خرد کـو بدین گفتها نگرود — مگر نیك معنیش می بشنود
گران پهلوانی بـود زورمند — ببازو قـوی و ببـالا بلند
گوان خوان واکوان دیوش مخوان — ابر پهلوانی بگردان زبـان

چه گویی تو ای خواجهٔ سالخورد چشیده ز گیتی بسی گرم وسرد
که داند که چندین نشیب وفراز بپیش آرد این روزگار دراز
تك روزگار از درازی که هست همی بگذراند سخنها ز دست

این ابیات نمایندهٔ عدم اعتقاد فردوسی بداستانیست که از قول دهقان پیر نقل شده و متن مکتوب آن در برابر فردوسی بوده . سخن سرای تیزهوش برنادرستی وجود اکوان معترف بود اما از سرودن داستان وبیان نام اکوان گزیری نداشت و گمان نمیرود که حکیم ودانشمندی آزاده چون فردوسی با جعل داستانی خودرا بزحمت افگند ودچار تأویل وتوجیه کند تا مگرخوانندگان برسستی دانش وخرد وی گمان نبرند .

بنابراین چگونه میتوان گفت فردوسی داستان میساخته وحدیث و روایت جعل میکرده است ؟ برخی ازدانشمندان باصرار تمام میخواهند نامهٔ معروف رستم فرخزاد سردار یزدگرد را درجنگ با سعدوقاص ببرادر خود ازمجعولات فردوسی بدانند. قسمتی ازنامه چنین است :

چو با تخت منبر برابر شود همه نام بوبکر و عمّر شود
تبه گردد این رنجهای دراز نشیبی دراز است پیش فراز
نه تخت ونه دیهیم بینی نه شهر زاخترهمه تازیانراست بهر...
بپوشند ازیشان گروهی سیاه ز دیبا نهند از بر سر کلاه
نه تخت ونه تاج ونه زرینه کفش نه گوهر نه افسر نه رخشان درفش
برنجد یکی دیگری بر خورد بداد وببخشش کسی ننگرد ...
ز پیمان بگردند و از راستی گرامی شود کژی وکاستی...
رباید همی این ازآن آن ازین ز نفرین ندانند بازآفرین...
بداندیش گردد پدر بر پسر پسر همچنین بر پدر چاره‌گر
شود بندهٔ بی هنر شهریار نژاد و بزرگی نیاید بکار...
از ایران و ازترك واز تازیان نژادی پدید آید اندر میان
نه‌دهقان نه ترك ونه تازی بود سخنها بکردار بازی بود..الخ

مجعول بودن این نامه‌کاملاً آشکارو واضح است و یقیناً این نامه درقرن چهارم جعل‌شده وبنام رستم فرخزاد شهرت یافته ویا بنامه‌یی منسوب برستم فرخزاد مطالب و

مسائل تازه‌یی راجع بعهد اسلامی خاصه قرن چهارم افزوده شده است ، زیرا افکار تند شعوبیه در بعضی ازقسمتهای این‌نامه بخوبی آشکاراست و گویا این‌نامه ویاقسمتهایی ازآن براثربعض مقاصد سیاسی پدیدآمده باشد ودراینصورت باید دست کسی که خود را از نژاد شاهان ایران ولایق امارت برایران می‌پنداشت درکارجعل این نامه و یا قسمتهای مذکورآن دخیل باشد و گذشته ازاین انتقاد سختی که از نفوذ اسلام‌وعرب وترك درایران میشود یادآورندهٔ تعصب زرتشتیان آن روز گاراست . پس با این‌مقدمات آیانمیتوان باور کرد که‌عمال ابومنصور بن عبدالرزاق (که‌خودرااز نژادشاهان‌می‌پنداشت ومدعی سلطنت و امارت بود) ازطرفی وزرتشتیان نویسندهٔ‌شاهنامه ازطرفی دیگر بجعل چنین نامه و یاافزودن مطالب تازه‌یی برآن پرداخته وآنرا درشاهنامهٔ ابومنصوری وارد کرده اند ویا اصولا نمیتوان گفت چنین فکری درقرن‌چهارم میان‌ایرانیان وطن‌پرست وجود داشته ودرشاهنامهٔ ابومنصوری بصورت پیشگویی‌رستم فرخزاد ظهور کرده است؟

بهرحال نسبت جعل و داستانسازی بفردوسی درشاهنامه بکلی دوراز تحقیق و صواب مینمایدوهمچنانکه فردوسی مدعیست در نظم داستانها ازمتون مکتوب‌ومدونی استفاده کرده است ودراین باب بذکرچنددلیل مبادرت میجوییم .

۱ـ فردوسی هیچگاه نمیخواست ازمتابعت‌مآخذی که دردست داشت‌قدمی‌آنسوترك نهد وبهمین سبب درموارد مختلفی‌از کتاب خود بروایات و کتب مستفاد اشاره کرده و مطابقت‌آنها رابا اشعارخود بیان‌نموده است. غیرازآنچه‌تا کنون دراین باب‌ازشاهنامه نقل ودرجای‌جای‌این کتاب ثبت‌شده‌وهمهٔ‌آنها دلیل قاطع براستفادهٔ استادطوس‌از کتاب ویا کتب معینی درنقل روایات وداستانهاست ، استفاده ازمتون مدون مکتوب‌ازچند جای دیگر شاهنامه نیزبصراحت برمیآید : فردوسی درآغازوانجام‌بسیاری ازداستانها ازنامه‌ودفتری سخن میراند که مطالب آنرا بی‌زیاده ونقصانی‌نقل کرده است‌مثلادرآغاز داستان رزم‌کاموس چنین میگوید :

کنون رزم‌کاموس پیش آوریم ز دفتر بگفتار خویش آوریم

ودر آغاز داستان رزم بیژن و گرازان چنین گفته است :

مرا گفت آن ماه خورشید چهر — که از جان تو شاد بادا سپهر
بپیمای تا من یکی داستان — زدفتر برت خوانم از باستان ...
مرا گفت کز من سخن بشنوی — بشعر آری از **دفتر پهلوی**
بگفتم بیارای مه خوبچهر — بخوان داستان و بیفزای مهر...
بخواند آن بت مهربان داستان — ز **دفتر** نوشته گه باستان

ذکر مکرر دفتر پهلوی و دفتر و بشعر آوردن آنچه از آن داستان بر میآید دلیلی برمدعای ماست که فردوسی داستانی را خود ابداع نکرده و بوجود نیاورده‌است.

یکی ازدلایل بزرگ پیروی فردوسی ازروایات مکتوب اشتباهات جغرافیایی متعدد و اختلاط صحنه های مختلف وپیوند دادن امکنهٔ بعیده بیکدیگر وامثال اینهاست درشاهنامه، واگر فردوسی شخصاً این داستانها را میساخت یقیناً باین اشتباهات دچار نمیشد ولی اوچون روایات بهم آمیختهٔ قدیم را پیش چشم داشت وبنظم درمیآورد ناچار رعایت امانت کرد و تصرفی درآنها ننمود وعین آن روایات را با غلطهای خود محفوظ داشت و تصور نمیرود آنهمه اشتباهات تاریخی وجغرافیایی شاهنامه معلول عدم اطلاع یا اهمالهای شاعرانهٔ ناظم باشد .

درشاهنامه ببعضی مسائل برمیخوریم که لامحاله باید نتیجهٔ دست بدست گشتن داستانها درقرون متوالی ومیان روات متعدد باشد ، ازآنجمله است تکرارحوادث یك داستان بشکل تازه‌یی درداستان دیگر (مانند تقلید قسمتی از هفتخان اسفندیار از هفتخان رستم یا بالعکس) و انتساب تمام اعمال ووقایع یك دورهٔ ممتد بیك پهلوان ویك شخص - دراز کردن عمرها بصورتهای کاملا اساطیری و داستانی که لازمهٔ روایات بسیار کهن است که دست بدست گشته ومطالب تازه‌یی برآنها افزوده شده‌است - تصورصفات خارق عادت وسجایای فوق بشری برای بسیاری ازپهلوانان مانندتصورهشتاد رش بلندی برای افراسیاب وتصورقامتی درازتر ازاین برای رستم وامثال اینها .

این قرائن جملگی دلیل است براینکه فردوسی مطالب خود را ابداع وابتکار نکرده بلکه از مآخذ قدیم برداشته است ومقایسهٔ داستانهای مذکور با اساطیر سایر

ملل نیز قدمت و اصالت آنها را بر ما ثابت میکند و ما هنگام ذکر ریشه و بنیاد داستان‌های حماسی ایران، عین این کیفیات و مطالب را در روایات قدیم در باب پهلوانان خواهیم دید.

مهمترین دلیل ما در استفادهٔ فردوسی ازروایات مکتوب ومدون جرأت نکردن اوست بر نظم شاهنامه پیش از پیدا کردن شاهنامهٔ ابومنصوری و این معنی از ابیاتی که قبلا درهمین باب نقل کرده‌ایم بخوبی آشکار است و رنجی که او درجست و جوی این کتاب برده کار محققی است که قصد جعل داستان وتصرف در روایات ملی (از باب ایجاد مطالب نه ازجهت بیان مطالب) ندارد و نه سیرت مرد جعّالی که مآخذ و مدارك درنزد اوفاقد ارزش و اهمیت باشد.

دیگر از دلایل صحت گفتار فردوسی ومطابقت آن با داستانهای ملی آنست که داستانهای منظوم وی بسرعت قبول عامه یافت تا بدانجا که درعهد خود شاعر، چنانکه قبلا دیده ایم، از آنها نسخ فراوان برداشتند واقبال خاص وعام بدان روزافزون گشت. همین داستانها بعد ازعهد شاعر نیز بزودی مقبول خواص وعوام شد و بشدت طرف احترام وتوجه وسندیت قرار گرفت.

یکی از کتب زرتشتیان هند بنام «کیفیت قصهٔ سلطان محمود غزنوی» نمونه‌یی از نفوذ فردوسی را در اذهان ایرانیان هند که روایات و احادیث قدیم ایرانرا بسائقهٔ دین و ملیت بهتر از ایرانیان مسلمان حفظ کرده بودند، بخوبی میرساند. خلاصهٔ آن کتاب اینست که سلطان محمود عده‌یی از شاعران را دردربار خود گرد آورد و فردوسی ازمیان آنان بنظم شاهنامه همت گماشت وچنان ازعهدهٔ این کار خطیر برآمد که دیگر شاعران براوحسد بردند و بسلطان گفتند باید پارسیان هندرا بقبول اسلام مجبور کنی زیرا فردوسی نیز همکیش ایشان است ... [1] این داستان نمونهٔ بزرگیست از علاقه و احترام پارسیان هند بشاهنامهٔ فردوسی زیرا که با روایات ایشان همساز و یکسان بوده و بنظر آنان درست میآمده است وحتی همین امر باعث شد که فردوسی را بر کیش خود پندارند

۱- رجوع کنید بمقدمهٔ ژول مول بر ج ۱ ترجمهٔ شاهنامه.

وآن داستان عجیب را برای او بسازند . تأثیر ونفوذ فردوسی درمیان پارسیان هند که دنبالهٔ آن هنوز هم ادامه دارد تنها از آن جهت است که استاد طوس قسمتی از روایات ملی ودینی وحماسی ایران را ببهترین صورتی گردآورد ومنظوم ساخت وپیداست یك کتاب مجعول وساختگی هیچگاه حائز چنین مقام ملی ومذهبی درمیان قومی که بروایات ملی و دینی وحماسی خودعلاقه دارند نمیتوانست گشت.

یکی دیگر ازدلایل بزرگ استفادهٔ فردوسی ازمتون معینی درنظم شاهنامه تناقض اقوال اوست درباب اسکندر . دراسکندرنامهٔ فردوسی چنانکه میدانیم اسکندر شاهزاده یی ازنژاد کیانیان ومردی پاکدل ونیکوسرشت وآزاده است ، بر مرگ دارا زاری میکند واز پس تابوت او پیاده میرود وانتقام اورا از جانوسیار وماهیار میگیرد وآهنگ زیارت کعبه میکند وپیاده به بیت الحرام میرود و در تاریکی بجستن آب حیات میشود وبا اسرافیل سخن می گوید وبر گرد جهان می گردد وعجایب عالم را می بیند ... وبر روی هم مردی شریف وجهانجوی وجهاندار ودانا وحکیم است .

اماچون ازاسکندرنامه بتاریخ ساسانیان برسیم کاراسکندر رادگرگونه می یابیم. درداستان اردشیر بابکان چنین می بینیم که چون اردشیر از پرستندگان کرم هفتواد شکست یافت و گریخت بشارسانی رسید وبدوجوان پناه برد وآندو:

یکی جای خرم بپیراستند | پسندیده خوانی بیاراستند ...
بآواز گفتند کای سر فراز | غم و شادمانی نماند دراز
نگه کن که ضحاك بیدادگر | چه آورد از آن تخت شاهی بسر
هم افراسیاب آن بداندیش مرد | کزو بد دل شهریاران بدرد
سکندر که آمد براین روزگار | بکشت آنکه بددرجهان شهریار
برفتند وزایشان جزاز نام زشت | نماند و نیابند خرم بهشت

دراین داستان اسکندرهمردیف ضحاك بیدادگروافراسیاب بداندیش است و از کسانی است که جزنام زشت بیادگارننهادند واز بهشت خرم محرومند وبازدرپاسخ نامه خسرو-اپرویز بقیصرچنین می بینیم :

نخست اندر آیم زسلم بزرگ | زاسکندر آن کینه ور پیر گرگ

و دراین بیت دشنامی که کمتر درشاهنامه دیده میشود دربارهٔ اسکندر بر قلم فردوسی جاری شده است. نظیر این بدگوییها را درسخن فردوسی هنگامی که از تخت طاقدیسی یادشده است نیزمی‌بینیم:

چنین تابگاه سکندر رسید | زشاهان هرآنکس که آن گاه دید[1]
همی برفزودی برآن چند چیز | ز زروزسیم و زعاج و زنیز؟
مراوراسکندر همی پاره کرد | ز بیدانشی کار یکباره کرد.

وبازدرداستان اسکندر ودارا یعنی آن قسمت که گویا اصل ایرانی دارد گفته است:

هیونی زکرمان بیامد دمان | بنزدیك اسکندر بدگمان

این تناقض عجیب در سخنان فردوسی چگونه پیدا شده است؟ اگرفردوسی داستان اسکندررا خود پدید میآورد واورا بدان مقام بلند میرساند که دراسکندرنامه دیده‌ایم، ممکن نبود پس از چندی لحن خویشتن بگرداند و بر او ناسزا گوید و چون چنین است باید بدین اصل معترف شویم که فردوسی حدیث اسکندررا ازمأخذی خاص گرفته است ومطالب اخیر را از مأخذی دیگر که بامأخذنخستین بینونت فراوان داشت و چون عادت این مرد بزرگ رعایت جانب امانت درنقل مطالب بود بهیچ روی در مطالب این دو دسته ازمآخذتصرفی نکرد و هریك را بجای خودچنانکه میبایست آورد. مأخذ نخستین «اسکندرنامه» یا «اخبار اسکندر» بود که از آن در گفتار اول سخن گفته‌ایم ودستهٔ دوم ازمآخذمذکور روایات ایرانی دربارهٔ اسکندر است وچنانکه می دانیم اسکندر در روایات پهلوی باصفت «گجستك ملعون» آمده است ومدونین شاهنامهٔ ابومنصوری هم که مآخذ اصلی ایشان بیشتر از کتب پهلوی بود برعادت اسلاف از داستان وسرگذشت اسکندر سخنی بمیان نیاوردند. فردوسی برای پر کردن این قسمت ازشاهنامه ناگزیرشد از داستان مشهوری که درآن ایام درباب اسکندر وجود داشت استفاده کند اما درسایرموارد نام اسکندر بعادت ایرانیان ببدی یاد شده بودوفردوسی

---

۱ - یعنی تخت طاقدیسی را.

نیز همان ناسزاهای ایرانیان را دربارهٔ اسکندر چنانکه سزاوار ناقل امینی است نقل کرد.

تا اینجا سخن از دلایل واماراتی بود که از شاهنامه در باب متابعت فردوسی از مآخذ مکتوب و عدم دخالت شاعر درمطالب اساسی داستانها بدست میآید. اکنون بذکر دلایل دیگری که دراین باب داریم میپردازیم:

۲ - دیگر از دلایل صحت روایت فردوسی مطابقت بسیاری از سخنان اوست با آنچه مورخان بزرگ روایت کرده‌اند. در اغلب این کتب خاصه کتب تاریخ عربی مانند تاریخ طبری وهمچنین ترجمهٔ فارسی آن بسیاری از شاهان هنگام جلوس بتخت سلطنت خطبه‌هایی ایراد می کنند وعین این امر درشاهنامه نیز ملحوظ است. ازمیان این کتب کتاب غرر اخبار ملوك الفرس وسیرهم تألیف ابومنصور الثعالبی بیش ازهمه بشاهنامه نزدیك است. ثعالبی از معاصران فردوسی بودو کتاب خودرا بامیر نصر بن ناصر الدین سبکتکین (متوفی بسال ٤١٢) تقدیم کرد. مأخذ مهم و اساسی ثعالبی محققاً وبنابر آنچه دیده‌ایم مأخذی بوده است که فردوسی نیز از آن استفاده کرده بود (یعنی شاهنامهٔ ابومنصوری) وهمین امر باعث نزدیکی فراوان بسیاری از مطالب غرر اخبار ملوك الفرس وشاهنامهٔ فردوسی شده است. میان این کتاب وشاهنامه دربعضی موارد اختلاف مختصریست و آن نتیجهٔ استفادهٔ ثعالبی است از برخی مآخذ دیگر مانند تاریخ طبری و شاهنامهٔ ابوعلی بلخی و غیر ها، اما مواردا تحاد این دو کتاب چنانکه گفته‌ایم بسیار است وبا اینحال دربعضی ازفصول دو کتاب مذکوراز حیث ایجازو اسهاب بینونت واختلافی موجوداست ومعمولا سخنان ثعالبی در اینگونه موارد مختصر تراست و گویا ابومنصور ثعالبی مطالب منقول را باختصار آورده باشد زیرا روش نگارش تاریخی که بایدمبتنی برمدارك مختلف باشد چنین امری را ایجاب میکند. از جملهٔ این موارد تشابه یا اختلاف داستان زال و رودابه است. سخنان ثعالبی و فردوسی دراین باب ازلحاظ کلیات هیچگونه بینونتی ندارد اما فردوسی داستان را بتفصیل بیشتری آورده است. عین این کیفیت درداستان گشتاسپ و کتایون مشهود میباشد. چه ثعالبی آنرا باحذف مواردا ساطیری آورده است امافردوسی از هرمأخذی که استفاده‌یی کرد بواجب رعایت جانب امانت نمود و از نقل آنچه یافت

پهلو تهی نکرد خاصه که نقل جزئیات وقایع مایهٔ زیبایی منظومهٔ او و محرّض رغبات بقراءت وحفظ آن بود.

از مواردی که درشاهنامه باختصار یادشده داستان گیومرّث وسیامك وهوشنگ وطهمورث وقسمتی به داستان جمشید است. چنانکه میدانیم این قسمت از داستانهای ایران قدیم مشحون است باساطیر کهن دینی که بیشتر آنها متعلق بعهود قبل ازمهاجرت نژاد آریا بایرانست وقسمتی دیگرزادهٔ طبع وتصور ایرانیان درباب آغاز کارخلقت بشر وتشکیل قبایل وخاندانهای بزرگ بشری. این داستانها دراوستا و کتب پهلوی بتفصیل ذکر شده ودر برخی از کتب اسلامی خاصه تاریخ طبری وحمزه وابوریحان ونظایر آنها نیز آثاری از این داستانها دیده میشودلیکن درشاهنامه از این مسائل خبری نیست. از چگونگی این داستانها و اختصار یا تفصیل آنها در شاهنامهٔ ابومنصوری اطلاعی ندارم اما چنین میپندارم که میان شاهنامهٔ ابومنصوری وسایر کتب دراین باب بینونتی بود و اختصاراین داستانهارا ازفردوسی کمتر باید دانست تا ازنویسندگان شاهنامهٔ ابومنصوری وگویا این اساطیر مذهبی ایرانیان قدیم ومذهب زرتشت بطبع ایرانیان مسلمان آن روزگار سازشی نداشت وهمین امر باعث شد که درنگارش آنها وقت کمتری صرف شود.

۳ - دیگراز دلایل صحت روایت فردوسی استفادهٔ او از روایات مکتوب اشاراتیست که بتعریض یا تصریح در برخی از کتب قدیم تاریخ دراین باب می بینیم.

در مقدمهٔ بعضی از نسخ قدیم شاهنامهٔ فردوسی که علی التحقیق بیشتر ازمقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری نقل شده و بمقدمهٔ قدیم معروفست، جامع آن قسمت زیادی ازمقدمهٔ ابومنصورالمعمری (برشاهنامهٔ ابومنصورمحمدبن عبدالرزاق) را نقل کرده ودریکجای آن این عبارت را افزوده است: «وپس ازآنکه بنثرآورده بودند سلطان محمودسبکتکین حکیم ابوالقاسم منصور الفردوسی را بفرمود تا بزبان دری بشعر گردانید و چگونگی آن بشعر گفته شود»[۱]. برای مزید فائده چند جمله از مقدمهٔ همین عبارت را در مقدمهٔ قدیم شاهنامه نقل می کنیم: «... پس پیش از آنکه سخن شاهان و کارنامهٔ ایشان یاد کنیم نژاد ابومنصور عبدالرزاق که این نامه را بنثرفرمود تا جمع کنند،

۱ - بیست مقاله ج ۲ ص ۵۱ مقدمهٔ قدیم شاهنامه

چاکر خویش را ابومنصور المعمری، و نژاد او نیز بگوییم که چون بوذ ... » ناقل مقدمه که یقیناً شاهنامهٔ منثور ابومنصوری را در دست داشت و از همانندی آن و شاهنامهٔ فردوسی آگاه بود، از ذکر جملهٔ: « این نامه را بنثر فرمود تا جمع کنند . . . » استفاده کرد و جملات مذکور را در متن عبارت ابومنصور المعمری وارد ساخت و بهرحال قول او سنداست زیرا چنانکه از ظواهر امر برمیآید شاهنامهٔ ابو منصور بن عبدالرزاق در دسترس او بوده و در نگارش مقدمهٔ قدیم مورد استفادهٔ وی قرار گرفته است.

در تاریخ سیستان اشارتیست که از آن میتوان بصحت روایت فردوسی و مستند بودن آن بر مآخذ مکتوب پی برد. در ذکر داستان رستم چنین آمده است: «وحدیث رستم بر آن جمله است که بوالقسم فردوسی شاهنامه بشعر کرد و بر نام سلطان محمود کرد و چندین روز همی برخواند» ۱ اخباری که صاحب تاریخ سیستان از گرشاسپ و نریمان و کورنگ و سام و دستان (زال) و رستم و فرامرز یاد کرده و راجع بهر یك مآخذی شرح داده، دلیل کثرت اطلاع او بر داستانهای این خاندان است و چنین کسی اگر بصحت داستان رستم در شاهنامهٔ فردوسی اشاره کند باید قول او را پذیرفت و بدین طریق باید بر سخنان آنانکه فردوسی را در ایجاد داستانهای رستم متصرف و ذیدخل می‌پندارند قلم بطلان کشید و سخن ما را در آنجا که گفتیم فردوسی رستم را بهیأتی که در شاهنامه می‌بینیم خود پدید نیاورده است و از مآخذ مکتوب نقل کرده، باور داشت.

نویسندهٔ مجمل التواریخ با آنکه کتب مهمی مانند گرشاسف نامه و فرامرز نامه و اخبار بهمن و قصهٔ کوش پیل دندان و شاهنامهٔ بوالمؤید بلخی و تاریخ محمد بن جریر الطبری و مجموعهٔ (تاریخ) حمزة بن الحسن الاصفهانی را در دست داشت، یعنی بهترین مآخذ راجع بداستانهای ایران قدیم در اختیار او بود، از شاهنامهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی مستغنی نمیتوانست شد و ناچار آنرا نیز در شمار مآخذ خود یاد کرده و چنین گفته است: «از آنچ خوانده‌ایم در شاهنامهٔ فردوسی که اصلی است و کتابهای دیگر که شعبهاء آنست.» ۲ این اعتماد صریح و حتی تصریح باصالت شاهنامهٔ فردوسی در برابر سایر کتب تاریخ ثابت

۱ــ تاریخ سیستان ص ۷.
۲ــ مجمل التواریخ ص ۲.

میکند که استاد بزرگ ما سخنان خودرا با دقت تمام ازمآخذ معتبر نقل کرد ودرنقل تابجایی رعایت امانت نمود که شاهنامهٔ وی مقبول مورخی که تواریخ ومآخذ مهمی در اختیار داشت ، افتاد .

٤ ـ امانت فردوسی در نقل مطالب تا بدرجه‌یی بود که نه تنها در داستانهاهیچ گونه تصرفی نمی کردبلکه بقول خودوچنانکه ازشاهنـامه برمیآید،درمطابقت‌سخنان خویش با متون اصلی سعی و کوشش فراوان مبذول میداشت.درپایان‌داستان‌کاموس که ازداستانهای بزرگ شاهنامه است‌فردوسی ازآوردن همهٔمطالب بجای خود خشنوداست و میگوید :

سر آوردم این رزم‌کاموس نیز درازاست و نفتاد ازو یك پشیز
گرازداستان‌یک سخن کم بدی روان مـرا جـای مـاتم بدی

و درمقدمهٔ داستان رزم بیژن و گرازان نیز بچنین امری اشاره کرده و در پاسخ همسرخویش که ازدفترپهلوی (مراد فارسی‌است) داستانی‌برای اومیخواند، گفته است:

چنان چون ز توبشنوم در بدر بشعر آورم داستان سر بسر

وعین این حال در داستان بزرگمهر و انوشیروان وپرسشهاوپاسخهای آنان‌مشهوداست که چون مقصور برمقداری سوآل و جواب خشك بود ناقل را به رنج افگند تا بدانجا که گفته است :

سپاس ازخداوند خورشید وماه که رستم ز بوذرجمهر وزشاه
چو این کار دلگیرت آمـد بین ز شطرنج باید که رانی سخن

در پایان این مقاله یکبـار دیگرمی گویم که مراد ما ازامانت فردوسی‌آنست که روایت این‌استاد مبتنی براصل واساسی بود نه مجعول وساختگی ، اما پیداست که این شاعر استاد بی نظیر هرچند در ایجاد مطالب دخالتی نکرده امـا دربیان مطالب و توصیف‌مناظر ووصف پهلوانان‌وآرایش میادین قتال ومهارت دربیان احساسات‌وعواطف اشخـاص‌وتصرفات شاعرانه وهمچنین‌اندرزهای حکیمانه‌وبیان مقدمات داستانها ونظایر این‌اموریقیناً وبی‌هیچگونه‌تردیدی دخالت‌داشته است .

مآخذ شاهنامه

تحقیق در باب مآخذ شاهنامه اندکی دشوار است ودراین باب نمیتوان بصراحت سخن گفت زیرا از طرفی گاه میان روایات فردوسی و مورخان دربعضی جزئیات اختلافی دیده میشود و از طرفی دیگر مآخذی که فردوسی از آنها استفاده کرده است جملگی ازمیان رفته چنانکه نمیتوانیم میان شاهنامه ومآخذآن مقایسهٔ مستقیمی کنیم.

فردوسی دربسیاری ازجایهای شاهنامه بیك کتاب بنامهای: نامهٔ خسروی، نامهٔ خسروان، نامهٔ پهلوی، نامهٔ شهریار، نامهٔ باستان، نامهٔراستان، نامهٔ شاهواروبامطلق «نامه» اشاره کرده است. از تحقیقاتی که تاکنون کرده‌ام بخوبی روشن میشود که این اشارات همه راجعست بشاهنامهٔ ابومنصوری که فردوسی مدتی درجستجوی آن رنج برد وسرانجام بهمت یکی از دوستان برآن دست یافت وازروی آن بسرودن شاهنامهٔ خود قیام کرد.

چنانکه‌قبلا گفته‌ام‌فردوسی‌بجز‌شاهنامهٔ ابومنصوری‌علی‌الظاهر‌از‌بعضی‌داستانهای منفرد دیگرنیز که‌درآنروزگار شهرتی داشت استفاده کرد وازآنجمله است داستان رزم‌بیژن و گرازان یاداستان بیژن ومنیژه و داستان رزم رستم با اکوان دیو وداستان رستم وسهراب و بعضی از رزمهای رستم. تئودورنلدکه هم پس از تحقیقات دقیق خود بچنین‌نتیجه‌یی رسیده‌است که چندین داستان شاهنامه از کتاب شاهنامهٔ ابومنصوری اخذ نشده‌است. عین‌عبارات نلدکه در این‌باب چنین است:

«قبلا حدس زده‌ام که داستان منیژه و بیژن ازمأخذ مهمی اخذ نشده است و فردوسی نیز خود از این مطلب بصراحت سخن میگوید. دربسیاری ازموارد دیگرنیز همین حقیقت ملحوظ است، مخصوصاً باید باین نکته متوجه بودکه ثعالبی بهیچ‌روی‌از جنگ رستم با اکوان‌دیو وهنرنماییهای رستم در مازندران سخن نگفته است و مورخان دیگر نیزحدیث جنگ رستم را با اکوان دیو اصلا بمیان نیاورده اند و بتحقیق برای اعمال خارق عادت رستم مأخذ عمده ومشهوری درمیان نبود و بهمین طریق درکتاب ثعالبی ومؤلفان دیگرعربی زبان ازداستان سهراب وجنگ رستم بااین پسر پهلوان ذکری نرفته است ... تاآنجاکه من میدانم افسانهٔ غلبهٔ داراب برشعیب‌قتیب ولشکریان تازی اوتنها درشاهنامه است وبعقیدهٔ من یکتن ازخراسانیان براثر دشمنی

خود با اعراب فاتح که بعد از قیام ابومسلم خراسانیان برایشان سیادت یافته بودند، این قصه را جعل کرده و نام قتیب را نیز بیاد آن مرد مبغوض که قتیبة بن مسلم[1] خوانده میشد برگزیده است و ذکر چنین روایتی در شاهنامه نیز با ایران پرستی فردوسی بخوبی سازگار بوده است. بعضی از داستانهای دیگر مانند حدیث اسکندر رومی و بهرام گور را نیز فردوسی از مآخذ دیگری غیر از شاهنامه اقتباس کرده است و اگرچه کتاب اخیر خود پر از پند و حکمت بود اما ظاهراً استاد طوس از پند نامه‌های دیگری نیز استفاده کرد و مثلا میگوید:

«بپیوندم این عهد نوشیروان به پیروزی شهریار جهان»[2].

با قسمت اخیر قول استاد نلد که عقیدهٔ من موافق نیست زیرا چنین می‌پندارم که اجزاء مختلف سرگذشت انوشیروان از کتاب شاهنامهٔ ابومنصوری التقاط شده است و اتفاقاً ذکر چنین سخنان یعنی پندنامه و توقیعات و عهد کاملا با روش تاریخی موافق است و نظایر این امور از دورهٔ ساسانی بسیار مانده بود که در کتابهای تاریخی مهم اسلامی نگاشته‌اند.

فردوسی خود بنقل این سخنان از مأخذی اشاره میکند و راوی آنرا پیری معرفی مینماید و این راوی پیر یقیناً یکی از آن سالخوردگانیست که ابومنصور بنوشتن شاهنامه گماشته بود و فردوسی یکی دوجای دیگر نیز از ایشان یا یکی از آحاد آنان بپیری یاد کرد مانند ماخ هروی که نام او را باعنوان پیر خراسان در منظومهٔ خو آورد و ما هنگام بحث در روایات شفاهی بدانان اشاراتی کرده‌ایم. در باب این راوی پیر فردوسی چنین میگوید:

چه گفت آن سرایندهٔ سالخورد چواندرز نوشیروان یاد کرد
سخنهای هرمزد چون شد بین یکی نو پی افگند موبد سخن

و ابومنصور ثعالبی نیز که در مورد انوشیروان از شاهنامهٔ ابومنصوری استفاده میکرد مختصر اشارتی به عهد انوشیروان و پندهای او بهرمزد و جمع کردن موبدان و مرزبانان و برانگیختن ایشان بفرمانبرداری از هرمزد کرده است و برخی از عبارات آن عهدنامه نیز چنانکه در شاهنامه است تقریباً در کتاب غرر اخبار ملوك الفرس دیده میشود، مثلا این عبارت از غرر: «یا بنیّ انّی قد اخترتك للملك علی سائر ابنائی لما تفرست فیك من الخیر» نزدیك است بدو بیت ذیل از عهد نوشیروان در شاهنامه:

---

۱ ـ از سرداران معروف عرب در عهد اموی که فتوح و خونریزیهای او در مشرق ایران مشهور و از آنجمله است قتل عامی که در خوارزم از اهل علم و سواد کرده است (الاثار الباقیه ص۳۶) . ۲ ـ حماسهٔ ملی ص ۴۳ .

خردمند شش بود ما را پسر دل افروز و بخشنده و دادگر
ترا برگزیدم که مهتر بدی خردمند و زیبای افسر بدی

بنا براین ازعهد انوشیروان اثری درغرز اخبار ملوك الفرس نیز یافته میشود که ثعالبی ازآن باختصار یاد کرده است وهمین امردلیل بزرگی برموجود بودن آن درشاهنامهٔ ابومنصوری است.

ازمآخذ دیگر شاهنامه که علی الظاهر ازشاهنامهٔ ابومنصوری جدا بوداسکندر نامه ییست که ازآن قبلا بتفصیل سخن گفته ایم.

دیگر از مآخذ فردوسی اخبار رستم است کـه شاعر بنا براشارهٔ خود در آغاز داستان کشتن رستم آنها را بآزاد سرونامی نسبت داده است و ما از این آزاد سرو او و روایات او که علی التحقیق مأخوذ ازاسناد مکتوبی بوده است هنگام بحث درروایات شفاهی یاد کرده ایم.

موضوع شاهنامه

موضوع شاهنامه تاریخ ایران قدیم از آغاز تمدن نژاد ایرانی تاانقراض حکومت او بدست اعرابست. این عهد ممتد تاریخی ایران به پنجاه دورهٔ شاهی تقسیم میشود که ازحیث طول زمان وتفصیل یا اختصار مطالب با یکدیگر متفاوتند چنانکه دورهٔ سلطنت هزارسالهٔ ضحاك درشاهنامه بمراتب ازدورهٔ سلطنت شصت سالهٔ کیخسرو کوتاهتراست ودورهٔ سلسلهٔ اشکانی با اختصاری عجیب یاد شده و استاد طوس چون در این باب اطلاعی تحصیل نکرده بود ناچار ازآن گذشته است. مدت سلطنت هریك ازپادشاهان درشاهنامه ذکر شده است. درشاهنامه سه دوره متمایز میتوان تشخیص داد: ۱) دورهٔ اساطیری. ۲) عهد پهلوانی. ۳) دوران تاریخی.

۱ ـ دورهٔ اساطیری: یعنی عهد گیومرث وهوشنگ وطهمورث وجمشید و ضحاك تاظهور فریدون. این دوره عهد پیدا شدن حکومت وپی بردن آدمی بخوراك و پوشاك ومسکن و کشف آتش وآموختن زراعت وپیشه هاست. درین عهد نزاع آدمیان و دیوان اساس واقعی داستان شاهانست، این نزاع سرانجام بسود آدمیان پایان پذیرفت

و براثر قدرت طهمورث وجمشید دیوان مطاوع آدمیان گشتند و آنان را بر بسیاری از اسرارتمدن خاصه خط و بنای مساکن آشنا ساختند. اما ازعهد فریدون دیگر جنگ آدمیان و دیوان اساس کار شاهنامه نیست و تنها در عهد منوچهر و سپس در پادشاهی کاوس بجنگ ایرانیان با دیوان اشارتی شده استو درعهد کاوس جنگ شدیدی میان این دودسته برسر تصرف مازندران در گرفت. در اوستا ومآخذ پهلوی این صراع در عهد فریدون بشدت ادامه داردچنانکه کاربزرگ فریدون‌منکوب کردن‌دیوان‌مازندران ودروغ‌پرستان و وِرِن (گیلان ودیلمان) است. دربعضی ازداستانهای‌حماسی‌دیگر یعنی گرشاسپنامه‌وشاهنامه دامنهٔ‌این‌صراع بعهد ضحاك و فریدون ومنوچهر کشیده میشود.

مطالب این قسمت‌ازشاهنامه با نهایت اختصاروموجزتر از آنچه درروایات‌مذهبی می بینیم‌آمده است. داستان گیومرث (نخستین بشراوستایی) ومشیگ‌ومشیانگ‌واعقاب ایشان تا هوشنگ در اینجا بنحوعجیبی‌خلاصه شده و ازآن جز مختصری باقی نمانده است. عین این حالت درباب داستانهای طهمورث وجمشید نیز هویداست. امـا داستان ضحاك باتفصیل بیشتری دراینجانقل‌شده وشکل اصلی‌آن نیزبصورت خاصی تغییریافته است چنانکه اژدهای سه پوزهٔ شش چشم وخطرناك‌اوستا درشاهنامه‌ضحاك ماردوش‌پسر مرداس عرب وصاحب سلطنت هزارساله است.

در این عهد شاهان نه تنها فرمانروای جهان بلکه راهبرآدمیان به مدنیت و موجد لوازم آن ازقبیل: طبقات اجتماعی، مَلبس، مسکن، آتش، اسلحه و خط‌نیز هستند.

از پهلوانان بزرگ داستانی در این عهد اثری نیست وبررویهم شاهنامه‌تااواخر عهد ضحاك ارزش حماسی زیادی ندارد و بالعکس ارزش اساطیری‌آن‌بیشتراست.

اگر این دورهٔ اساطیررا دورهٔصراع خیر و شر بدانیم باید چنین تصور کنیم که این صراع سرانجام با ظهورضحاك‌بشکست خیر وغلبهٔ شر پایان میپذیرد و دیرگاهی جهان از آسیب شرومظاهر بدی درعذابست.

۲- عهد پهلوانی : این عهد باصراع تازه‌یی میان خیروشر آغاز میگردد و آن قیام کاوهٔ آهنگر و فریدون پسر آتبین است در برابر بیدادگری‌های ضحاك .

دورهٔ پهلوانی ازقیام‌کاوه آغاز میشود و بقتل رستم وسلطنت بهمن پسر اسفندیار پایان میپذیرد . این‌قسمت مهمترین وبهترین قسمتهای شاهنامه و قسمت واقعی‌حماسهٔ ملی ایران وحاوی عالیترین نمونهٔ اشعار فارسی است .

پس اززوال سلطنت ضحاك نخستین امرمهم‌این عهد تقسیم جهانست میان ایرج وسلم وتور و پدیدآمدن پادشاهیهای روم وایران و توران . اثر آشکار این تقسیم آغاز شدن جنگهای متعدد ایران و توران و کینه‌ییست که میان روم وایران‌وجودیافت.

در این عهد پهلوانان بزرگ و قهرمانان داستانهای حماسی ما درعرصهٔ شاهنامه ظاهر میشوند . نخستین بارکاوه بیاری فریدون و نبرد با ضحاك ماردوش برمی‌خیزد وجنگهای بزرگ داستانی بدست او آغازمیگردد اما تا این هنگام معمولا پادشاهان در جنگ مداخلهٔ مستقیم میکردند و دورهٔ واقعی‌ظهور پهلوانان عهد منوچهر گیرندهٔ انتقام ایرجست . در اواخر عهد فریدون که دورهٔ کین جویی منوچهر آغازمیگردد نام پهلوانان بزرگی مانندکاوه وپسرش قارن و کرشاسپ‌وسام ونریمان‌دیده‌میشود ومنوچهر بیاری این پهلوانان توانست کین ایرج رابکشد وسلم وتور را بکیفر کردارخودرساند.

داستان زیبا و باشکوه زال پسر سام بعهد منوچهر منسوبست و این نخستین داستان حماسی‌وپرحادثه ودر عین‌حال عاشقانهٔ شاهنامه است که درآن مضامین حماسی وغنائی ببهترین صورتی بهم آمیخته است. داستان تولد رستم وپهلوانیهای اودرآغازحیات یعنی کشتن پیل‌سپید و گشودن دژسپند نیز منسوب بعهد منوچهرست .

در عهد نوذرجنگ ایرانیان وتورانیان از نوآغازمیشود ونوذر بقتل میرسد واین امر کین ایرانیان وتورانیان را تازه میسازد و جنگهای شدیدی برسر انتقام‌نوذر میان دو قوم آغاز میگردد . در جنگ نوذر نخستین پهلوانان بزرگ توران بمیدان میآیند وآنان‌عبارتند از :افراسیاب و کرسیوزواغریرث پسران پشنگ، ویسه سپهسالارپشنگ، ارجاسپ‌و کلباد وبارمان (در غرر اخبارملوك‌الفرس : بازمان) . در این‌جنگ‌نوذربدست

تورانیان گرفتار وبفرمان افراسیاب کشته‌شدو کشواد پدر گودرز برهایی دلیرانی که‌در آمل مقید بودند رفت وبیاری اغریرث آنانرارها کرد وبایرانشهر برد. افراسیاب بپاداش این‌کاراغریرث را ازپای درآورد واین دومین گناه‌بزرگ‌ست که بردست‌اوصورت گرفت.

پادشاهی زو و کرشاسپ که پس از نوذر بسلطنت رسیدند رونقی‌نداشت وبعد از مرگ کرشاسپ وهجوم مجدد افراسیاب بایران زال رستم‌رابجست وجوی کیقبادبالبرز کوه فرستاد و بدینطریق عهد شاهان کیان آغازشد.

پهلوانی‌ترین‌دوره‌های تاریخ‌ایران درشاهنامه عهد کیان تاپایان‌سلطنت گشتاسپ است وسبب این امتیاز دخالت رستم درجنگهاست.

رستم بزرگترین پهلوان ایران وسرنامداران عهد کیانی است. در این عهد شمارهٔ پهلوانان ایرانی درشاهنامه فزونی می‌یابد وازمیان آنان گذشته از زال و رستم باید بذکر این‌اسامی پرداخت: گودرز، گیو، بیژن، بهرام، زنگه، فرامرز،سهراب، زواره، قارن (که در عهد کیقباد پیرشده بود و از این پس جزیکبار درعهد کیخسرو خبری ازاو درشاهنامه نیست)، برزین، خراد، پولاد، رهام، طوس، سیاوخش، فرود، فریبرز، زرسپ، گستهم، میلاد، گرگین، برته، ریو، فرهاد، گرازه، اشکش، زریر، اسفندیار، نستور (بستور) ودیگرپهلوانان که هنگام بحث درباب پهلوانان ایرانی از بعض آنان بتفصیل‌سخن‌خواهیم گفت.

مهمترین و با شکوه‌ترین داستانهای پهلوانی هم بدین عهد متعلق است و آنها عبارتنداز: داستان رزم‌رستم باافراسیاب، رزم‌مازندران، هفتخان رستم، رزم‌هاماوران، نخجیر کردن رستم باپهلوانان‌در شکارگاه افراسیاب، داستان رستم‌وسهراب، داستان سیاوش، داستان کیخسرو، کین خواهی‌رستم درتوران، جنگهای کیخسرو بکین‌جویی سیاوش، داستان فرود، رزم‌کاموس، داستان رستم باخاقان‌چین، لشکر کشیدن رستم بسغد وگشادن شهربیداد، رزم رستم بااکوان دیو، رزم بیژن باگرازان، جنگ گودرز و پیران، پیکار کیخسرو و قتل افراسیاب، دل بر کندن کیخسرو از جهان وناپدید شدن او، داستان گشتاسپ‌و کتایون، رزم گشتاسپ و ارجاسپ، هفتخان‌اسفندیار، داستان

رستم واسفندیار ، کشتن رستم ، رزم بهمن بافرامرز و خاندان زال.

این داستانها بیشتر بصراع ایرانیان وتورانیان مربوطست . با کشتن افراسیاب و گرفتن کین سیاوش جدال بزرگ ایرانیان و تورانیان پایان می‌پذیرد و بهمین جهت ازین پس تا آغاز رزم ارجاسپ شاهنامه ازشکوه ورونق عادی بر کنارست و باز براثر تجدید رزم میان ایران و توران شکوه داستانهای حماسی آغاز میشود و با داستان هفتخان اسفندیار و گشودن رویین دژ ، بمنتهای شکوه وفروبهای خود میرسد وهنوز این داستان ختام ناپذیرفته جنگ رستم واسفندیار آغاز میشود . داستان رستم و اسفندیار آخرین داستان بزرگ قهرمانی شاهنامه درعهد پهلوانیست . در این داستان مقدمهٔ زوال خاندان زال فراهم میشود ، زیرا رستم بتدبیر سیمرغ اسفندیار رویین تن را میکشد و بپادافره این گناه شغاد ، برادر خویش رستم را بچاه هلاکت میافگند و او را با اسب دلیر و وفادارش رخش ازمیان میبرد وبعهد پهلوانی پایان میدهد . باقی داستانهای پهلوانی این عهد یعنی داستان جهانگیر، برزو، بهمن ، فرامرز ، بانو گشسپ وشهریار در شاهنامه نیامده است و شاعرانی دیگر آنها را بنظم درآورده‌اند .

دورهٔ پهلوانی پراست از کینه کشیهای پهلوانان وشاهان . هوشنگ کین سیامك را گرفت وفریدون کین جمشید را ومنوچهر کین ایرج را و کیخسرو ورستم کین سیاوش راواسفندیار کین لهراسپ راو فرامرز کین رستم راو بهمن کین اسفندیار را. با برافگندن خاندان رستم ونفرین رودابه برخاندان اسفندیار :

مبیناد چشم کس این روزگار   زمین باد بی تخم اسفندیار

خاندان گشتاسپ برافتاد وبا قتل عام خاندان میهن پرست کرشاسپ بدست بهمن پادشاه کیانی،سلطنت کیانیان زوال پذیرفت وبدست اسکندر نابود شدو بدینطریق دوران پهلوانی خاتمه پذیرفت .

دورهٔ پهلوانی را باید دورهٔ جنگهای طولانی و بزرگ دانست و این قسمت از شاهنامه حاوی همهٔ خصائص حماسی است . دراین قسمت همه چیز خارق العاده وبیرون ازحد معمولست ، خواه زمان ودورهٔ سلطنت وعمر وخواه حوادث و اتفاقات واشخاص.

پهلوانان این عهد بتدریج و برای تأمین فتح ایران در برابر مهاجمان خارجی درشاهنامه ظهور میکنند وهمینکه این فتح صورت حقیقت گرفت پهلوانان قدیم که دیگر بوجودشان حاجتی نیست ناپدید و نابود میشوند و باز همینکه خطری روی نمود پهلوانانی تازه درشاهنامه پدیدار می گردند (مانند گرامی ، زریر ، نستور و اسفندیار در عهد گشتاسپ) . باین ترتیب باید گفت که وحدت فکر وعمل درقسمت پهلوانی شاهنامه بیش ازقسمت تاریخی آنست .

۳- دوران تاریخی: سومین قسمت شاهنامه دورهٔ تاریخی یعنی دوره‌ییست که تصورات پهلوانی و داستانی وافراد خارق عادت واعمال غیرعادی تقریباً وبتدریج ازمیان میروند و اشخاص واعمال تاریخی جایگزین آنها میگردند وحماسهٔ ملی ایران نسق وروش تاریخی می یابد .

ازعهد بهمن مقدمات آمیزش دوران پهلوانی و تاریخی بیکدیگر و تحول عصر پهلوانی بعصر تاریخی آغاز میشود. بهمن لقب اردشیر وعنوان درازدست می‌یابد (= اردشیر درازدست پادشاه هخامنشی) ،نام داراب (دارا) نمایندهٔ خاطرات ایرانیان از پادشاهی داریوش اول یا دوم هخامنشی است ودارای دارایان همان داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی است که مغلوب ومقهوراسکندر شد .

بنابراین دورهٔ واقعی تاریخی شاهنامه از عهد «دارای دارایان» آغاز می شود اما پس ازاسکندرسلوکیان یکباره فراموش شده اندواز اشکانیان یعنی تجدید کنندگان شاهنشاهی ایران نیز فردوسی جز نام نشنیده ودرنامهٔ خسروان ندیده بود زیرا با غلبهٔ ساسانیان جهاندیدگان ازذکر تاریخ ایشان غفلت ورزیدند وآنرامهمل گذاشتند.

نخستین داستان مهم این قسمت درشاهنامه داستان اسکندرست که دارای اساس ایرانی نیست وآنگاه داستان اردشیر بابکان که چنانکه گفته‌ام بنای تاریخی درستی ندارد ـ و داستان شاپورذوالاکتاف ـ و داستان مفصل و پرحادثه و زیبای بهرام گور ـ وهفت بزم نوشیروان با بزرگمهر ـ و جنگ خاقان با نوشیروان ـ وپندنامهٔ بزرجمهرو داستان شطرنج ونرد ـ وداستان گوو طلخند وپدیدآمدن شطرنج ـ وداستان ترجمهٔ کلیله

ودمنه - وتوقیعات نوشیروان - وپندنامهٔ نوشیروان - وپرسشهای نوشیروان‌ازموبدان- وداستان کفشگر بانوشیروان - وداستان بزرگ بهرام‌چوبین - وداستان خسروو‌شیرین وچندداستان کوچك دیگر .

این داستانها اغلب‌دارای جنبهٔ تاریخیست ویا پهلوانـان بزرگ‌آنها از افـراد تاریخی انتخاب شده‌اند و ازینروی در دوران تاریخی شاهنامـه اعمال غیر عادی بسیار کمست مگر درداستان اردشیر و بهرام که بتقلید از داستانهای حماسی کهن سخن از کرم هفتواد و کشتن اژدها پیش می‌آید .

قسمت تاریخی شاهنامه ازحیث خصائص بکلی ازدوران پهلوانی ممتاز است . در این قسمت لحن و سبك اشعار شکوه کمتری دارد ، قصص و داستانهـا کمتر بخوبـی داستانهای پهلوانی‌ساخته شده‌است، قهرمانان این‌صحنهٔ جدید ازافراد معمول آدمیانند نه از افراد خارق‌العاده چنانکه اگر رستم را با بهرام چوبین مقایسه کنیم تفاوتهـای فاحشی میان آندو از همه حیث می یابیم[1] و همچنین بجای کسانی که با دیوان نبرد می کردند و برق شمشیر ونیزه و پیکانشان صحنهٔ تاریك افسانها را روشنی می‌بخشید، اشخاص عادی درباری می‌آیند وفی‌الحقیقه در این عهد جای داستانها و افسانهـای کهن راکه پر است از ضمایم حماسی و اساطیری ، قصص و روایات تـاریخی و امثال اینها میگیرد واندك اندك شاهنامه دربعض موارد تا بدرجه‌یی درشرح سلطنت شاهان‌بایجاز و اختصار نزدیك میشود که بتاریخ شبیه میگردد . اما باید دانست که اگرچه جنبهٔ حماسی شاهنامه در دوران تاریخی کمست ولی این قسمت از جهت حکمت و سیاست مقامی بلند وعظیم دارد .

درعهد تاریخی ازلشکر کشی سه قوم سخن بمیان می‌آید : نخست ازلشکر کشی تازیان ، دیگررومیان وسدیگرترکان ومهاجمان شرقی .

قدیمترین نشانهٔ مهاجمات تازیان در شاهنامه تسلط ضحاك است بر ایران . از این پس باید نزاع کاوس را با شاه هاماوران خاطره‌یی از منازعات اقوام آریایی وسامی

---

۱ - با اینحال داستان بهرام‌گور و بهرام چوبین بسیار لطیف وعالی و از قسمتهای خوب شاهنامه است .

پنداشت . حملهٔ مشخص وتازهٔ عرب درعهد داراب بوسیلهٔ شعیب قتیب (قتیبه) صورت گرفت وبشکست تازیان ختام پذیرفت . در عهد ساسانیان حملهٔ عرب ازدورهٔ کودکی شاپور ذوالاکتاف بوسیلهٔ طایر آغاز شد . در سلطنت هرمز نیز از هجوم عرب سخن آمده و عربستان در اینجا « دشت سواران نیزه گذار » نامیده شده است . نبرد قطعی و بزرگ اعراب باایرانیان هنگام ظهوراسلام وپادشاهی یزد گرد شهریارصورت گرفت و بشکست وزوال پادشاهی ایران ختام پذیرفت . اما کینهٔ رومیان وایرانیان بنا بر روایات‌شاهنامه ازعهد سلم آغازشد . درعهد لهراسپ قیصر روم خراجگزاراو بودلیکن بتحریك گشتاسپ آهنگ فتح ایران کرد . از این پس بر اثر وصلت میان گشتاسپ و قیصرتاچند گاهی از نزاع ایران وروم خبر نیست تا درعهد همای جنگ میان‌رومیان وایرانیان بسرداری رشنوادآغازمیشود . با حملهٔ اسکندر کین ایران وروم‌نو گشت. درعهد ساسانیان نخستین جنگ‌ایران وروم بدست شاپور ذوالاکتاف درشاهنامه‌شروع شد و در عهد انوشیروان جنگ های بزرگ میان دو قوم صورت گرفت وازین‌پس چند گاهی صلح وآشتی در میان بود تا عهد هرمز پسر انوشیروان که رومیان با صد هزار سپاهی بایران تاختند . خسرو اپرویز با پناه بردن خود بروم وبزنی گرفتن‌مریم دختر قیصرتا چندی نزاع ایران و روم را متوقف ساخت وازین پس شرح منازعات داخلی‌از بیان روابط ایران وروم مانعست .

قسمت بزرگی از شاهنامه بشرح داستان کینه جوییهای ایرانیان و تورانیان مربوطست و این کینه توزی از عهد تور و کشتن ایرج آغاز شد . و تا قتل افراسیاب روز بروز بنیروتر گشت . باقتل افراسیاب آتش این کینه وتعصب اندکی فرو نشست اما باظهور زردشت‌بهانهٔ تازه‌یی بدست ارجاسپ تورانی افتاد و جنگهایی آغازشد که سر انجام بقتل او و فتح رویین‌دژ پایان گرفت لیکن درعهد بهرام با حملهٔ خاقان چین بایران این‌نزاع یکبارِدیگرآغازشد . بهرام برخاقان غلبه یافت و ترکان‌را مطیع کرد ومیلی ازسنگ وگچ ساخت تا نشانهٔ مرز ایران وتوران باشد و کسی را ازقبل خویش بتوران‌زمین شاه کرد اما پیروز پسریزد گرد پسربهرام پیمان‌بشکست و باخوشنوازشاه

ترکان از در جنگ درآمد و شکست یافت و کشته شد . سوفرای مرزبان زابلستان و بست و غزنین و کابلستان انتقام پیروز را از خوشنواز گرفت و او را بقتل آورد و قباد پسر پیروز را که در دست او اسیر بود رهایی داد . درآغاز سلطنت قباد ایرانیان بر او شوریدند و او جز پناه بردن بپادشاه هیتالیان چاره یی نداشت . روابط جنگ و صلح ایران و توران درعهد نوشیروان وهرمز نیزادامه یافت ودرعهدپرویز بهرام چوبین پس از آخرین شکست خود بخاقان چین پناه برد .

برروی هم دردورهٔ ساسانیان سلطنتهای اردشیر بابکان و شاپور نخست وشاپور دوم و بهرام و نوشیروان و خسرو ، دوره هـای عظمت و جلال ست و در سراسرعهد ساسانی سه موضوع : جنگ با رومیان وهجوم ترکان ومهاجمهٔ بزرگ تازیان صاحب اهمیتست .

با هجوم تازیان ومشیت یزدان تاریخ حماسی ایران پایان یافت وقسمت تاریخی شاهنامه هم بنهایت رسید . قسمت تاریخی این کتاب عظیم گذشته ازمغایرتهای فراوان خود با قسمت پهلوانی کتاب، ازباب اشتمال برحوادث گوناگون ومتنوع تازگی دارد . بعبارت دیگر قسمت تاریخی شاهنامه تنها شامل جنگهای پهلوانان برای تأمین استقلال ایران و گرفتن کین از دشمنان نیست بلکه در این قسمت حوادث متنوع از قبیل مباحثات اشخاص ، ترجمهٔ کتب ، اختراع وسایل بازی ، جنگها و امورسیاسی ، مناقشات درباری ، شکار ورامش‌وجشن ، روابط میان‌دربارهای سلاطین وجزاینهاسخن میرودوازطبقات گوناگونی‌مانند: شاهان ،پهلوانان، سرداران،مخالفان‌سلطنت،موبدان، هیربدان ، دانشمندان ، موسیقی دانان ، مترجمان ، مؤلفان وامثال اینها یادمیشود.

وحدت‌مطالب واعمال در این‌قسمت بمراتب کمترازقسمت دوم یعنی قسم‌پهلوانی شاهنامه‌است‌زیرادرقسمت‌پهلوانی‌منظورهمه کس‌ومقصود ازهمهٔ‌اعمال‌تحکیم‌مبانی‌ملیت و دفاع ازایران وبرانداختن مهاجمان ومعاندانست که‌جملگی بیك منظوربازمیگردد وبر گرد یك مرکزجمع میشود وآن‌ایران وحفظ ایرانست وبهمین سبب‌وقایع‌وحوادث این‌عهد چون حلقه‌های زنجیر بیکدیگرمربوطست و کمترواقعه‌یی را میتوان یافت که

ربطی با سایر وقایع نداشته باشد.

اهمیت و مقام شاهنامه ترجمه‌ها و تحقیقات

اهمیت شاهنامه در ادبیات فارسی زیادتر از آنست که در باب آن ببحث و تحقیقی حاجت باشد و این آیت فصاحت و بلاغت وقرآن عجم و آیینهٔ تمام نمای معرفت ودانش را که حاوی افکار گوناگون حماسی و غزلی و حکمی و بلند ترین و عالیترین و زیباترین وشیواترین سخنان فارسی است، هرایرانی صاحب ذوق باسواد میشناسد.

عین این اهمیت ادبی را نیز شاهنامه ازحیث ملیت وقومیت در ایران دارد وآن محفوظ نگاه داشتن حس نژادی وغرورملی واحیای مفاخر گذشته است درایران.

ظهور شاهنامه در ادبیات فارسی مایهٔ پیدا شدن نهضت خاصی گشت که هنوز هم از میان نرفته وآن نهضتی است در نظم داستانهای حماسی و یا حماسه های دینی و تاریخی که از قرن پنجم تا قرن چهاردهم هجری بصور گوناگون ادامه یافت و وسیلهٔ ایجاد چندین اثرحماسی گشت که هیچیك را ارزش ومقام و اهمیت شاهنامه نیست و ما در این باب بعنوان نفوذ شاهنامه در صفحات آینده سخن خواهیم گفت و اکنون دنبالهٔ کلام خود را در اهمیت شاهنامه در ایران بیك نکتهٔ دیگر می کشانیم و آن اهمیتی است که شاهنامه در جهان کسب کرده و مایهٔ جلب انظار و توجه جهانیان گردیده است.

شاهنامهٔ فردوسی بزرگترین کتاب فارسیست که درهمه جای جهان مورد توجه واعتنا شد ومهمترین دلیل این مدعی ترجمه‌های متعددیست که ازآن صورت گرفت و تحقیقات مفصل وجامعی که راجع به‌آن درزبانهای خارجی شد:

نخستین ترجمهٔ بزرگ شاهنامه ترجمهٔ معروف البنداری است. **فقیه اجل قوام‌الدین فتح بن علی بن محمد البنداری** از مردم اصفهانست که در مولد خود تربیت یافت و در حدود سال ۶۲۰ سفری بشام کرد و در دمشق بخدمت الملك‌المعظم عیسی بن الملك‌العادل ابی بکر بن ایوب (متوفی بسال ۶۲۴) رسید وبامر او شاهنامهٔ فردوسی‌را بعربی درآورد. گذشته ازین کتاب، بنداری کتاب تاریخ سلاجقهٔ انوشروان بن

خالد وزیر محمود بن محمد بن ملکشاه را که عماد الدین اصفهانی بعربی در آورده بود خلاصه کرد و این کتاب دو بار در لیدن و قاهره بچاپ رسید . ترجمهٔ شاهنامهٔ بنداری ازروی نسخهٔ نخستین شاهنامه که در سال ۳۸٤ تمام شده بود صورت گرفته ومسمی است به « الشاهنامه » و تصرفات مترجم عبارتست ازحذف برخی ازقصص کوچك و مقدمات فصول و پندها و اندرزهای فردوسی و کوتاه کردن نامه ها وخطب ووصایا و اوصاف میادین قتال و سلاحهای نبرد و امثال این امور . بنا براین ترجمهٔ بنداری را میتوان تلخیصی از شاهنامهٔ فردوسی دانست . ترجمهٔ بنداری را دکتر عبدالوهاب عزام بسال ۱۹۳۲ در دومجلد با مقدمه‌یی مفصل دربیان کیفیت شاهنامه وشرح احوال فردوسی و بنداری در قاهره چاپ کرده است و در ذیل داستان هریك از شاهان نبذی از اساس و بنیاد افسانها واساطیر آنان (منتهی ناقص ومحتاج تکمیل) آورده است .

دیگر از ترجمه های شاهنامه ترجمه‌ییست که یکی از ترکان بنام **علی افندی** بسال ۹۱٦ هجری بشعر ترکی کرد واین ترجمه کامل و بی نقص است .

دیگر ترجمه‌ییست بنثر ترکی که کسی بنام **مهدی** از درباریان سلطان عثمان ثانی ازسلاطین عثمانی بسال ۱۰۳۰ هجری ترتیب داد .

درسال ۱۰٦۳ هجری **توکل بیگ** از نزدیکان داراشکوه پسر همایون نایب السلطنهٔ لاهور شاهنامه را بخواهش یکی ازمعاریف دربار موسوم به شمشیرخان خلاصه کرد و بنام منتخب التواریخ بنثر فارسی درآورد . در برخی از قسمتهای این کتاب قطعاتی از اشعار شاهنامه آمده است . منتخب التواریخ حاوی مطالب شاهنامه تا مرگ اسکندر و بسیار کوتاهتر و موجزتر از ترجمهٔ بنداری است .

دیگر «**شاهنامهٔ نثر**» اثر یکی ازپارسیان هند است که هنگام گفتار از احوال زردشت از منظومهٔ زرادشت نامهٔ زردشت بهرام بن پژدو نیز استفاده کرده است . از این کتاب دو خاور شناس انگلیسی **هاید**[1] و **سر اوسلی**[2] قطعاتی را چاپ و منتشر کرده اند .

---

۱ - Hyde

۲ - Sir W . Ouseley

دیگر ترجمه‌ییست که در قرن شانزدهم بزبان گرجی صورت گرفت. ترجمهٔ گرجی شاهنامه ترجمهٔ آزادیست که بنثر و نظم بوسیلهٔ **سرافیون ساباشویلی**[۱] ادیب معروف گرجستان (متوفی بسال ۱۵۱۶ میلادی) انجام یافت. سرافیون بترجمهٔ کامل شاهنامه موفق نشد ولی اثر او پس از مرگ بدست عده‌یی از مترجمان گمنام کامل گشت. ترجمهٔ دیگری نیز بشعر گرجی بمیل و اصرار یکی از امرای گرجستانی **خسرو تورمانیدزه**[۲] (متوفی بسال ۱۵۸۸) از شاهنامه شد. این هر دو ترجمهٔ گرجی را مورخ و ایرانشناس معروف گرجستان یعنی «**گرگی جانیدزه**[۳]» دراواخر قرن هژدهم مرتب و مدون کرد. از شاهنامهٔ فردوسی روایات عامیانهٔ فراوانی در میان مردم گرجستان شهرت یافته است که مجموع آنها را «**رستومیانی**»[۴] مینامند. نخستین چاپ قسمتی از «رستومیانی» بوسیلهٔ ایرانشناس معروف «**ژوستن آبولادزه**»[۵] استاد دانشگاه تفلیس بسال ۱۹۱۶ صورت گرفت و بقیهٔ این داستانها را انجمن تاریخ و مردم شناسی گرجستان بسال ۱۹۳۵ درتفلیس چاپ کرد.

نخستین کسی از اروپاییان که از فردوسی و شاهنامهٔ او سخن گفت «**سرویلیام جونس**»[۶] انگلیسی است که در کتاب خود موسوم بشرح ادبیات آسیایی قطعاتی از شاهنامه را ترجمه کرد (۱۷۷٤ میلادی) اما جونس از احوال فردوسی چنانکه باید آگهی نداشت وشاهنامه را بغلط اثر طبع چند تن از شاعران دانست که نام همهٔ آنان جزفردوسی براومجهول بود (!)

پس ازو مستشرق دیگری بنام «**لومسدن**»[۷] ازمردم انگلستان که فارسی نیك میدانست ترجمهٔ خوبی ازشاهنامه ترتیب داد که تنهایك قسمت از آن منتشر گردید.[۸] این قسمت شامل مقدمه‌ییست بانگلیسی وضمیمه‌یی بفارسی.

پس از لومسدن مهمترین ترجمهٔ کامل شاهنامه تا مرگ رستم، درآلمان بدست

۱ - Séraphion Sabachvily
۲ - Khosro Thourmanidzé
۳ - Gorguidjanidzé
٤ - Rostomiani
٥ - Justin Abouladzé
٦ - S. W. Jones
۷ - Lumsden
۸ - The Shahnamu ...in 8 Vol. Vol. I

«گورس»[1] در ۱۸۲۰ بخوبی انجام پذیرفت[2] ومایهٔ جلب توجه عموم بشاهنامه گردید.

سپس «تورنرماکان»[3] انگلیسی درسال ۱۸۲۹ شاهنامهٔ خود را بامقدمهٔفارسی وانگلیسی وفهرستی‌ازلغات مشکل‌شاهنامد منتشر کرد[4] وازروی شاهنامهٔماکان‌چندین چاپ سنگی درهندوستان ترتیب یافت.

درسال ۱۸۷۳ مستشرق وشاعردانشمندآلمانی«فریدریش روککرت»[5] داستان رستم و سهراب را از شاهنامه بنظم آلمانی درآورد و چون شاعری استاد بود ترجمهٔ منظوم او لطف و زیبایی خاص یافت و ازمتن کماً و کیفاً دور نشد. ترجمهٔ روککرت مایهٔ شهرت فراوان شاهنامه در ادبیات اروپایی گشت و باعث‌آن شد که داستان رستم وسهراب درممالك اروپایی عمومیت و رواج یابد، روککرت را براثر ترجمهٔ عالی داستان سهراب یکی ازبزرگترین وزبردست ترین مترجمان وناقلان آلمانی‌شمرده‌اند. روککرت سعی داشت ازبحرمتقارب شاهنامه درنظم آلمانی پیروی کند ولی در این‌کار چنانکه باید توفیق نیافت.

در سال ۱۸۵۱ مستشرق آلمانی دیگری بنام «شاك»[6] ترجمهٔ‌کاملی از شاهنامه بزبان‌آلمانی ترتیب داد[7] که متضمن شرح حالی از فردوسی نیزهست. شاك برخی‌از قسمتهای شاهنامه را بنظم‌آلمانی هم درآورد که ناقدان برای‌آن ارزش بسیاری‌درزبان وادبیات‌آلمانی قائلند.

ازسال ۱۸۳۸ تا ۱۸۷۸ یکی ازمهمترین ترجمه های شاهنامه بزبانهای اروپایی منتشر گشت وآن ترجمهٔ «ژول‌مول»[8] است که بسال ۱۸۰۰ درشهر اشتوتگار متولد

---

۱ - Gorres
۲ - Das Heldenbuch von Iran, aus dem Schah Nameh . Bd.1 , 2.Berlin 1820
۳ - Turner Macan
۴ - The Shah nameh... Vol 1-4,1829
۵ - Friedrich Rückert
۶ - Schack
۷ - Das Heldenbuch Von Iran , metrisch übersetzt , Berlin 1851 - und - Epische Dichtungen aus dem persischen eb . 1853
این هردو کتاب دریك‌مجلد بسال ۱۸۵۶ بنام Heldensagen von Firdusi منتشر گشت
۸ - J.Mohl

شد و نزد «سیلوستر دوساسی»[۱] و «آبل رموزا»[۲] دوتن از خاورشناسان معروف فرانسه بتحصیل پرداخت و سرانجام در «کلژدوفرانس»[۳] کرسی تدریس یافت و بسمت ریاست انجمن آسیایی[٤] برگزیده شد و در ۱۸۷۶ بدرود حیات گفت. چاپ ترجمهٔ مول در دو دوره ازسال ۱۸۳۸ تا ۱۸۷۸ (یعنی تا دو سال پس از مرگ مترجم) بطول انجامید. این ترجمه درهفت مجلد بقطع بزرگ است ودربرابر هرصحیفه ازشاهنامهٔ فردوسی ترجمهٔ فرانسوی آن قرار داد. مول بر هر یك از مجلدات ترجمهٔ خود مقدمه‌یی نگاشته و برجلد اخیر آن ضمیمهٔ سودمندی درفهرست اسامی ومختصرداستانهای هریك ازشاهان وپهلوانان با نشان دادن صفحات افزوده است.

مقدمهٔ مجلد اول ترجمهٔ مول یکی از بهترین تحقیقاتیست که راجع بشاهنامه و فردوسی وآثار حماسی ایرانی شده است و اغلب اطلاعاتی که مول اظهار کرده هنوز تازه و قابل استفاده و نقل است. ترجمهٔ مول در زیبایی چاپ و تزیینات هم ازبدایع مطبوعات اروپایی در قرن نوزدهم بشمار میرود و گذشته از این متن فارسی شاهنامهٔ مول از حیث صحت یکی از چاپهای مشهور شاهنامه است زیرا این مرد تیزهوش در مقابلهٔ نسخ متعددی که در اختیار داشت رنج بسیار برد. همسر مول بعد از مرگ او متن فرانسوی ترجمه‌اش را با مقدمهٔ هرمجلد جداگانه و بقطع مناسبی درهفت مجلد از ۱۸۷۷ تا ۱۸۷۸ منتشر کرد.

پس از مول «**وولرس**»[۵] آلمانی نسخهٔ خوبی از شاهنامه با مقابلهٔ نسخهٔ شاهنامهٔ تورنر ماکان و مول و ذکر نسخه بدلها و استفاده ازحواشی فاضلانهٔ فریدریش روکرت وترجمهٔ متن‌شاهنامه بلاتینی منتشر کرد[۶] وپس ازوی «**لاندوئر**»[۷] مستشرق دیگر آلمانی کاراورا تعقیب کرد ولی ناتمام گذاشت.

---

۱ - Silvestre de Sacy ۲ - Abel Rémusat
۳ - Collège de France ٤ - Société Asiatique ۵ - Vullers
۶ - Firdusi, liber regum ... Tom 1-3, Lugduni Batavorum 1877 - 1884
۷ - Landauer

گذشته از این مترجمان و ناشران معروف شاهنامه در اروپا گروهی دیگر از خاورشناسان نیز دراین کار رنج برده و هر یك قسمتی از شاهنامه و یا همهٔ آنرا منتشر ساخته‌اند واز آنجمله‌اند :

«**اتکینسن**»[۱] انگلیسی که بسال ۱۸۱٤ داستان رستم و سهراب را بامتن فارسی وترجمهٔ منظوم انگلیسی آن در کلکته منتشر کرد. ترجمهٔ او بنظم مقفای پنج هجاییست. همین مستشرق یکبار دیگر تمام شاهنامه را تا پایان داستان اسکندر خلاصه کرد و قسمت عمدهٔ آنرا بنثر و بعضی از قسمتها را بنظم درآورد و در ۱۸۳۲ بنام «شاهنامه» در لندن منتشر ساخت و این درست بهمان تلخیص توکل بیگ شبیه است که قبلا از آن سخن گفته‌ام .

دیگر از ترجمه های شاهنامه ترجمه‌ییست که مستشرق معروف ایتالیایی «**پیتزی**»[۲] بنظم ایتالیایی ازشاهنامه ترتیب داد[۳] وچاپ آن از ۱۸۸٦ تا ۱۸۸۸ طول کشید . پیتزی علاوه بر این ترجمه کتب و مقالاتی نیز در باب شاهنامه منتشر کرد . پیروی او در ترجمهٔ خود از متن شاهنامه تورنر ماکان بود و ترجمهٔ وی یکی از آثار مشهور ادبیات ایتالیاییست .

دیگر ترجمه‌یی که «**ژوکوسکی**»[٤] از داستان رستم و سهراب شاهنامه بنظم روسی کرد . این ترجمهٔ منظوم «ژوکوسکی» از آثار معروف ادبیات روسی شمرده میشود . ژوکوسکی بسال ۱۷۸۳ متولد شده ودرسال ۱۸۵۲ در گذشته واز پارسی‌شناسان بزرگ روسیه بوده است .

دیگر ترجمه‌یی که مستشرق معروف روسی «**آ. کریمسکی**»[۵] از آغاز شاهنامه تا سلطنت منوچهر بشعر روسی کرد واین کتاب یکباردر «لوو»[٦] بسال ۱۸۹٦ وبار دیگر در کیف[۷] بسال ۱۹۲۲ چاپ شد .

۱- Atkinson ۲- Pizzi

۳- Firdusi, Libro dei Rei. Vol 1 - 8 . Torino 1886 - 1888

٤- Joukovsky ۵- A . Krymsky ٦- Lvov ۷- Kiev

ترجمهٔ دیگری از شاهنامه بدست «**سوکولوف**»[۱] بنثر روسی صورت پذیرفت. این ترجمه حاوی همهٔ مطالب شاهنامه از آغاز تا پایان سلطنت فریدونست که درمسکو بسال ۱۹۰۵ چاپ شد.

اخیراً «**لوزیمسکی**»[۲] شاعرروسی ترجمهٔ شاهنامهٔ **ف.روزنبرگ**[۳] را بنظم روسی درآورد که بنگاه «**آکادمیا**»[٤] آنرا چاپ کرد.

احصاءِ نام همهٔ مترجمان اروپایی با بحث درچگونگی کارآنان دراینجا مایهٔ اطالهٔ کلام است ولی برای آنکه ازاین نقص دورباشیم بذکراسامی عده‌یی دیگر ازبزرگان مترجمین اروپایی شاهنامه وترجمه‌های آنان بسنده میکنیم:

ترجمهٔ **هاگمان**[۵] در ۱۸۰۱ بزبان لاتین - **استفان وستون**[٦] بانگلیسی در ۱۸۱۵- **تولو رابرستن**[۷] بانگلیسی در ۱۸۳۱ - **هالیستن**[۸] آلمانی به لاتینی در ۱۸۳۹ - **فن استارکنفلس**[۹] بآلمانی در ۱۸٤۰- **هلن زیمرن**[۱۰] بانگلیسی در ۱۸۲۲- **ژرژوارنر**[۱۱] **وادموندوارنر**[۱۲] بانگلیسی در ۱۹۰۵- **بگستون**[۱۳] بانگلیسی در ۱۹۰۷- **راجرز**[۱٤] بانگلیسی در ۱۹۰۷ - **ویلیام استیگند**[۱۵] بانگلیسی در ۱۹۰۷ - **والاس گاندی**[۱٦] بانگلیسی در ۱۹۱۲ - **اسیگمن**[۱۷] بآلمانی در ۱۹۱۹- **ژرژلچینسکی**[۱۸] لهستانی بآلمانی در ۱۹۲۰ - **ورنریانسن**[۱۹] بآلمانی در ۱۹۲۲ - **رادو آنتال**[۲۰] بزبان مجارستانی و **آرتور کریستن‌سن**[۲۱] بدانمارکی در ۱۹۳۱ و **آکسل اریک هرملین**[۲۲] بسوئدی در ۱۹۳۱- **ژوزف اوربلی**[۲۳] بروسی در ۱۹۳٤ -**مودی**[۲٤] بزبان گجراتی که بسال ۱۸۹۷ الی ۱۹۰٤ در بمبئی بچاپ رسید - **تیریاکیان**[۲۵] ازداستان اردشیر پاپکان بزبان ارمنی که

---

۱ - Sokoloff
۲ - M. M. Lozimsky
۳ - Rosenberg
٤ - Académia
۵ - G . E . Hageman
٦ - Stephan Veston
۷ - W . Tulloh Roberston
۸ - Halisten
۹ - von Estarkenfels
۱۰ - Hellen Zimmern
۱۱ - George Warner
۱۲ - Edmond Warner
۱۳ - Buxton
۱٤ - Rogers
۱۵ - William Stigand
۱٦ - Wallace Gandy
۱۷ - Essigmann
۱۸ - George L . Leszczinski
۱۹ - Werner Yansen
۲۰ - Rado Antal
۲۱ - Arthur Christensen
۲۲ - Axel Eric Hermelin
۲۳ - Joseph Orbely
۲٤ - J. J. Modi
۲۵ - Thiriaqian

بسال ۱۹۰۹ درنیویورك چاپ شد .

☆☆☆

گذشته از تحقیقاتی که مترجمان وناقلان مذکور هریك درمقدمۀ آثارخوددرباب فردوسی کرده‌اندواغلب آنها حائز کمال اهمیت‌است، تحقیقات مفصل وجامع دیگری نیز درباب فردوسی وشاهنامۀاودراروپا شده ووسیلۀ آن گردیده‌است که‌حتی ایرانیان نیز فردوسی وشاهنامۀ اورا چنانکه باید بشناسند .

نخستین تحقیق مهمی که بزبان آلمانی راجع بفردوسی وشاهنامۀاوشد بعداز تحقیقات «**شاك**» تتبعات «**فن هامر**»[۱] است که‌درتاریخ ادبیات ایران که‌بسال ۱۸۱۸ دروین بطبع رسیده‌مطالعات جامعی درباب فردوسی کرده واورا بزرگترین شاعرحماسه‌سرای جهان دانسته است.

دیگر تحقیقات انتقادی «**بوم گارتن**»[۲] است در کتاب «تاریخ عمومی ادبیات جهان». بوم گارتن فردوسی‌را بزرگترین شاعرحماسه‌سرای خاوروهمدوش همرشمرده‌است.

دیگر تحقیقات‌جامع‌وعالی «**هرمان اته**»[۳] است در کتاب«تاریخ ادبیات‌فارسی»[٤] و«اشعارغنائی‌فردوسی»[٥]. اهمیت‌تحقیقات اته‌دراینست که اشعارغنائی فردوسی‌را که‌تا آن‌هنگام تحقیقی درآن‌باب‌نشده‌بود به‌اروپا واروپاییان شناساندوثابت کرد که‌فردوسی گذشته‌ازحماسه درشعر بزمی نیزاستادی بلندپایه‌بود .

مهمترین تحقیقات مستشرقان آلمان و اروپا تحقیقات استادانه و کم نظیراستاد **تئودر نلدکه**[٦] است‌بنام «حماسۀ ملی‌ایران»[۷] که‌نخست آنرا در کتاب‌فقه‌اللغۀ ایرانی وسپس جداگانه درسال ۱۹۲۰ بهمان‌نام‌دربرلین ولایپزیگ‌چاپ ومنتشر کرده است.این کتاب عالیترین نمونۀ تحقیقات اروپاییان درباب شعرا ورجال ایرانست .نلدکه پیش

---

۱ - Von Hammer   ۲ - Baumgarten   ۳ - Hermann Ethé

٤ - Neupersische Literature   ٥ - Firdusi Als Lyriker

٦ - Théodor Nöldeke

۷ - Das Iranische Nationalepos, Zweite Auflage, Berlin unb Leipzig, 1920

از شروع بتحقیق درشاهنامه مقدمهٔ مختصری درباب روایات حماسی ایران نگاشته و سپس بتدوین شاهنامهٔ ابومنصوری رسیده و آنگاه از نظم روایات ملی بوسیلهٔ دقیقی و پس ازو بهمت فردوسی سخن بمیان آورده است. تحقیقات نلدکه در شرح حال فردوسی جامعترین تحقیقاتی است که تا کنون در این باب صورت گرفت و سخنان او اکنون اساس تحقیقات همهٔ نویسندگانیست که درباب فردوسی کار میکنند، پس از فراغ از تحقیق در احوال فردوسی، نلدکه ببحث در چگونگی شاهنامه و نظم آن با نظر بتمام جزئیات پرداخته است.

پس از تحقیقات **اتکینسن** و **اوسلی** که ارزش ادبی زیادی ندارند مهمترین تحقیقی که بزبان انگلیسی درباب فردوسی شد، تحقیقات «**ادوارد برون**»[1] است در مجلد دوم از تاریخ ادبیات ایران[2]. تحقیق برون مجموعه‌ییست از تحقیقات مول و اوسلی و اته و نلدکه و چند تن دیگر. عقیدهٔ برون درباب سلب ارزش و اهمیت ادبی از شاهنامهٔ فردوسی قابل توجه نیست بلکه تکرار عقیدهٔ ناروای اوسلی در همین باب است و این نیست مگر عجز آن دو دانشمند در درك پایهٔ رفیع فردوسی در سخن فارسی.

در زبان فرانسوی مهمترین تحقیق که درباب فردوسی و شاهنامهٔ او شد تحقیقات مفصل و فاضلانهٔ **ژول مول** است که پیش از تحقیقات محققان اخیر آلمان مفصل‌ترین تحقیقات راجع بفردوسی شمرده میشد. ژول مول درباب مقدمات پدید آمدن حماسه‌های ملی ایران و شاهنامه بحث مفصلی کرد و در شرح احوال فردوسی و تحقیق در داستانهای حماسی بعد از او تا آنجا که وسایل و منابع تا آنوقت برای او فراهم بود دقت و مطالعه نمود منتهی چون در بعضی موارد از منابع فارسی که دور از خطا و لغزش نیست پیروی کرده دچار اشتباهاتی شده است. اما تحقیقات او درباب حماسه‌های بعد از فردوسی هنوز تازگی دارد و در شمار تحقیقات خوب اروپاییان درباب آثار ادبی ایران است. ژول مول نخستین کسی است که پیروی فردوسی را از مآخذ کتبی و شفاهی ثابت کرده است و این عقیدهٔ او بعدها براثر تحقیقات نلدکه و بعضی از محققان دیگر کاملا تأیید شد.

---

۱ - E. Browne

۲ - A Literary History of persia. 3 Vols

آخرین اثر مهمی که بزبان فرانسه درباب فردوسی وشاهنامهٔ او منتشر شده‌است کتاب «فردوسی وحماسهٔ ملی» [۱] تألیف «**هانری ماسه**» [۲] است. کتاب هانری ماسه درباب احوال فردوسی ومقدمات ظهور حماسهٔ ملی ایران وتجزیه وتحلیل مطالب شاهنامه و نفوذ فارسی درادبیات فارسی مطلب تازه‌یی ندارد و آنرا حقاً وواقعاً باید مجموعهٔ منقّحی از بعضی مطالب ژول‌مول ونلدکه دانست.

پیش ازمول کسانی مانند «آمپر» [۳] و «سنت‌بوو» [٤] نیز درباب شاهنامه وفردوسی مطالعاتی کردند. **آمپر** مقاله‌یی درمجلهٔ دوجهان [۵] نگاشته‌ودرتحلیل وتجزیهٔ مطالب شاهنامه سعی بلیغ کرده است، این محقق فردوسی را ازبزرگترین شعرای جهان خواند وعلاوه براین در کتابی بنام «علوم وادبیات مشرق‌زمین» [۶] نیز درباب فردوسی تحقیقات و مطالعاتی کرد.

«**سنت‌بوو**» درنخستین مجلد از «سخنان روزدوشنبه» [۷] که بسال ۱۸۵۰ منتشر شد سخنانی درباب زندگی فردوسی وداستان رستم‌وسهراب بمیان آورد.

بزبانهای دیگر خاصه ایتالیایی وروسی تحقیقات‌ومطالعاتی درباب فردوسی و شاهنامهٔ اودیده‌میشود که‌ازمیان آنهامهمتر ازهمه تحقیقات‌ومطالعات **پیتزی** ایتالیایی و **کریمسکی** روسی است که قبلا از هردو نام برده‌ایم.

از جملهٔ کارهای بسیارمهم وپرارزش که راجع بشاهنامه شده ترتیب‌دادن لغت‌نامهٔ مفصل و دقیق وذیقیمتی است از شاهنامه. **فریتز ولف** در این لغت‌نامه تمام کلمات شاهنامه را باذکر اینکه در کدامیك از ابیات آمده ودرهرمورد رسانندهٔ چه معنی‌است، ذکر کرده است [۸].

---

۱ - Firdousi et l'épopeé nationale, paris 1935

۲ - Henri Massé ۳ - J.J.Ampère ٤ - Sainte - Beuve

۵ - Revue de deux Mondes (1839)

۶ - La Science et les Lettres en orient, p: 79-373

۷ - Causerie de Lundi, I, 332 - 350

۸ - Glossar zu Firdosis Chahnama, von Fritz Wolff · Berlin 1935

درسال ۱۹۳۵ بمناسبت جشن هزارمین‌سال تولد فردوسی خطابهایی درتهران و بعضی از بلاداروپا درباب فردوسی وشاهنامهٔ او ایرادشد وعلاوه براین‌مقالات ورسالات زیادی درایران و کشورهای دیگر راجع‌بفردوسی انتشار یافت که برروی‌هم مایهٔ‌تکمیل وتوسعهٔ‌بعضی از اطلاعات دربارهٔ فردوسی است . بهترین مجموعه‌های این‌سال غیراز آنچه دراروپا منتشرشدمجموعه‌ییست که‌وزارت‌فرهنگ ازخطابه‌ها ومقالات‌دانشمندان ایران و کشورهای دیگر بنام «هزارهٔ‌فردوسی» ترتیب داد و دیگر مجموعه‌یی که ادارهٔ مجلهٔ‌مهر بنام «فردوسی‌نامه» منتشر کرد . درهمین‌سال ۱۳۱۳ ادارهٔ مجلهٔ باخترهم که در اصفهان چاپ‌میشد شمارهٔ خاصی درباب فردوسی انتشار داد .

نفوذ شاهنامه درادبیات جهان

از آنچه تا کنون گفته‌ایم نفوذ عظیم شاهنامه درادبیات‌جهان بنیکی‌آشکارمیشود . ازشاهنامه دربسیاری اززبانهای‌جهان مانند گرجی وارمنی‌وترکی و گجراتی وانگلیسی وروسی و دانمارکی و مجارستانی وسوئدی وآلمانی و فرانسوی وعربی آثاری برجای مانده وآن چنانکه دیده‌ایم ترجمه‌های منثورومنظومی است که ازآن شده‌است . ترجمه‌های متعدد شاهنامه‌بزبانهای اروپایی دلیل اهمیتی‌است که این کتاب میان‌جامعهٔ اروپاییان کسب کرده وبراثرهمین اهمیت ورواج ، درادبیات اروپایی خاصه ادبیات رمانتیك نفوذوتأثیرخارق العاده‌یی نموده است . از میان پهلوانان شاهنامه رستم بیش ازهمه‌جلب نظراروپاییان راکردوازمیان آنچه این‌اقوام‌ازداستان‌رستم‌اقتباس کرده ونگاشته‌اند ، سخنان **لامارتین**[1] شاعرونویسندهٔ بزرگ فرانسه(۱۷۹۰-۱۸۶۹میلادی) رابایدیاد کرد.این‌شاعرونویسندهٔ‌بزرگ بسال۱۸۳۵درمجلهٔ‌معروف‌خودموسوم به«مدنیت»[2] تحت‌عنوان «گروهی‌ازبزرگان ونوابغ‌قدیم وجدید...»شرح‌داستان‌رستم‌را بمیان آورد.

ازداستانهای شاهنامه‌داستان رستم‌وسهراب‌دراروپاچندان‌شهرت‌یافت که‌بچندین زبان‌ترجمه‌شدوازآن منظومهای زیبایی‌ترتیب‌یافت . بعدازانتشارمنظومهٔ‌رستم‌وسهراب **فریدریش روکرت** آلمانی که قبلا ازآن سخن گفته‌ام « **واسیلی آندریویچ**

۱- A. de Lamartine

۲- Civilisation

ژوکوفسکی[۱] (۱۸۵۲ - ۱۷۸۳ میلادی) استاد پارسی شناس نام‌آور روسی منظومهٔ رایع و زیبایی که در ادبیات روسی حائز مرتبهٔ بلندی است در داستان رستم و سهراب پدید آورد.

شاهکار دیگری که از داستان رستم و سهراب در ادبیات اروپایی شهرت یافت منظومهٔ شاعر بزرگ انگلیسی «**ماتیو آرنولد**»[۲] (۱۸۲۲ - ۱۸۸۸ میلادی) است بهمین عنوان که از منظومه‌های عالی و مهم زبان انگلیسی است.

گوته[۳] شاعر استاد آلمان در قرن هژدهم و نوزدهم (۱۷۴۹ - ۱۸۳۲ میلادی) که با ادبیات فارسی عشقی فراوان داشت و تأثیر افکار حافظ در او آشکار و مشهود است، در پایان یکی از مجموعه‌های اشعار خویش بنام «دیوان شرقی از مؤلف غربی» نام فردوسی را آورده و شاهنامهٔ اورا بعظمت واهمیت ستوده است.

شاعر بزرگ فرانسه **ویکتور هوگو**[۴] (۱۸۰۲ - ۱۸۸۵ میلادی) در کتاب «شرقیات»[۵] در بعضی موارد از فردوسی متأثر است و نام اورا نیز آورده.

هانری هاینه[۶] (۱۷۹۷-۱۸۵۶ میلادی) شاعر مشهور و زبان‌آور آلمانی در یکی از منظومهای زیبای خود داستان محروم ماندن فردوسی را از صلات محمود و مردن وی در تنگدستی و فقر و بیرون بردن جنازهٔ او از دروازهٔ طوس در حالیکه کاروان صلات محمودی از دروازهٔ دیگر درمیآمد، نظم کرده است.

فرانسوا کوپه[۷] (متولد بسال ۱۸۴۲) شاعر فرانسوی داستانی ساخته است مبتنی بر زیارت تیمور از قبر فردوسی که از آثار زیبا و مشهور اوست.

شاعری دیگر بنام «**موریس بارس**»[۸] نیز در یکی از آثار خود بنام «ضیافت در کشور های خاور»[۹] نام فردوسی را آورده است.

---

۱ - Vassili Andrievitch Joukovsky
۲ - Matthieu Arnold
۳ - Gœthe
۴ - Victor Hugo
۵ - les Orientales
۶ - Henri Heine
۷ - François Coppé
۸ - Maurice Barrès
۹ - L'Enquête aux pays du Levant

داستانهای شاهنامه چون بزبان گرجی در آمد میان ساکنان آنکشور نفوذ و رسوخی تمام یافت چنانکه در گرجستان روایت عامیانهٔ داستانهای شاهنامه بعناوین «رستومیانی»[۱] و «سامیانی» و «فریدونیانی» وامثال اینها بنحویکه قبلا دیده‌ایم شهرت دارد و همچنین است در ادبیات ارمنی که قسمتی از شاهنامه بنام داستان «رستم زال» مشهور است *

نفوذ شاهنامه در ادبیات فارسی

با آنچه از نفوذ شاهنامه در ادبیات عمومی جهان دیده‌ایم نفوذ این اثر بزرگ در زبان و ادبیات فارسی امری بدیهی و مسلم بنظر میآید. نفوذ شاهنامه را در زبان و ادبیات فارسی از چندین لحاظ یعنی از جهت: مفردات و ترکیبات فارسی - سبك سخن سرایی -

---

۱ - Rostomiani

* برای تحقیق در باب اهمیت شاهنامه در جهان و ترجمه ها و تحقیقات شاهنامه و نفوذ شاهنامه در ادبیات جهان، از کتب و مقالات زیرین استفاده شده است:

۱- دائرة‌المعارف اسلامی (متن فرانسه) ج ۳، ذیل عنوان «ایران» —حماسه در ایران اسلامی بقلم بارتلس E. Barthels مستشرق معروف روسیه.

۲ - مقالهٔ «فردوسی» از گاستن ویت Gaston Wiet در شمارهٔ ۲۲۷ از مجلهٔ آسیایی سال ۱۹۳۵ ص ۱۰۱-۱۲۲.

۳ - مقالهٔ ب. نیکیتین B. Nikitine در باب نشریهٔ مؤسسهٔ خاور شناسان آکادمی علوم روسیه بافتخار فردوسی در سال ۱۹۳٤. مجلهٔ آسیایی شمارهٔ ۲۲۸ ص ۱٦۲-۱٦٤.

٤ - مقالهٔ رستومیانی Rostomiani بقلم ش. بریدزه (Ch. Béridzé) در مجلهٔ آسیایی شمارهٔ ۲۲۸ ص ۵۰۹ - ۵۱۰.

۵ - مقالهٔ «شاهنامه و زبان ارمنی» بقلم فردریك ماكلر Frédéric Macler از مجلهٔ آسیایی مجلد مذکور ص ۵٤۹-۵۵۹ از خطابه‌یی که درجلسهٔ ۱٤ انجمن آسیایی پاریس (دسامبر ۱۹۳٤) بمناسبت جشن هزارمین سال تولد فردوسی ایراد کرد.

٦ - مقالهٔ «فردوسی شاعر جهان» بقلم آقای سعید نفیسی در فردوسی نامهٔ مهر (سال ۱۳۱۳) ص ٤٦۵-٤۷۲.

۷- مقالهٔ: انتقاد دانشمندان اروپایی راجع بفردوسی بقلم مرحومه فاطمه خانم سیاح. فردوسی نامهٔ مهر ص ٦۷۳-٦۸۲.

۸- فردوسی و حماسهٔ ملی تألیف هانری ماسه چاپ پاریس ۱۹۳۵ ص ۲۸۸ ببعد.

۹- حماسهٔ ملی ایران تألیف تئودور نلدکه چاپ دوم ص ۸٦ ببعد.

۱۰- مقدمهٔ مجلد اول شاهنامهٔ ژول مول.

۱۱- الشاهی ترجمهٔ فتح بن علی البنداری بتصحیح و مقدمهٔ دکتر عبدالوهاب عزام، قاهره ۱۹۳۲، از ص ۹۸ ببعد.

مضامین ونکات حماسی وغنائی وحکمی- ایجاد نهضت درنظم داستانهای حماسی یاحماسه های تاریخی وصناعی : باید نگریست ولی ماازاین میان بمناسبت موضوع کارومطالعات خود تنها باهمیت شاهنامه درایجاد نهضتی درنظم داستانهای حماسی نظرداریم .

نظم شاهنامه وشهرت آن درایران مایهٔ نهضت عظیمی درایجاد منظومه های حماسی بزرگ گردید . شاهنامه در عین آنکه نتیجه وثمرهٔ نهضت بزرگ ملی ایرانیان در احیاءِ مفاخرملی بود ، خود نهضت تازه‌یی درنظم داستانهای حماسی ایجاد کرد ویا بآن نهضت ادامهٔ حیات داد زیرا فردوسی پیشرونهضت وجنبشی گشت که بیاری آن پهلوانان وبزرگان ملی ایران که دربسترفراموشی خفته بودند یکباره برعرصه آمدندو شهرتی عجیب یافتند .

اما فردوسی همهٔ پهلوانان ایران رازنده ومشهورنساخت وتنها به نظم قسمتی از داستانهای ملی ما توفیق یافت زیرانظم همهٔ داستانهای ملی چندبرابرنظم شاهنامه وقت میخواست وبرای یکفرد امکان نداشت واین حال درحماسیات اغلب ملل نیزمشهود است چنانکه درپیش گفتاربرشطری ازاین حقیقت آگهی یافتیم .

فردوسی هنگام سرودن داستان پهلوانان ازبرخی باختصار گذشت. مثلاداستان کرشاسپ رااصلا نیاورد وتنها باشارات مختصری ازوبسنده کرد .وهمچنین داستان سام وفرامرز را تقریباً متروك نهاد وازداستان جهانگیروبانو گشسپ وبرزووشهریارحرفی نگفت . حقیقت حال ازدوصورت بیرون نیست : یافردوسی همهٔ این داستانها را دردست داشت ولی ازمیان همهٔ پهلوانان خاندان کرشاسپ برستم دل خوش کرد واورالایق توصیف یافت وازداستانهای دیگرازآنجهت که چندان مورد پسندنبودچشم پوشید، ویاآنکه این داستانها که هریك جداگانه دفتری بزرگ بوده بدست استاد طوس نرسیده واوناگزیر ازآنها سخنی بمیان نیاورده است .

سرایندگان بعد ازفردوسی که علی الظاهرجملگی در محیط زندگانی استاد طوس یعنی خراسان میزیستند این داستانهای متروك را گرفتند وبنظم آنهاهمت گماشتند چنانکه تقریباً تاحدود یکقرن پس ازفردوسی بیشترداستانهای مشهور که مجموع آنها

درعظمت بیش ازشاهنامه است بنظم آمدوحماسهٔ ملی ایران صورت کمال یافت .

این منظومهای حماسی جماگی بتقلید ازشاهنامه نظم شده‌وهمه دربحرمتقارب مثمن مقصورومحذوف اند . دلیل انتخاب این وزن دوامراست : یکی شهرت شاهنامهٔ فردوسی وتصورعموم دراینکه اشعارحماسی را وزنی جزقالب سخنان فردوسی شایسته و سزاوارنیست . دیگرسازش این وزن باافکارحماسی وترکیبات پهلوانی وقبول مظاهر گونا گون این فکروگنجایش کلمات فارسی بیشتری است درآن بنحوی که درحماسهٔ ملی ایران لازم‌است . اما همهٔ این مقلدان باوجود تقلید وپیروی شدید خودهیچگاه نتوانستند ازعهدهٔ همسری با استاد طوس برآیند. سازندگان این‌منظومها جز یکی‌دو تن گمنام وناشناس اند وازآنان اطلاعی دردست نیست وعجب درآنست که این‌شاعران بیشتر بشرح‌داستانهایی که بخاندان کرشاسپ اختصاص داشت دست‌زدند . مااین منظومها راکه همگی تقلیدی‌ازشاهنامه ولی‌مستند بمآخذ مکتوب وروایات شفاهی موثق‌است یکایك درجای خودنام می‌بریم .

خصائص فنی شاهنامه

در هریك ازآثار ادبی اگر بخواهیم از نظر فنی وانتقاد درآن بنگریم مطالبی می‌یابیم کـه مستقلا حائز اهمیت است وبا تحقیق درآن مطالب ویافتن آن خصائص میتوان بـرحقیقت و روح آن اثر دست یافت وارزش ادبی آنرا معلوم کرد . در ذیل این عنوان وعناوینی که از این پس راجع بشاهنامه خواهیم دیـد ایـن خصائص فنی وارزش ادبی شاهنامه را تاآنجا که در قدرت ماست واین کتاب گنجایش آنرا دارد تعیین خواهیم کرد :

۱ ـ تکرار و تقلید : نخستین مـوضوعی کـه در شاهنامه جلب دقت میکند تکرار بسیاری از اجزاء داستانها بصورتهای گونا گونست که دراغلب حماسه‌های ملل جهان نیز دیده میشود وتنها بروایات حماسی ایران اختصاص ندارد . از جملهٔ ایـن مکررات که در جـای خود نیز بدان اشاره خواهد شد داستان هفتخانست . هفتخان رستم و اسفندیار وجوه شباهتی با یکدیگر دارند[۱] وظـاهراً یکی از این دوداستان از

۱ ـ رجوع کنید بداستان اسفندیار در ذیل داستان گشتاسپ .

دیگری مأخوذ است نلدکه چنین می‌پندارد که جنگهای رستم با دیوان مازندران روایت کهنهٔ جداگانه‌ییست که از یکطرف از روی ماجراهای اسفندیار و از طرف دیگر از روی مسافرت رستم به هاماوران ترتیب یافته و پدیدآمده است[۱]. داستان تصرف گنگ‌دژ و بهشت گنگ نیز که در جنگهای کیخسرو و افراسیاب می‌بینیم هردو مشابهند و در هردو لشکرکشی طوس بی‌موفقیت او خاتمه می‌یابد و این هردو از یك اصلند. شاید اصلا این دوجنگ از یکدیگر مجزا بوده ولی وجوه شباهتی در یکی از آنها مایهٔ آمیزش واختلاط هردو باهم شده باشد.

انتخاب اسب سهراب بتمام معنی شبیه با انتخاب اسب رستم ویقیناً این امر تقلیدی از داستان برگزیدن رخش است چنانکه اسب سهراب از نژاد رخش نیز میباشد - پرتاب شدن سنگ بدست بهمین برسر رستم در شکارگاه شباهت بسیاری بپرتاب کردن سنگ بوسیلهٔ برادران فریدون براو دارد. رستم سنگ‌را باپای وفریدون بافسون نگاه داشته است - داستان براهام یهود وفرشید ورد ورفتار آندو بابهرام محققاً از یك اصل ومأخوذ از یکدیگرند یعنی یکی قدیمتر واصلی‌تر از دیگریست. عین این حال تقریباً در داستان شطرنج و فرستادن آن از جانب رای هند بدربار انوشیروان و داستان حقهٔ سربمهری که قیصر روم فرستاده بود، نیز ملاحظه میشود و گشایندهٔ این هردو راز بزرگمهر است. این دوداستان نیز لاشك نتیجهٔ یك فکر وعلی‌التحقیق یکی تقلید از دیگریست.

داستانهای پهلوانان بزرگ خاصه جنگهای آنان معمولا از یکدیگر تقلید واخذ شده‌است ودراغلب آنهاجنگ بادیووجادو وشیرواژدها بصورتهای نزدیك بهم‌دیده میشود.

۳ - متناقضات: در شاهنامه گاه مطالبی نقیض یکدیگرنیز دیده میشود مثلا پس ازقتل سیاوش رستم بانتقام خون او بتوران تاخت وآنجا را کشود وویران ساخت وسه‌سال نیز درآن فرمانروایی کرد اما در افسانهای بعد در این کشور ویران که یك درخت نیز درآن برجای نمانده‌بود، یکباره شاه وپهلوانان ولشکریان پدیدآمده ومدنها

۱ - حماسهٔ ملی ایران چاپ دوم ص ۴۸.

بسختی در برابر ایرانیان مقاومت کرده‌اند چنانکه برای فتح آن اردو کشی‌های متعددی صورت گرفت که بعضی از آنها باشکست ایرانیان نیز همراه بود. از اینجا چنین برمی‌آید که دنبال داستان سیاوش روایت حملهٔ رستم بتوران و ویران کردن آن بکین شاهزادهٔ ایران وجود داشت وفردوسی آنرا همراه داستان اصلی بنظم درآورد و در عین حال نیز داستان مستقلی در باب کیخسرو وجنگهای او باتورانیان دردست بود که درهریك از این دوداستان جنگ باتورانیان و برافگندن سلطنت افراسیاب بنحوی شرح داده شده واین هردو داستان بصورت اصلی خود در شاهنامهٔ منثور نقل شده و سپس بوسیلهٔ فردوسی بنظم درآمده بود.

ازاین گونه‌تناقض‌ها درشاهنامه بسیار میتوان یافت و ازآنجمله‌است‌تناقضی که میان‌اقوال فردوسی‌درباب‌قتل اولاد گودرز روی‌داده‌است مثلادر شاهنامه‌ازقتل هفتادپسر گودرز درجنگهای کیخسرو باتورانیان‌سخن میرودولی‌در داستان بیژن چنین‌میآید که برای‌آل گودرز مصیبتی دشوارتر از حادثهٔ بیژن واسارت او نبود. پیداست که اسارت یك‌مرد آسانتر از قتل هفتاد کس است وبنابر این باید گفت که داستان بیژن داستانی جداگانه است وفردوسی‌آنرا از مأخذ مشهورخود یعنی شاهنامهٔ‌ابومنصوری برنداشت (چنانکه قبلا نیز حدس زده و گفته‌ام) - درآغاز داستان سیاوش چنین‌میآید که مادر او از دختران کرسیوز است واین‌سخن تباین عظیمی بادشمنی سخت وعجیب کرسیوز با سیاوش دارد. دیگر از متناقضات اقوال فردوسی داستان قتل کلباد است در جنگ کیقباد باافراسیاب وزنده‌شدن او در عهد سیاوش وحاضرشدن باوی در بازی گوی، و کشته شدن الوا بدست‌کاموس کشانی در عهد خسرو وپدیدآمدن او درجنگ اسفندیار با رستم، وتنها مهرب ما در موجه دانستن این غفلت‌ها آنست که این اسامی را متعلق بافراد مختلفی بدانیم نه از پهلوانان معینی که یکبار از میان روند وباز پدیدآیند.

۳ - وصف: مسألهٔ دیگری که در شاهنامه اهمیت بسیار دارد موضوع وصف است. فردوسی تاآن حد خوب از عهدهٔ وصف میدانهای جنگ، اوصاف پهلوانان، توصیف جنگهای تن بتن، نعت مناظر مختلف طبیعت وامثال اینها برآمده است که

درزبان فارسی شاعری را از این حیث همدوش او نمیتوان شمرد . فردوسی آنچه را که وصف می کند تجسم میدهد واین نمایندهٔ کمال قدرت شاعر در بیان مطالب است وبهترین وصف آنست که‌موصوف در برابر خواننده مجسم ومشخص شود . یقیناً ذکر جنگها در مأخذ اساسی شاهنامه به‌صورتی که در آن می‌بینیم مفصل ومشروح وجاندار نبود وتفصیل وجانداری مناظر واشخاص شاهنامه تنها نتیجهٔ قدرت ومهارت سازندهٔ آنست . قدرت عظیم فردوسی را در توصیف ازاوصاف میادین جنگ ولشکرکشیها و جنگهای تن‌بتن وهمگروه و اوصاف پهلوانان میتوان شناخت و ازینرو در باب آنها جداگانه سخن میگویم .

۴ - جنگ و لشکرکشی : بهترین توصیفهای شاهنامه خاص‌میدان‌های جنگ است . در میدانهای جنگ شاهنامه غوغای عجیبی برپاست : دلیران گردنکش بجان یکدیگر میافتند ، مبارزان در ستیز وستوران بجست وخیزند ، توده‌های عظیم اسلحه برهم میخورد، چکاچاك تیغ‌وسنان گوش فلك را کرمیکند، نعره‌های تهمتنان‌زمین را بلرزه میافگند ، ازسم‌ستوران‌زمین شش وآسمان‌هشت‌میشود ، فریاد ده گیر و گیرودار بآسمان میرود ، چشمهٔ خورشید روشن از گرد سواران‌تیره میشود ، از کشته‌ها پشته‌ها پدید می‌آید، نهیب گرز وتیغ پهلوانان قلب وجناحین سپاه خصم را بهم‌در می‌افگند ، تیر چون باران‌برسر دشمن فرو میبارد ، سر ودست برآسمان پرتاب می‌شود ، یال و کوپال اززخم گرز خرد میگردد ، سیل‌خون دردشت وصحرا روان میشود وکار بجایی می کشد که مرغ را نیروی پرواز برفراز میدان نمی‌ماند .

در میدانهای جنگ گاه سخن از جنگهای تن‌بتن است . در این جنگها از گرز وشمشیر وخنجر و کمند وخشت وژوبین هریك بجای خود استفاده می‌شود و گاه دو پهلوان بزرگ وقتی همهٔ این سلاحها را بکار بردند وبعضی را خرد و ناچیز نمودند از اسبها فرود می‌آیند وبکشتی دست میزنند . در جنگهای تن‌بتن از هرجانب کسی ناظر امورمیدان است ، پهلوانانی که بجنگ تن‌بتن مبادرت کرده‌اند ازآسیب مبارزان دیگر بر کنارند . گاه در عین جنگهای همگروه دومبارز با یکدیگر در میدان دچار

میشوندو بجنگهای تن بتن میپردازند. جنگهای تن بتن در شاهنامه بهمان درجه از اهمیت است که جنگهای همگروه وفردوسی در این جنگها تنوعات بدیعی بکار برده که هریك از آنها را در جای خود بنوعی خاص دلکش و زیبا میسازد. دومبارز پس از مقابله یکدیگر را معرفی میکردند وهماورد را از جنگ خود برحذر می‌داشتند و بخودداری از این کار میخواندند واز عواقب محتوم مرگ خویش آگاه مینمودند و معمولا پس از باریدن تیر بریکدیگر خشت وژوبین برهم میافگندند وآنگاه باشمشیر بجنگ می‌پرداختند و یا گرز برسرویال مبارزمیکوفتند و سرانجام بکشتی دست میزدند. شاهکار فردوسی دروصف جنگ‌های تن‌بتن یکی جنگهای تن‌بتن رستم است باسهراب ودیگر باافراسیاب و اسفندیار ودیو سپید ودیگر جنگ تن بتن کیخسرو و شیده پسر افراسیاب وجنگ‌های دوازده رخ.

در شاهنامه از همهٔ جنگها بتفصیل سخن نرفته و از بعض آنها باختصار یاد شده است ولی برخی از جنگها خاصه لشکر کشیهای بزرگ ایرانیان بتوران در نهایت تفصیل مذکورشده. سپاه توران معمولا ازجیحون عبور می کنند وبداخلهٔ ایران هجوم میآورند وجنگهای بزرگ شاهنامه اغلب در نواحی شرقی وشمال شرق ایران صورت گرفته است. بیشتر لشکرها از سواران پدید میآید ومانندآنست که بپیادگان در شاهنامه کمتر توجه شده است.

سپاه درحین حرکت بسیارباشکوه وآراسته ومهیب ومنظم است. هرسپاه بچند دسته تقسیم می‌شود وباهریك درفشی‌است برنگ وپیکرخاص. درفش رستم بپیکر اژدها ودرفش کاوس برنگ زردو باتصویر خورشیدودرفش کیخسرو بنفش وبپیکر شیرودیگردرفشها بپیکرپیلوگرگ وگرازوعقاب وجز اینهاست. درقلب لشکر باسپاهسالاردرفش کاویان برپایست که نشانهٔفتح وپیروزی شمرده میشود.

هردسته‌ازپهلوانان‌وسپاهیان‌رارئیسی وفرماندهی‌است که معمولا سمت‌ریاست‌یك خاندان رادارد - باشکوهترین میدانهای جنگ میدانیست که درآن پهلوانی ازایران باسپاهی بزرگ ازدشمنان بجنگد وآنانرا تارومار کند. گیوپسر گودرزهنگام بیرون

بردن فرنگیس و کیخسرو از توران بچنین جنگی با تورانیان دست زد و سردارایشان پیران را اسیر کرد. رستم نیز از اینگونه جنگها با تورانیان بسیار داشت و در اغلب جنگهای همگروه یکتنه صفوف سپاهیان خصم را درهم میشکافته و ازمیمنه بمیسره و ازجناحین به قلب می‌تاخته و از کشتگان پشتها میساخته‌است.

لشکریان هنگام حرکت و جنگ سپهسالاری داشتند که بزرگترین پهلوانان و عزیزترین شاهزادگان باطاعت از او ناگزیر بودند. سپهدار را شاه شخصاً معین میکرد و اغلب شاه خود سپهسالار لشکر بود. سپهدار ایران و همچنین توران باوجود پهلوانان در لشکرگاه نمی‌بایست سپاه خود را ترک کند و بجنگ رود.

همهٔ لشکریان بدوستی شاه و کشور و حفظ درفش کاویان از روی میل و ایمان بجنگ برمیخاستند. پهلوانان نیز مانند سایر افراد سپاه بهمین امور خاصه نام و ننگ اهمیت می نهادند. رستم هنگام جنگ با اسفندیار برای حفظ نام و شهرت خود با نواع تحذیرهای سیمرغ تن درداد و روا دانست که با کشتن یك شاهزادهٔ ایرانی خاندان او برافتد و در آخرت بعذاب الیم دچار شود. همهٔ پهلوانان همین فکر را داشتند حتی پیرترین افراد آنان، و بهمین دلیل پهلوانان ایرانی از شکست ننگ داشتند، چون طوس از تورانیان شکست یافت کیخسرو خشمگین شد و وقتی رهام در جنگ با اشکبوس از برابر آن پهلوان تورانی گریخت خشم پهلوانان ایرانی را برانگیخت.

۵ - پهلوانان : پهلوانـان شاهنامه همه از ایرانیانند. در سپاه توران بندرت پهلوانی پیدامیشود و اگر پهلوانی میان آنان باشد یا از نژاد شاهان یعنی از خاندان تورپسر فریدون نست و پهلوانی را از خاندان سلطنتی ایران بارث برده و یا فردی از مردم عادی که‌اند کی از اوساط مردمان زورمندتر و چابکتر باشد.

امـا ایران شاهنامه بالعکس مکمن دلیران و پهلوانانیست کـه تناور و زورمند و مردانه اند. پهلوانان شاهنامه بهترین نمونهٔ ایرانی واقعیند. همهٔ صفات خـوب ملی یعنی شاهپرستی، ایران دوستی، اطاعت، مردانگی، شجاعت، عظمت روح و فکر و امثال اینها در پهلوانان ایرانی یافته میشود. همهٔ این پهلوانـان مردمی خوشگذران،

متکبر، شجاع، ساده دل، خودستا، جوانمرد، سخنور وکارآگاهند. طول عمر وپرخوارگی وتحمل رنجها وسختیها وسفر بتنهایی ازمزایای ایشانست. شاهرا بنهایت دوست دارند وسرپیچی ازفرمان اورا گناه میدانند وچنین می‌پندارند که برای حفظ تخت سلطنت جان ومال وآرام وقرار وزن وفرزندرا ارجی وبهایی نیست. پهلوان ایرانی درجنگ پیشقدم است، ازدشمن بیم نداردو یکتنه برسپاه دشمن میزند. تنها پهلوان تورانی که بالایی بلندوهیبت وشکوهی فراوان دارد افراسیاب است. قدافراسیاب هشتادرش است وتادومیل سایه میافگند امااودربرابررستم مردی حقیراست چنانکه بایکدست وی بر آسمان بلند میشود ویارستم برای ربودن تاج اوناچار بزمین خم میگردد. سهراب پسر رستم نیزهمهٔ خصائص پدررا بارث برده بودچنانکه حتی جهان پهلوان ایرانی هم درجنگ بااو بمرارتهای عظیم دچارشد.

پهلوان ایرانی ازدروغ وجادوی بیم دارد. باجادوان وساحران به همان درجه دشمنست که باخصمان ایران. یلان ایران همه خداپرست ومتوکل علی‌الله اند وبکاری دست نمیزنند مگرازخداوند استعانت جویند. برپدرومادربیش ازآنچه معتاد است حرمت مینهند واصولا رعایت حرمت سالخوردگان برایشان فرض است. پهلوان ایرانی بدروغ وترفندومکروفریب دست نمی‌یازد مگر برای نجات ایران وشاه وحفظ نام، واین درصورتیست که چاره‌یی جزآن نداند، ازمیان پهلوانان توران پس ازاغریرث تنها پیران مردانه و بزرگ منش ووفادار ونیکوعهد است اما دیگران همه مردمی دیو سیرت ونبهره اندواز تزویرودروغ ونامردمی باك ندارند.

ایرانیان در جنگها همواره اصول مردی ومردانگی را مراعات میکنند اما تورانیان برای نجات خودبجادوی وتزویروافسون دست میزنند وازنامردمی و گریز باك ندارند. فراربرای سپاهیان ایران ننگی عظیم است وشکست دربرابردشمن ازمرگ دشوارتر. ایرانیان شبیخون وامثال این افعال راعیب وعارمیشمرند اماتورانیان ازروی کمال ضعف وزبونی بدین کارتن درمیدهند وایرانیان تنها یکبار درجنگ پیران و گیو بدین کار دست زدند.

درجنگها دیده بانانی که ازمواضع دورقدرت دیدأردارند گردا گرد میدان را مراقبت میکنند - ایرانیان تنها باآدمیان نمی‌جنگند بلکه بادیوان نیز بنبردومقاتلت میگرانید. جنگ بادیوان سخت‌ترین مراحل جنگست وبزرگترین پهلوان شاهنامه یعنی رستم گاه درجنگ بابعضی ازدیوان مانند اکوان دیو ودیوسپید برنج کلی دچار می‌شود.

درشاهنامه ازجنگهای موضعی نیزسخن رفته‌است ودراین جاسروکارسپاهیان با دژاست. مهمترین ونامبردارترین دژها گنگ دژاست که سیاوخش ساخت وایرانیان در گشودن آن رنجهای فراوان بردند. ایرانیان که در جنگهای میدانی هیچگاه گرد حیله نمی‌گردند برای فتح قلاع بزرگ بحیله متوسل میشوند. قارن درفتح دژالانان بحیله دست زدورستم برای گشودن دژکوه سپندبزی بازرگانان نمك درآمدونظیراین عمل رااسفندیار برای گشودن رویین‌دژمرتکب شداما این‌حیله‌ها تنها حیل‌مشروع‌جنگی است وهیچگاه بجادوی وسحرودروغ منتهی نمیشود.

جنگجویان‌درحفظ‌اسلحهٔ خود دقت بسیاردارند وافتادن‌سلاح‌ایشان‌حتی‌تازیانه‌یی حقیر وناچیزبدست دشمن نیزبرای‌آنان ننگی بزرگست. سلاح‌سپاهیان درشاهنامه عبارتست از کله خودوترگ‌آهنین - خفتان - زره - گرز - شمشیر - خشت - تیروکمان - کمند - سپروتبرزین:

هنگام جنگ ازآلات موسیقی جنگی استفاده میشودوازآنجمله است: هندی درای، گاودم، نای‌رویین، رویینه خم، کوس، بوق، شیپور، کرنای، زنگ‌زرین، سنج، تبیره، جام (که مهره‌برآن میزدند) ونای. ازاین‌آلات برای گردآوردن سپاه‌یافرمان حرکت یافرمان هجوم‌وامثال این‌موارد استفاده میشود.

اسبان درمیدانهای جنگ شاهنامه دورازاهمیت ومقام نیستند. برخی ازاسبان داستانی رامرتبت ومنزلتی عظیم‌است وازآنجمله است: اسب رستم (رخش - پهلوانترین اسبان شاهنامه)، اسب سهراب، اسب سیاوش (شبرنگ بهزاد). رخش مانندپهلوانی برای محافظت رستم با شیر میجنگد وهنگام نزدیك شدن خطراورا بیدارمیکند.

شبرنگ بهزاد نیزسیاوخش رادوست دارد چندانکه چون سیاوش مرگ خودرا نزدیک دیدسر بگوش بهزاد نهادواورا گفت که جز بکیخسرو بکسی دست ندهد. شبرنگ بهزاد نیزچنین کرد.

استفاده ازپیل نیزدرشاهنامه مورد توجه است. درجنگها اغلب پیل باتخت زرین وباپیلبان حرکت میکند. حملهٔ پیلان بدشمن خطرناك وخطرناکتراز آن بازگشت آنها بجانب قوای خودی است.

۶ـ شاهان وشاهزادگان: شاهان وشاهزادگان ایرانی هم بتمام معنی صاحب خصائل وصفات پهلوانان ایرانند وتنها برخی راازمیان ایشان بعضی صفات مذمومست (مانندکاوس)، وجمشیدنیز تنهادراواخرعهد خودبفریب اهریمن ازراه بیرون شد، پادشاهان واخلاف واسباط آنان زیباترین مخلوق الهیند، زیبایی سیاوش بدرجه‌یی بود که سودابه همسر کاوس راگرفتاراوساخت وافراسیاب را خیره کرد وبحیرت افکند، کیخسرو بزیبایی و جمال چنان بود که پیران ازدیداراودراوان تولد حیران گشت وشاهان دیگر داستانی همه‌ازاین قبیل بودند.

فرّوشکوه شاهان درشاهنامه بیش‌ازحد عادی ودرجهٔ معمولست. باشاه فرّ الهی وفرّ کیانی همراهست وچون فرّ از کسی بگسلد شکوه وهیبت او پایان می‌پذیرد؛ جمشید پس از گسستن فرّ گرفتارضحاك تازی گشت وکاوس دراواخرعمر براثر گسستن فرّ مورد بی‌مهری پهلوانان وایرانیان دیگرشد وبهمین سبب ایران آشفته وویران گشت تاسروش بخواب گودرز آمدوتنها چارهٔ کارایران رادریافتن کیخسرودانست واورا برآن داشت که گیورابجست وجوی شاهزادهٔ ایرانی بتوران فرستندزیرا فرّ چون ازکاوس گسست بکیخسروپیوست.

پادشاه فرمانروای مطلق است وسرپیچی از اوامر او با بزرگترین گناهان برابر باشد. اسفندیار باآنکه میداند بستن دست‌رستم دور از مردانگی است وپهلوانی راکه تخت کیان بدو باز بسته است نباید آزرد، خود را باطاعت فرمان گشتاسپ ناگزیر می‌بیند وتنها راه سازش را بستن دست رستم وبردن او بدرگاه گشتاسپ میداند. امـا

شاهان ایرانی کمتر از طریق انصاف وداد منحرف میشوند و همهٔ آنان مردمی آزاده و سخی وجوانمردند واز مردم وسپاهیان چیزی دریغ نمیدارند. شاه ایرانی بعهد وپیمان خود وفادار است واگر کسی مانند «پیروز» از پیمان بگردد زود بکیفر کردار خود میرسد. شاه ایران پهلوان وجنگجو ومبارز بیهمتاست اما پهلوانان ننگ دارند که او بجای ایشان بجنگ رود. تنها کیخسرو باصرار شیده وبآرزوی خود با وجود تحاشی پهلوانان بجنگ رفت وبا این کار خود مدتی از روز مایهٔ اضطراب ایرانیان شد. شاه ایران دیندار وپاك وپشت‌ایرانیان وغمخوار ایشانست ووظیفهٔ هرایرانی وفاداری نسبت بشخص شاه واطاعت از اوست، نخستین وصایت رستم فرخزاد ببرادر خود اطاعت از یزدگرد ورهانَکردن او وبودن باوی تاآخرین نفس است زیرا او تنها کسی است که از تخمهٔ شاهان برجای مانده وصاحب فر کیانی است.

۷ ـ انتقام: انتقام خون شاهان و شاهزادگان نیز برایرانیان فرض و واجب است. اصولا حس‌انتقام‌بزرگترین محرك اساسی تمام جنگها واعمال جنگجویانست. آنکه بد کند بدخواهد دید خاصه اگرآن‌بد بکسی از خاندان شاهی باشد. کسی که مورث زیان وآزاری شود یاجانی را تباه کند، به‌یقین بباد افره‌آن خواهد رسید وحتی ممکن است نتایج سوءِ این امر گریبان گیر اخلاف او گردد. رستم با ارتکاب گناه بزرگ خویش (قتل اسفندیار) نه‌تنها برعکس استغاثهٔ خود[۱] بکیفر گناه خویش‌رسید بلکه فرزندان او نیز از میان رفتند وخاندانش برافتاد.

هر کسی باید انتقام پدر ویا اجداد خود را بگیرد اگرچه چند نسل بر کشتن آنان گذشته باشد، فریدون انتقام جد خویش جمشید را گرفت و منوچهر انتقام نیای خود ایرج را و کیخسرو انتقام سیاوش را وبهمن انتقام اسفندیار را.

پهلوانان نیز در این انتقامهای ملی سهیمند. رستم بانتقام خون سیاوش توران زمین را ویران کرد، گیو بانتقام خون شاهزادهٔ ایرانی یك سپاه تورانی را تار ومار ساخت وپیران را بچنگ‌آورد وهردو گوشش را سوراخ کرد. گاه کار ارضاءِ حس‌انتقام

۱ــ بباد افره این گناهم مگیر   توای آفرینندهٔ ماه و تیر

بجایی میکشد که مثلاً گودرز پس از کشتن پیران بکین سیاوش وپسران خود خون او را میآشامد. یك پهلوان ایرانی کـه از همه بزرگتر است انتقام خود را خویشتن گرفت واو رستم است که پس از سقوط درچاه برادر خود شغاد را باتیر بدرخت دوخت وباد افره‌آن بدکار راهم در حیات خویش بدود داد وآنگاه جهان را بدرود گفت.

۸- خوارق عادات: خوارق عـادات در میان پهلوانان بسیارست. پهلوانـان یکتنه بـا یك سپاه میجنگند و همه را از میان میبرند. رستم بدرجه‌یی عظیم خلقت است که هنگام نشستن یك‌سر از کسانی که نزد او ایستاده‌اند بلندتر است:

از آنکس که برپای پیشش براست نشسته بیك سراز او برتر است

وافراسیاب باقامت هشتادرشی خود از بلندی بالای رستم بحیرت میافتد وهمین عظمت جثهٔ او مـایهٔ‌آن گشت که بـرای بیرون کشیدن او از شکم مادر پهلوی‌آن شیر زن را شکافتند. توانایی‌رستم بدرجه‌ییست که‌درختی‌را مانندعلفی اززمین میکند ونره گوری را برآن کباب می کند، امـا درخت عظیم ونره گور بزرگ در دست توانـای او از پر مرغی‌هم کمتر است:

چو آتش پراگنده شد پیلتن درختی بجست از در بابزن
یکی نره گوری بزد بر درخت که در چنگ او پرمرغی نسخت

برسر چاه بیژن سنگی را که هفت پهلوان نمیتوانند برداشت از جای برمیکند، با پای‌خود پاره کوهی را که بهمن بسوی او افگند نگاه میدارد، هنگام حرکت برروی زمین سنگ زیرپای اوخرد میشود، باشیر واژدها وجادو ودیو نبرد میکند وازهیچیك بیم ندارد، دریـا و کـوه در برابر او یکیست... اسفندیار رویین تن نیز تا درجه یی برستم نزدیکست‌اماسهراب ازهمهٔ پهلوانان‌ایرانی برستم‌مانندەتراست زیراپسراوست.

نزد پهلوانـان ایرانی بیم وهراس معنایی ندارد واز این روی میان سخت‌ترین حوادث باآرامش خاطر میگذرانند خاصه رستم که در میان دشمنان ودیوان رخش را در مرغزار رها می کند وبخواب میرود. پهلوانان ایرانی در شرابخوارگی‌هم بالاتر از حد عادت معمولند وهیچگاه از شراب سرگران نمیشوند.

درشاهنامه بسیاری ازامور نیز ازحد عادت فراترست ، مثلا لشکرهای بزرگ بیك فرمان شاه از مواضع بعید بزودی فراهم میآیند ودردرگاه حاضر میشوند ، این لشکرهای بزرگ بهمان سرعتی که یك سوار تندرو می تواند ، حرکت میکنند. سهراب ازفراز کوه همهٔ لشکر بزرگ ایران را می بیند و ازاین عجیب ترهریك از پهلوانان را چنانکه هستند مشاهده میکند ونام ونشان آنانرا ازهجیر میپرسد ، بیژن در قعرچاه سیاه نام رستم را که بخطی باریك برمهر پیروزه نگاشته‌اند میخواند، دیده بانان ازفرسنگها راه حرکت سپاهیان وحتی افرادرا تشخیص میدهند .

ثروت شاهان ایرانی با بخششهای عجیب آنان نیز از حد عادت فراتراست در صورتیکه معمولا عوایدآنان ازغنائم جنگ وازباژوساو بدست میآید . برخی ازپادشاهان خراجهای چند ساله را میبخشند ، مثلا اردشیرده سال از مردم خراج نمیگیرد و برایگان سلطنت میکند وبهرام گور نه تنها ازمردم ایران خراج نمی‌ستاندبلکه‌هفت سال تمام ازپادشاهان تابع وفرمانبردار خودنیز باژو ساو نمی‌پذیرد.

این خوارق عادات لازمهٔ هرحماسهٔ ملی وطبیعی است ،چنانکه درمقدمه شرح داده ایم وحماسه‌یی که ازاین صفت بر کنارباشدصناعی است نه واقعی .

۹ - زمان و مکان: درشاهنامه ، مانند سایرحماسه های طبیعی وملی،زمان و مکان را ارج وبهایی نیست . تورددرشمال شرق ایران (کشورترکستان) وسلم درشمال غرب(کشورروم) سلطنت‌میکنند ومیان آنان کشور ایران‌فاصله است امااین‌دوآزادانه با یکدیگرارتباط دارند وازملاقات هم برخور دارند . در اینجا فاصلهٔ مکانی فراموش شده است زیرا می‌بایست دودشمن ایران که روحاً نزدیکند جسماً نیزنزدیك وهم‌سخن باشند . طریقی که رستم برای رفتن بمازندران انتخاب کردچهارده روزراه‌بودامادیگری ششماه ، معلوم نیست که این دورا چگونه‌با یکدیگروفق میتوان دادویك‌مسافت‌بعید چگونه باوجود هفتخان و برای‌خاطرآن یکباره بدین کوتهی میگراید . رستم پس از ورود بخاك مازندران صدفرسنگ‌راه‌برید تابکاوس رسید و ازآنجا صدفرسنگ‌دیگر طی‌طریق کرد تا بردیو سپیددست یافت . اماعجب درا ینست که مازندران بیش از

سی فرسنگ عرض و صدفرسنگ طول ندارد چنانکه اگر درازای مازندران را نیز طی کنیم ج.ولانگاه ما تنها صدفرسنگ است.

اشارات دیگر جغرافیایی خاصه اشاراتی که برای راه عبور تورانیان و ایرانیان و جنگهای ایشان درشاهنامه می بینیم جملگی مبهم وتاریك ودوراز روش جغرافیاییست واین ابهام وعدم توجه بفواصل زمانی ومکانی هم‌چنانکه درمقدمه گفته‌ایم ازلوازم حماسه های طبیعی وواقعی است.

۱۰ - **زن**: درشاهنامه تنهاً مردانی پهلوان و تهم و مبارز نمی‌یابیم بلکه‌ازچند زن که بروبال پهلوانی داشتند و برخی از آنان درجنگها شرکت جسته‌اندنیزسخن رفته است خصائص جنگجویان را دربرخی از این زنان نیزمیتوان یافت مثلا «جریره» دختر پیران وزن سیاوش چون پسرخودرا بدست سپاهیان طوس کشته یافت پرستندگان را ازموی کندن وموبه کردن بازداشت و گفت:

کنون اندر آیند ایرانیان — بتاراج دژ تنگ بسته میان
پرستندگانم اسیران کنند — دژ و بارهٔ کوه ویران کنند
دل هر که بر من بسوزد همی — زجانم رخش بر فروزد همی
همه پاك بر باره باید شدن — تن خویشتن بر زمین بر زدن

پس گنجها را بآتش بسوخت و تیغی بر کف گرفت و شکم اسبان را جملگی بردرید و آنگاه ببالینِ فرود آمد و با دشنه یی که‌همواره زیرجامه داشت شکم خویش بردرید و بربالین پسرجان داد.

این زن اگرچه تورانیست اما ازنژادویسه‌و دختر پیران آزاده‌مرد و مادریك شاهزادهٔ ایرانی وهمسر بزرگترین امید ایرانیان یعنی سیاوش است که او را قبل از فرنگیس بزنی گرفت و ازچنین زنی درحماسهٔ ملی ما جز مردی و مردانگی شایسته و سزاوارنیست.

برخی اززنان دیگر تورانی هم که قرابتی با ایرانیان دارند ازین گونه‌اند. «تهمینه» مادرسهراب ودخترشاه سمنگان درمرگ فرزندبازکاری ازینگونه‌پیش گرفت

وهمهٔ گنج وخواستهٔ خویش را بینوایان بخشید و خودپس از یکسال بمرد.

جنگ زنان درشاهنامه بیش از هرچیززیبا و دلپذیرست. یکی از زنان که در شاهنامه بندرت ازویاد شده «بانو گشسپ» دخت رستم وزن گیوملقب به «سوار» است. بنابرآنچه دربانو گشسپ نامه آمده گیو که پس ازرستم دومین پهلوان ایران بود بااین زن برابرنمی‌آمد چنانکه چون رستم بانو گشسپ رابکابین گیودرآورد وی برآشفت و باگیو درافتاد واورا ببند درآورد وآنگاه بپایمردی رستم آزادش کرد.

دیگراززنان جنگجووسوارشاهنامه «گردآفرید» ازساکنان «دژسپید» است. این دخت کمند افگن جنگجوی که: «زنی بود برسان گردی سوار همیشه بجنگ اندرون نامدار» چون سهراب را درپای دژدید:

بپوشید درع سواران بجنگ نبود اندر آن کار جای درنگ
نهان کرد گیسو بزیر زره بزد بر سر ترگ رومی گره
فرود آمد ازدژ بکردار شیر کمر برمیان باد پایی بزیر
بپیش سپاه اندرآمد چو گرد چورعدخروشان یکی ویله کرد
که گردان کدامندوسالار کیست ززرم‌آوران جنگرا یار کیست

وچون باسهراب برزم اندرآمد البته باآن مبارز بیهمتا بجنگ برنتابید وچون سرانجام سهراب ازحال اوآگهی یافت:

شگفت‌آمدش گفت‌ازایرانسپاه چنین دختر آید باورد گاه
سواران جنگی بروز نبرد همانا بابر اندر آرند گرد
زنانشان‌چنین‌اند زایران‌سران چگونه‌اند گردان‌وجنگ‌آوران

این زن دلیردرچاره جویی ورای وتدبیر نیزمایهٔ حیرت پهلوانزادهٔ ایرانی گشت وگذشته ازاین درپرستش ایران هم ازدیگرپهلوانان ایرانی فروترنبود ویك پهلوان و سپهدار تورانی را اگرچند بیهمال باشد بهمسری نمی‌پذیرفت ومیگفت. «که ترکان زایران نیابند جفت!»

دیگر اززنان پهلوان ونامبردارشاهنامه «کردیه» خواهر بهرام چوبین است.

این زن درشاهنامه نمودارکامل عقل ودانش ومیهن پرستی و پهلوانی وچالاکی است. از پندهایی که ببهرام چوبین داد (آنگاه که سر از رای پرویز بتافت) همهٔ صفات عالیهٔ اخلاقی وملی اونمودار است وازجملهٔ سخنان او ابیات زیرین را ازشاهنامه میتوان برشمرد:

هر آنکس که آهوی تو با تو گفت — همه راستیها گشاد از نهفت
مکن رای ویرانی شهر خویش — زگیتی چو برداشتی بهر خویش
نکوهش مخواه از جهان سر بسر — نبود از تبارت کسی تاجور
جز از درد و نفرین نجویی همی — گل زهر خیره ببویی همی
چو گویند چوبینه بد نام گشت — همه نام بهرام دشنام گشت
بر این نیز هم خشم یزدان بود — روانت بدوزخ بزندان بود
بدل دیو را یار گردی همی — بیزدان گنهکار گردی همی
جهاندار تا این جهان آفرید — بلند آسمان ازبرش برکشید
ندیدند هرگز سواری چو سام — نزد پیش او شیر درنده گام
چو نوذر شد از بخت بیدادگر — بپای اندر آورد راه پدر
همان مهتران سام را خواستند — همان تخت پیروزه آراستند
بدان مهتران گفت هرگز مباد — که جان سپهبد کند تاج یاد
که خاک منوچهر گاه منست — پی تخت نوذر کلاه منست
ز تو سام دانم که بد مرد تر — نجست این شهی چون نبد بد گهر
چو دستان و چون رستم پیل تن — نجستند شاهی بدان انجمن
بدان گفتم این ای برادر که تخت — نیابد مگر مردم نیکبخت
ندانم که بر تو چه خواهد رسید — که اندر دلت شد خرد ناپدید

درمرگ بهرام چوبین نیز کردیه بربستر او درعین وفاداری وسوگواری ازاین پندهای خودیاد کرد وازینکه سپهدار پند اورا نشنیده بود اندوهی فراوان وغمی گران بدل داشت.

پهلوانیهای کردیه ازجنگ با «تبرک» سردارچین، که بفرمان خاقان ازپی او آمده

بود، و کشتن این سپهسالار و نیز از هنرهای گونه گون که پیش خسرو نمود بخوبی آشکار میشود تا بدانجا که:

بدو مانده بد خسرو اندر شگفت — چنان برز و بالا و بازو و کفت

«شیرین» معشوقه و زن خسرو نیز از مشاهیر شاهنامه و در وفاداری سمر است. اما چون از این گروه و چند تن دیگر بگذریم زن موجودی ضعیف و سست رایست. پهلوانان و شاهان رعایت حال زنانرا مانند همهٔ ضعیفان واجب و ضرور میشمرند. نصایح زنان نزد پهلوانان ارج و بهایی ندارد. اسفندیار در پاسخ پندهای مادر چنین گفت:

که پیش زنان راز هرگز مگوی — چو گویی سخن بازیابی بکوی
اگر لب ببندی زبهر گزند — نگویی زنانرا، بود سودمند
بکاری مکن نیز فرمان زن — که هرگز نبینی زنی رایزن

بیژن از گشادن راز رستم (که بزی بازرگانان بتوران رفته بود) نزد منیژه سر باز زد ولی چون این زن فداکار و فادار سوگند یاد کرد، راز خویش را با او در میان نهاد.

زنان در شاهنامه از پوشیدگانند و از میان ایشان چنانکه دیده ایم برخی مانند گرد آفرید و کردیه زنانی دلیر و جنگجویند. سودابه زنیست زیبا و در عشق لجوج و پایدار ولی خبثی در نهاد خویش دارد و آخر بر سر این خبث سیاوش را از میان میبرد و خود نیز تباه میشود و ایران و توران را بهم می افگند. زنان دیگر نیز هریك خصائصی دارند که بالاتر از همهٔ آنها رأفت و وفا و عواطف عالیهٔ انسانی و مادریست.

۱۱ - عشق: در مقدمهٔ این کتاب گفته ام که در منظومه های حماسی جهان آثار عشق و افکار غنائی بسیار دیده میشود و داستان عاشقانهٔ این گونه کتب را رونق و شکوه و جلالی خاص است زیرا در آنها تناوری و دلاوری پهلوانان و زیبایی و لطافت زنان و عواطف رقیق و دل و بازوی قوی بهم درمیآمیزد و از آن میان عظمت عشق بهمان درجه از قوت آشکار میشود که طنطنه و شکوه پهلوانی و رزم آزمایی. در ایلیاد و ادیسه و منظومهٔ بیوولف انگلیسی و رامایانای هندوان و منظومه های حماسی ایران همه آثار این عشق باشکوه و پرارج و بها که باید عشق پهلوانیش نام داد بنیکی یافته میشود و در آنها داستانهای عاشقانهٔ زیبایی می بینیم که درمیان

دارو گیر جنگ وشوروغوغای جنگاوران دل را نوازش میدهد وجان را رامش می بخشد . اما این داستانهای عاشقانهٔ زیبا بتحقیق وبی هیچگونه تعصب وجانب داری ، در برابر داستانهای عاشقانهٔ شاهنامه بهیچ روی ارجی و بهایی ندارد . کدام داستان عاشقانهٔ فارسی را می یابید که مانند داستانهای عشقی شاهنامه در آنها رقت احساسات ولطف بیان وقدرت وصف با شکوه و جلال پهلوانان ویال و کوپال رزم آوران وجمال ولطافت زنان وعفت ویا کدامنی جوانمردان همراه باشد ؟ ـ داستان زال ورودابه ومنیژه و بیژن وسودابه وسیاوش بزرگترین ومهمترین داستانهای عاشقانهٔ شاهنامه است وما از عاشقیهای دیگری که در شاهنامه رفت مانند عشق تهمینه بر ستم وسهراب بگردآفرید ومالکه دختر طایر عرب بشاپور وخسرو بشیرین و گلنار باردشیر وکاوس بسودابه ، سخن نمیگوییم که هریك بتنهایی موضوع داستانی جدا و مستقل است .

در داستان زال ورودابه نزاع عظیمی میان عشق وپرستش نژاد شاهان ایران ودشمن داشتن خصمان آنان پدیدار است وهمین صراع مایهٔ تطویل داستان وافزودن درد زال ورودابه و گرفتار ساختن ایشان بفراقی ناپایدار است . اما این عشق وهمچنین عشق بیژن بمنیژه و دختر طایر عرب بشاپور و گلنار باردشیر بسود ایران ختام پذیرفت ومایهٔ پدید آمدن پهلوانان ویا فتوح تازه در برابر دشمنان یا ظهور پادشاهی بزرگ گشت وازین روی می بینیم که وحدت نظر شاهنامه یعنی بیان مفاخر ایران در این داستانها محفوظ ماند چنانکه آنها را میتوان بحقیقت دنباله وجزء داستانهای پهلوانی دیگر دانست . داستان رودابه وزال در شاهنامه مقدمهٔ ظهور رستم وداستان جنگهای بی نظیر اوست ، داستان منیژه و بیژن نیز بچاره گری وتدبیر وپهلوانی نمودن رستم ختام می پذیرد ، عشق تهمینه برستم مقدمهٔ تولد سهراب وپدید آمدن یکی از بزرگترین داستانهای پهلوانی وغم انگیز شاهنامه است . پس داستانهای عشقی شاهنامه را خاصه در قسمت پهلوانی این کتاب نمیتوان از داستانهای پهلوانی وحماسی جدا شمرد واصولا باید دانست که در این عاشقیها زبونی وشیفتگی عشاق که بضعف تن وپریشانی فکر وخفت عقل کشد وجود ندارد وپهلوانان عاشق تا آخرین نفس سجایای پهلوانی ومردانگی خود را نگاه میدارند .

عشق زنان در شاهنامه چنانکه دیده ایم اغلب مقدمهٔ وقایع سیاسی یا جنگهای بزرگ نیز هست ، عشق کاوس بسودا به مقدمهٔ جنگ بزرگ رستم باشاه هاماوران (حمیر) - وعشق سودا به بسیاوخش اساس جنگها و کینه کشیهای ایرانیان و تورانیان و بر افتادن سلطنت افراسیاب - وعشق مالکه بشاپور مایهٔ فتح شاپور - وعشق گلنار کنیزك اردوان باردشیر باعث فرار او و پدید آمدن سلطنت ساسانیان شد .

عشق شاهان همواره بافر و شکوه پادشاهی همراه است و در آنها جز حوادث رسمی و درباری واقعه یی نمی یابیم . کاوس چون شیفتهٔ دختر شاه هاماوران گشت او را بزنی از پدر بخواست ؛ بهرام دختران برزین دهقان یعنی فرانك وماه آفرید وشنبلید وهمچنین چهار دختر آسیابان را بمیل پدران و بآیین گیومرث وهوشنگ بزنی گرفت ودر همهٔ اینها مراسم مذهبی ودرباری و آیین وجلال مرعی است . پهلوانان نیز در عشقهای خود جانب دین و مراسم دینی را مهمل نمی گذارند چنانکه رستم چون عشق غیر معتاد تهمینه را بخود دید با آنکه دختری زیبا و دل انگیز بود از خواندن موبد و نکاح کردن او خود داری نتوانست کرد .

۱۲ - جادوی و جادوان : ساحری و ساحران نیز در منظومه های حماسی عالم مقام و مرتبتی دارند . وقتی سروکار دشمنان باپهلوانانی بزرگ باشد که با ایشان بنیروی شمشیر و بازو برابر نمیتوان گشت ناچار چاره گری وچاره جویی آنانرا بسحر وساحری متوسل میسازد . تمام حیله ها و مکرها واستفاده از زنان رامشگر وجاسوس (مانند استفاده از سوسن رامشگر در برزونامه) نیز بهمین قصد صورت می پذیرد .

در شاهنامه بزرگترین جادوان از دیوانند . این موجودات چندان در جادوی چیره دستند که قوای طبیعت نیز رام آنانست . دیو سپید بآسانی گرد و باد وخاك برانگیخت و ابر سیاه بر آسمان پدید آورد واز سپهر سنگ وخشت برسر سپاهیان کاوس بارید . اکوان دیو رستم را بجادوی بازمین از جای بر کند وبرسر گرفت وبآسمان رفت و بدریا افگند.

اما ساحری تنها کار دیوان نیست و آدمیان نیز گاه بدین کار زشت دست میزنند و یکی از وظائف شاهان وپهلوانان ایران جنگ باساحران و ساحریست و این سنخ فکر

نتیجهٔ نفوذمذهب زرتشت است که جادوی راممنوع وجادوان را مطرود کرده . هنگامی که کیخسرو پادشاهی بلهراسپ داد در برابر سرپیچی واستنکاف پهلوانان و بزرگان و برشمردن مناقب لهراسپ چنین گفت :

پی جادوان بگسلاند زخاک — پدید آورد راه یزدان پاک

اسفندیار هنگامی که از بند پدر رها شد واز بیداد گریهای ارجاسپ آگهی یافت بایزدان پیمان کرد که چون برارجاسپ پیروز شود بآبادی جهان و برانداختن بد کیشان وجادوان کوشد :

همه بیرهان را بدین آورم — سر جادوان بر زمین آورم

یکی ازخانهای هفتگانهٔ اسفندیار نبرد بازنی جادواست که اسفندیار بجهد ورنج اورا ازپای درآورد ورستم نیز درهفتخان خود بچنین رنجی گرفتارشد.

در قسمت اساطیری شاهنامه جنگ با افسونگران و جادوان از همه جا بیشتر مشهود است . سپاهی که بجنگ طهمورث آمد ازدیوان وافسونگران وجادوان بود :

همه نره دیوان و افسونگران — برفتند جادو سپاهی گران

ساحران مردانی زورمند وچیره دستند چنانکه بجادوی برطبایع دست دارند ومیتوانند ابر بیارند و باران ببارند وهوا را تیره وتارسازند ودرآفتاب تموز برف و یخ وسرمای سخت ایجاد کنند چنانکه: «سرو» پادشاه تازیان بچاره گری برپسران فریدون برف وباران بارید وسرمای سخت آورد تاهگر آن سه را ازپای درآورد امافر ایزدی ایشانرا ازآسیب آن سرما نگاه‌داشت ، دیوسپید بافسون وجادوی جهانرا تیره وتار کرد وابری سیاه‌پدیدآورد وبرلشکر کاوس سنگ وخشت باریدوچشمان آنانرا کورساخت ، درداستان رزم‌کاموس چون‌تورانیان‌ازانبوهی‌سپاه ایران بیم‌داشتند جادوی‌پیررا بآشفته کردن‌هوا وباریدن برف‌وباران برانگیختند :

زترکان یکی بود با زور و نام — بافسون بهر جای گسترده کام

چنین گفت پیران بافسون پژوه — کز ایدر برو تا سر تیغ کوه

یکی برف و سرما و باد دمان — برایشان بیاور هم اندر زمان

چو شد مرد جادو بـر آنجا روان		بر آمـد یکی برف و بـاد دمان
همه دست نیزه گذاران ز کار		فرو ماند از برف و از کارزار

ساحری و چـاره گری خاصه در جنگها که جای مردی و مردانگی است کار دشمنان ایرانست‌وایرانیان‌هیچگاه‌بدین‌کار دست نمیزنندوآنرا کاری اهریمنی‌میدانند وباآن بجنگ وستیز برمیخیزند وتنهایکجا رستم بچاره گری متوسل‌میشود نه‌بساحری وآنهم براهنمایی زال که بقول‌اسفندیار مردی‌جادو پرست ودرجادوی زبردست بود[1] . رستم چون ازنبرد اسفندیار خسته‌و کوفته باز گشت از زال چارهٔ کار بجست ، زال از سیمرغ یاوری‌خواست و سیمرغ جراحات رستم‌بیست واورا بچوب گـز وانداختن تیر گزین برچشم اسفندیارراه نمود . اسفندیارپس‌ازبازیافتن هوش‌دانست که رستم بچاره گری اورا ازپای درآورد وآن چوب گز از چشم بیرون کشید و رستم را براین کـار سرزنش کرد :

بمردی مرا پور دستان نکشت		نگه کن براین گز که دارم بمشت
بدین چوب شد روز گارم بسر		ز سیمرغ و ز رستم چـاره گـر
فسونها واین بندها زال ساخت		که‌این‌بندورنگ ازجهان‌اوشناخت

پهلوان سیستان کـه همواره بمردی و نـام زیسته بـود ونمی‌خواست بردست اسفندیار کشته شود وبهمین‌سبب نیز بچاره گری دست زده بود ، از این سخن شرمسار شد واز اعتراف واقرار بگناه چاره ندید وپشیمانی خویش را بصراحت اظهار کرد :

بیامـد بنزدیـك اسفندیـار		بمانده زغم خسته و سوگوار
چنین گفت پس باپشوتن بدرد		که‌مردی زمردان‌سزدیاد کرد
چنانست کو گفت‌یکسرسخن		ز مردی بکژی نیفگند بـن
همانا کـه از دیـو ناساز گار		مرا بهره رنج‌آمد از روز گار
که تا من بمردی کمر بسته‌ام		همی رزم گردنکشان جسته‌ام
سواری ندیدم چـو اسفندیار		زره دار و بـا جـوشن‌کار زار

---

۱ – شنیدم که دستان جادو پرست		بجادو بیابد بهر کار دست

چو بیچاره بر گشتم از جنگ اوی — بدیدم کمان و بر و چنگ اوی
سوی چاره گشتم ز بیچارگی — ندادم بر او سر بیکبارگی
زمان ورا در کمان ساختم — چو روزش سر آمد بینداختم
همانا کزین بد نشانه منم — وزین تیر گز با فسانه منم

اگرچه در اینجا یك پهلوان ایرانی بچاره گری دست یازید اما نباید فراموش کرد که داستان اسفندیار ساختهٔ دست موبدان وروحانیان زردشتی است. اسفندیار بزرگترین پهلوان مذهبی مزدیسناست ورستم که بآیین زردشت درنیامده بود لابد در برابر او همان ارج وبهایی داشت که یك تورانی در برابر مردی از ایران و بنابراین نسبت حیله وچاره گری بدوکاری دشوار نیست وبهمین دلیل است که ما نخستین بار چاره گری وناجوانمردی از یك پهلوان ایرانی مشاهده می کنیم. گذشته ازاین پشیمانی وتوبت رستم گناه او را تادرجه یی می ستردخاصه که رستم برای نام وننگ بدین کار دست زد نه بآرزوی دیگر وعلاوه براین هیچ پهلوان تناوری یارای غلبه براسفندیار نداشت زیرا او رویین تن بود و چیرگی بروی جز از طریق چاره و حیله میسر نمی گشت و بنابراین غلبهٔ اسفندیار بررستم هم از طریق پهلوانی ومردی تیسیر نمی پذیرفت.

۱۳ - پیشگویی: یکی از مسائل مهم شاهنامه حدیث پیشگوییهای گونه‌گونیست که در آن شده است. پیشگویی وخبردادن از مغیبات در اساطیر وداستانهای حماسی جهان امری رائج است وهیچیك از حماسه‌های طبیعی وملی را از آن خالی نمی یابیم. درشاهنامه بسیاری از وقایع بزرگ تاریخی بیاری موبدان وستاره‌شناسان و پیشگویان وخوابگزاران معلوم رأی پادشاهان وپهلوانان شده‌است ودراین باب ایرانی وترك وورومی وعرب همه یکسانند. ضحاك از سقوط پادشاهی خود بدست فریدون بطریق رؤیا و گزارشی که موبدان و خوابگزاران کردند آگهی یافت؛ سام از وجود زال بالبرز کوه در خواب باخبر شد وبجست‌وجوی او تاپای کنام سیمرغ رفت؛ چون منوچهر از عشق زال بارودابه دخت‌مهراب آگهی یافت ازموبدان عاقبت این پیوند را بازپرسید، موبدان چنین گفتند که ازاین پیوند فرزندی که نگاهبان تخت‌وتاج کیان

ومایهٔ فرّ وشکوه ایرانست پدید خواهدآمد وچون منوچهر از این حال آگهی یافت بدین پیوند رضاداد ، افراسیاب از گفتار ستاره‌شناسان میدانست که ازفرنگیس پسری آید که تخت وتاج او را برباد خواهد داد وسیاوش نیز از قتل خود بدست افراسیاب آگهی داشت ؛ گودرز کشوادکان درعالم رؤیا از وجود کیخسرو در توران‌زمین آگهی یافت ؛ کیخسرو میدانست که لهراسپ دیوان وجادوان را چگونه ازجهان برمیافگند وازو پسری آید که طریق داد ودهش گیرد ودین یزدان بپراگند ؛ گشتاسپ بیاری جاماسپ ازچگونگی جنگ باارجاسپ و کشته‌شدن پسران وبرادرخود وشکست‌یافتن ارجاسپ آگاه بود ونیز بیاری جاماسپ می‌دانست که مرگ اسفندیار در زاولستان بدست پوردستان خواهد بود ؛ سیمرغ رستم را از عاقبت وخیم قتل اسفندیار آگهی داد و گفت‌هر که اسفندیار را بقتل آرد خان‌ومان او برباد خواهد شد وزال نیز از این‌امر آگهی داشت ؛ پرویز ازکار شیرویه پسر خویش آگاه بود و می‌دانست که سرانجام بدست او کشته خواهد شد زیرا منجمان وموبدان او را ازاین حال آگاه کرده‌بودند .

ازینگونه پیشگویی ها در شاهنامه بسیار است وآخرین پیشگویی بزرگ در شاهنامه پیشگویی رستم فرخزاداست که ستاره‌شمر بود و از کار اختران و گردش ستارگان آگهی داشت ومیدانست که خود درقادسیه کشته خواهدشد وتخت ایرانیان برباد خواهد رفت وتازیان پیروزخواهندشد وجهان‌از تخمهٔ ساسان تهی‌خواهد ماند .

بنابراین‌پیشگویی وخواب اسرارآینده رابرآدمیان مکشوف می‌ساخت‌وایشان را بچاره گری برمی‌انگیخت اما همواره « برسم بوش‌اندرآید روِش»وهیچگاه دربرابر قضای‌الهی‌چاره گری‌سودی‌نکردچنانکه‌چاره گریهای‌ضحاك وافراسیاب که‌ازسرنوشت خود باخبربودند بی‌نتیجه ماندوآنچه‌آرزوی یزدان بود برایشان رفت .

۱۴ ـ ملل و اقوام : اقوامی که ازیشان‌درشاهنامه بیش‌ازهمه سخن‌رفته‌است گذشته ازایرانیان ، تورانیان وروميان وهندوان وچینیان وتازیانند . این‌ملل جمله همسایگان ایرانیان بودند وازقدیم الایام باآنان دوستی ودشمنی داشتند وازاینجاست که‌نام‌هریك ازآنهادرحماسه های ایرانی‌راه‌یافت وداستانهاازایشان پدیدآمدوازجنگ

وصلح ایرانیان باایشان سخنها رفت .

ازمیان این ملل پادشاهان توران وروم ازبنی اعمام شاهان ایران بودندچه‌نسل همه بفریدون میرسید . بدین معنی که شاهان روم ازنسل سلم وسلاطین ایران ازنسل ایرج وفرمانروایان توران ازاخلاف تور بودند . و گذشته ازاین میان سه‌دسته ازشاهان چندین بارمصاهرت وخویشاوندی صورت پذیرفت مانند پیوستگی سیاوش با فرنگیس دخت افراسیاب وانوشیروان بادخت خاقان و گشتاسپ با کتایون دختر قیصروپرویزبا مریم دخترقیصر .

اما هندوان ازنزدیکان وبستگان ایرانیان نبودند (بنابرروایات قدیم) ومیان این دوقوم نیزنزاع وجدالی نرفت ولی‌روابط ایشان باایرانیان ازقدیم‌الایام برقراربودوتنها درعهد ساسانیان بهرام گورباشاه هندمصاهرت وخویشاوندی کرد . دلیل بزرگ‌فراموش شدن هندوان درحماسهٔ ملی‌ایران آنست که‌آزاری ازایشان صورت نبست وروابط آنان بامردم ایران ازحال عادی بیرون نرفت و گرنه میدانیم که هندوان از خویشاوندان قریب‌قوم ایرانیندوپیش‌ازمهاجرت هردوقوم ایرانی وهندی بدرهٔ سند ونجدهای‌ایران قبیله‌یی‌واحد بودندو کشوروزند گی‌مشترکی داشتند .

اماچینیان اغلب باتورانیان مشتبه ومتحدند وشاه توران یا خاقان ترك گاه‌عنوان خاقان چین می‌یابد . روابط ایرانیان با چینیان درعهد پهلوانی زیاد نیست وتنها گاهی خاقان چین باافراسیاب تورانی یاری میکندوبجنگ ایرانیان میآید وچنانکه میدانیم رستم‌خاقان چین رابخم کمند افگندوازپشت پیل بزیرآورد . اماروابط چینیان‌وایرانیان درعهد شاهان ساسانی زیاد وقابل اعتناست .

از میان این اقـوام پس ازتورانیان اعراب بیش از همه دشمن ایرانیان شمرده شده‌اند اگرچـه نزاع ایران وروم بیش ازخلاف ایرانیان واعراب است . ضحاك کـه بروایت شاهنامه‌ازمیان اعراب برخاسته‌بود از کسانیست که مانند افراسیاب‌واسکندر ایران راویران وایرانیان را تباه‌ساخت ولی بااینحال میان این دوقـوم خویشاوندیهـا رفت ، مـانند خویشاوندی پسران فریدون باسروشاه یمن وخویشاوندی زال با مهراب

کابلی نبیرهٔ ضحاك .

درباب روابط ایرانیان باتورانیان ورومیان وتازیان درچند صحیفهٔ پیش اندکی سخن رانده‌ام وازتورانیان درفصلی خاص یکباردیگر باشباع سخن خواهم گفت .

درمیان این اقوام ایرانیان صاحب مقامی بلند هستند . نژاد ایرانی زیباترین نژاد جهان ومتمدن ترین وشجاعترین آنهاست . پهلوان بزرگ ایرانی رستم است که هیچکس رادرجهان بازای برابری باوی نیست . پهلوانان دیگرایران نیزازاینگونه‌اند خاصه اسفندیاروفرامرزوسهراب و گیووبیژن که هریك با لشکری ازاقوام غیرایرانی برابرند . گیوبتنهایی لشکری بزرگ راازتوران که دوازده هزارتن بودند بشکست و بسیاری ازایشان بکشت ، اسفندیارخودرا یکتنه برسپاه دشمن میزد وازایشان بسیار میکشت وباقی رامی‌شکست ، سپاه ایرانی بهرجا که میرفت فتح وظفر باخود میبردمگر جایی که خصمان بجادوی دست میزدندویا ناسپاسی ونافرمانی شاه وامثال این اعمال مایهٔ خذلان وتیره روزی ایرانیان میگردید .

دانشمندان ایران نیزدرسراسرجهان نظیرنداشتند وبزرگترین مشکلات جهان راکه علمای روم وهند ازایشان میپرسیدند حل میکردند . مهمترین دانشمند ایرانی در شاهنامه بوذرجمهر (بزرگمهر) است که شکست درکارفاضلان ودانایان هند وروم آورد وهیچیك ازپرسشهای آنانرا بیجواب نگذاشت .

بهرحال درشاهنامه نژاد ایرانی بالاترازهمهٔ نژادهای جهانست واین لازمهٔ یك حماسهٔ ملی است که مبتنی بربیان مفاخرملی باشد .

گذشته ازپهلوانی وشاهدوستی، ایرانیان درشاهنامه صاحب بالاترین درجهٔ تمدن هستند وصفات عالی انسانی ازقبیل وفاوسخاوعدل وتدبیرونظم وسیاست وحکمت ومعرفت وخدا پرستی خاصهٔ ایرانیانست . پهلوانان درعین خونریزی رحیم ورؤف‌اند ودرنهایت قدرت وزورتکیه برلطف خداونددارند . جنگ وخونریزی وپیشدستی درجنگ ازدشمنان ایرانست وایرانیان تنها برای دفاع واحقاق حق یا گرفتن کین شاهان دست بشمشیرمی‌یازندوبدین جهت رستم باهمه خونریزی وصلابت محبوبست وسران توران با ضعف و بیچارگی مبغوض .

ازسخنانی که رستم بپیران گفت بخوبی برمیآید که تورانیان ازحیث تمدن بسیار پست بودند ودرنظر ایرانیان ارج وبهایی نداشتند وسرزمین ایران درقبال سرزمین توران «آبادبوم» خوانده می‌شده‌است.

مگر گفتم این خاك بیداد شوم — گذاری بیایی بآباد بوم
ببینی مگر شاه با داد و مهر — جوان و نوازنده و خوب چهر
ترا خوردن مار و چرم پلنگ — همی خوشتر آید زدیبا و رنگ

۱۵ - تقسیمات شاهنامه: شاهنامه بنا بر نسخ اخیر بچهار کتاب تقسیم شده است[۱]. کتاب نخستین پس‌ازذکرمقدماتی درحمد وستایش یزدان وخرد وبحث در آفرینش جهان وآدمیان وخلقت آفتاب وماه ودرود برپیغمبر ویاران اوو گفتار درفراهم آوردن شاهنامه واقدام دقیقی بنظم آن وتوجه فردوسی بدین کار و بدست آوردن نسخه‌یی از شاهنامهٔ ابومنصوری وستایش سلطان محمود وامیر نصر بن سبکتکین، ازسلطنت گیومرث آغازمیشود وبجنگ فریبرز بسپاهسالاری ایران باپیران ویسه سپهدار افراسیاب ختام می‌پذیرد وحاوی داستان پادشاهی گیومرث وهوشنگ وطهمورث و جمشید و ضحاك و فریدون وایرج ومنوچهروداستان زال وزادن رستم وسلطنت نوذروزو و کرشاسپ و کیقباد و کیکاوس و قسمتی از عهد کیخسرو است.

کتاب دوم اززرم کاموس آغاز وبباز گشتن گشتاسپ ازروم تمام‌میشود. این کتاب پراست ازحوادث عهد کیخسرو وقسمت اعظم آن راجع است بگرفتن کین سیاوش وجنگهای بزرگ ایرانیان وتورانیان. این کتاب تنها بدوپادشاه یعنی کیخسروولهراسپ اختصاص یافته وقسمت بزرگی از داستان گشتاسپ یعنی داستان رفتن او بروم وماجرای وی با کتایون نیزدرجزء داستان لهراسپ آمده است.

کتاب سوم ازتفویض سلطنت بگشتاسپ وانزوای لهراسپ آغاز می گردد و تا پایان سلطنت قبادپدر انوشیروان کشیده میشود یعنی در آن ازسلطنت گشتاسپ وداستان اسفندیار وسلطنت بهمن وهمای ودارا واسکندر و سلطنت اشکانیان واردشیر بابکان و

۱ — این تقسیم ظاهراً جدید است ونسخ قدیم اینطور نیست.

شاپور و اورمزد و بهرام و بهرام پسر بهرام و نرسی و اورمزد پسر نرسی و شاپور پسر اورمزد و اردشیر برادر شاپور و شاپور پسر شاپور و بهرام پسر شاپور و یزدگرد پسر بهرام و بهرام گور و یزدگرد و هرمزد و پیروز و بلاش و قباد سخن رفته است.

هزار بیت از آغاز این کتاب چنانکه فردوسی خود گفته است از آثار دقیقی است و آن قسمتی از سلطنت گشتاسپ در باب ظهور زردشت و جنگ مذهبی ارجاسپ تورانی با گشتاسپ است که مرگ نابهنگام شاعر مایهٔ ناتمام ماندن آن گشت. مهمترین داستان این کتاب داستان هفتخان اسفندیار و داستان رستم و اسفندیار و داستان قتل رستم و داستان اسکندر و داستان اردشیر بابکان و داستان شاپور و داستان بهرام گور است.

کتاب چهارم از سلطنت انوشیروان آغاز میشود و بقتل یزدگرد و برافتادن سلطنت ساسانیان پایان می‌پذیرد و راجعست بسلطنت انوشیروان و هرمزد و خسرو پرویز و طغیان بهرام چوبین و قتل او و سلطنت شیروی و گراز ماقب بفراین و پوراندخت و آزرمیدخت و فرخزاد و یزدگرد. سلطنت انوشیروان و خسرو پرویز و داستان بهرام چوبین از بهترین قسمتهای این کتاب (کتاب چهارم) است. در سلطنت انوشیروان چندین داستان کوچك مانند داستان آوردن شطرنج و داستان گو و طلحند و هفت بزم انوشیروان و بزرگمهر - و در سلطنت هرمز و خسرو پرویز دو داستان زیبای بهرام چوبین و خسرو و شیرین آمده است.

۱۶ - مطالب و پیوند آنها: چنانکه در بادی امر در می‌یابیم مطالب اساسی شاهنامه عبارتست از شرح اساطیر و داستانهای پهلوانی ایران و بیان احوال گروهی از شاهان و اعمال تاریخی یا داستانی آنان. این مطالب اساسی را اگر از شاهنامه بیرون آوریم و مرتب کنیم شاهنامه‌یی بمراتب کوچکتر از شاهنامهٔ فعلی خواهیم داشت که در آن جز مطالب اساسی راجع بسلطنت شاهان و شرح داستانهای اصلی در باب عهود آنان نخواهیم یافت. شرح سلطنت گیومرث و هوشنگ و طهمورث و جمشید و ضحاك و فریدون در شاهنامه بتمام معنی چنین صورتی دارد یعنی بوضعی است که تلخیص آن تقریباً دشوار و نیازمند حذف مطالب اساسی است. شرح سلطنت منوچهر و کیکاوس و کیخسرو و لهراسپ اگر با چنین

روشی درآن نظر کنیم چندین بار کمتر از آنچه اکنون درشاهنامه می بینیم خواهد شد زیرا چنانکه می‌دانیم چندین داستان بزرگ پهلوانی وعشقی مانند داستان زال ورودابه و داستان تولد رستم وجنگ او باپیل سپید وداستان هفتخان رستم وسیاوش وسودابه و بیژن و منیژه ونخجیر کردن رستم درشکارگاه افراسیاب وداستان رزم رستم و کاموس ورزم رستم با اکوان دیو وداستان گشتاسپ درروم وماجرای او با دختر قیصر و امثال اینها درضمن داستانهای این شاهان راه یافته و گاه دراهمیت از آنها نیز در گذشته است . درداستان شاهان دیگر خاصه گشتاسپ وانوشیروان نیز ازاینگونه داستانهای اضافی بسیارست مانند داستان اسفندیار که ظاهراً خود کتابی علی حده بود وداستان بزرگمهر ، کلیله ودمنه ، پیدا شدن شطرنج ، گو وطلحند وامثال اینها واگر این مطالب اضافی را از شاهنامه بکاهیم بیقین شاهنامه‌یی بمراتب کوچك‌تر اما خشك ونامطبوع (ازحیث مطالب) خواهیم داشت .

شاهنامهٔ ابومنصوری چنانکه از غرر اخبار ملوك الفرس درمی‌یابیم تقریباً چنین حالی داشت. واگرچه داستانهایی مانند زال ورودابه ورستم واسفندیار وامثال اینها در غرر اخبار ملوك الفرس دیده میشود اما مطالبی بنهایت کمتر از شاهنامهٔ فردوسی دارد وما چنانکه قبلا تحقیق کرده و گفته‌ایم فردوسی مطالب اضافی خود را از مآخذ دیگری غیر از شاهنامهٔ ابو منصوری یافته و در شاهنامهٔ خود راه داده و گویا بعضی از این داستانها را پیش از یافتن شاهنامهٔ ابومنصوری و بعضی را هنگام نظم آن یافته و منظوم کرده باشد .

فردوسی بااستادی ومهارت توانست میان این داستانهای پراگندهٔ ملی ارتباط و نظمی ایجاد کند وآنهارا بنحوی بهم پیوند دهد که خیال بینونت وجدایی آنها بانظر اول درذهن خواننده راه نجوید اما باتمام این احوال متناقضات اقوال فردوسی چنانکه دیده‌ایم گاه پرده ازروی کار برمیدارد واین حقایق را برما روشن و آشکار میسازد .

شاهنامهٔ فردوسی باتوجه باین مقدمات مجموعه‌ییست ازچندین داستان ملی که ازمآخذ مختلفی گردآمده است وبهمین دلیل هم مطالب متنوع فراوان درآن دیده میشود وازاین حیث درمیان منظومهای حماسی عالم بی‌نظیر است زیرا درهیچیك از منظومهای حماسی حتی درمنظومهای حماسی هندوان نیز تنوع مطالب باندازهٔ شاهنامه

نیست . یکی ازدلایل بزرگ اختلاف نسخ شاهنامه درتاریخ ختم آن (چنانکه دیده‌ایم) نیزهمین است زیرا فردوسی پس‌ازفراغ ازنظم شاهنامهٔ ابومنصوری یکبار داستانهایی را که تاآن هنگام بنظم آورده بوددرشاهنامهٔ خودجای دادوعلی‌الظاهر چندبار دیگرنیز درائرجاوید خودتجدید نظر کردوهر بارچیزی برآن افزودونتیجهٔ این‌امر اختلاف بعضی ازنسخ قدیم شاهنامه شده کداکنون در کتابخانه‌های اروپا واحیاناً در ایران موجود است وتاریخهای‌مختلفی مانند۳۸۴ وتاریخ تقریبی ۴۰۰ برای ختم شاهنامه درآنها آمده .

مطالب وداستانهای منفردی که میتوان درشاهنامه نشان داد داستانهای ذیلست: زال ورودابه ، داستان تولدرستم ، کشتن پیل‌سپید ، هفتخان رستم ، نخجیر کردن رستم با پهلوانان در شکارگـاه افراسیاب ، رستم وسهراب ، داستان سیاوش ، رزم رستم در توران بکین سیاوش ، داستان فرود ، رزم‌کاموس ، رزم رستم باا کوان‌دیو ، داستان رزم بیژن باگرازان ، داستان رزم گودرز با پیران وجنگ یـازده رخ ، پیکار کیخسرو ، داستان گشتـاسپ ورفتن او بـروم ، داستان اسفندیـار وهفتخان او ، داستان رستم و اسفندیار ، داستان اسکندر ، داستان اردشیر ، داستان‌شاپور با مالکه دختر طایرعرب ورفتن او بزی بازرگانان بروم ، داستان بهرام گور ، داستانها واعمال منسوب بعهد انوشیروان مانند : داستان خواب نوشیروان و گزارش‌آن بوسیلهٔ بزرگمهر، هفت‌بزم انوشیروان بابزرگمهر ، داستان‌خاقان بانوشیروان ، پند بزرگمهر بنوشیروان،داستان فرستادن رای هند شطرنج را نـزد نوشیروان و ساختن بزرگمهر نرد را و فـرستادن انوشیروان آنرا نزد رای‌هند ، داستان طلحند وشطرنج یاداستان گو وطلحند ، داستان ترجمهٔ کلیله ودمنه ، توقیعات انوشیروان ، پندنامهٔ انوشیروان ، داستان کفشگر بـا انوشیروان ، داستان بهرام چوبین ، داستان خسرووشیرین، سرکش وباربد رامشگر ، داستان‌بنای‌مداین ، نامهٔ رستم فرخزاد ببرادرش.

بعضی از این داستانها چنانکه گفته‌ایم در اصل شاهنامهٔ ابومنصوری موجودبود واین حقیقت ازمقایسهٔ غرراخبار ملوك‌الفرس وشاهنامه بخوبی ثابت‌میشود. داستانهای دیگر را فردوسی از مآخذ جدید گردآورد وبرمتن اصلی خود افزود و میان‌آنهـا را

بنوعی پیوند داد . اما پیوند مطالب همه‌جا بخوبی محفوظ نمانده است مثلا ربط داستان رستم واکوان دیو با آنچه پیش از آن در شاهنامه دیده میشود بهیچ روی آشکار نیست وهمچنین است ارتباط داستانها وبعضی از حوادث منسوب بعهد انوشیروان وداستان بیژن ومنیژه با پیش‌وپس آنها درشاهنامه وامثال اینها .

درشاهنامه غیرازداستانهای اضافی داستانهای مکررهم می‌توان یافت که مادرذیل عنوان تکراروتقلید ازآن سخن گفته‌ایم .

۱۷ - اضافات و مبدعات : آنچه تاکنون ازاضافات ومکررات درشاهنامه دیده‌ایم منبعث ازداستانهای پراگندهٔ منثوریست که فردوسی اندك اندك بدست آورد و بنظم کشیدودرجای جای شاهنامه جای داد امادرشاهنامه گذشته ازاین مطالب سخنانی دیده میشود که تنها ساختهٔ طبع‌وفکرویانتیجهٔ حوائج حیاتی شاعرویا متعلق بحوادث زندگانی وعقاید اوست وازآنجمله است :

الف : ستایش یزدان - فردوسی بصورتهای مختلف درشاهنامهٔ خود درستایش یزدان و اثبات وجود و تجرد واجب سخن گفته است . مهمترین ستایش وی ازخالق در آغازشاهنامه‌است که ابیات مشهورآن گواه اعتزال فردوسی ودلیل بزرگی برقوت فکر وی درتصورات خود نسبت بوجود الهی و بعض آنها شامل معنی وحدت وجوداست .

ب : آفرینش جهان - درآغازشاهنامه پس ازحمد یزدان وستایش خرد، فردوسی بحثی درباب آفرینش بعقیدهٔ فلاسفه وچگونگی احوال زمین وافلاك و فلك الافلاك و جانوران وآدمیان و گردش خورشید وماه پیش گرفته است وچنانکه آشکارومسلم است شاعر دراین مورد ازعقاید واطلاعات علمی وفلسفی خودازیکسوی وعقاید دینی ازسوی دیگراستفاده کرده .

ج : ستایش پیغامبرواظهارعقاید دینی - فردوسی درآغازوپایان شاهنامه‌ازعقیدهٔ دینی خوددرغوغای تعصب محمودومحمودیان بصراحت نام‌برده وتعلق خویش رابآل‌علی وخاندان پیغامبر بصراحت آشکار کرده ودرستایش آنان شدت بخرج داده ودشمنان علی‌بن ابیطالب را «بی پدر» دانسته‌و گفته است که‌یزدان تن آنان‌را بآتش‌خواهدسوخت.

۵ : بزرگداشت خرد و دانش - فردوسی چنانکه سزاوار مردی دانشمند و دانش دوست است در منظومهٔ بی‌نظیر خویش هرجا که توانست از بزرگداشت خرد و دانش دریغ نکرده و از آن بنیکی نام برده و آن را مایهٔ فلاح دانسته و از هرچه ایزد داد بهتر و برتر شمرده است. فردوسی در ستایش خرد بپیروی از عقیدهٔ حکماء آنرا نخستین مخلوق پنداشته و گفته‌است: « نخست آفرینش خرد را شناس » و این چنانکه میدانیم اساس گفتار قدماء در امر آفرینش و ربط حادث و قدیم است. «خرد» در شاهنامه اعم است از عقل نظری و عملی اما در غالب موارد منطبق بر قسم اخیر است مگر در آغاز کتاب که عقل بمعنی جوهر مجرد ذاتاً و فعلاً مفهوم میشود.

ه : نصایح و مواعظ - بهترین قسمت اضافی شاهنامه اشارات اخلاقی و نصایحی است که استاد بزرگوار طوس بخوانندگان می کند. البته نصایحی که در شاهنامه می یابیم برخی متعلق بمتون اصلی و جزء داستانهاست و از آنجمله است نصایح بزرگمهر که در رأس همهٔ نصایح شاهنامه واقعست و چنانکه میدانیم در ادبیات پهلوی سخنان حکمی و پند و نصیحت و کلمات قصار فراوان بود و از آنجمله است رسالهٔ پندنامهٔ بزرگمهر که بجای خود از آن یاد کرده‌ایم. آثار این مواعظ و نصایح در ادبیات فارسی و عربی لایح و آشکار است ولی آنچه از این گونه عبارات در شاهنامه راه یافت از موضوع گفتار ما خارج و مراد ما از نصایح و مواعظ در اینجا پندها و نصایحی است که بر زبان فردوسی جاری شده و در شاهنامهٔ او راه یافته‌است. این پندها و مواعظ اغلب در پایان داستانهای شاهان و پهلوانان و هنگام قتل و مرگ آنان و امثال این موارد دیده می‌شود. نخستین چیزی که با مرگ و قتل پهلوانی بخاطر فردوسی راه می جست بی‌وفایی و بی‌اعتباری جهان بود اما فردوسی میگوید در جهانی که همه چیز در آن ناپایدار است باید بنیکی کوشید و کردار و گفتار و اندیشه را بصلاح آورد:

چنین است گیهان ناپایدار   تو در وی بجز تخم نیکی مکار

و از این طریق در می یابیم که فردوسی از تحسر خود بر ناپایداری و بی‌اعتباری جهان نتیجهٔ مثبت عملی می گیرد و بافکار کژ و بیراه متوجه نمیشود. پایان داستان ضحاك از جملهٔ بهترین مواردیست که فردوسی با زبان شیوای بی‌نظیر خویش بنصیحت و وعظ پرداخته و گفته‌است:

بیا تا جهان را ببد نسپریم — بکوشش همه دست نیکی بریم
نباشد همی نیك و بد پایدار — همان به که نیکی بود یادگار
همان گنج و دینار و کاخ بلند — نخواهد بدن مر ترا سودمند
سخن ماند از تو همی یادگار — سخن را چنین خوار مایه مدار
فریدون فرخ فرشته نبود — ز مشك و ز عنبر سرشته نبود
بداد و دهش یافت آن نیکوی — تودادودهش کن فریدون‌توی..

در پایان داستانها خاصه در مواضعی که پهلوانی محبوب بناکامی از میان رود فردوسی با نهایت توجع و تحسّر برچرخ ستمکارهٔ بیدادگر پرخاش می کند. هنگام قتل‌ایرج دو بیت ذیل برزبان فردوسی‌جاری شده که ازسویداءِ دل این‌آزاده مرد برخاسته‌است:

جهانا بپروردیش در کنار — وزان پس ندادی بجان زینهار
نهانی ندانم ترا دوست کیست — بر این آشکارت بباید گریست

ولی تلهّف واندوه این‌مرد گاه بحیرت واعجاب می کشد چنانکه ناگزیر بسرگشتگی خود در برابر اسرار سر گمشدهٔ طبیعت اعتراف می کند. در پایان داستان سهراب چنین‌آمده است:

چنین است رسم سرای کهن — سرش هیچ پیدا نبینی ز بن
بتو داد یکروز نوبت پدر — سزدگر ترا نوبت‌آید بسر
چنین است ورازش نیامد پدید — نیابی بخیره چه جویی کلید
در بسته راکس نداند گشاد — بدان رنج عمر تو گردد بباد

تفاوت فردوسی‌ودقیقی در این‌مواردآنست که سخنان فردوسی اغلب با تنوع همراهست و ما از تکرار مضامین در شاهنامه خسته و ملول نمیشویم امادقیقی‌چنانکه دیده‌ایم پس از قتل‌همهٔ پهلوانان و شاهزادگان ایرانی بیك منوال سخن گفته و یك مضمون را در تلهف برمرگ آنان تکرار کرده است.

نصایح فردوسی گاه درآغاز داستانها که شاعر خودنام «خطبه» برآنها نهاده آشکار است، در خطبهٔ‌داستان سیاوش چنین‌آمده است:

سخن چون برابر شود با خرد روان سراینده رامش برد
کسی را که اندیشه ناخوش بود بدان ناخوشی رای او کش بود
همی خویشتن را چلیپا کند بپیش خردمند رسوا کند
ولیکن نبیند کس آهوی خویش ترا روشن آید همی خوی خویش
اگر داد باید که ماند بجای بیارای وزان پس بدانا نمای
چو دانا پسندد پسندیده گشت بجوی تودر آب چون دیده گشت

بهرحال قوت طبع وعظمت فکر وروشنی نظر درنصایح فردوسی بنیکی آشکارست ومطلب مهم چنانکه دیدیم آنست که فردوسی هیچگاه در اندرزهای خود از صراط مستقیم عمل و آزمایش منحرف نشده وخواننده را بسنگلاخ نظر و تصورات بی اساس نیفگنده است .

و : مناظر واوصاف - آنچه از مناظر در شاهنامه می‌یابیم و طراوتی که در اوصاف میادین قتال و وصف پهلوانان ومجالس بزم می‌بینیم لاشك زادهٔ طبع و اندیشهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی و نتیجهٔ تصرف او در بیان وقایع است . شاعر استاد در اصل داستانها دست نمیبرد و آنها را دگرگونه نمی ساخت اما بیاری قوهٔ تخیل و شعر خویش آنها را ازخشکی بیرون میآورد و بادرآمیختن اوصاف زیبا و بدیع تازگی و طراوتی خاص بدانها می بخشید واین مهمترین خاصیتی است که ما در سخنان فردوسی می بینیم زیرا چنانکه میدانیم شعرای حماسه‌سرای دیگر مثلا دقیقی نتوانسته اند در این کار بزرگ چنانکه باید کامیاب گردند وشاعرانی که پس از فردوسی آمدند اگرچه مقلد وپیرو سبك استاد طوسند اما باآنکه وسایل کار را فردوسی برای آنان آماده ومهیا کرده بود نتوانستند مانند استاد بزرگ سخن از آن وسایل آماده و مهیا استفاده برند . فردوسی در وصف مناظر طبیعی نیز استادی مسلم است ، سرودی که دروصف مازندران گفته از بدایع اشعار فارسی و بهترین وصفی است که تاکنون در باب این سرزمین خرم زیبا برزبان شاعری گذشته است و نیز وصف او درمقدمهٔ داستان منیژه و بیژن از شب ظلمانی وصفی کم نظیر است واز این قبیل است اوصاف دیگر مناظر طبیعی مانند وصف آفتاب در موارد مختلف ووصف بهار درآغاز داستان رستم واسفندیار ونظایر آنها. اهمیت سخنان فردوسی دروصف مناظر طبیعی از باب سادگی وزیبایی ونزدیکی آنست بطبیعت و واقع، چنانکه دراوصاف واقعی مورد انتظار وتوجه است .البته در زبان فارسی

شاعرانی بزرگ بوصف مناظر توجه کرده‌اند وتوصیف قصیده‌سرایان از مناظر مختلف طبیعت مانند وصف بهار وخزان وشب وطلوع وغروب و همچنین توصیفهای رائع‌مثنوی سازان بزرگ که نظامی پیشرو ومقتدای ایشان بشمار میآید ، اگر چه اغلب دارای ارزش ادبی کامل است امّا درسادگی وزیبایی و ایجاز و کمال ، اوصاف شاهنامه بر همهٔ آنها سبقت گرفته است . وصف فردوسی در سایر موارد یعنی توصیف پهلوانان و میادین جنگ ومجالس بزم وحرکت لشکر ووصف زنان نیزاز این‌قبیل است‌وبعبارت دیگر فردوسی در هیچ مورد از اظهار قدرت خارق‌العادهٔ خود در توصیف بازنمانده‌و از عهدهٔ این‌امر دقیق‌وجلیل بنیکی برآمده است.

ز : وصف حال - فردوسی درچند مورد از شاهنامه بیان احوال خود پرداخته است . دراین مواردفردوسی گاه ازپیری وناتوانی‌وتهی‌دستی‌خود شکایت کرده و گاه‌از روابطی که‌بااشخاص داشته‌ویااز حوادثی که‌برای وی‌پیش‌آمده است‌مانندمرگ‌پسراو، و گاه‌ازحرمان‌و نومیدی،‌ویااز‌خدماتی که‌بزبان‌فارسی‌وملت‌ایران کرده،‌وامثال‌این‌موارد، سخن گفته است . این‌موارد مختلف مهمترین وسیله‌ییست که برای تحقیق در احوال شاعرو کیفیت‌نظم شاهنامه ورابطه‌او بادربارمحمودبدست داریم وباتوجه بهمین‌اشاراتست که‌پرده ازروی افسانهای‌بی‌بنیادی که‌درباب‌فردوسی‌پدید آمده‌بودبرداشته‌شد .

ح : چگونگی‌نظم شاهنامه - دیگر ازمواردی که فردوسی‌سخنان خود را در داستانهای ملی‌ایران راه‌داده مواقعی‌است که‌ازچگونگی نظم‌شاهنامه سخن گفته‌است. مجموع سخنان فردوسی‌را در این موارد قبلا دیده‌ایم که عبارتست از تدوین شاهنامهٔ ابومنصوری وشروع دقیقی‌بنظم آن ویافتن فردوسی‌نسخه‌یی از شاهنامهٔ ابومنصوری را بهمت یکی‌از دوستان وبنظم‌آوردن‌آن - وبدست‌آوردن بعضی ازروایات‌ومنظوم کردن آنها وتهی دست شدن ورفتن بدربار محمودومحروم‌ماندن ازدربارغزنین‌وهمچنین‌آوردن هزاربیت‌از دقیقی‌درشاهنامهٔ خویش . این‌اشارات نیزمانند‌اشاراتی که فردوسی‌ببیان احوال‌خود کرده وسیلهٔ‌روشنی‌قسمتی‌از احوال شاعر و چگونگی‌نظم شاهنامه است و بسیاری‌ازقطعات آن چنانکه قبلادیده ایدبکارماآمده ومایهٔ روشنی بسیاری ازحقائق گشته‌است .

ط : مدایح - فردوسی در چندین مورد یعنی در آغاز و انجام بعضی از داستانها هر گاه فرصتی بدست آورد از محمود و ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی و نصر بن ناصرالدین سبکتکین و مردی بنام حیی قتیبه یا حسین قتیبه و علی دیلم یا علی دیلمی[1] سخن گفته و هر یك را بنوعی ستوده است. مدح شاعر از حیی قتیبه و علی دیلمی که نخستین حامیان و نگاهبانان او بودند امری عادی و طبیعی است. فضل بن احمد را نیز چنانکه دیده ایم فردوسی حامی خود در دربار محمود یافته بود و او تنها مردیست که از میان متنفذین دربار محمود باین شاعر ایران پرست مهر و علاقه یی داشت. از امیر نصر در شاهنامه بندرت سخن رفته است اما کسی که بیش از او در شاهنامه یاد شد و این فخر و شرف نصیب او گشت یمین الدوله محمود است که اتفاق را مایهٔ حرمان و نومیدی حماسه سرای بزرگ جهان گردید و او را از خویشتن بسخت ترین وجهی رنجاند.

ی : فلسفه و نظر - در شاهنامه چندین بار بعقاید حکیمانه یی باز می خوریم که محققاً نتیجهٔ فکر و ذوق شخص شاعر است نه متعلق باصل منظومه. در این موارد گاه عقاید فلاسفه باثبات آمده است مثلا در موضوع خلق جهان و چگونگی تشکیل کرهٔ زمین و عناصر و افلاك از عقاید فلاسفه پیروی شده است ولی فردوسی گاه از این قوم بزشتی یاد کرده و آنانرا بسیار گوی و غیر قابل تبعیت و تقلید شمرده و در آغاز داستان اکوان دیو گفته است:

ایا فلسفه دان بسیار گوی — نپویم براهی که گویی بپوی
سخن هیچ بهتر ز توحید نیست — بنا گفتن و گفتن ایزد یکیست
ترا هر چه برچشم بر بگذرد — بگنجد همی در دلت با خرد
چنان دان که یزدان نیکی دهش — جز آنست و زین بر مگردان منش

---

۱ - در بعضی از نسخ شاهنامه نام دو تن یعنی علی دیلم و بودلف در این بیت :

از این نامه از نامداران شهر — علی دیلم و بودلف راست بهر

آمده و نظامی عروضی از این دو یکی را کاتب و دیگری را راوی شاعر دانسته است اما در بعضی دیگر از نسخ شاهنامه تنها نام علی دیلم یا علی دیلمی در یك بیت آمده و بیت پس از آن هم علامت آنست که در بیت مقدم تنها نام یك تن ذکر شده و آن یك تن علی دیلمی است که بفحوای آن دو بیت یکی از مشوقین فردوسی بوده است نه راوی یا کاتب او و آن دو بیت چنین است.

از این نامه از نامداران شهر — علی دیلمی بود کاوراست بهر
که همواره کارم بخوبی روان — همی داشت آن مرد روشن روان

تو گر سخته‌یی راه سنجیده پوی — نیاید بپن هرگز این گفت‌وگوی
بیکدم زدن رستی از جان و تن — همی بس بزرگ آیدت خویشتن
همی بگذرد بر تو ایام تو — سرایی جز این باشد آرام تو
نخست از جهان آفرین یاد کن — پرستش بر این یاد بنیاد کن
کزویست گردون گردان بپای — هم اویست بر نیکوی رهنمای
جهان بر شگفت است چون بنگری — ندارد کسی آلت داوری
که جانت شگفت است و تن هم شگفت — نخست از خود اندازه باید گرفت
دودیگر که برسرت گردان سپهر — همی نو نمایدت هرروز چهر[1]

گذشته ازاینگونه موارد فردوسی در بسیاری‌ازموارد با نظر مردمی که مشرب فلسفی وذوق استدلال داشته باشند سخنوری کرده و مطالبی آورده است مثلا در پایان داستان اسکندر پس‌از شکایت از پیری ورنج روزگار وسپیدی موی و دوتایی قامت و ضعف ونوانی اززبان‌سپهرسخن رانده واو رابرخلاف عقیدت‌فلاسفه که فلك را درعالم مادی مؤثر میدانستند عاجز وغیر قابل تصرف درامور جهان و احوال آدمیان شمرده و حتی‌آدمیان را که صاحب خرد وهوش ودانشند ازو بنیروتر پنداشته و گفته است:

چنین داد پاسخ سپهر بلند — که ای مرد دانندهٔ بی‌گزند
چرا بینی از من همی نیك و بد — چنین ناله از دانشی کی سزد
تو ازمن بهر باره‌یی برتری — روان را بدانش همی پروری
خوروخواب‌ورای نشستن تراست — بنیك وبید راه جستن تراست
بدین هرچه گفتی مرا راه نیست — خوروماه‌ازین‌دانش آگاه نیست
ازآن خواه راهت که این آفرید — شب و روز وآیین ودین‌آفرید
چوگوید بباش آنچه‌خواهد بده‌است[2] — کسی کوجزاین‌داند او بیهده‌است
من ازآفرینش یکی بنده ام — پرستندهٔ آفریننده ام

ابیات‌دیگری که‌در شاهنامه نمایندهٔ فکر ونظربلند وذهن ونقّاد این بزرگمرد

۱ - این سخنان شاهدی صادق است برمدعای‌ما در اینکه فردوسی درمباحث فلسفی افکار حکمی ودینی را بهم‌میآمیخت‌وکاملا پیروگفتار فلاسفه نبود وازاین‌جهت بحث دراسرار خلقت وآفرینش را نمی‌پسندیدوناسودمند میدانست وازینرو بمتکلمین شبیه تر است تابفلاسفه و مضامین همین قطعه خاصه بیت سوم و چهارم از این ابیات نیزازحدیث : « کلّما میزتموه باوهامکم فی‌ارقّ معانیه فهو مخلوق مثلکم‌مردودالیکم»مستفاداست .

۲ - ترجمهٔ کن فیکون .

باشد بسیار است و نقل همهٔ آنها در این صفحات میسور نیست .

ك : خطب داستانها - داستانهای شاهنامه اکثر با مقدمه‌یی آغاز شده‌است بدین معنی که در ابتدای هریك از داستانها فردوسی خواننده را بنوعی مهیای خواندن و شنیدن داستان کرده و یکباره اورا با موضوعی برابر نساخته‌است . استاد سخن شناس ما خوب میدانست که مقدمه‌را چگونه موافق موضوع داستان خود آورد تا مقال بر مقتضای حال باشد. در آغاز داستان سهراب فردوسی از محتوم بودن اجل و یکسان بودن پیر و جوان در برابر آن سخن میگوید تا ذهن خواننده را با مرگ جوانی چون سهراب که ناکام بدست پدر کشته شد اندکی آشنا و مأنوس کند و آنگاه بذکر اصل داستان میپردازد . در آغاز داستان جنگ کیخسرو نیز اندکی در باب اینکه آدمی در هر مقام و رتبتی اسیر پنجهٔ مرگست سخن میگوید و آنگاه خواننده‌را باعتبار میخواند تا مرگ افراسیاب تندخوی خود کام جهانجوی را در دیدهٔ او امری معتاد جلوه دهد. این مقدمات گاه چنانکه در این دو مورد و نیز در باب مقدمهٔ داستان اکوان دیو و در مقدمهٔ داستان سیاوش و جنگ گودرز و پیران و چندجای دیگر دیده‌ایم مبتنی بر بیان نظر و اندیشه‌یی فلسفی است که استاد بزرگ بازبان فصیح و ساده و بی نظیر خویش آنرا در نهایت وضوح بیان می کند . مقدمهٔ بعضی از داستانهای دیگر بوصف مناظر آغاز میشود مانند مقدمه‌یی که بر داستان رزم بیژن با گرازان در شاهنامه می بینیم یا سخنانی که در آغاز داستان رستم و اسفندیار می یابیم . این مقدمات را فردوسی «خطبهٔ» داستان نامیده و در مقدمهٔ داستان پیکار کیخسرو گفته است :

چو پیکار کیخسرو آمد پدید ... بیاید ز من جادویها شنید
بدین داستان دُر بیارم همی ... بسنگ اندرون لاله کارم همی
کنون «خطبه» یی یافتم زین نشان ... که مغز سخن یافتم پیش از آن
ایا آزمون را نهاده دوچشم ... گهی شادمان و گهی پر زخشم
شگفت اندرین گنبد تیز رو ... بماند همی دل پر از رنج نو
چنین بود تا بود دور زمان ... بنوی تو اندرشگفتی ممان ...

با آنکه عادت فردوسی براین بود که برهر داستان خطبه‌یی افزاید اما چند داستان شاهنامه ازاین خطبه‌ها عاریست مثلا داستان زال با آنهمه زیبایی و طراوت بی خطبه و مقدمه

است و تنها یك بیت از آغاز داستان را تا حدی میتوان زائد دانست و آن چنینست :

نگه کن که مرسام را روزگار چه بازی نمود ای پسر هوشدار

و اصل داستان در بیت بعد بی تمهید مقدمات آغاز میشود بدین طریق :

نبود ایچ فرزند مرسام را دلش بود جویا دلارام را

و همچنین است داستان نخچیر کردن رستم با پهلوانان در شکارگاه افراسیاب و داستان رزم کاموس و بعضی از داستانهای دیگر .

در این موارد که گفته‌ایم فردوسی سخنان خود را بی آنکه از متنی و مأخذی گرفته باشد ، در شاهنامه راه داده است اما هیچیك از این سخنان در وضع داستانها تغییری پدید نیاورده و اساس آنها را باژگونه نکرده است و تنها دخالت فردوسی در بیان اوصاف میادین جنگ و جنگهای تن بتن و همگروه و پهلوانان و سلاحها و ستوران و امثال اینها ممکن است بر وسعت دامنهٔ مطلب افزوده و آنرا بصورتی بزرگتر از آنچه بوده در آورده باشد . اما این امر در عین حال مایهٔ زیبایی داستانها و حکایات نیز شده است .

در موارد دیگر فردوسی کمتر در اصل مآخذی که در پیش داشت تصرف کرد . حملاتی که در شاهنامه بر تازیان و ترکان و رومیان صورت گرفته و همچنین تعظیم یا تحقیر بعضی از ادیان و نیز اشاراتی که در نامهٔ معروف رستم فرخزاد در باب اوضاع قرن چهارم شده است بعقیدهٔ من و چنانکه قبلا بتفصیل گفته‌ام هیچیك از فردوسی نیست بلکه او در اینموارد ناقلی امین بود که آنچه را میدید و لازم میدانست از مآخذ نقل میکرد و تصرفات او فقط از مقولهٔ تصرفات شاعرانه بوده است لاغیر .

۱۸ - زبان و اسلوب بیان : فصاحت فردوسی و قدرت او در بیان افکار و نقل معانی از نثر بنظم و سادگی فکر و زبان و صراحت و روشنی آن و همچنین انسجام و استحکام و متانت سخن وی تا درجه‌یی آشکار و واضحست که اصولا خود را در این باب محتاج بتوضیح نمی‌یابم . آنکس که از رموز زبان و ادبیات فارسی آگهی داشته باشد و صحیح و سالم آنرا از مغشوش و معلول تفاوت نهد و ذوق خداداده با اندیشهٔ سلیم در نهاد او همراه باشد و بقیاس کلام استاد و مضامین و افکار او و طریق بیان آنها با آنچه دیگر استادان سخن فارسی گفته‌اند همت گمارد ، در می‌یابد که فردوسی «الحق هیچ باقی نگذاشت و سخن را بآسمان علیین برد

ودرعذوبت بماءِ معین رسانید »[۱] وبلطف وجمال از نسیم سحر گاهی وبساط فرودینی در گذرانید . احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی هشتصد وسیزده سال پیش[۲] آنگاه که نزدیك ۱۲۰ سال ازمرگ آن آزاده مرد ایرانی میگذشت درباب او ومنزلت و مقدار سخن وی چنین گفته است : « من درعجم سخنی باین فصاحت نمی بینم ودر بسیاری از سخن عرب هم . »[۳] این قول ازاستادی مسلم است که یکی ازسخن شناسان بزرگ عهد خویش بود و کتاب چهارمقالهٔ وی از آثار بدیع نثر پارسی شمرده می شود . قول چنین مردی برای ما برهانی قاطع است خاصه که این دعوی بشیاع رسیده وهمگنان از قبول آن گزیری نداشته باشند .

چون شاهنامه را بدقت بخوانیم بقبول این معنی ناگزیریم که : فردوسی نه تنها در حماسه سرایی در ایران وبعقیدهٔ بسیاری از ناقدان اروپایی در جهان عدیل و نظیری ندارد بلکه افکار عالی غنائی وحکمی واندرزهای حکیمانهٔ وی ومهارتش دروصف ومنظره سازی نیز اورا ازجهات دیگر در میان شاعران ایران کم نظیر و گاه بیهمال میسازد وبدین طریق باید بتحقیق گفت که فردوسی از لحاظ جامعیت درانواع افکار شعری ومهارت واستادی در بیان آنها وزیبایی ومتانت الفاظ وسادگی وفصاحت بی مانند کلام وعلوّ مضامین وسموّ فکر بزرگترین شاعر ایران ویکی ازشاعران بزرگ جهانست .

زبان فردوسی در بیان افکار مختلف ساده وروان ودرعین حال بنهایت جزل ومتین است معمولا شاعر دربیان افکار حماسی یاحکایت وبیان وقایع بی مبالغه واغراق ودرعین سادگی وشیوایی سخن گفته است . سخنان هر گوینده بستگی بمقام ومرتبه یاقوت ونیروی اودارد، سخنی که از زبان رستم درستایش خویش هنگام مقابله بااشکبوس می بینیم یعنی بیت ذیل :

مرا مام من نام مرگ تو کرد زمانه مرا پتك ترگ تو کرد

۱ ـ چهار مقاله چاپ آقای سیدجلال الدین تهرانی ص ۴۳

۲ ـ تألیف چهار مقاله در حدود سال ۵۵۰ هجری صورت گرفته است .

۳ ـ ایضاً چهارمقاله ص ۴۳

ویا این بیت درپاسخ اسفندیار :

که گفتت برو دست رستم ببند / نبندد مرا دست چرخ بلند

واین دو بیت :

اگر چرخ گردنده اختر کشد / که هراختری لشکری بر کشد

بگرز گران بشکنم لشکرش / پراگنده سازم بهر کشورش

بتمام‌معنی با اوصاف پهلوان سیستان ساز گارست یعنی باتصوررستم جنگجوی پهلوان وتناور امری دوراز عادت وامکان بنظر نمی آید .

اماچنانکه می‌دانیم مبالغه در وصف وبیان وقایع حماسی درمنظومه‌های قهرمانی امری لازم و ضرور است زیرا اساس فکر حماسی برمبالغه نهاده شده است . کسانیکه داستانهای حماسی میسازند ناگزیر با اموری خارج ازحد عادت برابرمیشوند، پهلوان بزرگ یك حماسه ناچار کسی است که پاره کوهی را بنیروی پای درهوا نگاه دارد و یا گرز نهصد منی بردوش گیرد و گوری را بردرختی کباب کند وآنگاه درخت و گور چون پرکاهی دردست او بیوزن ومقدار باشد وقد اوازقدهشتاد رشی افراسیاب بگذرد وسیصد هزار ضربهٔ گرز بر اوکارگر نباشد ... این مبالغه ها و اغراقهاست که بر روی هم پهلوان بزرگی دریك حماسه پدید میآورد و او را برای مقابله با هر گونه سختی و با دیوان و جادوان وآدمیان آماده میسازد تا بدرجه یی که خواننده از افتادن او در چاه ومردن برروی نیزه‌ها وپیکانها بحیرت می‌افتد واساساً مرگ اورا امری غیرمعتادمیشمارد.

اگر اینگونه افکار را ازحماسه ها بردارید ازآن جزمشتی حقایق عادی باقی نمی‌ماند وآنگاه‌دیگر حماسه‌یی وجود ندارد ، پس اگر درعین سادگی وطبیعی بودن گفتارفردوسی مبالغه هایی‌درشاهنامه می‌بینیم نبایدآنرا گناه شاعربزرگ‌جهان‌پنداریم، در دیگرمنظومه های حماسی ایران نیز ازینگونه مبالغه‌ها واغراقها فراوان‌می‌یابیم . مثلا درمنظومهٔ « ایاتکار زریران » عبارات ذیل نمونهٔ‌کاملی ازمبالغه در وصف حرکت سپاهیان وایجاد غبار است :

« سپاه ایران ـ چندان بود ـ که‌آنان را بانگ برآسمان ـ وپای بدوزخ‌می‌شد

گذرگاهها ببریدند - آبها بیاشفتند - ایدون که تا یك ماه - آب خوردن نمی‌شایست - بروز روشنی نبود - مرغ نشیم نمی‌دید - وچنان بود که برسر اسبان - و برتیغ (نوك) نیزکان - وبرستیغ کوه - شب از روز پیدا نبود ».

ودقیقی ازاین مضمون چنین استفاده کرده است :

ز تاریکی گـرد اسب و سپاه　　　کسی روز روشن ندید و نه‌ماه

ونظیراین‌مضمون‌رابشاربن بردطخارستانی‌شاعرمعروف ایرانی دریکی ازقصایدخوددارد آنجا که میگوید :

کَأنَّ مثارَ النقع فَـوقَ رؤسِنا　　　وَاسیافنا لیلٌ تهاوی کواکِبه [1]

وفردوسی ازچنین فکری چند بـار استفاده کرده است چنانکه درابیات ذیل‌می‌یابیم :

ستاره سنان بود وخورشید تیغ　　　زآهن زمین بود واز گرد میغ
درخشان بگرداندرون تیغ تیز　　　تـو گفتی برآمد همی رستخیز
درخشیدن تیغ الماس گـون　　　بکردار آتش بگرد اندرون
سپر در سپر بافته دشت و راغ　　　درخشیدن تیغهـا چون چراغ
جهان سر بسر گشته دریای‌قار　　　برافروخته شمع ازو صد هزار [2]

این مبالغه واغراق دروصف میدان جنگ البته مطبوع وزیباست و استعمال این مضمون در زبان پهلوی و نزد شاعر عربی زبان ایرانی و در شاهنامه نمایندهٔ متـداول بودن این فکرومضمونست درقوالب مختلف حماسی . اما درشاهنامه مبالغه‌هایی‌شدیدتر وزیباتر ازاین مضمون فراوان می‌یابیم منتهی این مبالغه‌ها واغراقها دراوصاف میادین ازچند دستهٔ معین تجاوز نمی‌کند واغلب یك مضمون بصورتهای تازه‌یی تکرارمیشود . در پنج بیت فوق دیده ایم که گردرا ازانبوهی بظلمت شب ومیغ ودریای قار وتیغ و خنجر وسنان رخشان را باتش وستاره وچراغ وشمع تشبیه کرد .

در یـك دستهٔ دیگر از ابیات مضمون تازه یی در باب پر شدن گودال ها و

۱ - رجوع کنید به‌الاغانی ج ۳ شرح احوال بشاربن‌برد طخارستانی .

۲ - بنابرهمان موازین که گفته‌ایم از شاعران مذکور هیچیك بشعر و مضمون دیگری نظر نداشته است بلکه در نظر ایشان‌آوردن این‌مضامین امری طبیعی ولازم بود .

دشتها از کشته وتبدیل مغاك و زمین هموار بکوه و تبدیل کوهها ازسم مرکبان بمغاك ودریا ملاحظه میشود :

زمین شد ز نعل ستوران ستوه — همی کوه دریا شد ودشت کوه [۱]
بکشتند چندان ز توران سپاه — که از کشته‌شد پشته تا چرخ ماه
زسم ستوران درآن پهن دشت — زمین شدشش وآسمان گشت‌هشت [۲]

درابیات ذیل از کثرت گرد و برخاستن غبار در میدان جنگ سخن رفته است :

زگرد سواران و جوشن وران — گرایدن گرز های گران
دل سنگ خارا همی بر درید — کسی روی خورشید تابان ندید
جهان شد بگرداندرون ناپدید — کسی ازیلان خویشتن را ندید
چنان‌تیره‌گون شدز گردآفتاب — تو گفتی‌جهان غرق شد اندرآب

ودراین ابیات شاعر ازسلاح بسیار وایجاد سدی ازاسلحه وباره‌یی از آهن وپوشیدن‌هوا از تیر و گرز ونیزه سخن گفته :

ز جوشن یکی بارهٔ آهنین — کشیدند گردان‌درآن دشت کین
برفتند از اصطخرچندان سپاه — که از نیزه بر باد بربست راه
بپوشید روی هوا را بتیر — بخورشید گفتی بر اندود قیر
نبد هیچ پرنده را جایگاه — ز تیر و زگرز خروشان سپاه

در دستبرد پهلوانان و کشتار های شدید اغلب در شاهنامه از جوی خون و دریای خون و باریدن خون از آسمان و امثال این معانی یاد شده است چنانکه درابیات ذیل می بینیم.

زخون دلیران بدشت اندرون — چودریازمین موج‌زن‌شد زخون
فرو رفت و بر رفت روز نبرد — بماهی نم خون و بر ماه گرد
زخون‌خاك‌میدان کین گشت‌سیر — ز شمشیر شیران نمی‌رست شیر
چنان شد زخون خاك آوردگاه — که گفتی همی خون ببارد زماه
زمین کرده بدسرخ رستم بجنگ — یکی گرزهٔ گاو پیکر بچنگ

---

۱ ـ نظیر همین مضمون را رشیدالدین وطواط در یك بیت دارد :

از سم مرکبان شده مانند غارکوه — واز شخص کشتگان شده مانند کوه‌غار

۲ ـ قال‌المتنبی : عقدت سنابکها علیها عثیرا — لو تبتغی عنقاً علیه لَاَمکَنَا .

فردوسی در نمودن انبوهی سپاه اغلب بمضامین ذیل و یا نظایر آن ها متوسل شده است :

سپاهش بکردار مور و ملخ
نبد دشت پیدا نه کوه و نه شخ

چو آورد لشکر بپیش فرات
شمار سپه بود بیش از نبات

سپه دید چندانکه دریای روم
از ایشان نمودی چو یك مهره موم

زمین بر نتابد سپاه ترا
نه خورشید تابان کلاه ترا

سپاهی گران کوه تا کوه مرد
که پیدا نبد روز روشن ز گرد

هنگام حرکت سپاه و با چکاچاك سلیح و از نعرهٔ پهلوانان و جنبش ستوران زمین چون آسیا بلرزه می‌افتد و یا چون فلك ازجای میرود وابیات ذیل نمونهایی از اینگونه مضامین است :

چنان برخروشیدم از پشت زین
که چون آسیا شد برایشان زمین

ز نعل ستوران پولاد سای
زمین چون فلك خواست رفتن زجای

برآمد خروشیدن کرنای
تو گفتی همه کُه بجنبد زجای

دل تیغ گفتی بنالد همی
زمین زیر اسبان بنالد همی

بجنبید دشت و بتوفید کوه
ز بانگ سواران هر دو گروه

اینها نمونه‌یی از چند مضمون همانند درشاهنامه است. البته از امثال این مضامین که تکرار گونه‌یی نیز درآنها دیده میشود درشاهنامه یعنی کتابی که نزدیك شصت هزار بیت دارد زیاد میتوان یافت وما نموداری را بذکر چند دسته مذکور پرداخته‌ایم.

دروصف پهلوانان و بیان هنرنمایی آنان قوت مبالغه درشاهنامه برسم معهود زیاد و مبالغه ها مطبوعست . وصف سام دراین ابیات یکی از بهترین اوصاف مبالغه‌آمیز پهلوانان درشاهنامه است :

که گیتی بشست او بتیغ از بدان
فروزنده اختر بخردان

چمانندهٔ چرمه هنگام گرد
چرانندهٔ کرکس اندر نبرد

فزایندهٔ باد آوردگاه
فشانندهٔ خون ز ابر سیاه

گرایندهٔ تاج و زرین کمر
نشانندهٔ شاه بر تخت زر

بمردی هنر در هنر ساخته
سرش از هنر گردن افراخته

در وصف افراسیاب از زبان زال :

بدو گفت زال ای پسر گوش‌دار   یك امروز باخویشتن هوش‌دار
که آن ترك در جنگ نر اژدهاست   دم آهنج ودر کینه ابر بلاست...
بهیچجا که گرد دلاور بود   برزم اندرش ده برابر بود ...
نهنگ او ز دریا بر آرد بدم   ز هشتاد رش نیست بالاش کم
شود کوه آهن چو دریای آب   اگر بشنود نام افراسیاب

و در وصف رستم از زبان افراسیاب :

سواری پدید آمد از پشت سام   که‌دستانش رستم نهاده‌است نام
بیامد بسان نهنگ دژم   توگفتی زمین را بسوزد بدم
همی تاخت اندر فراز و نشیب   همی زد بگرز و بتیغ ورکیب
نیرزید جانم بیك مشت خاك   زگرزش هواشد پراز چاك‌چاك
بدان زور هرگز نباشد هژبر   دوپایش بخاك اندرون سر بابر
بدست وی اندر یکی پشه ام   وزان آفرینش پر اندیشه ام
همانا که کوپال سیصد هزار   زدندش برآن تارك نامدار
توگفتی که ازآهنش کرده اند   بروی و بسنگش بر آورده‌اند
چه دریاش پیش وچه ببر بیان   چه درنده شیر وچه پیل ژیان

و باز در وصف رستم از زبان هُجیر:

اگر خود ببینی توچنگال اوی   چنان هیبت و پیکر ویال‌اوی
بدانی که از وی نیابد رها   نه دیو و نه شیر ونه نر اژدها
بزخم سرگرز سندان شکن   برآرد دمار از دو صد انجمن
کسی راکه رستم بود هم نبرد   سرش زآسمان اندرآید بگرد
هم‌آورد او بر زمین پیل نیست   چوگرد پی اسب او نیل نیست
تنش زور دارد بصد زورمند   سرش برترست از درخت بلند
چو او خشم گیرد بروز نبرد   بچنگش چه پیل‌وچه‌شیروچه مرد

از مجموع آنچه گذشت بسنخ مبالغه واغراق درشاهنامه پی میبریم ودرمی‌یابیم که این مبالغه های مطبوع و دلپذیر بهیچروی از نوع اغراق شاعران مداح و قصیده سرای بعد ازو نیست که برخی‌حقاً ازعقل سلیم دورست و همچنانکه قبلا نیز گفته‌ایم

مبالغه های فردوسی دروصف جنگ وسپاه وپهلوانان ازلوازم حماسهٔ ملی‌ومایهٔ زیبایی آن دربیان وقایع پهلوانیست وبی‌این‌مبالغه‌ها وداستانهای حماسی‌سر گذشت وبیان‌حال خشك وبی‌مایه‌یی خواهد بود.

بیان مقصود درشاهنامه اغلب بساد گی‌وبدون توجه‌بصنایع لفظی‌صورت‌میگیرد. چنانکه ازظاهراین حکم ما مشهود است بصنایع معنوی یعنی صنایعی که علمای‌بدیع فارسی باین عنوان ذکر کرده و در ذیل‌آن عنوان تشبیه ومجاز واستعاره وامثال اینها را نام برده‌اند اشاره‌یی نشده است زیرا بعقیدهٔ حقیر اینها صنعت نیستند بلکه طرق بیان معنی و مفهومند و بعبارت دیگر گوینده برای شدت، دروضوح وخفا یاتأثیر کلام ممکن است راههای مختلفی پیش گیرد وهرشاعری که استادتراست استفادهٔ او از این راههای گونه گون بهترصورت میگیرد.

در کلام فردوسی صنایع لفظی کمترآشکارست زیرا علوطبع و کمال مهارت او بدرجه یست که تصنع را مغلوب روانی و انسجام می کند و بعبارت دیگر اگرچه فردوسی بصنایع لفظی توجه کرد بازآثار صنعت در کلام اوآشکارا بنظرنمیآید. اشعار او درنهایت ساد گی‌وروانی مطلق کلام ومعنی‌آشکارست. اما اگربخواهیم صنایع‌لفظی رابآن حد ازساد گی فرودآریم که اصلاً متوجه‌تکلف وتجشم شاعر درایرادآنهانگردیم، میتوان در شاهنامه جای جای ازینگونه صنایع اثری یافت. مثلا در دو بیت ذیل از داستان نخستین جنگ رستم وافراسیاب لفّ ونشرمرتب وجود دارد:

بروز نبرد آن یل ارجمند بشمشیر و خنجر بگرز و کمند
برید ودرید و شکست و ببست یلان را سر وسینه وپا ودست

و نیز در این بیت:

فرو رفت و بررفت روز نبرد بماهی نم خون وبرماه گرد

و در دو بیت ذیل صنعت طباق یا تضاد میان «فروشد» و«برشد» و«تیره» و «تابناك»:

فرو شد بماهی و بر شد بماه بن نیزه و قبهٔ بارگاه
که ازآتش وآب‌وازباد وخاك شود تیره روی زمین تابناك

و در ابیات ذیل صنعت جناس تام میان چنگ وچنگ وبار وبار و گرازان و گرازان و زین وزین و داد و داد موجود است :

بنه پیشم و بزم را ساز کن — بچنگ آر چنگ و می آغاز کن
گرازان گرازان نه آگاه زین — که بیژن نهاده است بر بور زین
همی رخ چو دیبای رومی برنگ — خروشان زچنگ پریزاده چنگ
چنین گفت کای جفت قیصر نژاد — مرا داور دادگر داد داد
ترا ای پسر پند من یاد باد — بجز گفت مادر همه باد باد

و در بیت ذیل تجنیس ناقص میان دُم و دم :

چه گویم از آن اژدهای دژم — که هشتاد گز بود از دم بدم

و در ابیات ذیل جناس مطرّف میان کمان و کمین و کمند و کمر که درعین حال تعدید نیز در آنها مشاهده میشود :

اگر باز ماندی ازو سیم و زر — کمان و کلاه و کمند و کمر
بجای می سرخ کین آوریم — کمان و کمند و کمین آوریم
کجات آن کمین و کمان و کمند — که کردی بدو جان جادو ببند

وهمچنین درابیات ذیل میان شاه وشاد وتیغ وتیر ودام وداغ :

چو بیژن چنین گفت شد شاه شاد — بدو آفرین کرد وفرمانش داد
بیامد بمالید و زین برنهاد — شد از رخش رخشان واز شاه شاد
تو اکنون ره خانهٔ دیو گیر — برنج اندر آور تن تیغ وتیر
شنیدی که باشاه نوذر چه کرد — دل دام و ددشد پر از داغ درد

و در بیت ذیل جناس مرکب میان سه ترك و سترك :

ز خاقان چین آن سه ترك سترك — که ارغنده بودند برسان گرگ

و در بیتهای زیرین صنعت شبه اشتقاق میان جهنده و جهان و جهان و رخش ورخشان وجود دارد :

بیامد بمالیدو زین بر نهاد — شد از رخش رخشان واز شاه شاد
چنین کار دارد جهان جهان — نخواهد گشادن بما بر نهان
منه هیچ دل بر جهنده جهان — که با تو نماند همی جاودان
گرازان وچون شیر نعره زنان — کمندش جهان وجهان را کنان

و در بیت ذیل صنعت اشتقاق میان رنج ورنجه ودست ودسته :

چنان رنجه شد رستم از رنج راه / که برسرش بر رنج بود از کلاه
اگر دسته در دست داری مبوی / یکی تیز کن مغز و بنمای روی

ودر ابیات ذیل مراعاة النظیر میان آتش وآب و باد وخاک ، وخورشید وخاک ، و خواب وخورد :

که از آتش وآب واز باد وخاک / شود تیره روی زمین تابناک
ز گردنده خورشید تا تیره خاک / همان باد و آب آتش تابناک
نگه سوی من بنده زآنگونه کرد / که گفتم سرآمد مرا خواب وخورد
برآمدز آرام وازخورد وخواب / همی بود با دیدگان پر زآب

و در بیت ذیل صنعت تکرار :

دو بیجاده بگشاد و آواز داد / که شاد آمدی ای جوانمرد شاد

مهمترین ومطبوع ترین صنعت لفظی که در اشعار فردوسی می بینیم صنعت مماثله است. صنعت مماثله در اشعار عهد سامانی وغزنوی وسلجوقی بدرجه یی از شیاع رسیده و تا بحدی در قصائد ومثنویها مطبوع و زیبا بوده است که حقاً و واقعاً نمیتوان آنرا صنعت شمرد (چنانکه گفتیم حد صنعت نیز همینست) و حتی در قصائدی که بدین سبکها سروده شده است ذوق سلیم در عده یی از ابیات که جای مماثله است خواننده را بانتظار یافتن آن می افگند . درابیات ذیل آثاری از این صنعت را در شاهنامه می یابیم :

بتن زنده پیل و بجان جبرئیل / بکف ابر بهمن بدل رود نیل
کجا باشد او پیش تختم بپای / کجا راند او زیر فر همای
خرد افسر شهریاران بود / خرد زیور نامداران بود
خرد زندهٔ جاودانی شناس / خرد مایهٔ زندگانی شناس
ازو شادمانی و زو مردمیست / ازویت فزونی وزویت کمیست
ستانندهٔ شهر مازندران / گشایندهٔ بند هاماوران
زگرز تو خورشید گریان شود / ز تیغ تو بهرام بریان شود
فزایندهٔ باد آوردگاه / فشانندهٔ خون ز ابر سیاه
چمانندهٔ چرمه هنگام گرد / چرانندهٔ کرکس اندر نبرد

چو بر گاه باشد زرافشان بود		چو در جنگ باشد سرافشان بود
زبانش توان ستایش نداشت		روانش گمان نیایش نداشت

اینها نمونهٔ بعضی از صنایع لفظی درشاهنامه است ولی چنانکه گفته‌ایم شاهنامهٔ استاد طوس بهمه حال سرمشقی ازساد گی سخن‌است ودرآن ازتصنع وتکلف اثری نمی یابیم واین صنایع که دیده‌ایم تنها بسائقهٔ ذوق و قریحهٔ تابناك استاد طوس پدیدآمده ولازمهٔ کلام بلیغ وفصیح است وبگمان من یکی ازجهات تأثیر کلام درشاهنامه همین ساد گی وعاری بودن‌آن ازپیرایه‌ها وزیادات می باشد . تشبیهات‌واستعارات فردوسی‌نیز درعین‌آنکه قوت‌خیال درآنهااثردارد‌مقرون بکمال‌ساد گی وسازش باطبیعت وذوق‌اهل زبانست . تشبیهات واستعارات وترکیباتی که‌پس‌ازهزارسال کهن نشود وتازبان فارسی برجایست نیزذبول واندراس نپذیرد مایهٔ کمال‌اعجابست وتشبیهات واستعارات فردوسی همه از این قبیلست حتی‌تشبیهات یا استعاراتی که درآنها مبالغه بنهایت رسیده‌است . گیسوی‌رودابه رافردوسی بکمندی بلندتشبیه کرد وآنگاه قوهٔ‌خیال‌این تشبیه‌راصورت حقیقت دادتابجایی که رودابه‌آنرا ازکنگرهٔ‌کاخ برزمین افگند تایاررادستگیری کند وبرزبرکاخ‌آورد . دراینموردتنها فردوسی توانسته‌است بنیروی مهارت وخلاقیت‌خویش یك‌تشبیه غیرعادی راتابجایی درازهان‌نفوذ دهد که نه تنها غیرمعتاد بنظرنیایدبلکه‌اثر مطبوع‌آن باعمرزبان فارسی پایدارومخلد بماند .

اتفاقاً تشبیهات فردوسی هنگامی که بامبالغهٔ شدید همراه باشد دلپذیرتر است (اگرچه تشبیه طبعا وبضرورت با مبالغه همراهست) . در تشبیه شب ازسیاهی بقیر در بیت ذیل :

شبی چون شبه روی شسته بقیر		نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر

ودرتشبیه مشروط ذیل :

شود کوه آهن چو دریای آب		اگر بشنود نام افراسیاب

ویا دراین بیت از وصف رستم :

بخود هرزمان برخروشد همی		توگویی که دریا بجوشد همی

ونیز دراین بیت دروصف گردآفرید :

دوچشمش گوزن ودوابرو کمان تو گفتی همی بشکفد هر زمان

ودراین بیت درتشبیه‌هوا بپشت‌پلنگ‌از کثرت‌خط نیزه‌ها :

شد ازسم اسبان‌زمین‌سنگ رنگ زنیزه هواهمچو پشت‌پلنگ

وصدها بیت‌ازنظایراین‌ابیات درشاهنامه، کمال زیبایی‌وشکوه ودرعین‌حال قوت‌وسلامت تشبیه‌آشکار است . مجازها واستعاره‌های‌فردوسی نیزازاین قبیل است زیرادرآنهاقوت تناسب‌ووضوح علائق وقرائن‌بنیکی‌مراعات شده است . دراستعاره ازدندان و لب گمان نمی کنم پیش‌ازفردوسی کسی‌بخوبی‌این بیت‌شعری‌آورده‌باشد :

چو رخسار بنمود سهراب را ز خوشاب بگشود عناب را

ازهمهٔ اینها زیباترتخیلات فردوسی‌است دروصف که بحقیقت هریك‌بجهانی‌می‌ارزد . آیامیتوان اثر کوفتن سم‌اسب‌را برزمین‌و گراییدن تیغ‌رابکشتارو جنگ بهترازآنچه فردوسی‌دربیت ذیل‌تصور کرده است‌تخیل‌نمود ؟

دل تیغ گفتی بیالد همی زمین زیر اسبان بنالد همی

ویاخروش پهلوانان‌وآوای گرزهای گران وفریادهای توفندهٔ پهلوانان و جنبش سپاه و کثرت‌اسلحه وامثال این‌اموررا بهترازآنچه‌فردوسی‌بقوهٔ‌خیال‌درابیات‌ذیل مجسم‌ساخته است‌تجسم داد ؟

بابر اندر آمد خروش سران گراییدن گرز های گران
سراسر سپه نعره برداشتند سنانها بابر اندر افراشتند
برآمد خروش سپاه ازدو روی جهان شد پر از مردم‌جنگجوی
توگفتی نه‌شب بودپیدا نه روز نهان‌گشت خورشید گیتی‌فروز
ز نالیدن بوق و بانگ سپاه تو گفتی که خورشید گم کرده‌راه
خورزوماه گفتی برنگ اندرست ستاره بکام نهنگ اندرست
نبد جای پوینده را بر زمین ز نیزه هوا ماند اندر کمین
هوا سر بسر سرخ وزرد وبنفش زبس نیزه و گونه گونه درفش
ز دریا بدریا نبد هیچ راه ز اسب وزپیل وهیون و سپاه
درخشیدن تیغ های بنفش از آن سایهٔ کاویانی درفش

تو گفتی که اندر شب تیره چهر ستاره همی بر فشاند سپهر
زمین گشته جنبان چو ابر سیاه تو گفتی همی بر نتابد سپاه

در کلام فردوسی ایجاز و اطناب و مساوات همه بجای خود بکار رفته است. در وصف خاصه وصف میدان جنگ و وصف پهلوانان و یا برشمردن مردانگیها و بزرگیهای آنان کلام سخن‌پرداز بزرگ ایران معمولا با اطناب همراهست و چون از این موارد و یا نظایر آنها بگذریم غالباً در شاهنامه با مساوات برابر می‌شویم که گویندهٔ سحّار طوسی با نهایت قدرت تناسب میان الفاظ و معانی را نگاه‌داشته و از این طریق سادگی و صراحت فکر و لفظ راحفظ کرده است. اما استادی و قدرت گوینده معمولا در ایجاز آشکار میشود. چنانکه میدانیم اغلب شعرای ایران گرد این معنی گشته و خواسته‌اند قدرت و مهارت خویش را از اینراه نشان دهند اما نه تنها همه از عهدهٔ این کار شگرف برنیامدند بلکه گویندگانی مانند نظامی هم در این کار بخطاها و زللی دچار شدند و بایجازهایی که اغلب از مقولهٔ ایجاز مخل است توسل جستند ولی فردوسی هرجا که خواست و اراده کرد از عهدهٔ این کار دقیق و جلیل بنیکی برآمد[1].

درسخن فردوسی اصطلاحات علمی و فلسفی کمتر و بندرت بکار رفته است زیرا چنانکه گفته‌ایم باسبک سخن فردوسی که بسادگی و تناسب باخارج مقترن و مبتنی است استمداد از اصطلاحات علمی که کار متصنعان است ربطی و سازشی ندارد. بهمین سبب فردوسی درشاهنامه کمتر باصطلاحات فلسفی و علمی توسل جسته است والبته‌در این امر متن اصلی شاهنامه و داستانهای متفرق دیگر بی اثر نبود. استفادهٔ فردوسی از فلسفه و یا طرز استدلال منطقی و فلسفی بیشتر در نعت یزدان و خطب داستان و یا در بحث هاییست که بنا بر اغلب در پایان داستانها پیش گرفته است و ما از آنها قبلا سخن گفته‌ایم. در موارد دیگر استفادهٔ حکیم طوس از حکمت و فلسفه و علوم زمان نادر و منحصر در چند اصطلاحست. فردوسی

---

۱ - ذکر این ابیات برای نمونه کافیست:

بر این بر نهادند و برخاستند ز بهر شبیخون بیاراستند
اگر جز بکام من آید جواب من و گرز و میدان و افراسیاب
بنام خداوند جان و خرد کازین بر تر اندیشه بر نگذرد

نفس ناطقه را همه جا بجان سخنگوی گردانده است چنانکه در ابیات ذیل می بینیم :

از آن پس تن نامورخاك راست — سخنگوی جان معدن پاك راست
ز خورشید بر چرخ تابنده تر — ز جان سخنگوی پاینده تر

استعمال عناصر چهارگانه و بعضی اصطلاحات طبی مانند :

بدو گفت نرم ای جوانمرد نرم — زمین خشك وسرد وهوا تر و گرم

که ترجمه است از یابس بارد و حار مرطوب ، نیز گاه در شاهنامه دیده می شود ولی بندرت.

استفاده از مضامین متقدمان در شاهنامه زیاد نیست . البته قوالب حماسی که فردوسی درشاهنامه بکار برده بعضی در زبان فارسی بتدریج وجود گرفته است و بسیاری دیگر نیز از مبدعات و مبتکرات فردوسی و بعضی نیز متعلق به متونی است که فردوسی دردست داشته. گذشته ازاین چندمطلب است که درشاهنامه و آنگاه عیناً درآثار شعرای مقدم بر فردوسی می بینیم مثلا شباهت میان دو بیت ذیل از فردوسی :

بباده درون گوهر آید پدید — که فرزانه گوهر بود یا پلید
چو بد دل خورد مرد گردد دلیر — چورو به خورد گردد او تندشیر

با ابیات ذیل از رودکی بهیچروی قابل تردید وانکار نیست :

می آرد شرف مردمی پدید — و آزاده نژاد از درم خرید
می آزاده برون آرد از بد اصل — فراوان هنر است اندرین نبید
بسا مرد لئیما که می بخورد — کریمی بجهان در پرا گنید
بسا حصن بلندا که می گشاد — بسا کرهٔ نوزین که می کشید

وهمچنین پیروی فردوسی از ابیات مشهور بوشکور بلخی معروفست . ابیات ذیل از بوشکورست :

بدشمن برت مهربانی مباد — که دشمن درختی است تلخ از نهاد
درختی که تلخش بود گوهرا — اگر چرب وشیرین دهی مرورا
همان میوهٔ تلخت آرد پدید — ازو چرب وشیرین نخواهی مزید

عین این مضمون را نیز فردوسی در ابیات ذیل آورده است :

درختی که تلخست ویرا سرشت — گرش بر نشانی بباغ بهشت
و ازجوی خلدش بهنگام آب — ببیخ انگبین ریزی وشهد ناب
سر انجام گوهر بکار آورد — همان میوهٔ تلخ بار آورد

اما چنانکه مشهود است فردوسی هر دو مضمون مذکور را بهتر از مضامین اصلی پرورانده وادا کرده است .

جمل و عبارات شاهنامه در نهایت سادگی و بی هیچگونه تعقید وابهام بهم پیوسته است . هنگام وصل گاه از ادات عطف استفاده میشود ولی اغلب و در مواردی که وصل هویدا و مسلم است حرف عطف بکار نمیرود . در باب **واو عطف** شاهنامه دقت بیشتری باید کرد و پیش از شروع بسخن در باب آن باید بیاد داشت که در زبان پهلوی واو عطف عبارت بود از « اُ = ō » که معمولا با حرفی خاص وجداگانه میان کلمات نوشته میشد . عین این تلفظ هنوز در بسیاری از نواحی ایران معمول و متداول است و در شعر تا آنجا که مسلم است واو مفتوح (واو عطف عربی) کمتر و تنها در بعض موارد بکار رفته است و عادةً خوش آیند و مطبوع نیست . «روکرت» خاورشناس آلمانی قاعده‌یی برای این مورد اندیشیده و گفته است که آوردن واو عطف مفتوح هنگامی مجاز است که بعد از آن مفتوح باشد . این قاعده تا حدی قابل قبول است [1] و اگر در اشعار فارسی تفحص کنیم بدین اصل بسیار بر میخوریم مثلا در ترکیباتی مانند ویا - وآن کجا - واز - وهم (و یا بارهٔ رستم جنگجوی - بآخور نهد بی خداوند روی «فردوسی» - وآن کجا بگوارید ناگوار شده است «رودکی»)

و هم بیکران آتش افروختند بهر گوشهٔ آتشی سوختند «فردوسی»
و از جوی خلدش بهنگام آب ببیخ انگبین ریزی و شهد ناب «فردوسی» .)

اما اگر از عادت اهل زمان بگذریم میتوانیم تصور کنیم که اصلا مفتوح خواندن واو در این موارد جایز نیست یعنی واو عطف در همهٔ این موارد ظاهراً مضموم بوده است . اما ترکیب «ودیگر» چنانکه نولدکه نیز حدس زده است [2] باید اشتباهی از نساخ و عدم اطلاع آنان باشد . این ترکیب که در شاهنامه چندین بار و معمولا در اوایل ابیات آمده است مثلا در موارد ذیل :

و دیگر چو من پازدم در رکیب پدر رست از آشوب رزم و نهیب
چو آیی بکاخ فریدون فرود نخستین ز هر دو پسر ده درود
ودیگر بگویش که ترس خدای بباید که باشد بهر دو سرای
و دیگر اگر بشنوی پندراست روان و دلم بر زبانم گواست
و دیگر که گنجم وفادار نیست همان رنج را کس خریدار نیست

---

۱ - در بعض موارد استثنائی بعد از واو مفتوح حرف مضموم می‌بینیم مثل : « وچون حدیث تو گویم سخن فراز کنم » .

۲ - حماسهٔ ملی ایران ص ۶۷ .

باحتمال قریب بصواب باید « **دودیگر** » یا « **ددیگر** » (= دتیکر پهلوی یعنی دوم) باشد که نساخ نادان آنرا بدین صورت تغییر داده‌اند و در بیت سوم از ابیات مذکور نیز آمدن دودیگر پس از «نخستین» این حدس را کاملا تأییدمیکند.

جمله‌های شاهنامه بسیار کوتاهست واین چنانکه میدانیم از خصائص زبان فارسی درعهد سامانی و غزنوی و در قسمت بزرگی از آثار عهد سلجوقی است. درشاهنامه بسیار اتفاق افتاده‌است که یك مصراع حاوی چند جمله‌است مانند: « جهان خواستی - یافتی - خون مریز» و گاه نیز جمله‌ها دردو سه بیت معنی تمام پیدا می کند یعنی اتمام معنی عبارت بدو سه بیت محتاج می شود مثل:

اگر خون آن کشتگانرا زخاك — بژرفی برد رای یزدان پاك
همانا که دریای قلزم شود — دولشکر بخون اندرون گم شود.
اگر گنج خواهی زمن یا سپاه — وگر بوم توران وتخت و کلاه
سپارم ترامن شوم نا پدید — جز از تیغ جانرا ندارم کلید

اما **مفردات شاهنامه**: مفردات شاهنامه هریك بحد اعلای فصاحت و در جای خود در درجهٔ نهایی لزوم و زیباییست. بادقت وتحقیق در کلام فردوسی و مقایسهٔ اشعار او با سخنان دیگر شعرای روزگار قدیم مسلم میشود که فردوسی در استعمال مفردات بهمان درجه مهارت و قدرت داشت که در ترکیب کلمات و بیان مقصود بوسیلهٔ عبارات وجمل. تحقیق کامل دریکایك مفردات شاهنامه وخصائص آنها اکنون کار مانیست زیرا دراین باب کتابی جداگانه وسودمند میتوان نگاشت که بمطالعات ممتد ورنج وزحمت فراوان بازبسته است. شاهنامهٔ فردوسی مایهٔ حفظ عدهٔ کثیری از مفردات کهن زبان فارسی شده‌است که درقرون بعد میان شاعران فارسی زبان متروك ومهجور ماند. کلمات سفت (دوش) - کشن (انبوه) - پاداشن - بادافره - پتیاره (زشت، بد، اهریمنی) - کرگ (کرگدن) - بیور - انوشه - کیمیا (چاره) - ناورد - آویز (جنگ) - تنبل (مکروافسون) - ناهار (گرسنه، ناشتا) - اگر (یا) - غو - کو - بسیچ - بوش (قضا وسرنوشت) - فش (دم) وصدها لغت از امثال آنها درشاهنامه دیده میشود که در آثار شعرای دیگر، جز شاعرانی که در نظم داستانهای حماسی دنبالهٔ کارفردوسی را گرفتند، بندرت میتوان یافت (مگر بعض آنها که

دیرگاهی در آثار شاعران و نویسندگان فارسی‌زبان دیده‌میشود).

در اینکه فردوسی در استعمال کلمات فارسی و ترجیح آنها بر الفاظ عربی اصرار و تعمدی داشت بحثی نیست زیرا اولا موضوع کتاب اورا بچنین کاری برمیانگیخت وثانیاً زمان شاعری او (قرن چهارم) برای چنین کاری مساعد بود وثالثاً مآخذ فردوسی (جزاسکندرنامه) در این امر حداعلای یاوری و معاضدت را باسخن پرداز بزرگ ایران میکرد. - این حکم اخیر ما شایستهٔ توجه و دقت بیشتری است و بعقیدهٔ ما یکی از مهمترین اسباب توجه فردوسی بکلمات و ترکیبات فارسی همینست و کمتر توجهی بمقدمهٔ ابومنصور المعمری بر شاهنامهٔ ابومنصور محمد بن عبدالرزاق حقیقت این دعوی را مکشوف میسازد و دلیل بزرگی که ما در اثبات این سخن داریم استعمال کلمات عربی بسیاری است در اسکندرنامه که مرادف آنها درموارد دیگر شاهنامه معمولا فارسی و گاه کلمات پهلوی است.

البته هنگام بحث در مفردات عربی شاهنامه باید اسکندرنامه را از آن جهت که گفته‌ایم جداگانه مورد تحقیق و مطالعه قرارداد امادر دیگر قطعات شاهنامه با آنکه نزدیک بتمام الفاظ کلمات عذب دری است باز هم بیک دسته از مفردات عربی بازمیخوریم. این مفردات معمولا ساده و مستعمل و متداول است و عمومیت آنها در استعمال بدرجه‌یست که بیشتر آنها در آثار شعرای پیش از فردوسی و یا دورهٔ او نیز دیده‌میشود. الفاظ مهجور عربی در شاهنامه (غیر از اسکندرنامه) یا اصلا راه نیافته و یا بحدی نادراست که حکم معدوم دارد. اما الفاظ سادهٔ عربی همچنانکه گفته‌ایم زیاد است مانند: (سنان - رکیب - عنان - غم قطره - هزیمت - جوشن - سلاح - منادی - قلب - نعره - مزیح - نظاره - ثریا - نبات - حصار - سحاب - عقاب - برهان - فلك - حمله - مبتلی - درج - صف - میمنه - جاثلیق صلیب وامثال اینها).

چنانکه می‌بینیم نزدیک بتمام این کلمات درعصر شاعر ساده و مصطلح و از اوایل عهد ادبی فارسی میان شاعران و نویسندگان معمول بوده‌است و فردوسی بهیچ روی در استعمال آنها تعمدی نکرده وحتی از زبان معمول عصر خود قدمی فراتر ننهاده و بخاطر وزن وقافیه بندرت دست بدامان زبان بیگانه زده‌است.

مبالغه های فردوسی دروصف جنگ وسپاه وپهلوانان ازلوازم حماسهٔ ملی‌ومایهٔ زیبایی آن دربیان وقایع پهلوانیست وبی‌این‌مبالغه‌ها وداستانهای حماسی‌سر گذشت وبیان‌حال خشك وبی‌مایه‌یی خواهد بود.

بیان مقصود درشاهنامه اغلب بساد گی‌وبدون توجه‌بصنایع لفظی‌صورت‌میگیرد. چنانکه ازظاهراین حکم ما مشهود است بصنایع معنوی یعنی صنایعی که علمای‌بدیع فارسی باین عنوان ذکر کرده و در ذیل آن عنوان تشبیه ومجاز واستعاره وامثال اینها را نام برده‌اند اشاره‌یی نشده است زیرا بعقیدهٔ حقیر اینها صنعت نیستند بلکه طرق بیان معنی و مفهومند و بعبارت دیگر گوینده برای شدت دروضوح وخفا یاتأثیر کلام ممکن است راههای مختلفی پیش گیرد وهرشاعری که استادتراست استفادهٔ او از این راههای گونه گون بهترصورت میگیرد.

در کلام فردوسی صنایع لفظی کمترآشکارست زیرا علوطبع و کمال مهارت او بدرجه ییست که تصنع را مغلوب روانی و انسجام می کند و بعبارت دیگر اگرچه فردوسی بصنایع لفظی توجه کرد باز آثار صنعت در کلام اوآشکارا بنظرنمیآید. اشعار او درنهایت ساد گی‌وروانی مطلق کلام ومعنی‌آشکارست. اما اگربخواهیم صنایع‌لفظی راباآن حد ازساد گی فرودآریم که اصلا متوجه‌تکلف وتجشم شاعر درایرادآنهانگردیم، میتوان در شاهنامه جای جای ازینگونه صنایع اثری یافت. مثلا در دو بیت ذیل از داستان نخستین جنگ رستم وافراسیاب لف ونشرمرتب وجود دارد:

بروز نبرد آن یل ارجمند بشمشیر و خنجر بگرز و کمند
برید ودرید و شکست و بیست یلان را سر وسینه وپا ودست

و نیز در این بیت:

فرو رفت و بررفت روز نبرد بماهی نم خون وبرماه‌گرد

و در دو بیت ذیل صنعت طباق یا تضاد میان «فروشد» و«برشد» و«تیره» و «تابناك»:

فرو شد بماهی و بر شد بماه بن نیزه و قبهٔ بارگاه
که ازآتش وآب‌وازباد وخاك شود تیره روی زمین تابناك

و در ابیات ذیل صنعت جناس تام میان چنگ وچنگ وبار وبار و گرازان و گرازان و زین وزین و داد و داد موجود است :

بنه پیشم و بزم را ساز کن — بچنگ آر چنگ و می آغاز کن
گرازان گرازان نه آگاه زین — که بیژن نهاده است بر بور زین
همی رخ چو دیبای رومی برنگ — خروشان زچنگ پریزاده چنگ
چنین گفت کای جفت قیصر نژاد — مرا داور دادگر داد داد
ترا ای پسر پند من یاد باد — بجز گفت مادر همه باد باد

و در بیت ذیل تجنیس ناقص میان دُم و دم :

چه گویم از آن اژدهای دژم — که هشتاد گز بود از دم بدم

و در ابیات ذیل جناس مطرّف میان کمان و کمین و کمند و کمر که درعین‌حال تعدید نیز در آنها مشاهده میشود :

اگر باز ماندی ازو سیم و زر — کمان و کلاه و کمند و کمر
بجای می سرخ کین آوریم — کمان و کمند و کمین آوریم
کجات آن کمین و کمان و کمند — که کردی بدو جان جادو ببند

وهمچنین درابیات ذیل میان شاه وشاد وتیغ وتیر ودام وداغ :

چو بیژن چنین گفت شدشاه‌شاد — بدو آفرین کرد وفرمانش داد
بیامد بمالید و زین بر نهاد — شد ازرخش‌رخشان وازشاه‌شاد
تو اکنون ره خانهٔ دیو گیر — برنج اندر آور تن تیغ وتیر
شنیدی که باشاه نوذر چه کرد — دل دام و ددشد پر از داغ درد

و در بیت ذیل جناس مرکب میان سه ترك و سترك :

ز خاقان چین آن سه ترك سترك — که ارغنده بودند برسان گرگ

و در بیتهای زیرین صنعت شبه اشتقاق میان جهنده و جهان و جهان و رخش ورخشان وجود دارد :

بیامد بمالیدو زین بر نهاد — شد ازرخش‌رخشان وازشاه‌شاد
چنین کار دارد جهان جهان — نخواهد گشادن بما بر نهان
منه هیچ دل بر جهنده جهان — که با تو نماند همی جاودان
گرازان وچون شیر نعره‌زنان — کمندش جهان وجهان‌را کنان

و دربیت ذیل صنعت اشتقاق میان رنج ورنجه ودست ودسته :

چنان رنجه شد رستم از رنج راه | که برسرش بر رنج بود از کلاه
اگر دسته در دست داری مبوی | یکی تیز کن مغز و بنمای روی

ودر ابیات ذیل مراعاة النظیر میان آتش وآب و باد وخاک ، وخورشید وخاک ، و خواب وخورد :

که از آتش وآب واز باد وخاک | شود تیره روی زمین تابناک
زگردنده خورشید تا تیره خاک | همان باد و آب آتش تابناک
نگه‌سوی من بنده زآنگونه کرد | که گفتم سرآمد مرا خواب وخورد
برآمدز آرام وازخورد وخواب | همی بود با دیدگان پر زآب

و در بیت ذیل صنعت تکرار :

دو بیجاده بگشادو آواز داد | که شاد آمدی ای جوانمرد شاد

مهمترین ومطبوع‌ترین صنعت لفظی که در اشعار فردوسی می بینیم صنعت مماثله است. صنعت مماثله در اشعار عهد سامانی وغزنوی وسلجوقی بدرجه‌یی از شیاع رسیده وتا بحدی درقصائد ومثنویها مطبوع و زیبا بوده است که حقاً و واقعاً نمیتوان آنرا صنعت شمرد (چنانکه گفتیم حد صنعت نیز همینست) و حتی در قصائدی که بدین سبکها سروده شده است ذوق سلیم در عده‌یی از ابیات که جای مماثله است خواننده را بانتظار یافتن آن می‌افگند . درابیات ذیل آثاری از این صنعت را در شاهنامه می‌یابیم :

بتن زنده پیل و بجان جبرئیل | بکف ابر بهمن بدل رود نیل
کجا باشد او پیش تختم بپای | کجا راند او زیر فر همای
خرد افسر شهریاران بود | خرد زیور نامداران بود
خرد زندهٔ جاودانی شناس | خرد مایهٔ زندگانی شناس
ازو شادمانی و زو مردمیست | ازویت فزونی وزویت کمیست
ستانندهٔ شهر مازندران | گشایندهٔ بند هاماوران
زگرز تو خورشید گریان شود | ز تیغ تو بهرام بریان شود
فزایندهٔ باد آوردگاه | فشانندهٔ خون ز ابر سیاه
چمانندهٔ چرمه هنگام گرد | چرانندهٔ کرکس اندر نبرد

چو بر گاه باشد زرافشان بود　　چو درجنگ باشد سرافشان بود
زبانش توان ستایش نداشت　　روانش گمان نیایش نداشت

اینها نمونهٔ بعضی ازصنایع لفظی درشاهنامه است ولی چنانکه گفته‌ایم شاهنامهٔ استاد طوس بهمه حال سرمشقی ازساد گی سخن است ودرآن ازتصنع وتکلف اثری نمی یابیم واین صنایع که دیده‌ایم تنها بسائقهٔ ذوق و قریحهٔ تابناك استاد طوس پدیدآمده ولازمهٔ کلام بلیغ وفصیح است وبگمان من یکی ازجهات تأثیر کلام درشاهنامه همین ساد گی وعاری بودن آن ازپیرایه‌ها وزیادات می باشد. تشبیهات واستعارات فردوسی نیز درعین آنکه قوت خیال درآنها اثردارد مقرون بکمال ساد گی وسازش باطبیعت وذوق اهل زبانست. تشبیهات واستعارات وترکیباتی که پس ازهزارسال کهن نشود وتازبان فارسی برجایست نیزذبول واندراس نپذیرد مایهٔ کمال اعجابست وتشبیهات واستعارات فردوسی همه از این قبیلست حتی تشبیهات یا استعاراتی که درآنها مبالغه بنهایت رسیده‌است. گیسوی رودابه رافردوسی بکمندی بلندتشبیه کرد وآنگاه قوهٔ خیال این تشبیه راصورت حقیقت دادتابجایی که رودابه آنرا از کنگرهٔ کاخ برزمین افگند تایاررادستگیری کند وبرزبرکاخ آورد. دراینمورد تنها فردوسی توانسته‌است بنیروی مهارت وخلاقیت خویش یك تشبیه غیرعادی راتابجایی دراذهان نفوذ دهد که نه تنها غیرمعتاد بنظرنیاید بلکه اثر مطبوع آن باعمرزبان فارسی پایدارومخلد بماند.

اتفاقاً تشبیهات فردوسی هنگامی که بامبالغهٔ شدید همراه باشد دلپذیرتر است (اگرچه تشبیه طبعا وبضرورت با مبالغه همراهست). در تشبیه شب ازسیاهی بقیر در بیت ذیل:

شبی چون شبه روی شسته بقیر　　نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر

ودرتشبیه مشروط ذیل:

شود کوه آهن چو دریای آب　　اگر بشنود نام افراسیاب

ویا دراین بیت از وصف رستم:

بخود هرزمان برخروشد همی　　توگویی که دریا بجوشد همی

ونیز دراین بیت دروصف گردآفرید :

دوچشمش گوزن ودوابرو کمان — توگفتی همی بشکفد هر زمان

ودراین بیت درتشبیه‌هوا بپشت‌پلنگ‌از کثرت‌خط نیزه‌ها :

شد ازسم اسبان‌زمین‌سنگ رنگ — زنیزه هواهمچو پشت‌پلنگ

وصدها بیت‌ازنظایراین‌ابیات درشاهنامه، کمال زیبایی‌وشکوه ودرعین‌حال قوت‌وسلامت تشبیه‌آشکار است . مجازها واستعاره‌های‌فردوسی نیزازاین قبیل است زیرادرآنهاقوت تناسب‌ووضوح علائق وقرائن‌بنیکی مراعات شده است . دراستعاره ازدندان و لب گمان نمی کنم پیش‌ازفردوسی کسی‌بخوبی‌این بیت‌شعری‌آورده‌باشد :

چو رخسار بنمود سهراب را — ز خوشاب بگشود عناب را

ازهمهٔ اینها زیباترتخیلات فردوسی‌است دروصف که بحقیقت هریك‌بجهانـی‌می‌ارزد . آیامیتوان اثر کوفتن سم‌اسب‌را برزمین‌وگراییدن تیغ‌رابکشتارو جنگ بهترازآنچه فردوسی‌دربیت ذیل‌تصور کرده است‌تخیل‌نمود ؟

دل تیغ گفتی ببالـد همی — زمین زیر اسبان بنالد همی

ویاخروش پهلوانان‌وآوای گرزهای گران وفریادهای توفندهٔ پهلوانان و جنبش سپاه و کثرت‌اسلحه وامثال این‌امور‌را بهترازآنچه‌فردوسی‌بقوهٔ‌خیال‌درابیات‌ذیل مجسم‌ساخته است‌تجسم داد ؟

بابر اندر آمد خروش سران — گراییدن گرز های گـران
سراسر سپه نعره برداشتند — سنانها بابر اندر افراشتند
برآمد خروش سپاه ازدو روی — جهان شد پر از مردم‌جنگجوی
توگفتی نه‌شب بودپیدا نه روز — نهان‌گشت خورشید گیتی‌فروز
ز نالیدن بوق و بانگ سپاه — توگفتی که خورشیدگم کرده‌راه
خورزوماه گفتی برنگ اندرست — ستاره بکام نهنگ انـدرست
نبد جای پـوینده را بر زمین — ز نیزه هوا ماند اندر کمین
هوا سربسر سرخ وزرد وبنفش — زبس نیزه وگونه‌گونه درفش
ز دریا بدریا نبد هیچ راه — ز اسب وزپیل وهیون و سپاه
درخشیدن تیغ های بنفش — از آن سایهٔ کاویانی درفش

تو گفتی که اندر شب تیره چهر ستاره همی بر فشاند سپهر
زمین گشته جنبان چو ابر سیاه تو گفتی همی بر نتابد سپاه

در کلام فردوسی ایجاز و اطناب و مساوات همه بجای خود بکار رفته است. در وصف خاصه وصف میدان جنگ و وصف پهلوانان و یا برشمردن مردانگیها و بزرگیهای آنان کلام سخن پرداز بزرگ ایران معمولا با اطناب همراهست و چون از این موارد و یا نظایر آنها بگذریم غالباً در شاهنامه با مساوات برابر می‌شویم که گویندهٔ سحّار طوسی با نهایت قدرت تناسب میان الفاظ و معانی را نگاه‌داشته و از این طریق سادگی و صراحت فکر و لفظ را حفظ کرده است. اما استادی و قدرت گوینده معمولا در ایجاز آشکار میشود. چنانکه میدانیم اغلب شعرای ایران گرد این معنی گشته و خواسته‌اند قدرت و مهارت خویش را از اینراه نشان دهند اما نه تنها همه از عهدهٔ این کار شگرف بر نیامدند بلکه گویندگانی مانند نظامی هم در این کار بخطاها و زللی دچار شدند و بایجازهایی که اغلب از مقولهٔ ایجاز مخل است توسل جستند ولی فردوسی هر جا که خواست و اراده کرد از عهدهٔ این کار دقیق و جلیل بنیکی بر آمد[1].

در سخن فردوسی اصطلاحات علمی و فلسفی کمتر و بندرت بکار رفته است زیرا چنانکه گفته‌ایم باسبک سخن فردوسی که بسادگی و تناسب با خارج مقترن و مبتنی است استمداد از اصطلاحات علمی که کار متصنعان است ربطی و سازشی ندارد. بهمین سبب فردوسی در شاهنامه کمتر با اصطلاحات فلسفی و علمی توسل جسته است و البته در این امر متن اصلی شاهنامه و داستانهای متفرق دیگر بی اثر نبود. استفادهٔ فردوسی از فلسفه و یا طرز استدلال منطقی و فلسفی بیشتر در نعت یزدان و خطب داستان و یا در بحث هاییست که بنا بر اغلب در پایان داستانها پیش گرفته است و ما از آنها قبلا سخن گفته‌ایم. در موارد دیگر استفادهٔ حکیم طوس از حکمت و فلسفه و علوم زمان نادر و منحصر در چند اصطلاحست. فردوسی

۱ – ذکر این ابیات برای نمونه کافیست:

بر این بر نهادند و برخاستند ز بهر شبیخون بیاراستند
اگر جز بکام من آید جواب من و گرز و میدان و افراسیاب
بنام خداوند جان و خرد کزین بر تر اندیشه بر نگذرد

نفس ناطقه را همه جا بجان سخنگوی گردانده است چنانکه در ابیات ذیل می بینیم :

از آن پس تن نامورخاك راست   سخنگوی جان معدن پاك راست
ز خورشید بر چرخ تابنده تر   ز جان سخنگوی پاینده تر

استعمال عناصر چهارگانه و بعضی اصطلاحات طبی مانند :

بدو گفت نرم ای جوانمرد نرم   زمین خشك وسرد وهوا ترّ و گرم

که ترجمه است از یابِس باردِ وحارّ مرطوب ، نیز گاه درشاهنامه دیده می شود ولی بندرت.

استفاده ازمضامین متقدمان درشاهنامه زیاد نیست . البته قوالب حماسی که فردوسی درشاهنامه بکار برده بعضی درزبان فارسی بتدریج وجود گرفته است و بسیاری دیگر نیز از مبدعات و مبتکرات فردوسی و بعضی نیز متعلق به متونی است که فردوسی دردست داشته. گذشته ازاین چند مطلب است که درشاهنامه و آنگاه عیناً در آثار شعرای مقدم برفردوسی می بینیم مثلا شباهت میان دو بیت ذیل از فردوسی :

بباده درون گوهر آید پدید   که فرزانه گوهر بود یا پلید
چو بد دل خورد مرد گردد دلیر   چورو به خورد گردد او تند شیر

با ابیات ذیل از رودکی بهیچروی قابل تردید وانکار نیست :

می آرد شرف مردمی پدید   و آزاده نژاد از درم خرید
می آزاده برون آرد از بداصل   فراوان هنر است اندرین نبید
بسا مرد لئیما که می بخورد   کریمی بجهان در پرا گنید
بسا حصن بلندا که می گشاد   بسا کرهٔ نوزین که می کشید

وهمچنین پیروی فردوسی از ابیات مشهور بوشکور بلخی معروفست . ابیات ذیل از بوشکورست :

بدشمن برت مهربانی مباد   که دشمن درختی است تلخ از نهاد
درختی که تلخش بود گوهرا   اگر چرب وشیرین دهی مرورا
همان میوهٔ تلخت آرد پدید   ازو چرب وشیرین نخواهی مزید

عین این مضمون را نیز فردوسی درابیات ذیل آورده است :

درختی که تلخست ویرا سرشت   گرش بر نشانی بباغ بهشت
و ازجوی خلدش بهنگام آب   ببیخ انگبین ریزی وشهد ناب
سر انجام گوهر بکار آورد   همان میوهٔ تلخ بار آورد

اما چنانکه مشهود است فردوسی هر دو مضمون مذکور را بهتر از مضامین اصلی پرورانده و ادا کرده است.

جمل و عبارات شاهنامه در نهایت سادگی و بی هیچگونه تعقید و ابهام بهم پیوسته است. هنگام وصل گاه از ادات عطف استفاده میشود ولی اغلب و در مواردی که وصل هویدا و مسلم است حرف عطف بکار نمیرود. در باب **واو عطف** شاهنامه دقت بیشتری باید کرد و پیش از شروع بسخن در باب آن باید بیاد داشت که در زبان پهلوی واو عطف عبارت بود از «اُ = ô» که معمولا با حرفی خاص و جداگانه میان کلمات نوشته میشد. عین این تلفظ هنوز در بسیاری از نواحی ایران معمول و متداول است و در شعر تا آنجا که مسلم است واو مفتوح (واو عطف عربی) کمتر و تنها در بعض موارد بکار رفته است وعادةً خوش آیند و مطبوع نیست. «روکِرت» خاورشناس آلمانی قاعده‌یی برای این مورد اندیشیده و گفته است که آوردن واو عطف مفتوح هنگامی مجاز است که بعد از آن مفتوح باشد. این قاعده تا حدی قابل قبول است [1] و اگر در اشعار فارسی تفحص کنیم بدین اصل بسیار بر میخوریم مثلا در ترکیباتی مانند و یا ـ و آن کجا ـ و از ـ و هم (و یا بارهٔ رستم جنگجوی ـ بآخور نهد بی‌خداوند روی «فردوسی» ـ و آن کجا بگوارید نا گوارشده است «رودکی»)

و هم بیکران آتش افروختند بهر گوشهٔ آتشی سوختند «فردوسی»
و از جوی خلدش بهنگام آب ببیخ انگبین ریزی و شهد ناب «فردوسی».)

اما اگر از عادت اهل زمان بگذریم میتوانیم تصور کنیم که اصلا مفتوح خواندن واو در این موارد جایز نیست یعنی واو عطف در همهٔ این موارد ظاهراً مضموم بوده است. اما ترکیب «ودیگر» چنانکه نولدکه نیز حدس زده است [2] باید اشتباهی از نساخ و عدم اطلاع آنان باشد. این ترکیب که در شاهنامه چندین بار و معمولا در اوایل ابیات آمده است مثلا در موارد ذیل:

و دیگر چو من پازدم در رکیب پدر رست از آشوب رزم و نهیب
چو آیی بکاخ فریدون فرود نخستین ز هر دو پسر ده درود
ودیگر بگویش که ترس خدای بباید که باشد بهر دو سرای
و دیگر اگر بشنوی پند راست روان و دلم بر زبانم گواست
و دیگر که گنجم وفادار نیست همان رنج را کس خریدار نیست

۱ ـ دربعض موارد استثنائی بعداز واو مفتوح حرف مضموم می‌بینیم مثل: «وچون حدیث توگویم سخن فراز کنم».

۲ ـ حماسهٔ ملی ایران ص ۶۷.

باحتمال قریب بصواب باید « **دودیگر** » یا « **ددیگر** » (= دتیکر پهلوی یعنی دوم) باشد که نساخ نادان آنرا بدین صورت تغییر داده اند ودر بیت سوم از ابیات مذکور نیز آمدن دودیگر پس از «نخستین» این حدس را کاملا تأییدمیکند .

جمله‌های شاهنامه بسیار کوتاهست واین چنانکه میدانیم از خصائص زبان فارسی درعهد سامانی وغزنوی ودرقسمت بزرگی از آثارعهد سلجوقی است . درشاهنامه بسیار اتفاق افتاده است که یك مصراع حاوی چند جمله است مانند : « جهان خواستی ـ یافتی ـ خون مریز» و گاه نیز جمله‌ها دردوسه بیت معنی تمام پیدا نمی کند یعنی اتمام معنی عبارت بدو سه بیت محتاج می‌شود مثل :

اگر خون آن کشتگانرا زخاك بژرفی برد رای یزدان پاك
همانا که دریای قلزم شود دو لشکر بخون اندرون گم شود.
اگر گنج خواهی زمن یا سپاه وگر بوم توران وتخت و کلاه
سپارم ترا من شوم نا پدید جز از تیغ جانرا ندارم کلید

اما **مفردات شاهنامه** : مفردات شاهنامه هریك بحداعلای فصاحت ودرجای خود دردرجهٔ نهایی لزوم وزیباییست . بادقت وتحقیق در کلام فردوسی و مقایسهٔ اشعار اوبا سخنان دیگر شعرای روزگار قدیم مسلم میشود که فردوسی در استعمال مفردات بهمان درجه مهارت وقدرت داشت که درترکیب کلمات وبیان مقصود بوسیلهٔ عبارات وجمل . تحقیق کامل دریکایك مفردات شاهنامه وخصائص آنها اکنون کار مانیست زیرا دراین باب کتابی جداگانه وسودمند میتوان نگاشت که بمطالعات ممتد ورنج وزحمت فراوان بازبسته است . شاهنامهٔ فردوسی مایهٔ حفظ عدهٔ کثیری ازمفردات کهن زبان فارسی شده است که درقرون بعد میان شاعران فارسی زبان متروك ومهجور ماند . کلمات سفت (دوش) ـ کشن (انبوه) ـ پاداشن ـ بادافره ـ پتیاره (زشت، بد ، اهریمنی) ـ کرگ (کرگدن) ـ بیور ـ انوشه ـ کیمیا (چاره) ـ ناورد ـ آویز (جنگ) ـ تنبل (مکروافسون) ـ ناهار (گرسنه، ناشتا) ـ اگر (یا) ـ غو ـ گو ـ بسیچ ـ بوش (قضا وسرنوشت) ـ فش (دم) وصدها لغت از امثال آنها درشاهنامه دیده میشود که در آثار شعرای دیگر ، جز شاعرانی که درنظم داستانهای حماسی دنبالهٔ کارفردوسی را گرفتند ، بندرت میتوان یافت (مگر بعض آنها که

دیر گاهی در آثار شاعران و نویسندگان فارسی زبان دیده میشود).

در اینکه فردوسی در استعمال کلمات فارسی و ترجیح آنها بر الفاظ عربی اصرار و تعمدی داشت بحثی نیست زیرا اولا موضوع کتاب او ویرا بچنین کاری برمیانگیخت وثانیاً زمان شاعری او (قرن چهارم) برای چنین کاری مساعد بود وثالثاً مآخذ فردوسی (جز اسکندرنامه) دراین امر حد اعلای یاوری ومعاضدت را باسخن پرداز بزرگ ایران میکرد. ـ این حکم اخیر ما شایستهٔ توجه و دقت بیشتری است و بعقیدهٔ ما یکی از مهمترین اسباب توجه فردوسی بکلمات و ترکیبات فارسی همینست و کمتر توجهی بمقدمهٔ ابومنصور المعمری بر شاهنامهٔ ابومنصور محمد بن عبدالرزاق حقیقت این دعوی را مکشوف میسازد ودلیل بزرگی که ما در اثبات این سخن داریم استعمال کلمات عربی بسیاری است در اسکندرنامه که مرادف آنها در موارد دیگر شاهنامه معمولا فارسی و گاه کلمات پهلوی است.

البته هنگام بحث در مفردات عربی شاهنامه باید اسکندر نامه را از آن جهت که گفته‌ایم جداگانه مورد تحقیق ومطالعه قرارداد امادر دیگر قطعات شاهنامه با آنکه نزدیک بتمام الفاظ کلمات عذب دری است باز هم بیک دسته از مفردات عربی باز میخوریم. این مفردات معمولا ساده و مستعمل و متداولست و عمومیت آنها در استعمال بدرجه‌یست که بیشتر آنها در آثار شعرای پیش از فردوسی و یا دورهٔ او نیز دیده میشود. الفاظ مهجور عربی در شاهنامه (غیر از اسکندرنامه) یا اصلا راه نیافته و یا بحدی نادراست که حکم معدوم دارد. اما الفاظ سادهٔ عربی همچنانکه گفته‌ایم زیاد است مانند: (سنان ـ رکیب ـ عنان ـ غم قطره ـ هزیمت ـ جوشن ـ سلاح ـ منادی ـ قلب ـ نعره ـ مزیح ـ نظاره ـ ثریا ـ نبات ـ حصار ـ سحاب ـ عقاب ـ برهان ـ فلك ـ حمله ـ مبتلی ـ درج ـ صف ـ میمنه ـ جاثلیق صلیب وامثال اینها).

چنانکه می بینیم نزدیك بتمام این کلمات در عصر شاعر ساده و مصطلح و از اوایل عهد ادبی فارسی میان شاعران و نویسندگان معمول بوده‌است و فردوسی بهیچ روی در استعمال آنها تعمدی نکرده وحتی از زبان معمول عصر خود قدمی فراتر ننهاده و بخاطر وزن وقافیه بندرت دست بدامان زبان بیگانه زده‌است.

از آغاز داستان داراب پسر بهمن تا پایان داستان اسکندر کلمات عربی در شاهنامه فزونی می یابد و این دلیل بزرگیست بر بینونت متن داراب نامه و اسکندر نامه با دیگر مآخذ شاهنامه . در اسکندر نامه کلمات عربی بدرجه یی زیاد است که نمی توان آنرا با دیگر قطعات شاهنامه از این حیث مقایسه کرد . اگر در سایر قطعات شاهنامه کلمات عربی بندرت دیده میشود و نزدیك بتمام آنها نیز کلمات عربی معمول و متداول زمانست ، در اسکندر نامه کلمات عربی فراوان و گاه نسبت بعهد شاعر مهجور است[1] . گذشته از این افکار سامی و روایات ملل غیر ایرانی هم در آن زیاد دیده میشود. علت اساسی این امر آنست که این داستان غیر ایرانی را فردوسی از مأخذی جز شاهنامهٔ ابومنصوری و داستانها و کتب قدیم ایرانی برداشته است و علی التحقیق در این کتاب از آوردن کلمات عربی زیاد بهیچروی خودداری نشده بود .

چون از این مراحل بیان بگذریم باید بخاطر داشته باشیم که :

فردوسی همواره سخن و فکر خود را تا درجه یی بحقیقت نزدیك کرده است که خواننده هیچگاه در خود احساس مخالفتی با او نمیتواند کرد . این یکی از معجزات بزرگ شمرده میشود که روایاتی را که در زمرهٔ اساطیر و اوهامست چنان استادانه بهم تلفیق کنند که کس را اندیشهٔ تکذیب آنها در سر نیاید و خواص و عوام هنگام قراءت آنها با گوینده همداستان باشند. پهلوانان ایرانی شاهنامه همه در عین جنگجویی و خونریزی محبوب خواننده‌اند در صورتی که مثلا در گرشاسپ نامه چنین کیفیتی محسوس نیست و این البته نتیجهٔ قدرت گویندهٔ شاهنامه و مهارت اوست در وصف پهلوانان .

مطالب و داستانها در شاهنامه ترتیب و نظمی خاص دارد تمام اجزاء یك داستان طوری تنظیم یافته است که خواننده هنگام خواندن آن هیچگاه امری را زائد یا ناقص نمی یابد و اگرچه فردوسی این مطالب را از متون مکتوب گرفته اما قدرت و مهارت او ویرا در حفظ نظم و ترتیب داستانی آن متون یاری بسیار کرده است و از این بابت نیز شاهنامه بر منظومهای حماسی دیگر برتری فراوان دارد . وقتی فردوسی از زبان یکفرد از هر ملت و دین که باشد

---

۱ ـ مانند : صافی ـ صوفی ـ حریر ـ قرطاس ـ مصور ـ عود ـ جزع ـ عمود ـ الله اکبر ـ محب الصلیب منقار ـ نعم ـ بؤس.

سخن میگوید چنان بکنه اندیشهٔ او نزدیك میشود که ما آن سخن را در آن مورد خاص اصلا غیرعادی ودروغ وناحق تصور نمی کنیم و بهرحال فردوسی استادی است که درعین فصاحت وقدرت بیان و انسجام ومتانت الفاظ وروشنی و صراحت کلام همهٔ قوانین سخنگویی و داستان سرایی در کلام او رعایت شده واو لاشك بزرگترین و یا از بزرگترین شاعران جهانست .

۴ - گرشاسپ نامه

دومین اثر بزرگ حماسی (بعد از شاهنامه) گرشاسپ نامهٔ اسدی طوسی شاعر بزرگ ایران درقرن پنجم هجریست . از گرشاسپنامهٔ منثور درشرح شاهنامه‌های منثور و آثار ابوالمؤید بلخی تا آنجا که ازفحص در کتب اطلاع یافتیم خبر داده‌ایم . این کتاب ظاهراً درقرن پنجم وششم شهرتی بسیار داشت چنانکه صاحب تاریخ سیستان هرجا که بدان رسید اشارتی مجمل کرد وداستانهای گرشاسپ را بکتاب گرشاسپ حوالت داد و از آن گذشت . اما عجب دراینست که چگونه فردوسی بدان داستان و کتاب مشهور توجهی نکرد. باتمام این احوال درشاهنامه چنانکه خواهیم دید نام گرشاسپ چندبار آمده است .

داستان گرشاسپ علی الظاهر نخستین داستان حماسی است که پس ازشاهنامهٔ استاد طوس بنظم درآمد وسازندهٔ آن شاعر معروف قرن پنجم اسدی طوسی است .

ابو نصر علی بن احمد اسدی طوسی از شعرای قرن پنجم هجریست که ظاهراً بسال ۴۶۵ هجری در گذشت[۱] . دولتشاه سمرقندی اسدی را بغلط استاد فردوسی خوانده و گفته است که چهارهزار بیت اخیر شاهنامه اثر طبع اسدی است که بخواهش شاگرد خود فردوسی (!) دربیست وچهارساعت (!) سرود[۲] . برخی از مستشرقان مانند هرمان اته[۳] وبتقلید ازو ادوارد برون[۴] این افسانهٔ کودکانه راپذیرفتند و بحدسهای عجیب

---

۱ - مجمع الفصحا تألیف رضا قلیخان هدایت (للهباشی) ج ۱ .

۲ - تذکرة الشعراء چاپ لیدن ص ۳۵ .

۳ - Hermann Ethé Neupersische Literature, im Grundriss der Iranischen Philologie, II Band, Strassburg 1896-1904, s. 226-227.

۴ - E. Browne; A Literary History of Persia, Vol. II. p. 148

تازه‌یی متوسل شدند وبدو اسدی شاعر یکی احمد (اسدی‌پدر) ودیگری علی (اسدی پسر) معتقد گردیدند ونخستین را صاحب مناظرات و استاد فردوسی و ثانوی راصاحب کرشاسپنامه ولغت فرس دانستند ولی اساس این‌حدس وخودآن هردو باطل و دور از تحقیق است و اساساًقابل توجه‌نیست‌وازمیان مستشرقان چایکین‌آنرا مردود دانسته[1] ودر ایران نیز پیش از انتشار عقیدهٔ چایکین‌آقای بدیع‌الزمان فروزانفر استاد دانشمند دانشگاه ببطلان این عقیده پی برده است[2]. زندگی اسدی بیشتر در دربار ابودلف حکمران اران گذشته واسدی کرشاسپنامهٔ خود را بنام او درآورده است.

کرشاسپنامه داستان منظومی است که نسخ مختلف‌آن‌از ۷تا۱۰ و۱۱هزاربیت ببحر متقارب مثمن مقصور یا محذوف دارد و اسدی‌آنرا بسال ۴۵۸ بپایان برد:

شد این داستان بزرگ اسپری | بپیروزی و روز نیک اختری
ز هجرت بدورسپهری که گشت | شده‌چارصدسال و پنجاه‌وهشت

وظاهراًدرحدودسال ۴۵۶ بنظم‌آن شروع کرده‌بودچه‌خود گوید (سه سال اندرآن صرف شدروزگار) و ازسال ۴۵۶ تا سال ۴۵۸ سه سال است.

کرشاسپنامه چنانکه ازنام‌آن برمیآید راجع است بداستان کرشاسپ پهلوان بزرگ سیستان جد اعلای رستم. اسدی برای شرح داستان کرشاسپ از شرح سلسلهٔ نسب او و از فرار جمشید پس ازآشفتن حال وی بسیستان و پناه بردن بخانهٔ کورنگ شاه و عشق با دختر او و تزویج وی‌آغاز کرده بزادن تور از پشت جمشید رسیده و از آن پس اخلاف تور یعنی شیدسپ شاه وطورگ و شم و اثرط را نام برده است‌که همه شاهان زابلستان بوده‌اند. ازاثرط پسری‌آمد بنام کرشاسپ وازاینجا داستان کرشاسپ پهلوان‌آغاز شده و سرگذشت او بتفصیل‌آمده و سفرهای وی بتوران و افریقیه و هند وجنگها وهنرنماییهایش درآن نواحی و مفاوضات کرشاسپ با برهمن وخوارق عاداتی که درجزایراقیانوس‌هند دیده وکارهای بزرگ ودورازعادتی که بردست‌او گذشته،وصف

---

۱ - M. K. I. Tchaîkin رجوع کنید به‌مجله‌آسیایی ج CCXXVIII سال۱۹۳۵ص۱۰۴.

۲ - سخن وسخنوران ج ۲.

شده است .

داستان کرشاسپ پراست ازخوارق عادات در باب این پهلوان وازآنجمله است رزم با اژدها و کشتن آن و جنگ با ببری تناور وسهمگین و مقاتلت با منهراس دیو و شگفتیهایی که کرشاسپ در هندوستان و جزایر اطراف آن دید مانند شگفتی ماهی وال - شگفتی جزیره‌یی که دسترنگ داشت - شگفتی جزیره‌یی که موران داشت - شگفتی جزیره‌یی که مردم سر بینی بریده داشت - شگفتی جزیرهٔ درخت و قواق و امثال اینها .

قسمتی ازاین داستان متعلق است بنریمان پسر کرشاسپ وپدرسام ورزمهایی که همراه پدر در توران کرد .

چنانکه گفته‌ایم در این داستان ازعجایب وشگفتیهایی سخن رفته است که مؤید تصورات ایرانیان قدیم در باب نواحی دور دست اقیانوس هند ویا ممالك اطراف ایران بود . اما لطف داستان بیشتر درآغاز آن یعنی عشقبازی جمشید با دختر کورنگ شاه زابل وجنگهای اثرط و کرشاسپ باکابلیان وجنگهای کرشاسپ و نریمان با تورانیان وجنگهای دیگر کرشاسپ است . صف‌آراییها و وصفهای زیبایی که در باب میدانهای جنك و جنگ پهلوانان در شاهنامه می‌بینیم اینجا نمی توانیم یافت وازینروی اگر بخواهیم مانند بعض متذوقین اسدی را با فردوسی برابر شماریم در اشتباه خواهیم بود و تنها باید گفت که سخنان اسدی درمیان مقلدان دیگر شاهنامه بامتانت وانسجام بیشتری همراهست . البته تازگی وطراوت کرشاسپنامه ذاتاً نیز چندان زیاد نبوده وعلی الخصوص آمیختن آن باافسانهای نامطبوعی مانندشگفتیهای جزایر مختلف ازلطف ورونق حماسی آن تادرجه‌یی کاسته است [1] .

اسدی خواسته است خشکی این داستان رابا افزودن بعضی بحث ها مانند بحث درستایش و چگونگی دین ونکوهش جهان وصفت آسمان و صفت طبایع چهارگانه و

---

۱ - ظاهراً مطالب مربوط باین جزایر اصلا از روی کتاب اخبارالزمان مسعودی و یا حدودالعالم گرفته شده و یاآنکه صاحبان این هرسه مأخذ از مأخذ قدیمتری استفاده کرده‌اند .

ستایش انسان ووصف جان و تن ونکوهش مذهب دهریان و بحث در مذهب فلاسفه و وصفهایی درباب شب وروز و رود وامثال اینها ، تادرجه‌یی ازمیان ببرد وبدان طراوت و لطفی بخشد امابدبختانه بااین کار اوغالباً بردرجهٔ خشکی و بیروح بودن منظومه‌ٔوی افزوده شده است .

اگر شگفتیهای این داستان را در حساب نیاوریم گرشاسپنامه اثر حماسی کاملی است . ژول مول درباب این منظومه چنین گفته است : « این منظومه کاملا حماسی ودارای خصائص منظومه های پهلوانیست . منابع آن نیز با منابعی که فردوسی از آنها استفاده کرده همسان است وتنها دراین اثر عده‌یی ازحکایات غریب راه یافته وآن عبارتست از عجایبی که گرشاسپ درجزایر اقیانوس هند دیده بودو ظاهراً این افسانها وعجایب بوسیلهٔ بحر پیمایان خلیج فارس در داستانهای ایرانی نفوذ کرد ووقتی ما این قسمت‌ها از گرشاسپ نامه رامیخوانیم چنانست که سندبادنامه را ملاحظه کنیم . [۱] »

اسدی خود درباب سبب نظم گرشاسپ‌نامه و چگونگی آن و استفاده از یك متن منثوروافزودن بحثهایی ازخود براصل داستان ، سخنانی در گرشاسپنامه دارد که ما آنها را ازجای جای گرشاسپنامه گردآورده‌ایم واینجانقل میکنیم :

مهی بد سر داد و بنیاد دین | گرانمایه دستور شاه زمین
محمد مه جود و چرخ هنر | سماعیل حقی مراوراپدر
بیکماز یك روز نزدیك خویش | مراهرد ومهتر نشاندند پیش
بسی یاد نام نکو رانده شد | بسی دفتر باستان خوانده شد
زهر گونه رایی فگندند بن | پس آنگه گشادند بند سخن
که فردوسی طوسی پاك مغز | بدادست داد سخن های نغز
بشهنامه گیتی بیاراستست | بدان نامه نام نکوخواستست
توهم شهری اوراوهم پیشه‌یی | هم اندر سخن‌چابك‌اندیشه‌یی
بدان هوره (؟) ازنامهٔ باستان | بشعر آر خرم یکی داستان...
زکردار گرشاسپ اندر جهان | یکی نامه بدیادگار ازمهان
پر از دانش و پند آموزگار | هم‌ازراز چرخ وهم ازروزگار
زفرهنگ ونیرنگ وداد وستم | زخوبی وزشتی وشادی وغم
زنخچیر وگردنفرازی و رزم | زمهردل وکین وشادی و بزم

۱ - مقدمهٔ مول برشاهنامه ج ۱ ص ۵۸ .

که چون خوانی از هر دری اندکی
بسی دانش افزاید از هر یکی
بشهنامه فردوسی نغز گوی
که از پیش گویندگان برد گوی
بسی یاد رزم یلان کرده بود
از این داستان یاد ناورده بود
من اکنون ز طبعم بهار آورم
مر این شاخ نو را ببار آورم...
شد این داستان بزرگ اسپری
بپیروزی و روز نیك اختری
ز هجرت بدور سپهری که گشت
شده چارصد سال و پنجاه و هشت
چنان اندر این سعی بردم ز بن
ز هر در بسی گرد کردم سخن
بدانسان که بیناچو بیند نخست
بداز نیك زین گفته داند درست
بدین نامه گر نامم آیدت رای
بدال اسد حرف ده بر فزای
چنین نامه‌یی ساختم پر شگفت
که هر دانشی زو توان بر گرفت
مر این نامه را من بپرداختم
چنان کز ره نظم بشناختم
بدان تا بود انس خواننده را
دعا گویدم گر بمرم، زنده را

اسدی درضمن داستان چندجای از دهقان و موبد و مغ و گفتهٔ باستان وامثال این اصطلاحات (که اشاره بروات اخبار کهن و نقل احادیث از گذشتگان در تدوین داستانهای منثوراست) سخن گفته است:

سراینده دهقان موبد نژاد
زگفت دگر موبدان کرد یاد
چنین آمد از گفتهٔ باستان
وزآن کآگه از راز این داستان
مغ از هیربد موبدان کهن
زضحاك راندند زینسان سخن

البته اقرار اسدی براینکه نامه یی را که در باب گرشاسپ از روزگاران پیش مانده بود (ظاهراً گرشاسپ نامهٔ ابوالمؤید بلخی) بنظم آورده است، بااستفاده از گفتار دهقان سازگار نیست و این نقل قول از گفتار دهقان یا موبد و امثال اینها چنانکه در شاهنامهٔ فردوسی نیز می‌بینیم متعلق بنسخهٔ اصل و مأخذ کار شاعر است.

گرشاسپ نامهٔ اسدی درحدود سال ۵۲۰ یعنی سال تألیف مجمل التواریخ شهرتی داشت چه نویسندهٔ کتاب از آن نام برده است.[۱]

در داستان گرشاسپ بعضی عناصر سامی نیز راه یافته و از آن جمله است نام هود پیغامبر[۲] که عقد زناشویی جمشید را با دختر کورنگ شاه بست.

۱ - مجمل التواریخ ص ۲۵

۲ - از هود و وجود او درعهد جمشید درمآخذ دیگر نیز سخن رفته است (مجمل التواریخ ص ۸۹).

چنان دان که هود اندر آن روزگار — پیمبر بد از داور کردگار
بآیین پیمانش با او ببست — بپیوند بگرفت دستش بدست

وعلاوه بر این عجایب وشگفتیهایی که درباب جزایر اوقیانوس هندوستان وموجودات آنها وحیوانات دریایی درداستان کرشاسپ می بینیم همچنانکه «مول» حدس زد اصلی ومتعلق باین داستان در ایام پیش از اسلام نیست وظاهراً دردورهٔ اسلامی از روایات وداستانهای بحرپیمایان خلیج فارس وبحر عمان استفاده شده است.

در پایان بعضی از چاپهای شاهنامه برخی روایات حماسی ببحر متقارب وبنام ملحقات می بینیم که راجع بهریك از آنها بموقع سخن خواهم گفت. یکی از این روایات داستان خروج ضحاك بر جمشید وجنگ این دو پادشاه وشکست جمشید وگریختن او ورفتن بزابلستان وبزنی گرفتن دختر کورنگ شاه زابلستان وزادن توروشیدسپ و طورك و شم و اثرط و کرشاسپ است که بدین بیت:

چو نزدیك شد نزد جمشید شاه — یکی نامه بنوشت بیور بگاه

آغاز شده وبدین دو بیت ختم میشود:

چه از نو جوان و چه مرد کهن — زکرشاسپ بودی سراسر سخن
بایران زمین و بتوران زمین — همی بود نام گو بآفرین

در این داستان مفصل قسمت بزرگی از کرشاسپ نامه عیناً از بیت ذیل:

چو بنشست بیور بشاهنشهی — فرستاد بر شهریار آگهی[1]

تا این بیت:

بزرگان این تخمه کزجم بدند — سراسر نیاکان رستم بدند

نقل شده است. از این داستان ما بموقع سخن خواهیم گفت.

گذشته از این برخی از قطعات کرشاسپنامه (علاوه برپاره‌یی مفردات ابیات) در بعضی نسخ شاهنامه وارد شده است. ژول مول در مقدمه یی که بر شاهنامه نوشته است چنین میگوید: «من نسخه‌یی از شاهنامه دارم که سه هزار بیت از کرشاسپنامه

---

۱ این بیت در کرشاسپ‌نامه چاپ آقای حبیب یغمائی چنین آمده است:

چو بگرفت گیتی بشاهنشهی — فرستاد نزد شهان آگهی

در یکجای آن نقل شده است ودرنسخهٔ دیگری ۱۲۰۰ بیت ازاین کتاب ودرنسخه‌یی ثالث قسمت بسیاربزرگی از گرشاسپنامه درموارد مختلف از دفتراول شاهنامه پراگنده است[۱] » و همچنین نسخه‌یی ازشاهنامه متعلق بکتابخانهٔ آقای بدیع‌الزمان فروزانفر استاد دانشگاه دیده شده است که مقدار بسیاری از اشعار گرشاسپنامه درآن آورده‌اند.

۵ - بهمن نامه

دیگرازمنظومه‌های مهم حماسی که جزءِ آثارقدیم شعر فارسی ومتعلق باواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم است ، منظومه‌ییست بنام بهمن نامه که نسخ خطی آن احیاناً بدست میآید.

از این کتاب درمجمل‌التواریخ والقصص دوبار سخن‌رفته است ، یکی در آغاز کتاب آنجاکه از بعضی روایات عجم که « دیگرحکما (یعنی غیراز فردوسی) نظم کرده‌اند» سخن میگوید ، نامی از « اخباربهمن » میآورد[۲] ودیگر درباب العاشر که چنین آمده است : « اندر عهد دارا : درین روزگار زال زر بمرد و در هیچ کتاب این ذکر نیافتم مگردر بهمن نامه‌آن نسخه که‌حکیم **ایرانشاه‌بن‌ابی‌الخیر** نظم کردست :

در ایام دارا بشورید حال برون‌شد زدنیاجهاندیده‌زال»[۳]

نام‌ناظم این داستان بنقل صاحب مجمل التواریخ چنانکه دیده‌ایم «ایرانشاه‌بن ابی‌الخیر»است. قراءت‌این‌کلمه چنانکه‌مرحوم‌ملك‌الشعراءِ بهاراستادفقیددانشگاه‌اشاره کرده‌است[٤] در متن کتاب دشوار است و میتوان بحدس ایرانشان و ایرانشهری هر دو خواند و صورت اصلی و صحیح این نام بعقیدهٔ حقیر ایرانشاه است و چون این تنها جاییست که بنام ناظم بهمن‌نامه یا اخبار بهمن بر میخوریم ناچار باین ابهام خرسند باید بود.

یکی از نسخ بهمن‌نامه که در کتابخانهٔ بریتیش میوزیوم مضبوط و کتابت آن

---

۱ - مقدمهٔ ژول مول بر ج ۱ شاهنامه ص ۵۸ . ۲ - مجمل‌التواریخ ص ۲ .
۳ - مجمل‌التواریخ ص ۹۲ . ٤ - حاشیهٔ ص ۹۲ مجمل‌التواریخ چاپ تهران .

مؤرخ است بتاریخ ربیع‌الاول سال ۸۰۰ هجری، منسوبست به **حکیم آذری**. البته بهمن نامه یی بنام حکیم آذری موجود است ولی چنانکه در فصل دوم همین گفتار خواهیم دید غیر از این بهمن‌نامه و راجعست بسلسلهٔ بهمنی هندوستان و ناظم آن شیخ آذری از شعرای قرن نهم است که بسال ۸۶۶ هجری در گذشت اما بهمن نامه‌یی که اکنون در باب آن سخن میگویم و راجعست بداستان بهمن پسر اسفندیار چنانکه دیده‌ایم متعلق است به **حکیم ایرانشاه بن ابی الخیر** و در مجمع الفصحاء[1] نیز به **جمالی مهریجردی** (مهریگردی)[2] از شعرای قرن پنجم معاصر لامعی گرگانی نسبت داده شده و بهرحال خواه این کتاب از حکیم ایرانشاه و خواه از جمالی مهریگردی باشد نظم آن یقیناً پیش از حدود سال ۵۲۰ صورت گرفته است زیرا اولا چنانکه میدانیم مجمل التواریخ در این سال تألیف شد[3] و بنابراین نظم اخبار بهمن که صاحب مجمل بدان اشارت کرده است باید پیش از این سال ومثلا در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم صورت گرفته باشد. و ثانیاً اگر جمالی مهریجردی هم آنرا بنظم آورده باشد باید آنرا متعلق بقرن پنجم دانست.

از کتاب بهمن‌نامهٔ منظوم نیز قرینه‌یی در این باب بدست میتوان آورد و آن تقدیم کتابست به محمود بن ملکشاه (در یك نسخه) و محمد بن ملکشاه (در نسخهٔ دیگر) که درصورت اول نظم بهمن‌نامه درقرن پنجم و درصورت دوم درقرن پنجم و اوایل قرن ششم صورت گرفته است.

دو نسخه از این کتاب در کتابخانهٔ بریتیش میوزیوم موجود است که مقدمهٔ آنها را با یکدیگر تفاوتهایی جزئی است[4]، از دو نسخهٔ مذکور آنکه بنام محمود سلجوقی است بنحو ذیل آغاز میشود: «درستایش کردن باریتعالی و آغاز داستان بهمن

۱- ج ۱ ص ۱۱۰ و ص ۴۹۴.

۲- مهریگرد از قراء قدیم کرمان بود که نزدیك قریهٔ آب باریك فعلی درحدود بم قرار داشت.

۳- رجوع کنید بمقدمهٔ مرحوم میرزا محمد خان قزوینی برمجمل التواریخ.

۴- رجوع کنید بضمیمهٔ فهرست چارلزریو ص ۱۳۱-۱۳۲. نسخهٔ دیگری از این کتاب شامل ۹۹۰۴ بیت در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است. (رجوع کنید به فهرست بلوشه ج ۳ ص ۱۷).

نامه و آذر برزین نامه و ستایش کردن سلطان محمود و چگونگی آن :

نخستین سخن نام دادار داد | که بی یاد او نامها هست باد
خداوند دانای پروردگار | رساننده روزی مور و مار...»

محمود بن ملکشاه چنانکه میدانیم و بتفصیلی که در تواریخ مضبوطست[1] بر اثر مجاهدات مادر خود ترکان خاتون در صغر سن پس از فوت پدر خود ملکشاه در ۴۸۵ بتخت سلطنت نشست و پس از یکسال واندی پادشاهی در ۴۸۷ بمرض آبله در گذشت. بنا بر این قدیمترین تاریخی که در کتاب بهمن نامه میبابیم بین سنوات ۴۸۵ — ۴۸۷ است اما در همین مقدمه شاعر از ده سال پس از مرگ ملکشاه هم سخن میگوید :

کنون گشت ده سال تا روزگار | بر آشفت بر نامور شهریار
سر نامداران ملکشاه شاه | کنون[2] گشت [و] شد سوی مینو براه

و چون وفات ملکشاه بسال ۴۸۵ اتفاق افتاده است تاریخ ساختن این ابیات باید سال ۴۹۵ باشد و میان این تاریخ و فوت محمود بن ملکشاه (۴۸۷) هشت سال فاصله است. پس از ظواهر امر چنین بر میآید که حکیم ایرانشاه هم مانند حکیم ابوالقاسم فردوسی چند بار در منظومهٔ خود تجدید نظر کرد خاصه که بنا بر آنچه خواهیم دید یك بار دیگر آنرا به محمد بن ملکشاه تقدیم کرده و حوادثی راجع باوایل قرن ششم بدان افزوده است.

دراین نسخه اصل داستان با دو بیت ذیل آغاز میشود :

چنین گفت دهقان موبد نژاد | که بر ما در داستان بر گشاد
که تاج از گیومرث فرخنده پی | یکا یك بیامد بکاوس کی

آخرین واقعهٔ داستانی این نسخه عبارتست از باز گشت آذر برزین بسیستان و مرگ زال، اما در بعضی نسخ دیگر آخرین واقعهٔ منظومه نشستن همای است پس از مرگ بهمن بتخت سلطنت ایران.

نسخهٔ دیگر از بهمن نامه که آنهم محققاً مانند نسخهٔ اخیر الذکر همین بهمن

۱ـ رجوع کنید به راحة‌الصدور راوندی چاپ لیدن (۱۹۲۱ میلادی) ص ۱۳۹–۱۴۲.

۲ـ ظ : نگون.

نامهٔ ایرانشاه بن ابی‌الخیر است مقدمه یی دارد که بامقدمهٔ نسخهٔ مذکور تا درجه‌یی مغایر است. این نسخه با بیات ذیل آغاز میشود :

سپاس از خدا ایزد رهنمای — کی از کاف و نون کرد گیتی بپای
یکی کش نه یارو نـه انباز بود — نش انجام باشد نش آغاز بود[1]

مقدمهٔ این نسخه مفصل تر از مقدمهٔ نسخهٔ پیشین است و شرحی در باب جلوس غیاث‌الدین ابوشجاع محمد (۴۹۸ هجری) پسر ملکشاه و جانشین سلطان برکیارق (۴۸۶-۴۹۸) در آن آمده است. در این مقدمه دو واقعه از وقایع اوایل عهـد سلطان محمد شرح داده شده است، یکی فتح «شاه‌دز» ازقلاع معروف اسمعیلیه نزدیك اصفهان. این دژ پس از یك‌سال زدو خورد فتح شد و باسقوط آن عبدالملك‌بن‌عطاش ازمعاریف اسمعیلیهٔ اصفهان گرفتار گشت واین واقعه بسال ۵۰۰ هجری اتفاق افتاد[2]، دیگر جنگ بزرگ سلطان محمد باملك‌العرب سیف‌الدوله صدقه که بشکست و قتل پادشاه اخیر ختام یافت و این واقعه متعلق است بسال ۵۰۱ هجری[3].

باتوجه بمقدمهٔ نسخهٔ اخیر ومقدمهٔ نسخهٔ دیگری که دیدیم باید چنین پنداشت که ناظم بهمن نامه پس ازمرگ محمود چندبار (یکبار درحدود سال ۴۹۵ ویکبار در حدود سال ۵۰۰و۵۰۱ هجری) درمنظومهٔ خود تجدید نظر کرد ومطالبی بر آن افزود.

این کتاب اگر چه منسوب وموسوم است بنام بهمن‌پسر اسفندیار و داستانهایی را درباب وی حاوی است اما فی الحقیقة باید آنرا داستان سلسلهٔ پهلوانـان سیستان شمرد چه‌قسمت اعظم آن راجعست بسر گذشت خاندان رستم.

این کتاب مانند همهٔ روایاتی که بتقلید از شاهنامه ساخته شده منظومه‌ییست ببحر متقارب مثمن محذوف یا مقصور و شامل چهارقسمت بدین ترتیب :

قسمت اول راجعست بجلوس بهمن بتخت‌سلطنت وحدیث وی با کتایون (مجمل التواریخ : کسایون) دخترپادشاه کشمیروهمای دختر خدیو مصر. درپایان این‌قسمت قصهٔ مرگ رستم از زبان جاماسپ برای بهمن نقل شده پس از آن قصد بهمن بکشیدن

۱ـ فی‌الاصل : نش آغازباشد نش انباز بود.

۲ ـ کامل‌التواریخ ابن‌الاثیرحوادث سال ۵۰۰ هجری.

۳ـ ایضاً وقایع سال ۵۰۱.

کین پدر از خاندان سام و مقدمات اجراء این قصد سخن رفته است.

درقسمت دوم از جنگ بهمن با پهلوانان سیستان سخن میرود و خلاصهٔ این قسمت چنین است که: زال و فرامرز و پسرش سام و دو دختر رستم زربانو و بانو گشسپ سه بار بهمن را که بسیستان تاخته بود شکست داده تا بلخ راندند اما آخر کار بهمن غلبه یافت و زال اسیر و فرامرز کشته شد و ما بقی افراد خاندان سام بکشمیر گریختند.

قسمت سوم راجعست بتعقیب بهمن دختران رستم را در سیستان و اسیر کردن آنان و اسارت آذر برزین پسر فرامرز و فرهاد و تخواره دو پسر زواره و رفتن بهمن بمقبرهٔ خاندان سام بشکافتن قبور. در پایان این بخش از پشیمانی بهمن از اعمال خویش و باز فرستادن اسیران بجز آذر برزین بسیستان یاد شده است.

درقسمت چهارم بیشتر از آذر برزین پسر فرامرز سخن رفته است. آذر برزین را (که بهمن بحیله و اغفال دستگیر کرده بود) یکی از پهلوانان زمان بنام رستم تور گیلی آزاد کرد و او پس از آزادی با بهمن جنگها کرد و سرانجام قرار بر صلح نهاده شد و آذر برزین جهان پهلوان بهمن گشت. آخر کار بهمن سلطنت را بدختر خود همای وا گذاشت و خود در شکارگاه طعمهٔ اژدها شد.

داستان بهمن بدینطریق بپایان میرسد و خلاصهٔ این داستان بتمامی در مجمل التواریخ والقصص آمده[1] و از بهمن نامه که صاحب مجمل باشارت خود آنرا در دست داشته اقتباس گردیده و تمام این اسامی که آورده ایم در آن نقل شده است:

شمارهٔ ابیات بهمن نامه بده هزار میرسد و نسبت ببعضی از منظومه های حماسی دقت بیشتری در نظم آن بکار رفته است.

مأخذ این منظومه ظاهراً کتابی بود که گوینده در دست داشت و روایات آن کتاب بنا بر عادت معمول مستند بگفتار دهقانان و راویان ایرانی بود چنانکه از این ابیات برمیآید:

چنین گفت دهقان موبد نژاد که بر ما در داستان بر گشاد

---

۱ - مجمل التواریخ صفحات ۵۳ - ۵۴ و ۹۲.

٭

زگوینده پرسید خواننده مرد — کزین پس جهانجوی بهمن چه کرد
بدو مرد گویا زبان برگشاد — که ازراستان دارم این گفت یاد

دراین داستان نیزمانند گرشاسپ نامه بعضی از روایات سامی وارد شده واز آن قبیل است اشتباه طیسفون با بغداد وخواندن پادشاه آنجا بنام هارون و امثال اینها چنانکه در ابیات ذیل می بینیم :

جهاندار با آن درفش نگون — همی شد گریزان سوی طیفسون
که بغدادخوانندش اکنون بنام — جهاندار بد اندرآن شادکام
که هارون لافیش همی (ظ: می) خوانند — بمردی ازو داستان رانند

چنانکه دیده میشود تیسفون دراین ابیات با بغداد وعلی الظاهر هردوی آنها (تیسفون و بغداد) با بابل ویاشهر دیگری از بلادقدیم بین النهرین مشتبه شده است و با آنکه دراین روایت پادشاه بغدادلقب «خلیفه» ندارد صاحب نامی شبیه بنام هارون الرشید است .

ژول مول اشتباه رادرتطبیق این اسامی بریکدیگر از ناظم داستان میداند ولی گویا این جعل واشتباه هردومتعلق براویان وازجملهٔ زیادات ایشان برداستان اصلی بهمن باشد که دردورهٔ اسلامی صورت گرفته وازاین عناصر سامی درداستانهای دیگر ایرانی هم چنانکه دیدیم وخواهیم دید فراوانست [۱] .

۶ ـ فرامرز نامه

دیگر از منظومه‌های کهن حماسی ایران منظومه‌ییست بنام « فرامرز نامه » که

---

۱ ـ درباب بهمن نامه رجوع شود به مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۱۱۰ و ۴۹۴ ومجمل التواریخ ص ۲ و۹۲ و:
Supplement of the Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum by Charles Rieu. 1895 pp. 131-132; 135-136
E. Blochet : Catalogue des Manuscrits persans de la Bibliothèque nationale. T. III, 1928, p. 17.
ومقدمهٔ ژول مول برمجلد اول شاهنامه .

نسخ خطی منتخبی از آن در کتابخانهٔ ملی پاریس و کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا مضبوطست[۱]. از این منظومه نیز صاحب مجمل التواریخ یاد کرده است[۲] و همین امر مؤید وجود منظومهٔ مذکور پیش از سال ۵۲۰ و در اواخر قرن پنجم هجری است.

اگر نسخهٔ کاملی از این منظومه وجود داشته باشد باید منظومه‌یی بزرگ و شامل چند هزار بیت باشد زیرا بنا بر آنچه در تاریخ سیستان می‌بینیم داستان منثور فرامرز که در قرن پنجم موجود بوده و فرامرزنامهٔ منظوم لاشك مستند بر آنست به دوازده مجلد بالغ میشد[۳].

منظومهٔ منتخبی که «ژول مول» از آن نام برده منظومهٔ کوچکی است در هزار و پانصد بیت و تنها راجعست بیك داستان از زندگی فرامرز و نخستین ابیات این منظومه چنین است:

بنام خداوند روزی دهان	یکی قصه دارم برون از نهان
یکی روز با رامش و می گسار	نشسته دلیران بر شهریار

وخلاصهٔ این داستان چنین:

روزی پهلوانانی چون فریبرز و طوس و رستم و فرامرز و گودرز و بهرام و گیو و گستهم و رهام و گرگین نزد شاه ایران برامش نشسته بودند ناگهان رسولی فراز رسید و بارخواست و بحضرت شاه ایران درآمد. این رسول فرستادهٔ نوشاد رای هند و باژگزار ایران بود و نامه‌یی داشت. نوشاد در نامهٔ خود از کیکاوس درخواست که پهلوانی از خاندان سام بهندوستان فرستد تا ویرا در برابر دشمنان یاری کند. چون نامه را برخواندند فرامرز بپای خاست و خواهان یاری نوشاد گشت و آهنگ هندوستان کرد و دشمنان نوشاد را برافگند و در آن سرزمین با جانوران عظیم چون اژدها جنگید و آخر کار میان او و نوشاد و برهمنان هند مناقشت و جدالی پدید آمد و فرامرز غلبه یافت و کیش ایرانیان را در هندوستان پراگند و آنگاه از هند بایران باز گشت:

۱- رجوع کنید بمقدمهٔ ژول مول برجلد اول از شاهنامه ص LXIII و فهرست بلوشه ج ۳ ص ۱۸ و ضمیمهٔ فهرست ریو ص ۱۳۳.

۲- مجمل التواریخ ص ۲، چاپ تهران.

۳- تاریخ سیستان چاپ تهران ص ۷.

فرامرز از هند پس بـاز گشت همه گیتی از وی پر آواز گشت

آخرین بیت این نسخهٔ منتخب چنین است :

صلیب و شکوبا بگیتی نماند چو بشکسته شد هم بدریا فشاند

داستان جنگ فرامرز بـا جانوران عظیم درقرن پنجم شهرتی داشت و از آنجمله در دیوان فرخی اشارتی درباب آن می یابیم و آن درقصیده ییست بدین مطلع :

قوی کنندهٔ دین محمد مختار یمین دولت محمود قاهـر کُفّار

که در ابیات ذیل از این قصیده نام فرامرز و داستان جدال او با اژدها در هندوستان آمده است :

شنیده ام که فرامرز رستم اندر سند بکشت مار و بدان فخر کرد پیش تبار

از آن سپس که گه کشتن از کمان بلند هزار تیر بر او بیش برده بود بکار

تو پادشاه یکی کرگ کشتی اندر هند چنین دلیری نیکوترست از آن صد بار [1]

درعهد نظم این داستان یعنی قرن پنجم روایات دیگری درباب فرامرز وجود داشت که بعضی از آنها در برزونامه وجهانگیر نامه و بهمن نامه دیده میشود . در شاهنامه نیز از داستان فرامرز جای جای سخن رفته و داستان حکومت او در ناحیهٔ سند وقتل او بدست بهمن در آن کتاب آمده است . از ناظم فرامرز نامه فعلا هیچگونه اطلاعی در دست نیست.

۷ - گوش نامه

کوشنامه یکی از منظومه های حماسی است که ظاهراً در قرن پنجم و بتقلید از داستان های شاهنامه ساخته شد . ازاین داستان منظوم صاحب مجمل التواریخ در جزء منظومه هایی حماسی مانند گرشاسف نامه وفرامرز نامه واخبار بهمن که غیراز شاهنامه در دست داشت، بنام «قصهٔ کوش پیل دندان» سخن گفته است [2] وازاینروی این داستان نیز بایدمانند فرامرزنامه واخبار بهمن پیش از سال ۵۲۰ مثلا دراواخر قرن پنجم بنظم در آمده باشد .

۱- دیوان فرخی چاپ مرحوم عبدالرسولی ص ٥٤ .
۲- مجمل التواریخ ص ۲ .

از این منظومه چیزی مشهود نگارنده نیفتاد اما خلاصه‌یی از داستان کوش پیل دندان را از آنچه در مجمل التواریخ والقصص آمده است [۱] می‌توان شناخت:

کوش پیل دندان پسر کنعان پسر کوش - یا کوش پیل دندان پسر کوش برادر زادهٔ ضحاك است که چندگاهی پیش از فریدون و بعهد او عصیان کرد و سلطنت داشت و باخاندان جمشید و فریدون دشمنیها نمود وچون فریدون از کار ضحاك بپرداخت قارن پسر کاوه را بچین فرستاد تا کوش را بگرفت و اسیروار نزد فریدون آورد. فریدون کوش پیل دندان را بزندان افگند و پس از چندی از بند برگشاد و پادشاهی جنوب ومغرب بدو داد اما او بعد از مدتی عاصی گشت وبازخلاف و جدال میان آنان پدید آمد.

از این منظومه خوشبختانه نسخه‌یی در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا محفوظ است و گذشته از این «کنت دو گوبینو» از آن اطلاعاتی ذکر کرده [۲] وما ذیلا بآنچه ازین مآخذ برمیآید اشارتی میکنیم:

در ضمیمهٔ فهرست مخطوطات فارسی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا چنین آمده است:
کوش نامه منظومه‌ییست از صاحب منظومهٔ بهمن نامه ودوبیت اول آن چنین است:

ترا ای خردمند روشن روان — زبان کرد یزدان از این سان روان
خرد داد و جان داد و پاکیزه هوش — دل روشن و چشم بینای و گوش

در مقدمهٔ شاعر بر این کتاب نام ناظم بهیچروی دیده نمی‌شود اما سخن از جنگی میرود که میان ممدوح او و امیر عرب [۳] در گرفت وبشکست وقتل خصم انجام یافت. شاعر پس از بیان این جنگ از منظومه‌یی که قبلا ساخته (بهمن نامه) سخن گفته و از انعام جزیل پادشاه دربرابر آن یاد کرده و آنگاه درباب شرح موضوع داستان خود این ابیات را آورده است:

درین داستان ژرف بنگر کنون — چو برخواند از پیش تورهنمون

---

۱ - مجمل التواریخ صفحات ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۸۹ ، ۱۸۷ . درباب کوش رجوع کنید بصفحات ۴۰ ، ۸۹ ، ۱۸۷ و ۱۸۹ .

۲ - Le Comte de Gobineau : Histoire des perses' T. 1, Paris 1869 pp. 139-144 et: Mélanges Asiatiques Vol. VI, p. 404

۳ - مراد ملك العرب سیف الدوله صدقه است که درسال ۵۰۱ بدست محمدبن ملکشاه مغلوب ومقتول شد .

چنین تا بگیتی چه کرده‌است کوش — سر مرز بانان فـولاد پوش
دوچشم آسمان گون‌وچهره‌چوخون — ببالا و بیکر ز پیلی فزون

پهلوان این داستان کوش‌پیل دندان از معاصران ضحاك وفریدونست و در این داستان از سلطنت او درمغرب ولشکر کشی وی بخاور سخن میرود.

این داستان مانند بهمن‌نامه به **حکیم آذری** نسبت داده شده است وکاتب نسخهٔ موجود محمدبن سعیدبن سعدالحافظ‌القاری است ونسخهٔ‌آن باچند مینیاتور خوب‌تزیین شده است [1].

چنانکه گفته‌ام کنت دو گوبینو مورخ و نویسندهٔ فرانسوی (قرن۱۹) نسخهٔ‌این کتاب را دیده و قسمتی ازمطالب آنرا درمجلد اول کتاب «تاریخ ایرانیان» خود نقل کرده است. کنت دو گوبینو در این کتاب کوش را از سلاطین غربی ایران و مثلا از سلسلهٔ ماد شمرده ویا او وداستانش را مخلوطی از سلاطین و سلطنت پادشاهان ماد و آشوردانسته است و این تصوراز آنجاست که کوش پیل دندان در داستانهای ایرانی از خویشاوندان ضحاك و از نژاد سامی است. در باب ضحاك و اینکه چگونه ایرانیان‌از داستان اژی دهاك سه پوزهٔ شش چشم اوستا استفاده کرده و او رانمونهٔ‌مهاجمان سامی نژادی که پیش از استقلال ایرانیان بایران میتاختند قرارداده اند، هنگام تحقیق در داستان ضحاك سخن خواهم گفت. کوش پیل‌دندان ودیگر کسانی که بخاندان ضحاك باز بسته اند و همه مردمی اهریمنی‌و خصم ایران شمرده شده‌اند، نیز نمونه‌های‌دیگری از مهاجمان سامی نژاد تازی و کلدانی و آشوری بایرانند وداستان کوش پیل دندان‌و سلطنت اودرجنوب ومغرب ولشکر کشی وی بخاور زمین‌وخلاف او باخاندان جمشید وفریدون و شکستش ازقارن پسرکاوه ودرافتادن او بزندان فریدون جملگی خاطراتی است ازیك مهاجم پهلوان سامی‌نژاد بایران که گویا تاقسمت بزرگی از نواحی‌داخلی نجدهای ایران پیش رانده وقبایلی از ایرانیان راباطاعت درآورده بود، وبر این‌خاطره یادقیام ایرانیان برپادشاهان‌سامی نژاد وبرافگندن سلطنت ایشان در ایران ومنکوب کردن آنان نیزافزوده شده است. اندك اندك گرداگرد این خواطر را نیز مـانند

۱- ضمیمهٔ فهرست ریو ص ۱۳۶-۱۳۷.

خاطرات تاریخی دیگر داستانها وحکایات روات و قصه پردازان فرو گرفت و آنرا مانند دیگر روایات حماسی ایران بصورتی تازه درآورد و حتی جنبهٔ ملی بدان بخشید. این است که من باحدس گوبینو مخالفتی نمی کنم اما درتطبیق یك مرد داستانی سامی نژاد بر یکی ازافرادآریایی نژاد مادی بااین دانشمند همداستان نمیتوانم بود.

از آنچه کنت دو گوبینو از داستان کوش پیل دندان بمناسبت در کتاب «تاریخ ایرانیان» خود ذکر کرده است[1] میتوان خلاصهٔ ذیل را ترتیب داد:

کوش پیل دندان پسر کوش از پایتخت خود باسپاهی بزرگ بیرون آمد و آهنگ مکران کرد. درمیان دریای خاور جزیره‌یی بود که یکی ازساکنان آن شاهرا بدانجا راهبری کرد. کوش را زیبایی آن جزیره خوش آمد وخواست یادگاری ازوی در آن بماند. پس سپاهیان بامروی بقطع احجاروترتیب آنها پرداختند ودیواری بر آوردند که کس به پهناوعظمت آن دیواری ندیده بودواین کار چهارماه مدت گرفت. چون بنای دیوار بـه آخر رسید ستونی ازمرمر بساختند وصورت کوش پیل دندان رابرآن نقش کردند وزیر آن نگاشتند که این پیکر کوش جنگاورصاحب تاج شاهان وفرّ شاهی است.

سپس ازکارهای بزرگ کوش سخن رفته‌ونام عده‌یی از بلاد ونواحی که بدست او گشوده‌شد در کوشنامه آمده‌است. کوش پس ازاین فتوح برآن شد کـه یادگاری از خویش برجای نهد. پس فرمان داد که درهمان جای نخستین شهری برآورند وچون بنای شهر بپایان رسیدسی هزار تن ازمرد وزن، کشاورز و پیشه‌ور درآن جای داد و هریك را فراخورکار وسایلی از زمین و گاو ودیگر چیزها بخشیدواین شهررا بنام خود «کوشان» خواندو گفت که هرسال مردم شهر برابر دیوارو نزدیك پیکر کوش گردآیندواورا بستایند.

چون نسخهٔ کوشنامه در دست من نیست بنقل همین مختصر که خلاصهٔ قسمتی از کوشنامه است قناعت میشود وبهرحال اساس داستان کوش همانست کـه قبلا ازمجمل التواریخ نقل شد.

باذکروقایعی که درمقدمهٔ کوشنامه آمده است وعین آنها رادر مقدمـهٔ بعضی از

۱- تاریخ ایرانیان تألیف گوبینو ج ۱ ص ۱۳۹-۱۴۴.

نسخ بهمن نامه‌نیز میتوان یافت ونیز بنا بر آنچه دیده ایم که ناظم این کتاب در نسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا همان گویندهٔ بهمن‌نامه است ، مسلم میشود که کوش نامه از **حکیم ایرانشاه بن‌ابی‌الخیر** (یا **جمالی مهریجردی** بقول هدایت) است و این کتاب در آغاز عهدسلطنت محمدبن‌ملکشاه‌یعنی ۵۰۰و۵۰۱ ساخته‌شده‌است . چنانکه میدانیم‌وقبلا‌دیده‌ایم‌بهمن‌نامه‌نام دومنظومه ومنسوب بدوشاعراست‌یکی‌بهمن‌نامه‌یی که در کتاب مجمل‌التواریخ والقصص از آن سخن رفته و منسوبست بایرانشاه یا ایرانشان ابن‌ابی‌الخیرودیگر بهمن‌نامه‌یی منسوب بآذری ازشعرای قرن نهم (متوفی‌بسال۸۶۶) اما کوشنامه اگراز صاحب‌بهمن نامه‌باشد بایدآنرا متعلق‌بهمان ایرانشاه بن‌ابی‌الخیر دانست زیرا ازمطالعه‌درچندبیت معدود این‌منظومه که بنظررسیده است‌تعلق‌آن‌بقرون متأخربعیدبنظر میآیدخاصه که نام‌بهمن نامهٔایرانشاه درمجمل‌التواریخ (مؤلف بسال ۵۲۰) آمده ونیزاز وقایع‌سال ۵۰۰ و ۵۰۱ دربعض نسخ‌آن وازسال ۴۹۵ دربعض‌دیگر سخن‌رفته است . اگرقول‌صاحب مجمع‌الفصحاء‌رادراینکه بهمن‌نامه بجمالی‌مهریجردی شاعرقرن پنجم‌معاصرلامعی متعلق‌است ، باورداریم ممکن‌است‌کوشنامه را ازآثار این شاعربدانیم وبهرحال چون نسخهٔ این کتابرا نزدخویش ندارم‌نمی‌توانم درباب‌آن‌بیش ازآنچه گفته‌شد ، اظهاری کنم .

۸ - بانوگشسپ نامه

بنابرروایات ایرانی بانوگشسپ یکی از دختران رستم است که در پهلوانی و چالاکی‌میان مردان نیزهمانندا‌و کم بود وخواستاران بزرگ ماننددفغفور وقیصروخاقان چین‌وبزرگان وخویشان‌کاوس شاه وبسی‌از دلیران وبزرگان ایران بخواستاری وی نزد رستم رفتندوکس فرستادنداما رستم از میان همهٔ آنان گیو پسر گودرز کشوادگان را برگزید ودخترخود بدوداد وسخنان گیو درشاهنامه‌آنجا که باپیران مفاخرت‌میکند نمایندهٔ این معنی‌است :

دو دیگر بزرگان روی زمین
چه فغفور وقیصر چه خاقان‌چین
بزرگان و خویشان کاوس شاه
دلیران و گردان‌زرین کلاه
همه دخت رستم همی خواستند
همه بردلش خواهش آراستند
بدامادیش کس فرستاد طوس
تهمتن بدو کرد چندین فسوس
تهمتن ز پیوندشان سر بتافت
ازایران‌سزاوارخود کس نیافت
بگیتی نگه کرد رستم بسی
زگردان نیامد پسندش کسی
بمردی و دانش بفر و نژاد
بخورد وببخشش مراکرد یاد
بمن داد رستم گزین دخترش
که بودی گرامیتر از افسرش
مهین دخت بانو گشسپ سوار
بمن داد گردنکش نامدار
ز چندین بزرگان مرا برگزید
سرمرا بچرخ برین برکشید

از گیو وبانوگشسپ بیژن‌پهلوان که درشاهنامه پس از رستم وگیو در شمار پهلوانان بزرگ گست پدید آمد.

غیر از بانوگشسپ رستم‌دختری داشت بنام«زربانو» که اونیز سواری مبارز بود واز این هردودختر در مجمل‌التواریخ والقصص سخن رفته‌است وهردو از خالهٔ کیقباد زن رستم پدیدآمدند ودرجنگ بهمن باپهلوانان سیستان جنگها وپهلوانیها نمودند و سرانجام بازال وآذر برزین وتخواره و فرهاد بدست شاهنشاه کیان اسیرشدندوآنگاه بهمن‌جزآذر برزین وفرهادوتخواره‌همه راآزاد کرد [۱] گذشته از این‌نام بانوگشسپ در بهمن‌نامه وبرزونامه‌نیز زیادآمده چه ازپهلوانان بزرگ‌آن‌دو داستانست.

ازاین‌زن‌شجاع داستان جداگانه‌یی مانده‌است که ببانوگشسپ‌نامه‌موسوم و در کتابخانهٔ ملی پاریس مضبوطست. ژول‌مول این‌منظومه را در کتابخانهٔ سلطنتی پاریس دیده وخلاصهٔ تحقیقات خود را درباب‌آن چنین نگاشته است:

«این‌منظومه متعلق است بقرن پنجم هجری وازشرح چهاروافعهٔ جداگانه تشکیل یافته است که با یکدیگر ارتباط بسیاری ندارند. بانوگشسپ دختر رستم ویکی‌اززنان پهلوان و نامبردارحماسهٔ ایرانست. پهلوانی وی چندان بودکه بجنگ شیران میرفت‌و مبارزان را بیك زخم دو نیم میکرد و شاهان و امیران را اسیر ومطاوع فرمان خود میساخت. برسر این دخترزیبای پهلوان مناقشهٔ سختی میان بزرگان ایران ودرباریان

۱ - مجمل‌التواریخ ص ۹۲،۵٤،۲۵.

کاوس درگرفت و رستم وکاوس برای ختم این غائله او را بگیو پسر گودرز که میان ایرانیان ازهمه دلیرتر بود دادند تا مناقشات فرو نشیند و نزاع ازمیان برخیزد. اما بانوگشسپ پهلوان نخست بـاگیو درآویخت و اورا ببند افگند تا رستم بسرزنش وی رفت وکارها را بصلاح بازآورد[۱]. ازاین زن بیژن که فردوسی آنهمه از او ببزرگی نام برده است بزاد.

«بانوگشسپ نامه منظومهٔ کوچکی است بیمقدمه ومتشکل از نهصد شعر ببحر متقارب. ناظم این داستان علی‌التحقیق مسلمان بود چه درآغاز چهارمین حکایت بپیامبر اسلام درود فرستاده ودرپایان کتاب نیزاورا ستوده است.

«در برزونامه و بهمن‌نامه روایـات فراوانی راجع ببانوگشسپ آمده که در این منظومه اثری ازآن نیست و بنا براین میتوان گفت این کتاب منتخبی است از یک منظومهٔ بزرگتر»[۲].

نسخهٔ موجود بانوگشسپ (کوشسپ) نامه‌شامل چهار حکایت است‌ودرآخر چهارمین حکایت چنین آمده:

بگفتم من این داستان را تمـام ابر مصطفی وآلش از ما سلام

یکی ازاین‌حکایات چهارگانه‌راجعست بجنگ‌میان فرامرز وبانوگشسپ بارستم. در این‌جنگ بانوگشسپ‌پس از مجروح کردن رستم اوراشناخت[۳].

نسخه‌یی دیگر از این کتاب درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا موجود است که دو بیت نخستین آن‌چنین است:

چنین خواندم این دفتر دلنواز ز گفتـار فرزانـهٔ سر فـراز
زکین خواهی شهریار گزیـن سیاوخش فـرخندهٔ پاك دین

وآخرین بیت‌آن چنین:

سه دایه بنازش همی داد شیر ز شیر سه دایه نمی گشت سیر[۴].

---

۱ - این داستان در رستم‌نامهٔ منثورهم‌آمده است.

۲ - مقدمهٔ ج۱ شاهنامهٔ مول ص۶۳ - ۶٤ وج۳ فهرست بلوشه ص۱۸-۱۹.

۳ - فهرست کتب خطی کتابخانهٔ‌ملی پاریس تألیف ادگار بلوشه ج۲ ص۱۸و۱۹

٤ - ضمیمهٔ‌فهرست نسخ‌خطی بریتیش‌میوزیوم. تألیف ریو ص۱۳۰ -۱۳۱. بیت‌اخیردرجهانگیرنامه‌نیزموجود است وبجای‌خود خواهیم‌دید.

۹ - برزونامه

برزونامه از بزرگترین منظومه‌هاییست که بتقلید از شاهنامه وازروی داستانهای قدیم ساخته شده است . پیش‌از اینکه ببحث درباب این منظومه (ازروی نسخ معمول برزونامه) بپردازم سخنان ژول‌مول‌را از مقدمهٔ او برمجلداول ترجمهٔ شاهنامه‌دراینجا نقل میکنم :

« برزونامه فی‌الواقع مجموعهٔ همهٔ روایاتیست راجع بخاندان رستم که فردوسی بدانها توجه نکرد و در عین حال هم حاوی داستان برزوست که اساس این داستان بر شرح پهلوانیها و مردانگیهای وی نهاده شده . از مطالعهٔ این کتاب بخوبی برمیآید که مراد گوینده تهیهٔ ذیلی بر شاهنامهٔ فردوسی بوده منتهی ذیل بعظمت از اصل درگذشته است .

« دراین کتاب هم مانند سام نامه قسمتی ازشاهنامه که فی‌الحقیقة مدخل داستان شمرده میشود نقل شده و پس از نقل نصف اخیرمنظومهٔ سهراب چنین‌آمده‌است: اکنون که سرگذشت سهراب را بپایان برده‌ام بداستان پسرش برزوآغازمیکنم . اینك گرد آیید وسخنان مرا درباب پسرپهلوان ونام‌آورسهراب بشنوید . اینست آنچه ازکتابی کهن درداستان سهراب خوانده‌ام . . گویندهٔ داستان پس از ذکر این مقدمه بی‌آنکه مأخذ و سند منظومهٔ خود را ذکر کند بیادکردن اصل داستان و جهات و کیفیات آن پرداخته است .

« آغازسرگذشت برزو بتمام معنی شبیه بآغاز داستان سهرابست بدین معنی که سهراب پیش‌ازجنگ با ایرانیان درزمین شنگان بدختری « شهرو » نام دل‌باخت وبا وی بیارمید . شهرو از سهراب بارگرفت وسهراب هنگام رحیل انگشتری خود بدوداد تا نشانی ازوی باشد . چون کودك از مادر بزاد برزو نام یافت ومادرش‌تابیست‌سالگی نسبش را ازوی پنهان داشت زیرا میترسید که بگرفتن کین پدر بجنگ رستم‌رود.روزی افراسیاب هنگام فرار ازبرابر رستم بشنگان رسید و برزو راآنجا دید وازبرزوبالای اوشادمان شد وویرا نزد خود خواست‌وبپرورد وبجنگ ایرانیان فرستاد . بروزبدست ایرانیان اسیر شد وآنگاه از نسب خودآگهی یافت‌ودرشمارپهلوانان ایران درآمد . ازاینجا حوادث فراوانی دنبال هم میآید و دراین حوادث تمام پهلوانان و افراد دورهٔ

پهلوانی شاهنامه را باضافهٔ افرادی جدید ملاحظه میکنیم . اما روایات برزونامه همه جا با روایات شاهنامه موافق نیست مثلا زادشم پادشاه توران در شاهنامهٔ فردوسی جد افراسیابست و در برزونامه پسر او . این اشتباه نتیجهٔ آنست که روابت مذکور مانند قسمت بزرگی از داستانهای شاهنامه و منظومه های دیگر مستند بود برروایات شفاهی که درنواحی مختلف کشور پهناور ایران خاصه نواحی شرقی زبان بزبان میگشت .

« بگمان من برزونامه ازروی منابعی مشهورتر ومتداولتر ازمآخذ منظومه‌های حماسی دیگر تدوین شد . روایاتی که در برزونامه دیده میشود دربعضی منظومه‌های حماسی دیگر نیز وجود دارد منتهی با مختصر تفاوتی ، مثلا قوم روس در برزونامه دیو شمرده شده‌اند و پادشاهشان دیوصقلاب نام دارد اما در سام‌نامه روسان آدمیند و شا آنان شاه صقلاب نامیده میشود .

« تاریخ نظم برزونامه را باشکال میتوان معلوم کرد . درمجمل التواریخ نامی ازآن نیامده است وآنکتیل دوپرون[1] آنرا بشاعری موسوم به‌عطائی نسبت داده‌اما از مأخذ سخنان خود نامی نبرده است[2] . ما ازاین شاعراطلاعی نداریم وظاهراً برزونامه را باید ازقرن پنجم هجری ویاآغازقرن ششم دانست .

« سبك وروح سخن دراین منظومه کاملا ساده و بتمام معنی حماسی است و در روایات‌آن بهیچ‌روی تباهی وفسادی ملاحظه نمیشود. تنها نسخهٔ این منظومه نسخه‌ییست که من‌آنرا درکتابخانهٔ سلطنتی پاریس دیده‌ام که برای‌آنکتیل دوپرون ازروی نسخهٔ فرسخان معاون حاکم سورات استنساخ شد وشامل ۱۵۵۹ صحیفه و ۶۵۰۰۰ شعراست وبا این‌همه عظمت‌کامل وتمام نیست و۳۰۰۰ شعرازآخرآن افتاده است .

« طول این منظومه سبب شده است که ناقلان منظومه‌هایی را جداگانه ازآن نقل کنند وآنکتیل ازهندوستان یکی از این منظومه‌ها را بنام **سوسن نامه** آورده‌است که درکتابخانهٔ ملی پاریس‌مضبوطست و اگرکسی از برزونامه اطلاع قبلی نداشته‌باشد با مطالعهٔ‌آن چنان بشبهت میافتدکه‌آنرا منظومه‌یی مستقل میشمارد . سوسن نامه سرگذشت یك زن رامشگر تورانیست که بمکر وحیله چند تن ازپهلوانان ایران را ببند افگند ومیخواست نزد افراسیاب فرستد اما فرامرز ازاین امرآگهی یافت وبفرمان‌زال

۱- Anquetil du Perron نخستین اوستا شناس اروپایی ، مستشرق معروف فرانسه که بسال ۱۷۷۱ میلادی اولین ترجمهٔ اوستا را درفرانسه بنام Le Zend-Avesta منتشرساخت.

۲- Anquetil du Perron: Le Zend-Avesta, Vol.I, P. 536

بطلب رستم رفت و پهلوان سیستان آن گروه را از بند سوسن رهایی داد.

«قسمتی از برزونامه در بعضی از نسخ شاهنامه راه یافته و ماکان[۱] بخشی از آنرا درضمیمهٔ چاپ خود آورده است که تقریباً از اوایل برزونامه گرفته شده وشامل جنگهای برزو با رستم وداستان سوسن است.

«منظومهٔ دیگری نیز از بروزنامه نوشته شده وراجعست بیکی از شکارهای برزو که بخواهش کیخسرو صورت گرفته بود. این منظومه‌را کزه گارتن[۲] چاپ و ترجمه کرده است[۳]»[۴] (پایان سخنان ژول مول).

از برزونامه دونسخه در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که هردو ناقص‌اند و ادگار بلوشه هردورا تحت‌شمارهٔ ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰ درفهرست نسخ فارسی خود ذکر کرده‌است ونگارنده ازنسخهٔ شمارهٔ ۱۱۸۹ عکسی تهیه کرده است که دراختیاردارد.

این نسخه درحدود ۳۸۰۰۰ بیت‌دارد و بخط نستعلیق هندی دراحمدآباد از روی نسخه‌یی که بسال ۱۰۷۳ در اصفهان نسخه برداری شده وخود از روی یک نسخهٔ دورهٔ تیموری‌استنساخ گردیده بود، نوشته‌شده است. ناسخ آن نوربگ نسخه‌بردار آنکتیل دوپرون بوده‌است[۵].

درآغاز این نسخه قسمتی‌از داستان رستم وسهراب فردوسی آمده وبعداز آن کیفیت آشنایی سهراب باشهرو وزادن برزو وپرورش اوودرآمدن‌وی درشمار پهلوانان افراسیاب وجنگ باایرانیان‌واسارت‌او بدست فرامرز وآمدن‌مادراو به‌سیستان‌و گریختن برزواز زندان‌سیستان ورزم برزو ورستم و گرفتار شدن او بدست تهمتن وآشنایی‌دادن، وداستان سوسن رامشگر وچندین داستان دیگر که درآن پهلوانان خاندان گرشاسب خاصه زال ورستم‌وفرامرز وبرزو بانو گشسب شرکت‌دارندودرآنهاسخن‌از جنگهای متعدد

۱- Macan ۲- Kosegarten

۳- Mines de l' Orient, T. V, p.109 - 125 وولرس همین قطعه را در Chrestomathia Shahnamiana چاپ کرده و همچنین دوساسی (de Sacy) در Journal des Savants سال ۱۸۳۶ ص ۲۰۷ ببعد.

۴- J. Mohl : Livre des Rois, Vol.I, p. LXIV - LXVII

۵- E.Blochet : Catalogue des Manuscrits persans, Vol. III, p. 15-16.

بادیوان وجادوان وتورانیان وورومیان وجزآنها رفته‌است ...

پایان این نسخه بنحویست که ابتر بودن آن را ثابت میکند. آخرین قسمت این منظومه داستان اتحاد افراسیاب وقیصر روم ولشکر کشیدن هردو بجنگ خسرواست لیکن چون نسخه ناقص است داستان ناتمام مانده وبدین ابیات ختم شده است:

دلیران یونان وگردان روم زمرز زرانداب و هرمرز و بوم
سه صف برکشیدند پیش سپاه بهرصف ستاده یکی پادشاه
کجا پیشرو بود عنقای عاد که کردی همیشه ز پیکار یاد
شمیلاس یکسو بمانند گرگ صف آراست باسر کشان سترگ

درپایان نسخ چاپی شاهنامه، درجزء ملحقات، حکایتی بنام سرگذشت برزو دیده میشود. طبع این ملحقات چنانکه میدانیم نخست بوسیلهٔ تورنر ماکان یکی ازمصححان و ناشران اروپایی شاهنامه معمول شد.

سرگذشت مذکور بی هیچ مقدمه ازفرار افراسیاب درجنگی که بارستم برسر رهانیدن بیژن کرد، ورسیدن او بسرزمین شنگان ودیدن برزو درزی "کشاورزان آغاز میشود دوچهار بیت اول آن چنین است:

کنون بشنوازمن توای رادمرد یکی داستانی پرآزار و درد
بدانگه که برگشت افراسیاب ز پیکار رستم دلی پرشتاب
که از بهر بیژن بتوران زمین چه آمد بروی سپهدار چین
بدان راه بیره سر اندر کشید گریزان زرستم بشنگان رسید...

وآخرین بیت آن چنین:

بپایان رسانیدم این داستان بدانسان که بشنیدم از باستان

این «حکات سیوم سرگذشت برزو پسر سهراب» که مجموع ابیاتش درحدود ۳۵۰۰ است شامل دوقسمت میباشد یکی سرگذشت برزو از آنوقت که افراسیاب اورا درشنگان یافت تاوقتی که مادرش نسب اورا بررستم آشکار کرد وبرزو درشمار پهلوانان ایران درآمد. دیگر داستان سوسن را مشگر وپیلسم که منتهی بجنگ بزرگ افراسیاب و کیخسرو وشکست افراسیاب و اعطاء درفش عقاب بباده‌هزارسپاهی وولایت غور وهری ازجانب

کیخسرو ببرزو میشود . آغاز این حکایت با آنچه ژول‌مول گفته است همساز نیست و علاوه براین ازمطالب گونه گونی که ژول‌مول نام برده ودر نسخهٔ بزرگ برزونامه دیده‌است چیزی دراین حکایت دیده نمیشود .

ازاین گذشته ازداستان سهراب با شهرو وبار گرفتن شهرو از سهراب وجز اینها تـا دیدن افراسیاب برزو را در شنگان زمین دراین حکایت اثری نیست وتنها درمیان داستان یکبار «شهرو» سر گذشت خود را بـا رستم درست بهمان تفصیل که ژول‌مول در آغـاز داستان دیده در میان نهاده‌است . بنابراین سر گذشت برزو که در ملحقات شاهنامه می بینیم جزءِ بسیار کـوچکی از برزونامهٔ اصلی و بعبارت دیگر دو داستان منتخب از داستانهـای متعدد آنست واگر درمقام مقایسهٔ این قسمت با نسخهٔ مذکور از کتابخانـهٔ ملی پاریس برآییم ملاحظه میکنیم کـه مقداری ابیات زائد بر آن دارد و علاوه براین اختلاف نسخه در غالب ابیات میان این قسمت ونسخهٔ مذکور مشهوداست .

ژول‌مول چنانکه دیده‌ایم برآنست که برزونامه درقرن پنجم یا اوایل قرن ششم بنظم درآمد . این گفتار مول کاملا صواب است زیرا قرائن لفظی کـه دلیل قدمت آن باشد از منظومه بسیار بدست میآید وبعضی از آنها رادراینجا ذکرمیکنم :

۱ ـ نخستین دلیل قدمت منظومه دست نخوردن اصل داستان و وارد نشدن عناصر خارجی است در آن . درداستانهای دیگری که تا کنون دیده‌ایم عناصر سامی کم و بیش وارد شده است ولی در این داستان ازاین عناصر کمتر دیده میشود واسامی داستان وهمچنین اصل روایات وداستانها کاملا دست نخورده واصلی است ومیان قطعات مختلفی از آن بـا شاهنامه چندان نزدیکی وشباهت (ازلحاظ وصف و بیان وترتیب داستان نه ازلحاظ موضوع داستان) دیده میشود که گویی عین آنست وتنها اگرسستی الفاظ در بعض ابیات داستان دیده نشود خواننده نمیتواند خودرا بامتنی غیراز شاهنامه برابر یابد وتصور کند .

۲ ـ استعمال شین فاعلی که درشاهنامه بسیاراست دراین منظومه هم فراوان دیده میشود وازآنجمله سه مورد رادرقسمت کوچکی ازداستان نشان میدهم :

بناگه یکی روز افـراسیاب بوی بازخوردش چودریای آب

چو بشنید برزوی دل پر زکین	کشیدش سپه سوی ایران زمین
پس آنگاه رخ سوی افراسیاب	بگردش ابا دیدگان پر آب

و چنانکه میدانیم استعمال این شین های فاعلی در قرن چهارم و پنجم بیشتر معمول بوده است.

۳ـ استعمال الف اطلاقی که‌درشعرقدیم فارسی دری سیار است ودر گشتاسپنامهٔ دقیقی وشاهنامهٔ فردوسی زیادمی بینیم‌دراین‌منظومه‌نیز بندرت‌دیده‌میشود مثلادراین‌بیت:

که من هم فریبرز بردار ما	بنزدیك ایران سپه آرما

٤ـ استعمال اضافهٔ‌مقلوب که‌درزبان پهلوی‌معمول بود ودرزبان دری‌نیزچندگاهی درآغاز کارآثارزیادی‌ازآن‌ملاحظه‌می کنیم‌ودر گشتاسپنامه‌ازآن‌نمونه‌هایی دیده‌ایم. درابیات ذیل ازبرزو نامه‌توران‌شد (شاه‌توران) وایران‌سپاه (سپاه‌ایران) بصورت اضافهٔ مقلوبست:

بتوران سراسر سپاهی نماند	که‌توران‌شه‌اوراسوی‌خودنخواند
غو لشکر شاه و ایران سپاه	برآمدهمی تا بخورشید و ماه

۵ـ کمی‌استعمال‌کلمات عربی‌دراشعاراین منظومه نیز نشانهٔ‌دیگری‌است‌ازقدمت آن. دربرزونامه کلمات عربی ازشاهنامه و گشتاسپنامه و گرشاسپنامه بیشتر‌ولی‌ازآثار قرن‌ششم‌وخاصه‌ازحماسه‌هایی که‌باواخراین‌قرن‌یاازقرن‌هفتم‌ببعدمتعلق باشد کمتراست واز اینجاچنین‌برمیآید که‌این‌منظومه‌بایدمتعلق‌باواخر قرن‌پنجم وآغازقرن‌ششم‌باشد. کلمات عربی‌این منظومه برسه دسته‌است: نخست آنها که‌ازدیربازبزبان دری راه یافته ودرآثارقرن چهارم وپنجم‌رایج‌بوده‌است مانندغم، عمر، نشاط ونظایراینها. ـ دوم‌آنها که‌درحماسه‌های‌فارسی‌حتی درشاهنامه‌نظایرآنرافراوان می‌یابیم‌مانند: رکیب،سلیح، صف، سنان، جوشن‌و جزاینها ـ سوم‌کلمات تازه‌تری ازلغات عرب که‌بعضی‌از آنها را شاعر باجبارواز لحاظ‌قافیه سنجی‌درشعرراه داده ونتوانسته‌است باحفظ‌زیبایی شعرآنها رااستعمال کند مانندحمل وغذادردوبیت ذیل:

همی برد تا زان بزیر بغل	که‌گرگ درنده رباید حمل
نشاطم بجنگ دلیران بود	غذای تنم خون شیران بود

گذشته از همهٔ اینها روش بیان و سبک شاعری در این منظومه بواقع نمایندهٔ قدمت آنست. سبک شعر بتمام معنی نزدیک بسبک بیان فردوسی و تابع سبک اواخر عهد سامانی واوایل عهد غزنویست وداشتن همین سبک دلیلی است بر اینکه عهد نظم این داستان از دورهٔ اول غزنوی (تاسال ۴۳۲) چندان دور نیست ومثلا از اواخر قرن پنجم واوایل قرن ششم فراتر نمیرود.

این داستان را آنکتیل دوپرون چنانکه دیده‌ایم بااستناد بنسخه‌یی که در دست داشت به‌عطایی شاعر نسبت داده‌است وبلوشه درباب ناظم آن چنین میگوید[1]: «برزونامه متعلق است به **خواجه عمید عطایی ابن یعقوب** معروف **به‌عطایی رازی. عطایی** درقرن پنجم در دربار غزنویان زندگی میکرد و ازمعاصران مسعودبن سعد سلمان است که درمرگ او (۴۷۱) مرثیه‌یی ساخت.»

این خواجه عمید عطایی که دیده ایم بنابر نقل هدایت[2] خواجه عمید عطاء ابن‌یعقوب کاتب معروف به ناکوك است که «بحکم سلطان ابراهیم غزنوی بطرف هندوستان شتافته درشهورسنهٔ ۴۷۱ درحدود دیارهنود بجوار رحمت خداوند ودود رحلت نمود» ومسعود سعد درمرثیهٔ او گفته‌است:

از وفات عطاء بن یعقوب — تازه تر شد وقاحت عالم

از صاحب برزونامه غیر ازاین داستان منظوم آثار حماسی دیگری نیز چنانکه خواهیم دید دردست است.

ازمطالعه در برزونامه چنین برمیآید که داستان اصلی برزو یعنی داستان منثوری که شاعر اساس کار خود کرد داستانی بتمام معنی حماسی و معادل داستان رستم بسود. مرتبهٔ گویندهٔ آن دراستادی بلافاصله پس‌از مقام اسدیست واگر استحکام ومتانت ودقت شدیداسدی را اندکی نادیده انگاریم باید بگوییم که‌این داستان بنا برموازین حماسه سرایی واز لحاظ ترتیب میدان‌های جنگ و تسلسل وقایع و وصف پهلوانان و استعمال کلمات وترکیبات حماسی‌از گرشاسپنامهٔ اسدی بهتر وزیباتراست زیرا شاعر توانسته

---

۱ – فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی‌پاریس ج ۳ص ۱۵ .

۲ – مجمع‌الفصحاء ج ۱ ص ۳۴۲

است روش فردوسی را در آنچه گفته‌ایم بهتر تعقیب کند ودر بعضی موارد نیز باو برسد. خوانندهٔ برزونامه هنگام وصف برزو وجنگها ومردانگیها وحرکات وسکنات او چنان می‌پندارد که ازشاهنامه داستان رستم‌را برمیخواند ویقیناً لطف منظومه از باب صف آرایی ومیدان سازی وشیوایی دروصف رزم و بزم تادرجهٔ زیادی نتیجهٔ قدرت ومهارت شاعر است. یکی از زیباترین میدان های جنگ برزونامه میدان جنگ فرامرز با برزو و اسیر کردن او ودرافتادن لشکر ایران وتوران بهم است که حقیقةً وبمعنی واقعی خودیکی ازمیدانهای جنگ همگروه شاهنامه رابیاد خواننده میآورد. عین این کیفیت رامیتوان در جنگهای رستم وفرامرز وزال باپیلسم یافت. البته ابیات سست هم در این منظومه دیده میشود ولی نه چندانکه دربعضی از منظومه‌های متأخرتر از آن می‌یابیم. شاعر گاه ابیاتی از فردوسی را درست تقلید کرده ودرمنظومهٔ خودجای داده است مانند این بیت:

در این جایگه نام من مرگ تست   کفن بیگمان جوشن وترگ تست

که مأخوذ است از این بیت فردوسی:

مرا مام من نام مرگ تو کرد   زمانه مرا پتك ترگ تو کرد

وحتی گاه بعضی از ابیات شاهنامه‌را باه‌ختصر تغییری جزءِ اشعارخود آورده چنانکه جدا کردن آن ازمتن دشواراست مانند بیت دوم از آنچه درذیل می‌آورم:

بدو گفت شاه ای یل نامدار   ز رستم تو اندیشه دردل مدار
جهان آفریننده یار تو باد   دل و تیغ و بازو حصار تو باد

شمارهٔ اینگونه ابیات کمست وبرای شاعری که بیش از ۳۸۰۰۰ بیت در باب یك داستان بزرگ پرحادثه بسراید بهیچ روی قابل اهمیت نیست. جاییکه استاد گنجه در یك نظیره گویی برفردوسی (رسیدن اسکندر ببالین دارا) چند بیت وچند مضمون فردوسی رابصورتهای گوناگون بمنظومهٔ خود نقل کند نمی‌توانیم برشاعری که منظومه‌یی بدین تفصیل بوجود آورده است بعنوان نقل یا استفاده ازمضمون چندبیت بدیدهٔ خشم بنگریم. برعکس ابیاتی که نمایندهٔ قدرت شاعردربیان مضامین حماسی باشد دراین منظومه فراوان وبیشمار است ونزدیك بتمام ابیات این منظومه زیبا و استادانه وازروی قدرت و مهارت ساخته‌شده.

۱۰ - شهریار نامه

این منظومه متعلق است بـاواخر قرن پنجم هجری و از آنروی اهمیت دارد که در آن اعمال پهلوانی خاندان رستم تاپشت سوم بعد از و نیز کشیده میشود و «شهریار» که در این منظومه یاد شده آخرین فرد مشهور از خاندان گرشاسپ در حماسهٔ ملی ایرانست. شهریار پسر برزو پسر سهراب پسر رستم است که مانند پدر و جد خود بی آنکه از نسب خویش آگهی داشته باشد باخویشاوندان خود بنزاع برخاست و میان او و عمش فرامرز جنگی سخت در گرفت و سرانجام پس از شناسایی بصلح و وداد مبدل گشت.

ناظم این داستان **سراج الدین عثمان بن محمد مختاری غزنوی** (متوفی بسال ۵۴۴ یا ۵۵٤ [1]) از شعرای بزرگ ایران در اواخر قرن پنجم و نیمهٔ اول قرن ششم هجری است. مختاری غزنوی از معاصران ابراهیم بن مسعود غزنوی (۴۵۰-۴۹۲) و مسعود ابن ابراهیم (۴۹۲-۵۰۸) و عضدالدوله شیرزاد بن مسعود بن ابراهیم (۵۰۸-۵۰۹) و ابوالملوك ارسلان بن مسعود بن ابراهیم (۵۱۱-۵۵۲) بود و دیوان قصائد او مشهور و استادی وی در زبان و شعر فارسی مسلم است.

نظم این داستان بنا بر آنچه مختاری در پایان کتاب خود گفته است بخواهش مسعود بن ابراهیم صورت گرفت و شاعر سه سال در این کار رنج برد. نام مختاری نیز در پایان کتاب آمده و انتساب شهریارنامه بدو مسلم و بدیهیست. ابیات اخیر این کتاب بنا بر آنچه «ریو» در مجلد دوم فهرست نسخ خطی فارسی موزهٔ بریتانیا آورده چنین است:

بسر شد کنون نامهٔ شهریار / بتوفیق یزدان پروردگار
شها شهریارا سرا سرورا / نگهدار تختا جهان داورا
چو فرمودیم داستانی بگوی / بگفتم باقبال فرهنگ جوی
سه سال اندرین رنج برداشتم / سخن آنچه بد هیچ نگذاشتم
بنظم آوریدم باقبال شاه / شه [2] شهریاران و ظل اله

۱ - رجوع کنید بحواشی چهارمقاله چاپ لیدن ص ۱۵۰

۲ - در اصل : شهی .

که تاجت فروزنده چون هور باد ز تیغت جهان جمله پر نور باد
گل باغ و بستان محمود شاه جهانجوی بخشنده مسعود شاه
چو مختاری آن نامور[1] داستان بنام تو گفت ای شه راستان
گرم هدیه بخشی در این بارگاه بپیش بزرگان با عز و جاه
شوم شاد وافزون شود جاه تو همان مدح گویم بدرگاه تو
وگرهدیه ندهی ایا شهریار نرنجم که هستی خداوندگار
زبان من از هجو کوتاه باد همیشه ثناگوی این شاه باد
زفردوسی اکنون سخن یاددار که شد برسرم (ظ:سر) رزم اسفندیار

ایندداستان منظوم علی‌التحقیق ازیك داستان منثور که شهرت و رواجی داشت و داستانی نامور بود ساخته شدومختاری چنانکه خود گفته است از آن هیچ باقی نگذاشت وهمه را بنظم درآورد وگویا این داستان از آخرین داستانهای عهد پهلوانی رستم بوده است .

مراداز مسعودشاهی که مختاری اورا گل باغ محمود شاه خوانده سلطان مسعود ابن ابراهیم است که ازسال ٤۹۲ تاسال ۵۰۸ هجری سلطنت کرد وبنابراین شهریارنامه که بخواهش او ازنثر بنظم نقل شد بعدازسال ٤۹۲ بشعردرآمده وپیش از سال ۵۰۸ ختام یافته است ومیتوان آنرا بتحقیق متعلق باواخرقرن پنجم دانست .

شهریارنامه شامل سه قسمت است :

قسمت اول مفصل ترین قسمتهای این منظومه است وشروع می شود بدوجنگ مشهور ازفرامرزپسر رستم که جنگ نخستین بادیوی سیاه بنام «ریحان» صورت گرفت ودیگری باسپاهسالارهند . این سپهدار هند برادرزادهٔ فرامرز وموسوم است بشهریار . در آغاز کارشهریار وفرامرزیکدیگررا نمی شناختندداما آخر کار برحال یکدیگر تعرّف حاصل کردند . پس از این آشنایی فرامرز بایران باز گشت وشهریارنزدفرانك ملکهٔ سرانديب وآنگاه بجنگ ارژنگ دیورفت واورا باطاعت خویش درآورد چنانکه ازهمراهان وی گشت دراین اثناء ارجاسپ شاه توران که لهراسپ را کشته بود ارهنگ دیو پسر پولادوند را بسیستان فرستاد . زال در غیبت رستم که در این هنگام بخاور زمین رفته بود زواره

۱ - دراصل باور

پسرخویش را بجنگ ارهنگ فرستاد و آنگاه خود بیاری او رفت وارهنگرا متهزم و مغلوب ساخت.

قسمت دوم منظومه شروع میشود برفتن زال بدربارسلیمان ووقایعی دراین باب وجنگ بادیوی بنام «اهریمن».

قسمت سوم شامل پایان داستانست ومنتهی میشود باشعاری که قبلا ذکر کرده‌ایم.

بامختصر توجهی بفهرست مطالب فوق درمی‌یابیم که‌درداستان شهریار عناصر اسلامی وسامی نیز راه‌یافته وآنرا تادرجه‌یی مغشوش وناسره ساخته بود وعثمان مختاری بی‌توجه باین اصل عین داستان رابی کم وزیاد بنظم درآورد.

ازشهریارنامه اکنون نسخه‌یی درپیش ندارم. نسخه‌یی ازآن درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا جزءِ نسخ خطی فارسی موجوداست. چندسال پیش نسخه‌یی ازاین کتاب‌را استاد چایکین خاورشناس معروف روسی در طهران خرید وباخود بروسیه برد[1]

ابیات ذیل‌را آقای سعیدنفیسی استاد دانشگاه‌از نسخهٔ شهریارنامه‌یی که پرفسور چایکین درتهران خریداری کرد ومیخواست بروسیه برداستنساخ نمودتادرتاریخ ادبیات مفصل ایران که گردآورده است درج کند ومن‌اکنون آن‌ابیات رابی‌هیچگونه تصرفی دراینجا نقل‌میکنم زیرا براثر کمیاب بودن نسخهٔ‌شهریارنامه ذکراین ابیات‌راخالی‌از تازگی واهمیتی نمی‌بینم:

کس از پاسبانان نه‌آگاه بود	جهانجوی خفته بخرگاه بود
نهفته بخرگه درآمد چومار	بیامد بـر نامور شهریـار
سرش گفت بردارم از یال من	برم هدیه نزدیك هیتال من
چوآمد بنزدیك تخت آن سیاه	که بیدار شد پهلوان سپاه
سیاهی بد استاده درپیش تخت	شه تیره روز نگون گشته بخت
یکی دشنه دردست آن بدسگال	چودردست زنگی گردون هلال
بـرآمد زجا نامدار سپاه	بیازید و بگرفت دست سیاه

[1] - در باب شهریارنامه رجوع کنید به:

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum by Charles Rieu, Vol.II, London 1881. pp. 542 - 543

برافروخت روی سیاه ازشتاب / چو انگشت کز آتش آید بتاب
دگر پهلوان گفت کای دیوچهر / که بخت از تو امشب بریده است مهر
چه مردی و اینجا چه کار آمدی / که درخیمه پنهان چو مار آمدی
سیه گفت ای از تو روشن روان / بود دور چشم بد از پهلوان
نگهبان این قلعه از بن منم / همه ساله با رای اهریمنم
بدان آمدم تا سری زین سپاه / ببرم برم نزد هیتال شاه
ولیکن چو بخت از کسی گشت دور / بپای خود آید دوان سوی گور
بیفگند خنجر زچنگ آن زمان / بگفتا ببندم هم اندر زمان
جها نجوی بر بست دست سیاه / برون شد زخرگه چو از ابر ماه
خروشید بر پاسبانان چو نای / سراسیمه جستند یکسر زجای
بگفتا ز گفتار بستند لب / چنین خواب گردیده در تیره شب (کذا)
بگله درون گرگ و چوپان بخواب / شب تیره نه تابش آفتاب
خردمند بر زد یکی داستان / نیوش ارترا هست روشن روان
بجایی که دشمن بود خواب یاد / مکن ور کنی سردهی خود بباد
بدیشان نمود آن سیاه دراز / که بگرفته بد آن یل سرفراز
پس آگاهی ازاین بارژنگ شد / برآشفت و ازروی اورنگ شد
سراسیمه آمد بکردار مست / بدید آنکه بسته سیه را دودست
بدان پاسبانان برآورد خشم / بدیشان بگرداند ازکینه چشم
همی خواست کردن سیه راتباه / چنین گفت با نامدار سپاه
مراگر ندارید در زیر بند / برآنم که باشد یکی سودمند
بجایی از این پس بکار آیمت / بکاری که باید بیار آیمت
بدو گفت شاه ای سیاه حسود / در قلعه بر من بباید گشود
بیاری بمن گرد زمال را / همان گنج و اسباب هیتال را
بیزدان که چون دست بندم ورا / سپارم همه ملك و بخشم ترا
چنین پاسخ آورد با شاه عاس / همی ازتو دردل مرا صد هراس
سپارم بتو گنج زمال را / بیارم سر شاه هیتال را
ز پیمان یکی خاطرم شاد کن / مرا در سر اندیب داماد کن
ببخشی بمن دخت هیتال را / بگیری چوزو تخت و کوپال را
وزان پس ترا کمترین چاکرم / کمر بسته پیش تو چون کهترم
بدو گفت ارژنگ بخشیدمت / مرآن دخت چون راستی دیدمت

زمین بوسه زد پیش تخت بلند — گشودند دست سیه را ز بند
برفت و در قلعه را کرد باز — بدانگه که خورشید شد سرفراز
سپهدار شه را بدان قلعه برد — همه مال هیتال شه را سپرد
شهش داد از آن گنج بسیار مال — رساندش بگردون گردنده یال
دگر روز بر پیل بستند کوس — شد از گرد پیلان جهان آبنوس
طلایه بپیش سپه برد نیو — ز پیلان جهان پر زجوش وغریو
پس لشکرش گرد هیتال داشت — که از کینه درچنگ کوپال داشت
بقلب اندرون شاه ارژنگ بود — صدای دف و نالهٔ چنگ بود
بر افراشته چتر هندی بسر — همی گوش گردون شد از کوس کر
ز بس بانگ پیلان و آوای زنگ — شد از چهرهٔ مهر گلرنگ رنگ
سپهدار روشن شد اندر نهیب — شد از بس سرافراز گرد از نشیب
چو شد خور از این گنبد لاجورد — ز پیش سپه خاست بانگ نبرد
کنارنگ هیتال با شش هزار — بیامد برآمد غو گیر و دار
چو از پیش برخاست بانگ وغریو — بجنبید از جا سپهدار نیو
برآمد شب تیره آوای زنگ — بدشت سراندیب برخاست جنگ
شب تار و آوای روبینه خم — بتن زهرهٔ شیر گردیده گم
کنارنگ غرید مانند دیو — گرفته ره گرد فرخنده نیو[1]

۱۱- آذربرزین نامه

آذربرزین پسر فرامرز از دختر صور پادشاه کشمیر بود که هنگام جنگ پدر با بهمن درهندوستان میزیست وچون از کار پدر آگهی یافت بیاری اوشتافت و نزدیک لشکرگاه بهمن از دریا برآمد ولشکر بهمن را از آن پدر خود پنداشت ودوست وار بجانب آن رفت و گرفتار شد وبهمن اورا باخود از سیستان سوی بلخ برد اما درمیان راه رستم تور گیلی یکی

۱- داستان این دیو با شهریار بسیار شبیه است به داستان زنگی با کرشاسپ که باشارت بهو وبعنوان رسالت بادشنه یی نزد کرشاسپ رفت اما کرشاسپ دشنه را در دست او دید وآن را ازو گرفت و ویرا بیهوش برزمین کوفت وچون بهوش آمد از اودر اسیر کردن بهو یاری خواست. رجوع کنید بکرشاسپ نامه چاپ آقای یغمائی از صفحهٔ ۱۱۱ ببعد.

ازپهلوانان آن روز کاریاری اوآمد ووی‌را از بند رهایی داد. آذربرزین پس ازرهایی از بندبهمن بااو بجنگ برخاست ومیان او وبهمن کارزارها رفت تا سرانجام پادشاه کیان بحصاری پناه‌برد وآخر کار بصلح با آذر برزین تن درداد و آذربرزین جهان پهلوان بهمن گشت [۱]

درباب این آذر برزین داستانی منظوم بجای‌مانده است که همراه بهمن‌نامه در بریتیش‌میوزیوم مضبوط [۲] ومعنونست بعنوان ذیل: «آغاز داستان آذر برزین‌پورزالزر (کذا) که ازدختر شاه‌صور کشمیریست واین‌یك قسم آذربرزین‌نامه‌است».

نخستین بیت‌ازنسخهٔ مذکور آذربرزین‌نامه چنین‌است:

بزال ستمدیده رفت آگهی   که گشت از فرامرز گیتی تهی

حکایت آذربرزین‌ازداستان تولداو آغازمی‌شودوبمرگ وی‌ختام‌می‌پذیرد. نسخه‌یی که‌از این داستان درموزهٔ بریتانیا موجود است‌علی‌الظاهر نسخه‌یی کامل نیست واصولا چنین بنظرمیآید که اصل‌داستان آذربرزین در این منظومه‌خلاصه شده‌باشدو گذشته از این تصریحی که درعنوان منقول‌در این‌باب‌شده است‌صحت‌عقیدهٔ‌ما را مدلل میدارد. آنچه درنسخهٔ موجود بهمن‌نامه درباب آذربرزین می‌یابیم مفصل‌تر و کاملتر است از داستان آذربرزین درنسخهٔ‌موجود‌آذربرزین‌نامه.

۱۲ - بیژن نامه

بیژن نامه داستانیست منظوم درباب بیژن پهلوان معروف ایرانی‌پسر گیو پسر گودرز کشوادکان که ببیت ذیل آغازمیشود:

کنون کار بیژن بگویم ترا   بدین آب حکمت بشویم ترا

مجموع ابیات این‌منظومه‌از ۱۴۰۰تا۱۹۰۰ واصل‌داستان وقسمت عظیمی‌از آن ملتقط

۱ - مجمل التواریخ ص ۲۵، ۵۳ - ۵۴، ۹۲

۲ ضمیمهٔ فهرست نسخ فارسی موزهٔ بریتانیا تألیف ریوص۱۳۱

است از داستان رزم بیژن و گرازان درشاهنامه ، اما بعضی از قسمتهای آن بامتن شاهنامه اختلافات کلی دارد .

درپایان این داستان پنجاه بیت در کیفیت ملاقات منیژه و بیژن با فرنگیس مادر کیخسرو دیده میشود که آخرین بیت آن چنین است :

چوزین داستان دل بپرداختم سوی رزم برزو همی تاختم[۱]

واز این بیت مسلم میشود که سازنده و گردآورنده ومکمل ایندداستان صاحب برزونامه یعنی خواجه عمیدعطاء بن ناکوك رازی است و او غیر از برزونامه که خود منظومهٔ مفصلی است داستان یاداستانهای دیگری رانیز از حماسهٔ ملی ایران بنظم درآورده بود .

۱۳ - لهراسپ نامه

ازقطعات شاهنامه غیرازبیژن نامه داستان دیگری بنام لهراسپ نامه ترتیب یافته است . این داستان شامل قسمتی از شاهنامه تا پایان داستان رستم وشغاد وشامل مقدمه‌یی درچهار بیت است . نسخه‌یی ازایندداستان در کتابخانهٔ ملی پاریس مضبوطست[۲] واز جامع وترتیب دهندهٔ آن خبری در دست نیست .

۱۴ - سوسن نامه

چنانکه قبلا نیز دیده‌ایم از برزونامه قسمتی بنام سوسن نامه نقل وعلی‌حده داستانی شده‌است . سوسن زنی تورانی رامشگر وافسونکار بودوافراسیاب اورا برای فریب دادن واسیر کردن پهلوانان ایرانی همراه پهلوانی بنام پیلسم بایران فرستاد واو تنی چند از پهلوانان را که‌میهمان رستم بودند بافسون بچنگ آوردامانسرانجام فرامرز از کار او وپیلسم خبریافت ورستم‌را ازاین افسون آگاه ساخت . رستم بجنگ پیلسم رفت‌ودراین

۱- ضمیمهٔ فهرست ریو ص ۱۳۲ - ۱۳۳

۲ - فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس تألیف ادگار بلوشه ج ۳ پاریس ۱۹۲۸ ص ۱۰

اثناء افراسیاب از اینحال خبر شد و بیاری سوسن رامشگر آمد و جنگی بزرگ میان رستم وفرامرز و برزو وسپاه سیستان باافراسیاب وتورانیان در گرفت وچون کیخسرو ازاینواقعه خبر یافت بیاری رستم آمد وقتالی عظیم که برهایی یافتن پهلوانان اسیر ایرانی و گریختن افراسیاب ورفتن کیخسرو بسیستان ودادن منشور غوروهرات ببرزو منتهی شده بود، پدید آمد. این داستان از بهترین قطعات برزونامهٔ عطایی است که از آن کتابی جداگانه ترتیب یافت ودر بعضی از نسخ شاهنامه نیز راه جست [۱].

۱۵ - داستان کك کوهزاد

در باب رستم تنها همان داستانها که در شاهنامه می‌بینیم مشهور نبود بلکه داستانهای کوچك و بزرگی ازاین پهلوان درسیستان وخراسان زبان بزبان میگشت و در کراسه‌ها ثبت میشد. فردوسی از این داستانها قسمتی را بنظم آورده و شاید از آن میان آنچه را که بیشتر بمنظوراو یعنی تدوین تاریخ ایران قدیم یاری میکرد انتخاب نموده وبرمطالب شاهنامهٔ ابومنصوری افزوده باشد. بهمین دلیل هم پس ازو شاعرانی بفکر نظم این داستانهای رستم افتادند و منظومه‌هایی ببحر متقارب در شرح پهلوانیهای وی سرودند.

شاعری که از نام ونشان او آگهی‌ند ارم و علی الظاهر در قرن ششم هجری میزیست قسمتی و یا شاید همهٔ این داستانهای بازماندهٔ رستم را برای یکی ازسلاطین بنظم آورد وازآن میان تنها یك داستان درجزءِ ملحقات و گاه بصورت دفتری علی‌حده دیده میشودواین همانست که درملحقات شاهنامه بنام «داستان كك کوهزاد» موسوم است.

گویا این داستان همچنانکه گفته‌ام داستانی منفرد نبوده است که شاعری بدلخواه بنظم آورده باشد بلکه جزءِ چند داستان در باب رستم بود که شاعر یکایك آنها را بنظم می‌آورد وازهریك بدیگری می‌پرداخت ودرآغازداستان شروع و درآخر

۱ - فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس ج ۳ ص ۱۶ - ۱۷

آن پایان داستان راخبرمیداد. بیت اول این داستان :

کنون داستان کك کوهزاد بگویم بدانسان که دارم بیاد

را اگر تقلید شاعر از روش فردوسی درهمینگونه موارد بدانیم میتوان رسانندهٔ این معنی دانست که شاعر پس از فراغ از داستان دیگری بنظم این داستان آغاز کرده وگرنه بانظم داستان منفردی که سابقه نداشته باشد هیچ گاه ازینگونه آغاز سخن نمی کنند.

در پایان داستان باز بیتی آمده است که مؤید همین حدس ماست. درآن بیت شاعرمی گوید :

گذشتیم از رزم و پیکار کك که این رزم و کین در برم بدسبك
دل‌شهریار جهان شاد باد ز هر بد تن پاکش آزاد باد

و این درست همان رسم فردوسی است که پس از گذشتن ازیك داستان اتمام آنرا اعلام میکند و گاه نیزسخن ازمدح شاه بمیان می‌آوزد. ذکرعبارت «این رزم و کین» وسبك بودن آن نیزاین تصوررادرما ایجاد میکند که شاعرحدیث رزمهاو کینهای دیگری را نیز بنظم آورده بود.

داستان کك کوهزاد ظاهراً ازدفتری که مستند برروایات شفاهی راویان سیستان وخراسان بود اخذ شد زیرا درآغازآن شاعرچنین گفته‌است :

چنین گفت دهقان دانش پژوه مراین داستان را ز پیشین گروه

واین نقل روایات از دهقانان چنانکه دیدیم رسم ناقلان روایات از دفاتر منثور بشعر بود.

داستان کك کوهزاد را بعضی ازمجعولات عهد مغول وغیر قابل ذکر میدانند و میگویند مأخذ صحیحی ندارد [1]. اظهار این عقیده بنظرما دور از صوابست زیرا اولا نزدیکی نسبةً زیادی که درسبك سخن سرایی این داستان بداستانهای حماسی قرن پنجم می بینیم وثانیاً قلت نسبی استعمال کلمات عربی درآن وثالثاً نزدیکی زیاد منظومه بسبك شعرای خراسانی پیش ازمغول وحتی سبك معمول منظومه های حماسی قرن پنجم و

۱ - مرحوم ملك‌الشعراء بهار - مقالهٔ فردوسی شمارهٔ ۱۱و۱۲ سال اول مجلهٔ باختر.

عدم تجانس آن باسبك شعر عهد مغول ورابعاً یافته نشدن افکاری که بقرن هفتم ساز گار است ودرمنظومه‌های حماسی متأخر زیاد دیده میشود و خامساً وجود نداشتن نامهای عربی که در منظومهای متأخر فراوان می بینیم : همه دلیل است برتعلق نداشتن این منظومه بقرن هفتم یعنی عهد مغول وتعلق آن بعهد پیش ازمغول واواخرقرن ششم واگر بمقایسه‌یی میان جهانگیر نامه وسامنامه باداستان كك کوهزاد مبادرت شود صحت سخنان ما بخوبی آشکارمیگردد.

البته دراین داستان مختصر اشتباه وخلطی ازلحاظ داستانهای قدیم موجود است وآن آوردن کشواد ومیلاد درشمارچاکران زال است که در کودکی رستم همواره باوی بودند . این اشتباه که معلوم نیست ازناظم است یاازجامع داستان بنثر، تادرجه‌یی مایهٔ تصورجعل داستان میشود وچنین مینماید که‌ایندا‌ستان را کسی ازپیش خودساخته و بنظم درآورده‌است امابنابرآنچه گفته‌ام ودرنتیجهٔ آنکه گویندهٔ این داستان داستانهای دیگری را ازقول دهقانان نقل میکرد وبرای پادشاهی میساخت که چنانکه خواهم گفت یقیناً از پادشاهان خراسان یاسیستان یعنی مرکز رواج داستانهای قدیم بود ، نمی‌توانست بجعل این داستانها پردازد وگویا ایندا‌ستان از آن داستانهاییست که در سیستان و خراسان درروزگارنسبةً قدیم ایجاد شده ومنشاءِ ایجادآن مناقشات اقوام کوچ (قُفص، قُفس) وبلوچ (بلوص) وافغانان با سیستانیان وخراسانیان وآزارهای ایشان باهالی این نواحی بوده است که در کتب تاریخ ومسالك وممالك بتفصیل ثبت شده است .

ازجملهٔ حکایاتی که درباب سلطان محمود نقل شده یکی داستان تاریخی قمع دزدان کوچ وبلوچ است که صاحب کرمان درپاسخ نامهٔ محمود بدونوشته بود « من از ایشان (یعنی از کوچ وبلوچ) بجان آمده‌ام که اغلب ایشان دزد ومفسدان اند ودویست فرسنگ ناایمن میدارند وبدزدی میروندوخلقی بسیاراند و من باایشان مقاومت نمی‌توانم کردن ، سلطان عالم (یعنی محمود) تواناتراست ، تدبیرایشان درهمهٔ جهان او تواند کرد ...» [۱] واین قوم دراوایل قرن پنجم که زمان واقعهٔ لشکریان محمود باایشان بودچندان زورمند

۱ - سیاستنامه چاپ آقای اقبال ص ۷۹ - تمام این حکایت از ص ۷۶ تا ص ۸۴ کتاب مذکور ثبت است .